

جلد دوم

کتاب

فَامُوسَىٰ رِیَاضُ

خ - غ

تالیف

عبدالحمید اشراق خاوری

- ۱ -
(فهرست مطالب)

صفحه	موضوع	ردیف
	حرف خ :	
۶۵۹	خفیات مستوره انفسیه	۱
۶۶۲	خلیل الرحمن	۲
	خود را از صنایع قوم شعریه و جمیع	۳
۶۶۵	علمای راشدین را رد و سب نموده	
	حرف د :	
۶۷۳	دارالسلام	۴
۶۷۶	در احادیث اختلاف بسیار است	۵
	در الواح سماوی هم مسطور است :	۶
۶۹۹	کان یوحنا یکرزنی بریه یهودا . . .	
۷۰۰	در بیت اللحم یهود آن طفل متولد شد	۷
۷۰۲	در حالت مریم مشاهده نما	۸
	در حدیثهم اطلاق شمس و قمر بر صوم	۹
	شده چنانچه میفرمایند : الصوم ضیاء	
۷۰۶	و الصلاة نور	
	در روایات و احادیث جمیع این مضامین	۱۰
۷۰۷	هست که کفر عالم را فرو میگیرد	

مؤسسه ملی مطبوعات امری
۱۲۸ بیع

ردیف	موضوع	صفحه
۱۱	در زیارت میفرماید: السلام علی الحق الجدید	۷۱۸
۱۲	در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند . . حکم قبله تغییر داده نشد	۷۲۰
۱۳	در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امراو ثابت شد	۷۲۲
۱۴	در فرقان نسبتها که دادند و اندیتها که بآن حضرت نمودند همه مذکور است	۷۲۳
۱۵	در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و عقل است . . .	۷۲۵
۱۶	در معنی "واضله الله علی علم" اگرچه در ظاهر آنست که ذکر شد . . .	۷۲۵
۱۷	در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب . . .	۷۲۹
۱۸	در هر عصری حکم صلات محکم و مجری	۷۲۹
۱۹	دعای ندبه	۷۳۹
۲۰	دلیل آياته	۷۴۰
۲۱	دیگرچه ذکر نمائیم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد شد .	۷۴۲

ردیف	موضوع	صفحه
	حرف ن :	
۲۲	ذکر فراق فرمودند . . . من میروم و بعد میآیم . . . من میروم و میآید دیگری . . .	۷۴۷
۲۳	ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء	۷۵۰
	حرف ر :	
۲۴	رب لا تنذر علی الارض من الکافرین دیارا	۷۵۵
۲۵	ربنا سمعنا و اطعنا . . .	۷۵۵
۲۶	رهبیت	۷۵۸
۲۷	رسالت	۷۵۹
۲۸	رجعت	۷۶۲
۲۹	روایت کمیل	۷۸۱
۳۰	روح القدس وقت	۷۸۶
۳۱	روزه که موسوم بسلمان شد	۷۸۷
۳۲	روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود که بمرض فلج مبتلی بود . . .	۷۹۷
۳۳	روضه کافسی	۷۹۸
۳۴	ری	۸۰۲
	

صفحة	موضوع	ردیف
٨٧٣	السلام على الحق الجديد	٤٩
٨٧٤	سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثور . . .	٥٠
٨٧٥	السماء والارض تزولان ولكن كلامي لا يزول	٥١
٨٧٧	سمننا وعصينا . . .	٥٢
٨٧٩	سنة الستين	٥٣
٨٨١	سننهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم . . .	٥٤
٨٨٢	سيد الشهداء	٥٥
٨٨٩	سيد لولاك	٥٦
٨٩٠	سینهها	٥٧
٨٩٧	سينای نور	٥٨
	حرف ش :	
٩٠٥	شجرة الزقوم	٥٩
٩٠٨	شجره لا شرقيه ولا غربيه	٦٠
٩٠٩	شحيب	٦١
٩١١	الشمس والقمر بحسبان	٦٢
٩١٢	شيبتي الايتان	٦٣
٩١٦	شيطان عصر	٦٤
	

صفحة	موضوع	ردیف
	حرف ز :	
٨٢١	زمن مستغاث	٣٥
٨٢٥	زورا	٣٦
	حرف س :	
	سئل ابو عبد الله عن سيرة المهدي	٣٧
٨٤٣	كيف سيرته . . .	
٨٤٥	السلاك في المنهج البيضاء . . .	٣٨
٨٤٧	سالكين سبيل ايقان	٣٩
٨٤٩	سامري جهل	٤٠
٨٥٤	سبت	٤١
٨٥٨	سبحات جلال	٤٢
٨٥٩	سبحان الله	٤٣
٨٦٤	سبقت رحمته كل شئ	٤٤
٨٦٥	السبيل مسدود والطلب مردود	٤٥
٨٦٦	سرنار موسوي	٤٦
٨٧١	سعيد بارفروشي (ملا)	٤٧
	سكون واستقرار مظهر تكميه در ارض معلوم	٤٨
٨٧٢	و مخصص	

ردیف	موضوع	صفحه
	حرف ظ :	
۷۹	ظهور مستغاث فی القيامة الاخری	۹۸۳
۸۰	ظهور یحیی بن زکریا	۹۸۴
	حرف ح :	
۸۱	عالم امر	۹۹۱
۸۲	عالم خلق	۹۹۴
۸۳	عالم شهادت	۹۹۴
۸۴	عاهه و خاهه	۹۹۵
۸۵	عبد الخالق یزدی (ملا)	۹۹۸
۸۶	عبد الله بن ابراهیم	۱۰۰۴
۸۷	عبودیت	۱۰۰۶
۸۸	عسرت	۱۰۱۲
۸۹	عدم وجود مومن - عدم وجود شیعه	۱۰۱۴
۹۰	عصای امر	۱۰۱۸
۹۱	علائق قیامت و مفهوم که خود تمایل نمود نماند	۱۰۲۴
۹۲	علائق از برای ظهور بعد ذکر میفرمود	۱۰۶۴
۹۳	علم بعد و قسم و تقسیم است ، علم الهی و علم شیطانی	۱۰۹۸

ردیف	موضوع	صفحه
	حرف ص :	
۶۵	صاحبان بصر را سوره هود کفایت میکند	۹۲۵
۶۶	صاحبان حدیث	۹۳۰
۶۷	صاحب معراج	۹۳۶
۶۸	صادق بن محمد	۹۳۷
۶۹	صبر ایوب	۹۴۵
۷۰	صد سنه او ازید امر با و امر الهی . . .	۹۵۱
۷۱	صلات و صوم در شریعت فرقان . . . از	
	جمیع احکام محکمتر	۹۵۲
۷۲	صور اسرافیل	۹۵۴
۷۳	صور محمدی	۹۵۸
	حرف ط :	
۷۴	الطرق الی الله . . .	۹۶۱
۷۵	طلب الدلیل عند حصول المدلول . . .	۹۶۱
۷۶	طلعت موعود و جمال مقصود از آسمان . .	۹۶۳
۷۷	طلاق	۹۷۴
۷۸	طوفان	۹۷۶

ردیف	موضوع	صفحه
٩٤	العلم تمام العلوم	١١٠٢
٩٥	العلم حجاب الاكبر	١١٠٤
٩٦	العلم سبعة وعشرون حرفا	١١٠٦
٩٧	علم فلسفه	١١٠٨
٩٨	العلم نقطة كثرها الجاهلون	١١١٧
٩٩	العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء	١١١٨
١٠٠	علم های مجموعله	١١١٩
١٠١	علی برغانی (ملا)	١١٢٤
١٠٢	علی بسطامی (ملا)	١١٢٦
١٠٣	عوالم	١١٣٣
١٠٤	عوالم جمع و فرق و توحيد و تفريق و تحديد و تجريد الهی را . . .	١١٣٦
١٠٥	عوالم ربوبیه	١١٣٨
١٠٦	عوالم ملكیه	١١٣٨
١٠٧	عیسی	١١٣٨
١٠٨	عیسی بن مریم روزی بر کرسی جلال جالس شده و بنعمات روح القدس بیاناتی فرمودند که معنی آن اینست	١١٤٥
١٠٩	عین الیقین ، حق الیقین ، نور الیقین حرف غ :	١١٤٦
١١٠	غمام امتحانات	١١٦٠

حرف

«خ»

خفیات مسئوره انفسیه

اشاره بآیه قرآن است که فرموده اند "سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ" یعنی ما بآن نشان میدهیم آیات و علاماتی را که از مشاهده آن بقدرت و عظمت و سلطنت و غلبه و علم حق تعالی که خالق جهان امکان است مطلع شوند و بعرفان الهی از راه مشاهده آیات آفاقیه ظاهره و آیات خفیه مسئوره انفسیه فائز گردند زیرا یکی از طرق فوز بعرفان رب مجید عرفان نفس است و انسان اگر نفس خود را مورد تأمل و دقت قرار دهد تا اندازه ای که برای او ممکن است میتواند بعرفان پروردگار پی ببرد یعنی بعرفان صفات جلال و جمال او نه بعرفان ذات منبع مقدس او . . . و این نکته را از تعمق در آیات مندرجه کتاب نفس میتوان دانست زیرا انسان هر قدر تفکر کند بکنه ذات نفس و حقیقت جان و روح خود نمیتواند پی ببرد که چگونه است ولی از دقت در آثار تا حدی بصفات

مَنْدَرَجَه در نفس و حقیقت خود میتواند آشنا شود و ایمن خود دلیلی است که انسان بکنه ذات حق تعالی که غیبِ منبع لایدرک است هرگز آگاه نمیشود و نمیتواند بآن حقیقت بی ببرد چه مادام که از عرفان کنه ذات خود که آیتی از آیات قدرت خالق تواناست عاجز باشد بدیهی است که از عرفان حقیقت خالق بزرگوارش بطریق اولی عاجز و قاصر است و لهذا فرمودند " مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ " جمالبارک جل جلاله در ضمن لوحی این حدیث و گفتار را ذکر فرموده و در باره آن شرح کاملی بیان فرموده اند و اصل لوح مبارک در مجموعه الواح حضرت بهاء الله طبع مصر موجود است و آنچه ذکر شد اقتباس از لوح مبارک مزبور است .

بزرگان محققین در این خصوص سخنان بسیار فرموده و تحقیقات کافی نموده اند ، از جمله حجّه الاسلام محمد غزالی در کتاب احیاء علوم الدین که بعربی نوشته و در کتاب کیمیای سعادت که بفارسی نگاشته است در فصول اولیه کتاب شرح مشبعی در این موضوع داده است از جمله میفرماید قوله : " بدانکه کلید معرفت خدای عزوجل معرفت نفس خویش است و برای این گفته اند مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ و نیز برای اینست که گفت ایزد سبحانه و تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ

گفت نشانه های خود را در عالم و در نفس انسان بایشان نمائیم تا حقیقت حق ایشان را پیدا شود ، در جمله هیچ چیز بتوازی تو نزدیکتر نیست چون خود را شناسی دیگری را چون شناسی ؟ اگر تو فرشته گوهری در اصل خویش جهد کن تا حضرت الهیت را بشناسی و خود را به مشاهده آن جمال راه دهی . . . اگر خواهی که خود را بشناسی بدان که تو را که آفریده اند از دو چیز آفریده اند یکی این کالبد ظاهر که آن را تن گویند و وی را بچشم ظاهر میتوان دید و یکی معنی باطن که آن را نفس گویند و جان گویند و دل گویند و آن را به بصیرت باطن توان شناخت و بچشم ظاهر نتوان دید حقیقت تو آن معنی باطن است و هر چه جز آن است همه تبع وی است و لشکر و خدمتکار وی است و ما آن را نام دل خواهیم نهاد . . . گاه آن را روح گویند و گاه نفس . . . هر چه آن را بچشم بتوان دید از این عالم باشد که آن را عالم شهادت گویند و حقیقت دل از این عالم نیست و بدین عالم غریب آمده است و براه گذر آمده است و آن گوشت پاره ظاهر مرکب و آلت وی است و همه اعضا تن لشکر وی اند و پادشاه جمله تن وی است و معرفت خدای تعالی و مشاهده جمال حضرت وی صفت وی است و تکیه بر وی است و خطاب باوست و عتاب و عقاب

بر وی است و سعادت و شقاوتِ اصلی وی راست و تن اندر این همه تبع وی است و معرفتِ حقیقتِ وی و معرفتِ صفاتِ وی کلیدِ معرفتِ خدای تعالی است . . . معرفتِ حقیقتِ دلِ حاصلِ نماید تا آنگاه که هستیِ وی بشناسی پس حقیقتِ وی بشناسی که چه چیز است پس لشکرِ وی را بشناسی پس علامتِ وی با این لشکرِ بهناسی . . . اما هستیِ وی ظاهر است که آدمی را در هستیِ خویش هیچ شک نیست و هستیِ وی نه همین کالبدِ ظاهر است که مرده را همین باشد و جانِ نباشد . . . و چون این روح نباشد تنِ مرداری باشد . . . اما حقیقتِ روح که وی چه چیز است و صفتِ خاصِ وی چیست شریعتِ رخصتِ نداده است و برای این بود که رسول صر شرح نکرد چنانکه حق تعالی گفت " وَیَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي " بیش از این دستوری نیافت که گویند روح از جمله کارهای آلهی است و از عالمِ امر است و از آن عالم آمده است الّا که الخلق و الامر و عالمِ خلق جداست و عالمِ امر جدا هرچه مساحت و مقدار و کمیت را بوی راه بود عالمِ خلق است و آن را عالمِ خلق گویند . . . و عالمِ امر عبارت از چیزهایی است که مساحت و مقدار را بدان راه نباشد . . . الخ .

و بر این قیاس شرح میدهد و درباره بدن و اعضا و لشکرها

روح سخن میگوید تا آخر فصلِ عنوانِ اولِ کتاب و در عنوانِ دوم کتاب در ضمنِ فصلی چند درباره معرفتِ خدای تعالی سخن گفته و شرحی هم درباره معرفتِ نفسِ انسانی بیان کرده است طالبین باصلِ کتابِ کیمیای سعادت مراجعه فرمایند .

در کتبِ سایرِ بزرگان و محققین نیز در این موضوع بیاناتِ واضحه کافیه موجود است ، مرحوم علامه فیض کاشانی نیز در مؤلفاتِ خود در این موضوع تحقیقاتِ بسیار دارد و از جمله در کتابِ قره العیون و کلماتِ مکتونه و رسائلِ علم الیقین و عین الیقین مشروحاً در این مسئله سخن گفته نقلِ گفتارش موجبِ اطنابست طالبین بکتب مزبوره مراجعه فرمایند .

خلیل الرحمن

مقصود ابراهیم علیه السلام است که ملقب بخلیل الرحمن است زیرا در قرآن مجید خداوند فرموده " وَاتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً . . . " بر حسبِ نصِ تورات نام پسرِ ابراهیم تاریخ است و در قرآن مجید فرموده " اِنْ قَالَ لِابْنِهِ

آزر" و نام پدرش را آزر فرموده ، مفسرینِ اسلامی گفته اند که نام پدرِ ابراهیم همان تارخ است و آزر نام عموی ابراهیم بوده و معمول است که عمورا پدر میخوانند و از همین راه بود که خداوند عموی ابراهیم را بجای تارخ بنام آزر خوانده است . شرح این داستان در تفسیر ابوالفتوح رازی و سایر تفاسیر شیعه و اهل سنت مندرج است و شرح حال ابراهیم در کتب تفسیر قرآن و کتب اخبار و احادیث و کتب تواریک مسطور و اختلاف بسیار در اقوال مشهود است .

در کتب قصص الانبیا نیز شرح حال ابراهیم ع مسطور شده و از جمله در کتاب قصص الانبیا تالیف ابواسحق ابراهیم بن منصور بن خلف نیشابوری است که در قرن پنجم هجری میزیسته ، این کتاب بفارسی نوشته شده و انشاء آن روان و سلیس است در باره ابراهیم فرموده قوله :

"وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا" و پدر ابراهیم آزر بن ناخور بوده و از نسل سام بن نوح بود و کارش بتگری بود و بتخانه در دست او بود و بنزدیک نمرود مقرب بود . . . چون ابراهیم از مادر جدا شد مادرش نزدیک آزر شد که ما را فرزندی آمد گفت اگر پسر است بجائی ببر و هلاک کن که من خوشنودی نمرود از فرزندی دوست تر دارم مادرش او را بکوه برد و جائی جست تنگ و تاریک و

ابراهیم را شیر داد و آنجا بنهاد و گفت باری اگر بمیرد من نبینم و برفت ، مَلِكِ تَعَالَى كَسَى بَكَمَاشَتْ تا هر روز چند بار بیامدی و شیرش بدادی تا سیر شدی و برفتی ، مَلِكِ تَعَالَى او را بهرورد در آن غار و نیکو میداشت بقدرت خویش . . . الخ

خود را از صناید فوم شمرده

و جمیع علمای راشدین را رد و سب نموده

اشاره به حاجی کریم خان کرمانی است که در تالیفات خود برای خویش مقامات عالیه در علم و فضل قائل شده و علمای راشدین یعنی نفوس مقدسی که از علما و شاگردان شیخ و سید بودند و بامر مبارک حضرت رب اعلی جلال ذکره الاعلی مومن شدند همه را مردود دانسته و سب و استهزاء کرده از جمله در کتاب مهم خود بنام ارشاد العوام که شرح آن در این کتاب در ذیل همین کلمه مسطور است

در این موضوع سخن بسیار گفته و بامر مبارک و اصحاب حضرت نقطه حمله ها کرده و سخنان فارغه بسیار گفته است از آن جمله در یکی از فصل های مطلب دوم از قسمت دوم ارشاد العوام (ص ۸۲ طبع بمبئی سال ۱۲۷۱ هـ ق) چنین گفته قوله . . . یکی از آنها با دعای قطبیت و بابیت علم خلاف بر افراشته و ادعای آن کرده که من باب اعظم و ذکر اجل اعلی هستم و بر من قرآنی نازل شده است و کتابی ساخت بر سبک قرآن و در آن سوره ها و آیه ها قرار داده و در میان مردم منتشر کرد و احکام جدید در کتاب خود قرار داد . . . و ادعای آن کرد که کتاب من هم مثل قرآن معجزه است و هیچکس یک حرف مثل آن نمی تواند آورد . . . و جمع کثیری با و گرویدند . . . الی قوله و جمعی بن سواد ناملاً که از خارج قدری حکمت آموخته بودند دیدند که خود نمیتوانند مثل او بگویند عاجز شدند و در اطراف منتشر کردند که کسی مثل آن نمیتواند بگوید . . . خلاصه مردم باین طور لغزیده اند و از دین و ضرورت اسلام منحرف شده اند . . . انتهى .

ملاحظه فرمائید که علمای راشدین مومن بحضرت اعلی و اناملاً نامیده و بعد میگوید در خارج قدری حکمت آموخته بودند . . . و نیز در صفحه ۲۰ قسمت چهارم ارشاد العوام میگوید

قوله : " الحال که سنه هزار و دویست و شصت و شش است تخمیناً پنج و شش سال است که در میان ایران ظاهر شده و هیچ کرامت هم از او ظاهر نشده است همین قدر ادعا میکند که من خدا و رسول و امام و قرآنی آورده میگویم اعظم از قرآن محمد است و جمع کثیری با و گرویده اند از - طلاب علوم دینی و ائمه جماعات و مجتهدان و سایر عوام کالآنهام . . . تا آنکه خروج کرد و جمع کثیری با او خروج کردند و در مازندران گرد آمدند در سر قبر شیخ طبرسی و در آنجا اجماع کردند و گرنه همت سلطان زمان بود البته کتف جمیع این علما را میبستند و جزیه بر سر ایشان مینهادند یا میکشتند . . . سلطان زمان ناصرالدین شاه خلد الله ملکه ایشان را گرفت و قریب به هفتصد نفر از ایشان را در آن قلعه کشت و بعضی رؤسای ایشان و معذک در ایران هنوز پدیدارند و علماً بقوت علم نمیتوانند رد کرد سهل است که آن جمعیت و غیرت را که اجماع کنند نزد سلطان یا از اطراف بنویسند ندارند . . . " و در صفحه پنجاه و یکم از مجلد چهارم طبع بمبئی سال ۱۲۷۱ هـ ق شرحی مبسوط در باره انتشار امر باب و ایمان نفوس و عجز علمای ایران از جواب او و شرحی نیز در مناقب خود نوشته است و علمای مومن بحضرت نقطه را باین اعتنائی نگریسته و از خود ش -

بسیار تعریف کرده است .
 در کتاب نامه دانشوران ناصری در ذیل شرح احوال ابن
 ابی العوجاء و در ضمن بحث از رؤیتِ هلالِ ماهِ رمضان
 و اینکه آیا رمضان همیشه سی روز باید باشد یا آنکه
 حسابِ منجمین و رؤیتِ هلال شرط است در باره حاج کریم
 خان کرمانی چنین فرموده است قوله : "مَلِكٌ زَادَهُ دَانِشْمَنْد
 (علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه) در مطاوی شرح این
 عبارت (یعنی عبارتِ ابوریحان بیرونی در کتاب آثار
 الباقیه) گفته این عم بزرگوار حاج محمد کریم خان قاجار در
 این مسئله (صوم رمضان آیا از رؤیتِ هلال است و ماهِ رمضا
 آیا با رؤیتِ هلالِ شوال تمام است یا باید حتماً سی روز -
 باشد) بحسابِ قائل است (یعنی میگوید باید رمضان را
 در هر سال سی روز تمام دانست و اعتباری به رؤیتِ هلال
 نیست) چه در این ایام که جمادی الاولی از سال یکهزار
 و دوست و هفتاد و پنج هجری است برای شرفیابوسی
 حضور اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی ناصرالدینشاه
 قاجار خلد الله ملکه به دارالخلافت با هره آمده مُحَرَّرِ اوراقِ را
 (علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه) با ایشان (حاج کریم
 خان) ملاقات واقع شد و از قضایای اتفاقیه در شرح همین
 موضع از کتاب آثار الباقیه بود از آن جناب استفسار نمود که

عقیده شما در صوم شهر رمضان به رؤیت است یا بحساب
 چنانکه از تصانیف شما بر می آید فرمودند رأی من همان است
 که در تصانیف من مذکور است به اعتقاد و اجتهاد من عمل
 به رؤیت غلط است و باید رمضان را سی روز دانست و احادیث
 که در رؤیت وارد شده محمول بر تقیه است ثانیاً سؤال
 کردم که اگر در غروب روز بیست و نهم هلال رؤیت شود
 شما یومِ فطر را صائم خواهید بود ؟ فرمودند چون اخبار
 بسیار در حرمتِ صوم آن روز وارد است افطار میکنم ولی
 يك روز در مدتِ یازده ماه به نیتِ رمضان روزه میگیرم و بر این
 اعتقاد قائم هستم ، گمانم اینست که احکام ائمه اطهار بر
 حساب باشد که يك ماه را سی روز گیرند و يك ماه را بیست
 و نه روز ابتدا از محرم الحرام و مقصود از این کلام نه اینست
 که رؤیتِ هلال در رمضان بعد از سی روز میشود بلکه
 صوم رمضان سی روز است و بعد از ظهورِ امام عصر صاحب
 الزمان عَج این حکم آشکار شود ثالثاً سؤال کردم که گذشته
 از حَس و عَقَل و نقل که رؤیت را دلالت دارد امام انقدر
 تاکید در لازم نبودنِ روزه سی روز فرمودند که شیخ حَسَن
 بن الحَرَّ العَامِلی در وسائل چندین حدیث نقل کرده
 فرمودند تمام اینها محمول است بر تقیه مجتهد را از وجه
 اجتهاد سؤال نمیشود . چون سخن بدینجا کشید با

خود گفتم اُنصِتْ (ساکت باش) انتهی . عبارات علی قلی
میرزا .

ملاحظه فرمودید که حاجی کریم خان در مقابل شاهزاده
نمیتوانسته اقامه دلائل قطعی کند و لهذا شاهزاده هم
مطلب را ادامه نداده زیرا عجزِ خان را مشاهده کرده و روی
همین اصل بود که بعد از چندی حاجی کریم خان از فتوای
خود در باره صوم رمضان و قول بحساب عدول کرده و اشتباه
خود را اعلان نموده و بطرفداران موضوع رویت هلال پیوست
و جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در بهجه الصدور
باین معنی اشارت فرموده اند مراجعه شود .

حرف

« د »

دارالسلام

مقصود از دارالسلام مدینه الله بغداد است که محل
استقرار مظهر امرالله واقع گردید و بشارت آن از قبل در
قرآن مجید در ضمن آیات نازلۀ در سورة یونس و سورة انعام
از طرف خداوند بخلق داده شده بقوله تعالی " وَاللّٰهُ
يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ . . . " و قوله تعالی " لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ
عِنْدَ رَبِّهِمْ . . . " مدینه الله بغداد را دارالسلام میگویند
یا قوت حَمَوٰی در مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ در ذیل دارالسلام فرموده
است قوله : " دَارُ السَّلَامِ وَ مَدِيْنَةُ السَّلَامِ هِيَ بَغْدَادُ وَ سَيُذَكَّرُ
سَبَبُ تَسْمِيَّتِهَا بِذَلِكَ فِي مَدِيْنَةِ السَّلَامِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى
وَ دَارُ السَّلَامِ الْجَنَّةُ وَ لَعَلَّ بَغْدَادُ سُمِّيَتْ بِذَلِكَ عَلٰى التَّشْبِيْهِ "
انتہی .

میفرماید دارالسلام و مدینه السلام همان بغداد است
و وجه تسمیۀ بغداد را باین لقب در ذیل مدینه السلام
انشاء الله خواهم نوشت و بهشت را نیز دارالسلام گویند
و شاید که علت تسمیۀ بغداد به دارالسلام از راه تشبیه

بغداد بهبهشت باشد . و در ذیل مدینه السلام گوید قوله
 "مَدِينَةُ السَّلَامِ وَهِيَ بَغْدَادُ وَ اِخْتَلَفَ بِسَبَبِ تَسْمِيَّتِهَا بِذَلِكَ
 فِقِيلٌ لِانَّ رَجُلًا يُقَالُ لَهَا وَاِدْرِي السَّلَامُ وَ قَالَ مُوسَى بِنَ
 عَبْدِ الرَّحِيمِ النَّسَائِي قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ اَبِي
 رُوَادٍ فَاتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ مَنْ اَيْنَ اَنْتَ قَالَ مِنْ بَغْدَادِ قَالَ
 لَا تَعْلَمُ بَغْدَادَ فَاِنَّ بَعْضَ صَنَمٍ وَاِدْرِي اَعْطَى وَلَكِنْ قُلْ مَدِينَةُ
 السَّلَامِ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّلَامُ وَ الْمَدَائِنُ كُلُّهَا لَهُ فَكَانَهُمْ
 قَالُوا مَدِينَةُ اللّٰهِ وَ قِيلَ سَمَّاها الْمَنْصُورَ مَدِينَةَ السَّلَامِ تَفَاوَهُ لَا
 بِالسَّلَامِ . . . الخ .

میفرماید مدینه السلام بغداد است و در وجه تسمیه آن به
 مدینه السلام اختلافست بعضی گفته اند که چون رجله
 را وادی السلام گویند این اسم بشهر بغداد که رجله
 در آن جاری است اطلاق شده و موسی بن عبدالرحیم
 گفت که من در نزد عبدالعزیز نشسته بودم مردی آمد
 عبدالعزیز پرسید ای مرد از کجا هستی ؟ گفت از مردم
 بغدادم عبدالعزیز فرمود مگو بغداد زیرا بفتح نام است
 و داد بمعنی بخشنده است بلکه بگوی مدینه السلام زیرا
 سلام از اسماء الله است و همه شهرها از خداست و بنا بر این
 مدینه السلام یعنی مدینه الله .

و بعضی هم گفته اند که منصور عباسی که بغداد را بنا

نهاد آن را مدینه السلام نامید و باین نام فال نیک زد که
 همواره صلح و سلامتی در آنجا برقرار باشد . . .
 در قاموس نیز فیروز آبادی بغداد را مدینه السلام نامیده
 است ، در لغت نامه دهخدا نیز شرحی در این خصوص
 مسطور است و در غیاث اللغات نیز دارالسلام را بغداد
 گفته است ، هذیل بغداد مراجعه شود .

در دو آیه قرآن که ذکر شد خداوند تصریح فرموده که
 دارالسلام مرکز استقرار مظهر امرالله خواهد شد و ندای
 الهی برای هدایت اهل عالم از آنجا مرتفع خواهد گردید
 وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ
 مُسْتَقِيمٍ ، مفسرین اسلام چون قبل از ظهور مبارک بودند
 و هنوز این وعده الهیه بانجاز نپیوسته بود برای دارالسلام
 که در این دو آیه قرآنی نازل شده معانی مختلفه ذکر
 کرده و آن را تعبیر به بهشت نموده اند غافل از آنکه پس
 از ورود مردم بهبهشت موعود دیگر موضوع هدایت منتفی است
 میفرماید " يَدْعُو اِلَى دَارِ السَّلَامِ " یعنی مردم را بدارالسلام
 دعوت میکند و چون مردم در آنجا مجتمع شدند و یهدی من
 یشاء . . . آنوقت مردم را هدایت میکند .

اگر مقصود بهبهشت موعود باشد که خود منتظرند دیگر در
 بهبهشت هدایت نیست زیرا ورود به بهبهشت موعود فرع حصول

هدایت است، باری پس از ظهور جمالقدم و استقرار هیکل اسم اعظم در مدینه الله بغداد و دارالسلام حقیقت معنی آیه قرآنیّه آشکار شد وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ .

در احادیث اختلاف بسیار است

در باره حدیث در ذیل همین کلمه شرحی کامل نوشته شد و اشاره گردید که احادیث مرویه با هم اختلاف بسیار دارد و مطالب متناقضه در آن بسیار است و در این مقام در این خصوص شرحی نگاشته میشود .
کتاب احادیث سنّی و شیعه مملوّ از مطالب متناقضه است و احادیث با هم اختلاف بسیار دارد و خود علمای اسلام هم باین نکته اقرار دارند و برای حصول اختلاف احادیث با هم اسباب و علل خاصی بیان فرموده اند و اقرار دارند که بسیار احادیث در هر عصر و زمان بواسطه نفوس معینه جعل و وضع شده است و بسیار نفوس اغراض سیاسیه و

نفسانیّه خود را بواسطه جعل احادیث از پیش برده اند چنانچه معاویه بن ابوسفیان نفوس معینی را وادار میکرد که از لسان حضرت رسول ص احادیثی دال بر هتک حرمت مقام حضرت امیر و منتسبین او جعل و وضع نمایند و در داستان فدک نیز جعل احادیث دخالت داشت، خلفای اموی در دوره سلطنت خود نفوس بسیاری را وادار بجعل احادیث از رسول الله بنفع خود نمودند و همچنین خلفای عباسی در مسئله جعل حدیث خیلی جدّیت بخرج دادند و در دوره قیام ابومسلم مروزی در خراسان و اخذ بیعت از مردم برای خلیفه عباسی احادیث بسیار جعل شد که دلالت بر خلافت آل عباس داشت، در قسمتهای دینی و مذهبی و مشاجرات عقیده ای نیز طرفین بحث بنفیع خود احادیث جعل میکردند اهل سنت و شیعه هر کدام بنحوی و بمقصور خاص هزاران حدیث جعل کردند و به رسول الله نسبت دادند حتی در دوره شخص حضرت رسول ص سخنانی را مردم بآنحضرت نسبت میدادند که حقیقت نداشت و حضرت رسول ص روزی مسلمان را مخاطب ساختند و فرمودند بزودی سخنانی بمن نسبت خواهند داد که من نگفته ام و اینک بشما میگویم که هرچه را بمن نسبت دادند آن را با قرآن مجید مطابقت نمائید اگر آن چه را بمن

نسبت دارند با قرآن مطابق بود قبول کنید والا اعتنائی ننکند و این مسئله را امام شافعی از علمای سنت در کتاب الأم نقل فرموده است قوله: "عَلَيْكَ مِنَ الْحَدِيثِ مَا تَعْرِفُهُ الْعَامَّةُ وَإِيَّاكَ وَالشَّاذُّ مِنْهُ فَإِنَّهُ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي كَرِيمَةَ عَنْ ابْنِ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَدَعَ الْيَهُودَ فَحَدَّثُوهُ حَتَّى كَذَبُوا عَلَى عَيْسَى فَصَعَدَ الْمِنْبَرُ فَخَطَبَ وَقَالَ إِنَّ الْحَدِيثَ سَيَفُشُّ عَلَيَّ فَمَا أَنَا كُمْ مَنِّي يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَهُوَ مِنِّي وَمَا ثَا كُمْ عَنِّي يُخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَيْسَ مِنِّي". انتهى .

علامه ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی باب مخصوصی در باره تمیز حدیث صحیح از مجعول اختصاص داده و از ائمه ع در این باره دستوری نقل کرده است، در باب الْأَخْبَارِ بِالسُّنَّةِ وَشَوَاهِدِ الْكِتَابِ که از ابواب کتاب العلم است فرموده است حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ عَلِيَّ كُلَّ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذْوَهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ " خلاصه آنکه هر امر حق آثار حقیقت در آن ظاهر است و هر کلام صوابی دارای نورانیت است و هر سخنی که شنیدید اگر با قرآن مطابق بود قبول کنید وگرنه اعتنائی ننمائید و نیز این حدیث را روایت فرموده که ابن ابی یعفور از حضرت صادق ع سئوال کرد که

از اشخاص مورد اعتماد و از اشخاص مورد شك و شبهه احادیثی بما میرسد که با هم اختلاف دارد در این صورت تکلیف چیست حضرت صادق فرمودند "إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ لَهُ شَاهِدٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَّا فَوَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَىٰ بِهِ" یعنی اگر حدیثی را بما نسبت دادند و شنیدید و آن را با قرآن و گفتار رسول الله مطابق دیدید قبول کنید وگرنه گوینده آن حدیث بگفتار خود سزاوارتر است یعنی بگفتار او اعتنا ننکند و حدیث دیگر در همین باب روایت فرموده که حضرت صادق ابو عبد الله ع فرمود "كُلُّ شَيْءٍ مَرَدٌّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرَفٌ" یعنی هر سخنی را شنیدید بکتاب خدا و رفتار رسول الله عرضه کنید و هر چه بر خلاف کتاب الهی باشد مزخرف است و قابل اعتنا نیست مرحوم کلینی در این باب دوازده حدیث در این موضوع ذکر فرموده است و نیز در همین کتاب العلم اصول کافی باب مخصوصی باین عنوان تخصیص داده "باب اختلاف الحدیث" و در آن از چگونگی و علل اختلاف احادیث با یکدیگر بحث کرده و روایات از ائمه نقل فرموده است از جمله حدیثی است که سلیم بن قیس میگوید بحضور مبارک حضرت امیر المومنین علی علیه السلام عرض کردم که من در

تفسیر آیات قرآن مجید سخنانی از سلمان و مقداد و ابوزر
استماع کردم و احادیثی از رسول الله برای من روایت کردند
ولی آنچه را از ایشان در باره تفسیر آیات قرآن شنیدم و از
احادیث استماع کردم با آنچه در میان مردم متداول و مشهور
است مخالف یافتم و بعد از لسان مبارک شما شنیدم آنچه
را که از سلمان و ابوزر و مقداد شنیده بودم و گفتار شما
را با آنچه در میان مردم متداول و مشهور است مخالف
یافتم و می بینم که شما آنچه را مردم بدان معتقدند درباره
تفسیر آیات قرآن باطل میدانید و درست نمی شمارید
حال من میخواهم بدانم که علت این اختلاف چیست آیا
مردم برسول الله نسبت میدهند چیزی را که فرموده باشد
و بدروغ بانحضرت مطالبی را نسبت میدهند ؟ و آیا قرآن
را به رأی خود از پیش خود تفسیر میکنند ؟ سلیم بن قیس
گفت وقتی این سخن را حضور مبارک عرض کردم حضرت امیر
ع بن فرمودند حال که پرسیدی جواب پرسش خود را بشنو
و درست دقت کن که چه میگویم آنچه در نزد مردم موجود
است آمیخته از حق و باطل است و مرکب از راست و دروغ
ناسخ و منسوخ در اظهارات آنها بهم آمیخته و عام و خاص
و محکم و متشابه با هم ممزوج گردیده و میگویند آنچه را که
در حافظه دارند و می آموزند آن را با اوها می که از خود

آنان تراوش میکند این همان مردمی هستند که در دوران
حضرت رسول ص سخنانی را بدروغ بانحضرت نسبت میدادند
بطوری که حضرت رسول ص روزی آنان را مخاطب داشت
و فرمود ای مردم در این ایام دروغگویان سخنانی از راه
دروغ بمن نسبت میدهند ، بشما میگویم هر کس سخنی را
عمداً بدروغ بمن نسبت بدهد باید بداند که منزل و مأواى
آبدی او دوزخ است مردم بعد از آنحضرت هم بوجود
مقدس سخنانی را بکذب نسبت به آن حضرت دادند
هر حدیثی را که میشنوید راوی آن حدیث از چهار قسم
مردمان بیرون نیست و قسم پنجم ندارد ، راوی حدیث
یا مردی منافق باشد که بایمان تظاهر مینماید و خود را
مسلمان نشان میدهد ولی ابتدا اهمیت نمیدهد اگر بدروغ
سخنی را برسول الله نسبت بدهد و از این عمل زشت خود
بهیچوجه متاثر نمیشود حال اگر مردم بحال چنین شخصی
آگاه باشند و از نفاق او اطلاع داشته باشند البته سخن
او را قبول نمیکنند و گفتار او را تصدیق نمی نمایند اما مردم
در باره او فریب خورده اند و از حقیقت حال او بی خبرند
و میگویند که این شخص صحابه حضرت رسول ص است پیغمبر
اکرم را دیده و سخنان او را بگوش خود شنیده است بنابراین
مردم هر چه را این شخص منافق میگوید باور میکنند و سخنان

را تصدیق مینمایند و از حقیقتِ حال و نفاقِ باطنی او بی خبر هستند با آنکه خداوند در قرآن مجید این گونه نفوس منافق را بر مردم معرفی فرموده و حقیقت حال آنان را شرح داده و فرموده است "وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَانُّ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ " یعنی منافقین نفوس هستند که ظاهری آراسته دارند که بیننده را می فریبند و اگر سخنی گوید بسخنان آنان گوش فرا میدهند اینگونه نفوس منافق بعد از حضرت رسول ص در میان امت باقی ماندند و خود را به پیشوایان ضلالت و رؤسای باطل که مردم را بدوزخ دعوت میکنند نزدیک کردند و بکر و فریب و بهتان یا ضلالی مردم همت گماشتند و بنصرت و یاری رؤسای ضلالت پرداختند پیشوایان دروغ هم این نفوس منافق را بمقامات عالیه ارتقا دادند و زمام حکمرانی بر مردم را به آنان سپردند و این نفوس منافق بی همه چیز را بگردن مردم سوار کردند و بکمک آنان بریاست دنیوی رسیدند مردم هم همواره پیرو پیشوایان و زمام داران امور ظاهری خود هستند مگر معدودی که خداوند آنان را حفظ میفرماید . این که گفتیم يك قسمت از راویان احادیث بودند اما دسته دوم از راویان حدیث نفوس هستند که سخنی از رسول الله شنیده اند ولی بمقصود اصلی حضرت رسول

بی نبرده و سخن رسول الله را بوهوم و خیال خود معنی و تفسیر نموده اند و آن را برسول الله نسبت میدهند با آنکه مقصود پیغمبر آن نبوده که میگویند و مفهوم خود را بدروغ برسول الله نسبت میدهند ولی در انتساب این دروغ تعدی ندارند و این سخن را از رسول الله شنیده اند و بمفاد آن گفته که خود فهمیده اند عمل میکنند و آن را روایت مینمایند و خیال میکنند که حق میگویند و هر جا میرسند میگویند که من از پیغمبر چنین شنیدم حالا اگر مسلمین بدانند که این مردم اوهام خود را برسول الله نسبت میدهند هرگز آن را نمی پذیرند و قبول نمیکند و اگر خود آن مردم هم بفهمند که آنچه را میگویند اوهام خود آنهاست نه گفتار رسول الله ص البته آن را بکناری می اندازند و اعتنائی بدان نمیکنند ، قسمت سوم از راویان احادیث نفوس هستند که سخنی را از پیغمبر شنیده اند که فرموده فلان کار را باید انجام دهید اینها امر پیغمبر را شنیدند ولی بعد از رسول الله از آن مطلب نهی فرمود و این نفوس که امر را شنیده بودند در وقتی که پیغمبر مردم را از آن عمل نهی فرمود حاضر نبودند و نشنیدند و بخیال اینکه آن امر بحال خود باقی است عامل بدان بودند و برای همه روایت میکردند که پیغمبر چنین فرمود و در عین حال

نفوسی که در مجلس بعد نهي آن را شنیده بودند و نسخ آن را استماع کرده بودند خودشان عمل نمیکردند و مردم را هم از آن نهي مینمودند و روایت میکردند که پیغمبر مردم را از این عمل نهي فرموده است لهذا اختلاف پیدا میشود و اگر این اشخاص نهي و نسخ رسول الله را میدادند البته در آن باره رفتار خود را تغییر میدادند ولی چون نسخ و نهي را شنیده بودند بهمان مسوعات اول خود یا بر جا بودند و اگر مسلمین از جریان حال آنان اطلاع داشتند البته بگفتار آنها اعتنا نمیکردند و اختلاف پیدا نمیشد دسته چهارم نفوسی هستند که هیچوقت بر خدا و رسول دروغ نیندند و بکذب نسبتی ندهند آنچه را از رسول الله استماع نموده اند بخوبی فهمیده اند و بدان عمل میکنند و از ناسخ و منسوخ هم مطلعند گفتار رسول الله را در هیچ مرحله ای فراموش نکرده اند و آنچه را شنیده اند بدون کم و زیاد از رسول الله روایت کنند فرمان ناسخ را عمل کنند و فرمان منسوخ را ترك کنند زیرا همانطور که در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه موجود است در فرمایشات رسول الله نیز ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه موجود است گاهی پیغمبر ص سخنی فرموده که دارای دو وجه است

کلام عام و کلام خاص مانند قرآن و خداوند در قرآن فرموده " مَا اتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا " یعنی آنچه را پیغمبر بشما امر میکند انجام دهید و آنچه را نهي میفرماید از آن اجتناب کنید ، بسیاری از مردم بودند که مقصود اصلی خدا و رسول را نمی فهمیدند زیرا بعضی اصحاب رسول الله وقتی که سؤال میکردند مطلبی را از آن حضرت اصل مقصود را درست نمی فهمیدند و اغلب وقتی نمی فهمیدند دو مرتبه سؤال نمیکردند که خوب مقصود را بفهمند . . . الخ .

این حدیث خیلی مفصل است و سپس حضرت امیر ع شرحی از قرابت خود بر رسول الله ذکر فرموده و میفرمایند که رسول الله همه حقایق قرآن را بآن حضرت تعلیم داده و او عالم بجمع رموز و اسرار الهیه است و او عالم بتفسیر و معنی و مقصود اصلی خداوند است بسا شبها که رسول الله بسا آن حضرت خلوت میفرمود و اسرار و حقایق را با او در میان مینهاد و میفرماید که رسول الله جمیع اسرار کتب قبل را بمن آموخت و من هیچیک از فرمایشات رسول الله را فراموش نکرده ام و همه را بیاد دارم بعد میفرماید که رسول الله دست خود را بر سینه من نهاد و از خدا خواست که قلب مرا از علم و فهم و حکمت مملو سازد و من عرض کردم بسا

رسول الله از آنروز که در باره من دعا فرمودی من هیچ چیز را فراموش نکرده ام و همه را بدون اسقاط کلمه ای نوشته‌ام آیا ممکن است که از این بیعد چیزی را فراموش کنم ؟
 رسول الله فرمودند نه بیعی نداشته باش فراموشی و نادانی هرگز در تو پیدا نخواهد شد من در این خصوص در باره تو بیمناک نیستم . . . انتہی .

مرحوم کلینی در این باب ده حدیث دیگر روایت کرده است که ائمه علی اختلاف احادیث را ذکر فرموده اند و نقل همه آن احادیث سبب اطناب است ، طالبین باصل کتاب مراجعه فرمایند بهر حال این اختلاف احادیث مصیبت بزرگی برای عالم اسلام به بار آورده است در تفاسیر قرآن که مفسرین نوشته اند در ذیل هر آیه اقوال مختلفه و احادیث متفاوتہ در باره معانی آیات و شأن نزول آیات ذکر کرده اند و حتی در باره بعضی امور مهمہ نیز اختلاف موجود است . در کتب احادیث شیعه و سنی مطالب عجیبہ و غریبہ بسیار است که باعث حیرت ارباب تحقیق است اصول کافی از قبل نوشته شد که از کتب معتبره نزد شیعه اثنی عشریه است و ما در آن کتاب مطالب بسیار شگفت انگیز می بینیم ، فی المثل در موضوعات و مطالب مندرجہ در آن کتاب ملاحظہ میکنیم کہ نوشته آجندہ حضور امام ع -

میرسند و مشکلات خود را میپرسند و ملائکه هر روز حضور امام ع میرسند و امام از روی جعفر و جامعه استخراج مطالب میفرماید و حسین علیه السلام بعد از تولد از ابهام (انگشت بزرگ) حضرت رسول ص شیر میخورد و شیر مسادر را نخورد زیرا ائمه را خداوند مقدر کرده بود کہ از صلب آن حضرت باشند و هر روز صبح و ظهر و غروب از صورت حضرت فاطمه دختر رسول الله نور سفید و نور زرد و نور قرمز میدرخشید و جمیع خانه های مردم مدینه را در صبح ها سفید و در ظهرها زرد و در غروبها قرمز رنگ میکرد و در باب النص علی اثنی عشر دوسه حدیث روایت فرموده کہ پیغمبر فرمود " یا علی دوازده امام از نسل تو بعد از من خواهد بود کہ لنگر زمین هستند و باین حساب عدد ائمه شیعه سیزده امام میشود " در باب النص علی الاثنی عشر در ضمن حدیث هفتم فرموده " . . . عن زراره قال سمعت ابا جعفر یقول الاثنی عشر الامام من آل محمد علیهم السلام کلهم محدث من ولد رسول الله و من ولد علی و رسول الله و علی الوالدان علیهم السلام . . . الخ ملاحظہ فرمائید کہ فرموده دوازده امام از آل محمد ص همگی محدث هستند از فرزندان رسول و فرزندان علی ع هستند و رسول الله و علی والدین ائمه هستند ، بنابراین

غیر از علی ع باید دوازده امام دیگر باشند و همه مُحَدِّث و همه از اولاد رسول و اولاد علی باشند بنابراین ائمه شیعه اثنی عشری میشود سیزده امام زیرا علی ع هم جزو ائمه است و هم پدر دوازده امام دیگر و در ضمن حدیث داستانی از سئوالات یهودی از حضرت امیر نقل فرموده و حضرت امیر بیهودی میفرمایند " اِنَّ لِهٰذِهِ الْاُمَّةِ اِثْنَيْ عَشَرَ اِمَامًا هُدًى مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّي " و در ضمن حدیث چهاردهم فرموده " عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ الْاِثْنَا عَشَرَ الْاِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلِّهِمْ مُحَدِّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ص وَ وُلْدِ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عَ فَرَسُوْلِ اللّٰهِ وَ عَلِيٌّ هُمَا الْوَالِدَانِ " و در ضمن حدیث هفدهم مطلب را خیلی آشکارتر ذکر کرده و فرموده است " . . . عَنْ اَبِي الْجَارُوْدِ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص اِنِّي وَ اِثْنَيْ عَشَرَ وُلْدِي وَ اَنْتَ يَا عَلِيُّ رُزَا الْاَرْضِ يَعْنِي اَوْتَادُهَا وَ جِبَالُهَا بَيْنَا اَوْتَدَ اللّٰهُ الْاَرْضَ اَنْ تَسْبِيحَ بِاَهْلِهَا فَاِذَا ذَهَبَ الْاِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا " در این حدیث حضرت رسول دوازده امام را فرزندان خود و فرزندان علی ع نامیده است و آنها را جبال زمین فرموده که اگر آنها نبودند زمین اهل خود را فرو میبرد و میفرماید هر وقت که دوازده فرزند من بروند زمین اهلش را فرو میبرد و مهلت نمی دهد و در

حدیث هجدهم از امام باقر و آن حضرت از رسول اللّٰه روایت کرده که فرمودند " قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ مِنْ وُلْدِي اِثْنَا عَشَرَ نَقِيْبًا نَجَبًا مُجَدِّثُوْنَ مَفْهُمُوْنَ اٰخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ . . . " در این حدیث هم حضرت رسول همه دوازده امام را از نسل خود ذکر کرده با آنکه حضرت امیر که امام اول است از نسل آن حضرت نبودند و پدر و مادرشان ابوطالب و فاطمه بنت اسد بودند . . . من نمی دانم که علمای شیعه اثنی عشری این احادیث را با این صراحت بجه چیز حمل میکنند و چطور معنی مینمایند .

باری مندرجات کتاب از این قبیل مطالب عجیب زیاد دارد و همچنین در تهذیب الأحكام و استبصار و من لأیحضّره الفقيه از این قبیل روایات عجیبه بسیار است ، در کتب اهل سنت یعنی در صحاح سته نیز از این قبیل روایات غریبه و عجیبه فراوان است صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الصغیر الآن در نزد من هست و اگر بخواهم مندرجات آنها را یکایک استخراج کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود ، چندی قبل در مجله العربی که از مجلات بسیار مفید و زیبا و ظریف عالم عربی است و با نهایت نظافت و ظرافت در گویت چاپ میشود در یکی از شماره های سال قبل خود اشاره باین مطلب کرده بود و پیشنهاد

نموده بود که خوبست در کتب صحاح سته تجدید نظر شود و آنچه باعث تعجب و غرابت است از آن کتب حذف گردد و بعد من باب نمونه مطلب ذیل را نوشته بود که در قرآن مجید فرموده است "فَاُجْتَنِبُوا الْيَسَاءَ فِي الْمَحِيضِ . . ." که صریحاً مسلمین را از اجرای جنین عقلی نهی میفرماید ولی در صحیح بخاری از عایشه ام المؤمنین حدیثی روایت کرده که عایشه فرمود حضرت رسول ص بر خلاف آن آیه مبارکه رفتار فرمودند و با وجود آن حالت مرا بمصاحبه دعوت نمودند . . . و از این قبیل مطالب عجیبه در آن کتاب بسیار است ، این حدیث را بطرق متعدده مسلم هم در صحیح خود از عایشه و میمونه و ام سلمه از اوج النبی روایت کرده و از جمله حدیث معراج است که بتفصیل در صحاح روایت شده و مسلم در صحیح خود در این باره مطالب عجیبی نوشته از جمله آنکه اول بتعریف براق پرداخته و میگوید که انس بن مالک از رسول الله روایت کرده که فرمودند "اوتیت بالبراق و هو دابة ابيض طويل فوق الحمار و دون البغل يضع حافره عند منتهى طرفه قال فرکتنه حتى اتيت بيت المقدس . . ." فرمود که براق را برای من آوردند و آن حیوانی بود سفید رنگ و دراز که از الاغ بزرگتر بود و از قاطر کوچکتر و هر قدمی که بر میداشت باخترین

نقطه که چشمش میدید سم خود را میگذاشت و من بر آن سوار شدم و به بیت المقدس رفتم . . . بعد میگوید که وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم و جبرئیل برای من جامی از شراب و ظرفی پر از شیر آورد و من شیر را انتخاب کردم سپس بطرف آسمانها میروند و در هر آسمان یکی از انبیا را ملاقات میکنند در آسمان اول آدم ابوالبشر را - من بینند و بهر آسمان که میرسند اول جبرئیل در را میکوبد و دربان می پرسد کیستی میگوید جبرئیل می پرسد کسی هم با تو هست میگوید محمد ص با من است می پرسد مگر محمد مبعوث شده جبرئیل میگوید آری بعد در را میکشاید و بر همین ترتیب تا فلک هفتم این سئوال و جواب تکرار میشود در آسمان هفتم ابراهیم را می بیند که به بیت المعمور تکیه زده و هر روز هفتاد هزار ملک وارد بیت المعمور میشوند و خارج میشوند و هرگز بانجا دیگر بر نمیگردند سپس حضرت رسول ص را بسدره المنتهی می برند ، سدره المنتهی درختی است که برگهای آن درخت هر يك ببزرگی گوشه های فیل است و میوه های آن ببزرگی کوزه بزرگی است که دو مشك آب ظرفیت دارد بالاخره بدیدار خدا میرود و خداوند شبانه روزی پنجاه رکعت نماز برای امت او قرار میدهد و چون مراجعه میفرمایید در بین راه حضرت موسی برسول الله

بر میخورد و میفهمد که خداوند پنجاه رکعت نماز شبانه روزی با و داده است پس از او درخواست میکند که فوراً برگردد و از خداوند تخفیف بخواهد رسول الله بر میگردد و خداوند پنج رکعت با و تخفیف میدهد و بر میگردد و باز موسی او را بر میگردد که تخفیف بخواهد. و حضرت مراجعت میکند و از خدا تخفیف میخواهد و خداوند باز پنج رکعت دیگر تخفیف عنایت میکند ولی موسی باز او را بر میگردد و این رفت و آمد مکرر میشود و چند مرتبه رسول الله میروید و باصرار موسی از خدا تخفیف میخواهد تا آنکه خداوند نمازهای یومیه را پهنج نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا تخفیف میدهد و چون بر میگردد موسی او را بمراجعت تشویق میکند ولی حضرت رسول بموسس میفرمایند " قَدْ رَجَعْتُ اِلَى رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ " یعنی آنقدر بخدا مراجعه کردم که دیگر خجالت میکشم بروم و باز هم از او تخفیف بخواهم .

این حدیث را بچند طریق در همین باب الاسراء در صحیح خود مسلم روایت کرده و در هر روایت با دیگری چندین اختلاف موجود است و در دنباله این مطالب میفرمایند که " ثُمَّ اِنْ خَلَّتْ الْجَنَّةُ فَاِذَا فِيهَا جَنَائِدٌ لَوْ لَوْ وَاِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ " یعنی رسول الله فرمودند که مرا وارد بهشت

کردند دیدم قبه های مروارید در آنجا هست و خاک بهشت از مشک بود و در باره سدره المنتهی شرحی مینویسد و میگوید که حضرت رسول ص جبرئیل را دید که ششصد پر دارد . . . داستان معراج رسول الله و تخفیف خواستن در باره نمازها را که باصرار موسی انجام گرفت نیز علامه محسن فیض کاشانی از مفسرین و علمای شیعه در تفسیر صافی خود با آب و تابی نقل کرده است ، شرح معراج مندرج در تفسیر صافی بسیار خواندنی است و این او را گنجایش نقل آن را ندارد و مندرجات صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر صحاح سته اهل سنت اغلب از همین قبیل مطالب است که نمونه آن ذکر شد و بیش از این نقل اقوال آن محل ندارد ، کتب شیعه هم کمتر از آنها نیست بلکه مندرجاتش عجیب تر از کتب صحاح است عرض کردم که اصول کافی داستان شیر و فضا را نقل کرده که بر حفاظت اجساد شهدای کربلا شیرها آمده بودند و فضا کنیز حضرت فاطمه ع شاهد حال بوده است و این در اصول کافی است در روضه کافی هم احادیث عجیبه بسیار است و همه آنها از حضرت رسول و ائمه اطهار ع روایت شده است و چند نمونه از آن را اینک مینگارم از جمله حدیث البحر مع الشمس است که در روضه کافی آن را مرحوم کلینی

نقل فرموده است که حضرت علی بن الحسین ع فرمودند
 از جمله نعمت های الهی که بندگان را بدان احتیاج است
 دریائی است که خداوند آن را بین آسمان و زمین خلقت
 فرموده و برای آفتاب و ماه و ستارگان ثوابت و سیار در آن -
 خط سیر معینی قرار داده است و اینها همه در فلک تعبیه
 شده است و خداوند فرشته ای را باین فلک موکل فرموده و
 هفتاد هزار فرشته در تحت اختیار او امر او قرار داده -
 است و اینها همه کار فلک را زیر نظر دارند و این فرشتگان
 چون آن فلک را می چرخانند آفتاب و ماه و ستارگان از ثوابت
 و سیارات همه با آن فلک می چرخند و هر کدام در محل
 معین خود در شبانه روز حرکت مخصوص خود که خداوند
 برای آنها مقدر فرموده ادامه میدهند و چون بندگان خدا
 راه عصیان سپارند و گناه بسیار کنند و خدا بخواهد که
 آنان را متنبه فرماید و از غفلت و گناه باز دارد بفرشته موکل
 فلک امر میکند که آن فلک را که خط سیر آفتاب و ماه و ستارگان
 در آنست از حرکت باز دارد و آن ملک موکل بهفتاد هزار
 ملک دیگر که زیر دست او هستند امر میکند که فلک را از -
 حرکت باز دارند آنها همین کار را میکنند و در نتیجه
 آفتاب در میان دریائی که در آن فلک است غرق میشود و
 رنگش تغییر میکند و مدتی خواست خداوند در همین حال

می ماند تا مردم بترسند و دست از گناه بکشند و این در وقتی
 است که کسوف رخ میدهد و با ماه نیز همین رفتار میشود
 و ماه منخسف میگردد و بعد خداوند بفرشته موکل دستور
 میدهد که فلک را بحالت اولیه برگرداند و بلافاصله آفتاب
 از میان دریا بیرون می آید در حالی که رنگش تیره است
 و همچنین ماه بعد امام فرمودند که فقط شیعیان ماهستند
 که از مشاهده این دو امر مهیب متنبه میشوند و از خداوند
 میترسند و هر وقت دیدید که آفتاب و ماه تیره و تار شدند
 بخدا پناه ببرید و توبه کنید (روضه کافی حدیث ۴۱) .
 و نیز در ضمن حدیث ۱۴۸ در روضه کافی از حضرت
 امیر ع روایت فرموده که فرمودند که برای آفتاب سیصد و شصت
 برج معین شده و بزرگی هر برج بقدر جزیره ای از جزایر
 عرب است و آفتاب هر روز وارد یکی از این برجهای میشود
 و چون از نظر پنهان میشود پشت عرش خداوند می رود
 و بسجده می افتد و سجده آفتاب تا صبح روز بعد ادامه
 دارد و سپس بنقطه ای که باید از آن طلوع کند توجه
 میکند و دو فرشته مامورند که او را در حرکت کردن تشویق
 کنند و فریاد بکشند که آفتاب برود روی آفتاب بطرف ساکنین
 آسمانهاست و پشت آفتاب بطرف اهل زمین است و اگر
 روی آفتاب بطرف اهل زمین بود همانا زمین میسوخست

و میگذاخت و همه مردم از شدت حرارت میبردند و اینست که خداوند در باره سجود شمس در قرآن مجید فرموده :

"أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ" (سوره حج آیه ۱۸) و در حدیث ۱۳۸ روضه کافی فرموده که حضرت امام موسی کاظم فرمودند "إِنَّ فِي السَّمَاءِ الْجَنَّةِ نَهْرًا يُقَالُ لَهُ جَعْفَرٌ عَلَى شَاطِئِهِ الْأَيْمَنِ دُرَّةٌ بَيْضَاءُ فِيهَا أَلْفُ قَصْرِ فِي كُلِّ قَصْرِ أَلْفُ قَصْرِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى شَاطِئِهِ الْأَيْسَرِ دُرَّةٌ صَفْرَاءُ فِيهَا أَلْفُ قَصْرِ فِي كُلِّ قَصْرِ أَلْفُ قَصْرِ لِابْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ" یعنی در بهشت نهری جاری است که نامش جعفر است در ساحل و کنار طرف راست آن نهر مروارید سفیدی است که در آن هزار قصر است و در ضمن هر قصری هزار قصر دیگر است و همه اینها را خدا بمحمد و آل محمد اختصاص داده و در ساحل و کنار چپ آن نهر مروارید زرد رنگی است که در آن هزار قصر و در هر قصری هزار قصر دیگر است که مخصوص است به ابراهیم و آل ابراهیم .

در این کتاب که روضه کافی است از این قبیل مطالب بسیار است که مایه حیرت است مانند معالجه مرض با گندم بدستور امام (حدیث ۵۴) و مسخ شدن خلیقه بوزع (حدیث ۳۰۵)

و طول آدم و حوا که در اول هفتاد ذرع بود و جبرئیل آنها را کوتاه کرد (حدیث ۳۰۸) و داستان گاو و ماهی (حدیث ۵۵) و طول قد حوران بهشتی هفتاد ذرع و مغز قلمش از زیر هفتاد حله پیداست (حدیث ۶۹) و بهر مؤمن در بهشت هفتاد حوریه و چهار زن از مردم دنیا میدهند (حدیث ۶۹) و شرح بهشت و نعمتهای آن بتفصیل در همین حدیث ۶۹ مسطور است و نیز در همین روضه کافی داستان آبری که بالای درخت است از عجایب است (حدیث ۲۶۸) و از همه عجیب تر آنست که در بهشت درختی است که از آن حوریه میروید از حضرت صادق روایت کرده که فرمودند "إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا حَافَتَاهُ حُورٌ نَابِتَاتٌ فَكُلُّ مَرِّ الْمُؤْمِنِ بِأَحَدَاهُنَّ فَأَعْجَبْتَهُ إِقْتَلَعَهَا فَأَنْبَتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَكَانَهَا" یعنی خداوند در بهشت نهری جاری فرموده که در دو طرف آن نهر حوران بهشتی میرویند و چون مرد مومنی از آنجا بگذرد و از یکی از آن حوریات خوشش بیاید و او را از زمین قطع کند خداوند خوری دیگری را بجای او میرویند . . . شما اگر کتب احادیث سنی و شیعه را ورق بزنید بقدری از این قبیل مطالب مشاهده میفرمائید که احصای آن مشکل است .

مجلد چهاردهم کتاب بحار الانوار مجلسی معروف بجلد

السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ دَر بَارَةُ كَائِنَاتٍ وَ مَخْلُوقَاتٍ وَ جِنِّ وَ إِنْسِ
 وَ مَعَارِنُ وَ جَمَادَاتٍ وَ نَبَاتَاتٍ وَ غَيْرَهَا كَقَتُّو مِيكَند بَخَوَانِيَد
 وَ بِيَنِيَد كِه چِه خَبِرَ اسْت وَ چِه مَطَالِبِي دَارِد وَ چَقْد رَا حَادِيْثِ
 مَخْتَلَفِه وَ مَتَنَاقِضِه دَر آن زَكْر شُدِه اسْت هَمِه اِيْنِهَآ مَجْعُوْلَاتِ
 اسْت كِه بَقْد رِيْجِ بَر سُوْلِ اللّٰهِ وَ اِثْمِه عِ نَسْبِتِ دَادِه اَنَسُو
 بَسِيَارِي اَز اَعْدَاءِ كِه اَز اِيْن قَبِيْلِ مَطَالِبِ رَا جَعْل كَرْدِه وَ بَه
 اِثْمِه نَسْبِتِ دَادِه اَنَد مَلَا حِظَه بَقْرَمَآئِيْد كِه عِبْد الكَرِيْمِ مَعْرُوْفِ
 بَاهِنِ اَبِي الْعَوْجَاءِ كِه اَز مُلْجِدِيْنِ مَتَعَصِبِ دُوْرَةِ اِمَامِ صَادِقِ
 عِ اسْت دَر وَقْتِ وَفَاتِشِ چِه كَقْتِ ، دَر نَامَه دَانَشُوْرَانِ نَاصِرِي
 دَر زِيْلِ تَرْجَمَه حَالِ اِيْنِ اَبِي الْعَوْجَاءِ چِنِيْنِ مَسْطُوْرَ اسْت
 قَوْلِه : " اَبْنِ اَبِي الْعَوْجَاءِ چُونِ بَقْتَلِ خُوِيْشِ يَقِيْنِ كَرْدِ وَ بَه
 رُوَايَتِ اَبْنِ اَثِيْرِ وَ اَبُوْرِيْحَانَ وَ عِلْمِ الْهُدٰى وَ غَيْرِهْمِ زَبَانَ
 بَقْسُوْدِ وَ بِالْحَادِ اَقْرَارِ نَمُوْدِ وَ كَقْتِ وَاللّٰهَ لِيْنِ قَتَلْتُمُوْنِ لَقَدْ
 وَضَعْتُمْ اَرْبَعَةَ اَلْفِ حَدِيْثٍ وَ اَحْرَمْتُمْ فِيْهَا الْحَلَالَ وَ اَحْلَلْتُمْ
 فِيْهَا الْحَرَامَ وَ اللّٰهَ لَقَدْ اَفْطَرْتُمْ يَوْمَ صَوْمِكُمْ وَ صَوْمْتُمْ يَوْمَ
 فِطْرِكُمْ "

يعني حالى كه مرا بکشيد فاش بدانيد كه چهار هزار
 حديث جعل كردم كه در تمامت آنها يا حلالى را حرام -
 نمودم و يا حرامى را حلال ، هم روزه شما را در يوم صوم
 بخورانيدم و هم جمله را در روز عيد فطر روزه دار ساختم

چون اين بگفت سيّاف تيغ براند و گردنش بپراند . " انتهن
 عجب اينست كه امروز سُنِّيَّانِ وَ شِيْعِيَّانِ مَنْدَرَجَاتِ كَتَبِ
 خُودِ رَا كِه نَمُوْنَهَايِ اَز آن زَكْر شُدِ وَ حَقِ مَنزَلِ دَانَنْدِ وَ مَنكَرَانَ
 رَا وَ اَجِبِ الْقَتْلِ شَعْرُنْدِ وَ بِمَقَادِ هَمَهٗ آن اَحَادِيْثِ عَجِيْبِه
 مَعْتَقَدُنْدِ وَ مَنْتَظَرُنْدِ كِه بَجَنَانِ بَهِشْتِي بَرَسُنْدِ وَ اَبْدًا سَخْنَانَ
 صَاحِبِ نَظْرَانَ رَا قَبُوْلِ نَمِيَكُنُنْدِ وَ اَوْهَامِ رَا عِيْنِ حَقِيْقَتِ
 مِيَدَانَنْدِ سُوْكَنْدِ بَخْدَاوُنْدِ كِه دَر كَتَبِ مَزْبُوْرِه كِه مَحَلِّ اِعْتِمَادِ
 سُنِّيِّ وَ شِيْعِه اسْت مَانُنْدِ كَافِي وَ صِحَاحِ سَيِّتِه وَ اِمْتَالِهَا
 مَطَالِبِي اَز قَوْلِ رَسُوْلِ وَ اِثْمِه عِ مَنْدَرَجِ اسْت كِه مَن اَز نَقْلِ
 وَ حَقِّ اِشَارَهٗ بَه اَنِهَآ شَرْمِ دَارَمِ وَ اَنَانَكِه طَالِبِنْدِ بَايِيْدِ
 بِاصْلِ كَتَبِ مَزْبُوْرِه مَرَا جَعِه نَمَايِنْدِ .

درالواح سماوى هم مسطوراست :

كَانَ يُوْحٰى يَكْرِزُ فِيْ بَرِيَّةٍ يَهُودِيٍّ ...

مقصود آنكه قيام يحيى بن زكريا بهدايت مردم و بشارت
 دادن بظهور مسيح درالواح سماوى مسطور است و مقصود

از الواح سماوی انجیل جلیل است که جمالقدم جل جلاله از انجیل متی ترجمه عربی آن عبارات آن را نقل فرموده اند
 قوله تعالی ، در الواح سماوی هم مسطور است " کَانَ یُوحَنَّا
 یُكْرِزُ فِي بَرِيَّةِ يَهُودَا قَائِلًا تَوْبُوا فَقَدْ اقْتَرَبَ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ " .
 و مقصود از یوحنا یحیی است . انتهى .
 این آیه که ذکر فرموده اند در باب سوم انجیل متی وارد
 شده از اینقرار : در آن ایام یحیی تعمید دهنده در بیابان
 یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده میگفت توبه کنید زیرا ملکوت
 آسمان نزدیکست زیرا همین است آنکه اشیای نبی از او -
 خبر داده میگوید صدای ندا کننده در بیابان که راه خدا و
 را مهیا سازید . . . الخ (ف ۳ - ۱ - ۲۰۰۲)

در بیت اللحم یهود آن طفل منولد شد

در کتاب قاموس مقدس در ذیل بیت اللحم چنین -
 مسطور است : بیت اللحم (خانه نان) اول ده کوچکی
 است بر تپه ای که بمسافت شش میل بجنوب اورشلیم مانده

واقع است و تپه های سبز و مشجر آن را احاطه نموده و -
 آبهای خوشگوار از زمین های حاصلخیزش جاری است . . .
 بزرگترین وقایع بیت لحم تولد مسیح است زیرا که مریم در ناصر
 متولد شده بواسطه اینکه نسب به داود پادشاه میرسانید
 بجهت اسم نویسی به بیت لحم آمد در این حال زمان وضع
 حملش رسید و عیسی مسیح در آنجا تولد یافت . . . بیت
 لحم مدت چهار هزار سال است که بنا شده و تا بعد از
 ایام مسیح هم چنان کوچک بود و یوستینانس دیوارهای آن
 را مرمت کرد و در سال سیمصد و سی میلادی هیلانس
 امپراطورس کلیسائی بالای آن مغاره ای که گویند مسیح در آنجا
 تولد یافته بود بنا نمود و آن قدیم ترین کلیسای مسیحیان
 است . انتهى .

تولد مسیح بنص صریح انجیل متی باب دوم آیه ۱۸ در سال
 آخر سلطنت هیرودیس اعظم بوده که از چهل سال قبل
 از مسیح تا چهار سال قبل از تولد مسیح سلطنت میکرد
 و بنابراین تاریخ میلادی مسیحیان که امروز معمول است
 چهار سال از تاریخ اصلی میلاد مسیح عقب افتاده است .
 (قاموس کتاب مقدس در ذیل هیرودیس اعظم)

نازل شده است و همچنین داستان تولد عیسی مسیح از مریم
عذراء بطور خارق العاده در سوره مریم از قرآن مجید نازل
شده است ، در ناسخ التواریخ جلد هبوط در باره ولادت
مریم چنین مسطور است قوله : مریم دختر یوقیم است و او را
بدکیم نیز خوانند و به عربی عمران گویند . . . مادر مریم
انائی نام داشت که آن را عربان حنه گویند ، بالجمله گروهی
عمران پدر مریم را از جمله انبیاء شمرده اند و او را از انائی
جز دختری که ایشاع نام داشت و ضجیع زکریا بود فرزندی
حاصل نشد از قضا روزی انائی در سایه دیواری غنوده
مرغی را مشاهده نمود که با منقار بیضه خود را شکسته
جوجه از آن برآمد از دیدن آن حال انائی را بخاطر
گذشت که چه نیک بودی که خداوند مرا پسری عنایت فرمودی
و روی به درگاه یزدان پاك کرده دست برآورد و گفت
خداوند مرا فرزندی صالح عنایت فرمای که بندگی تو نیکو
کند در حال مسئول او به اجابت مقرون شد . . . با خداوند
پیمان داد . . . که فرزند خود را در مسجد اقصی محرر
گرداند و محرر آن کس را گویند که هرگز از مسجد بدر نشود
و چندانکه زنده باشد در آن مکان شریف خدمت کند
چنانکه فرماید " اِنَّ تَالِثَ امْرَأَةٍ عِمْرَانَ اِنِّی نَذَرْتُ لَكَ مَا فِی
بَطْنِی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّی " چون مدت حمل بهائی برد . . .

در حالت مریم مشاهده نما

این بیان را جمال اقدس کبریائی جل جلاله در
ضمن شرح امتحانات الهیه فرموده اند که چگونه امتحان
شدیدی برای مریم عذراء پیش آمد و پس از تولد عیسی
چگونه من اندیشید که در برابر مردم ظاهر شود و نمیدانست
که جواب مردم را چه بدهد ؟ برای تفصیل احوال به ذیل
" یَالِیَّتِیْ مِتُّ . . . " و به ذیل " یَا اُخْتِ هَرُونَ . . . " مرا
شود .

مریم باکره یا عذراء نام و لقب مادر حضرت مسیح است
مشارالیهها از سبط یهودا و از نسل داود نبی بود و هبا
الیزابت (ایصابت) مادر یحیی تعمید دهنده که از سبط
لاوی و هرون بود قرابت و خویشاوندی داشت پدر یحیی
تعمید دهنده نامش زکریا بود داستان تولد یحیی بدعای
پدرش زکریا بطور خارق العاده رخ داد که در قرآن مجید

دختری آورد و زنان نتوانستندی در مسجد اقصیٰ مُحَرَّر بود
 . . . " فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثٰى وَّلَيْسَ مِنَ
 الذَّكَرِ كَالْاُنْثٰى وَاِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ " آنگاه که باز بنهاد گفت
 خداوند! من دختری آوردم و او را مریم نام نهادم و -
 دختر چون پسر نباشد که مُحَرَّر تواند شد پس انائی و عمران
 در کار فرزند حیران بماندند در این وقت از پیشگاهِ قدس
 خطاب یا زکریا رسید که ما این دختر را بجای پسر رُتَبَتِ
 قبول ارزانی داشتیم که در مسجد اقصیٰ مُحَرَّر باشد " کَمَا
 قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَاَنْبَتَهَا نَبَاتًا
 حَسَنًا " چون مژده به انائی رسید شاد خاطر گشت مریم
 را در خرقة ای پیچید به مسجد آورد و نزد خدام بیت الله
 بنهاد . . . هر يك از خدام در طلب پرستاری او برآمدند
 . . . زکریا فرمود که من در خدمت مریم سزاوارتر از دیگرانم
 از این روی که ایشاع که خواهر او میباشد در سرای من است
 و من با او نزدیک تر از دیگرانم ایشان گفتند این سخن
 استوار نیست چه نزدیکتر از همه کس مادر او بود . . . عاقبت
 سخن به درازا کشید و کار برآ قرار گرفت و سخن بندگان
 نهادند که قلم های خود را که از فولاد بود و بدان کتابت
 تورات میکردند در آب افکنند قلم هر کس بر زبر آب بایستد
 آن کس کفیل مریم باشد " کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَّمَا كُنْتُمْ

لَدَيْهِمْ اِنْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامًا مِّنْ اَيْدِيهِمْ يَكْفُلْ مَرْيَمَ وَّمَا كُنْتُمْ لَدَيْهِمْ
 اِذْ يَخْتَصِمُونَ " و چون قلمهای خود را در آب افکندند
 قلم زکریا بر زبر آب ایستاد و آن مناقشه و مشاجره از میان
 برخاست و به مدلول و کفلهای زکریا تربیت مریم با آن حضرت
 قرار گرفت و او را آورده در یکی از غرفات مسجد اقصیٰ جای
 داد و بتربیت او روزگار همی برد و هرگاه از نزد او بیرون
 بشدی در بروی او بیستی و چون باز آمدی در بگشودی تا
 که آن گاه که مریم نه ساله شد . . . و پیوسته مُطَهَّر بودی .
 . . چنانکه خدای فرماید " وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ
 اصْطَفٰكِ وَطَهَّرَكِ وَاَصْطَفٰكِ عَلٰى نِسَاءِ الْمٰلِكِيْنَ " و آن -
 حضرت در میان مردم به بزرگواری ذات و طهارت نفس و کمال
 تقوی مشهور گشت و درجه و حوی الهی یافت چنانکه خداوند
 در قرآن مجید یاد فرموده " ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِیَآءِ الْغٰیْبِ نُوْحِیْهِ
 اِلَیْكَ " و چنان میزیست که از حضرت قدس با و الهام میشود
 و فرشتگان با وی القا میفرمودند " کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى یٰۤاِ
 مَرْیَمُ اقْنُتِیْ لِرَبِّكِ وَاَسْجُدِیْ وَاَرْکَعِیْ مَعَ الرَّاكِعِیْنَ . . . " .
 هرگاه زکریا نزدیک او شدی اگر زمستان بودی میوه های
 تابستانی یافتی و اگر تابستان بودی میوه های زمستانی
 دیدی چون از مریم سئوال میفرمود که این نعمت را از -
 کجا یافتی پاسخ میداد که خداوند عنایت فرموده چنانکه

خدای فرماید " وَكَلَّمَ دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِخَيْرٍ حِسَابٍ " و چون آن حضرت سیزده ساله شد به عیسی ع حامله گشت انتہی .

به ذیل " يَا لَيْتَنِي مِتَّ " و به ذیل " يَا اِخْتِ هِرُونَ " در این کتاب مراجعه شود .

در تفسیر نیشابوری و قصص الانبیاء مولانا محمد جوہری و تفاسیر اسلامی از سنی و شیعه داستان مزبور با کمی اختلاف مذکور است مراجعه شود .

در حدیث ہر اطلاق شمس و قمر بر صوم و

شد چنانچہ میفرماید :

الصَّوْمُ ضِيَاءٌ وَالصَّلَاةُ نُورٌ

این حدیث از طرق اہل سنت و جماعت از حضرت رسول ص روایت شدہ است و در کنوز الحقائق مولانا عبد الرئوف

العناوی و سایر کتب حدیث روایت شدہ است ، در بارہ کلمہ ضیا و نور در بین ائمہ لغت اختلاف اقوال است مرحوم سید علیخان کبیر در شرح صحیفہ سجادیہ در ضمن شرح دعای اول در بارہ فرق کلمہ ضیا و نور سخن بسیار گفتہ است کہ بعضی گویند ضیا و نور مترادف هستند و بعضی گفتہ اند کہ ضیا آنست کہ مانند آفتاب نور ذاتی باشد و مقتبس از غیر نباشد و نور آنست کہ مانند نور ماہ مقتبس از غیر باشد چنانچہ نور ماہ مقتبس از نور آفتابست و در قرآن مجید فرمودہ " جَعَلْنَا الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا . . . "

در روایات و احادیث جمع این مضامین هست

کہ کفر عالم را فرو میگیرد

در اخبار وارده از طرق مختلفہ شیعه و اہل سنت در بارہ آخر الزمان و علامات قرب ظہور خراب عالم امکان و قیام موعود بزرگوار اسلام بیانات مختلفہ بہ الحان متعددہ

از حضرت رسول و ائمه اطهار در کتب معتبره طرفین مندرج است ، از جمله موضوع "يَمَلَأُ اللّهُ الْاَرْضَ بِقِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا" میباشد که از کثرت نقل و تکرار بسرحمد تواتر رسیده است که در کتاب شرح اشعار نعیم در ذیل ابیات نعیم که فرموده :

آنچه فرمود حمیدر کـرر

آشکار است یا اولوالابصار
 برخی از احادیث و آمده در باره علامات آخر الزمان را از کتب طرفین خاصه و عامه نقل کرده ام و اینک در اینجا عین مندرجات همان کتاب نقل میشود . . . در مجلد سیزدهم بحار الانوار در باب علامات ظهور و آخر الزمان خطبه ای از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به روایت ضعیفه بن صوحان ذکر شده که آن حضرت فرمودند قوله علیه السلام اِذَا اَمَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةَ وَ اَضَاعُوا الْاِمَانَةَ وَ اسْتَحَلُّوا الْكِذْبَ وَ اَكَلُوا الرِّبَا وَ اَخَذُوا الرِّشَاءَ وَ شَيَّدُوا الْبُنْيَانَ وَ بَاعُوا الدِّيْنَ بِالْذُّنُوبِ وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ وَ شَاوَرُوا النِّسَاءَ وَ قَطَعُوا الْاَرْحَامَ وَ اتَّبَعُوا الْاَهْوَاءَ وَ اسْتَخَفُّوا بِالْذِّمَّةِ وَ كَانَ الْجِلْمُ ضَعْفًا وَ الظُّلْمُ فَخْرًا وَ كَانَتِ الْاُمْرَاءُ فَجْرَةً وَ الْوُزَرَاءُ ظُلْمَةً وَ الْعُرَفَاءُ خَوْنَةً وَ الْقُرَاءُ فَسَقَةً وَ ظَهَرَتْ شَهَادَاتُ الزُّوْرِ وَ اسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ وَ قَوْلُ الْبُهْتَانِ وَ الْاِثْمُ وَ الطُّغْيَانُ وَ حَلَبَتِ

الصَّاحِفُ وَ زُخْرِفَتِ الْمَسَاجِدُ وَ طُوَلَّتِ الْمَنَارَاتُ وَ اَكْرَمَ الْاَشْرَارُ وَ اَزْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ وَ اِخْتَلَفَتِ الْاَهْوَاءُ وَ نُقِضَتِ الْعَهْدُودُ وَ اقْتَرَبَ الْعَوْفُودُ وَ شَارَكَتِ النِّسَاءُ اَزْوَاجَهُنَّ فِي الْبِجَارَةِ جُرْمًا عَلَيَّ الدُّنْيَا وَ عَلَتْ اَصْوَاتُ الْفُسَّاقِ وَ اسْتَمِعَ مِنْهُمْ وَ كَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ اَزْدَلَّهُمْ وَ اتَّقَى الْفَاجِرُ مَخَافَةَ شَرِّهِ وَ صَدَّقَ الْكَازِبُ وَ اتَّصَمَنَ الْخَائِنُ وَ اتَّخَذَتِ الْقِيَانُ وَ الْمَعَارِفُ وَ لَعَنَ اٰخِرُ هَذِهِ الْاُمَّةِ اَوْلَهَا وَ رَكِبَتْ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحَ وَ تَشَبَّهَتِ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ شَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُسْتَشْهَدَ وَ شَهِدَ الْاٰخِرُ قَضَاءً لِدِمَائِهِمْ بِخَيْرِ حَقِّ عَرَفِهِ وَ تَفَقَّهَ لِنَسِيرِ الدِّيْنِ وَ اَثَرُوا عَمَلِ الدُّنْيَا عَلَى الْاٰخِرَةِ وَ لَبَسُوا جُلُودَ الضَّالِّينَ عَلَى قُلُوبِ الضَّالِّينَ وَ قَلُوبِهِمْ اَنْتَسَنَ مِنَ الْجَيْفِ وَ اَمْسَرَ مِنَ الصَّبْرِ فَعَبَسَ ذَلِكُ الْوَحْيُ الْوَحْيُ الْعَجَلُ خَيْرَ الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ الْمَقْدَسِ لِيَاثِيْنَ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَعَمَّنُ اَحَدُهُمْ اَنَّهُ مِنْ سُكَّانِهِ . . .

یعنی وقتی که خلائق بنمازی اعتنا شوند و امانت از بین خلق زائل گردد و دروغ را جائز و حلال دانند و ربا خواری کنند و رشوت گیرند و اساس عمارت های محکم نهند و دین را به دنیا بفروشند و اشخاص جاهل بی تجربه را منصب دهند و با زنها مشورت کنند و قطع ارحام نمایند و تابع نفس و هوای خود باشند و خونریزی را آسان شمردند و اشخاص حلیم بردبار را ضعیف شمردند و ظلم و ستم را فخر دانند

وامراء فاجر و وزراء ستمکار شوند و عرفاً خیانتکار و قاریان قرآن فاسق و زشت کردار باشند و شهادت‌های دروغ ظهور یابد و بدکاری و بهتان و گناه و عصیان مشتهر و منتشر گردد و قرآن‌ها را مزین و مطرز کنند و مساجد را زینت داده نقش‌سازند و مناره‌های مساجد را بلند بنا کنند و اشرار محترم شوند و صفوف نفوس در نماز جماعت بسیار ولی قلوب نمازگزاران آغشته به احواء نفسانی و اوهام شیطانی باشد و مردم بعهد خود وفا نکنند و زنان در تجارات با مردان شرکت کنند چون بمال دنیا بی نهایت حرص هستند و مردم اقوال بدکاران را متابعت کنند و از آنان بشنوند و رئیس قوم پست‌ترین مردم باشد و اشخاص نجیب از ترس او نتوانند چیزی اظهار کنند و نفوس دروغگو راستگو شمرده شوند و خائنین با امانت و درستکار محسوب گردند و مردم به لهو و لعب و آلات فسق و فجور و چنگ و تار و طنپور تعامیل نمایند و آخرین امت اول خود را لعن نماید و زنان هرزین سوار شوند و مردان بزنان شبیه شوند و شهادت‌های بیمورد از مردم بعمل آید و شهادت‌های دروغ‌اشتهار یابد و دنیا را به آخرت مقدم شمرند و ترجیح دهند و مردم گرگ صفت در لباس میش ظاهر شوند و دلها مردم از مردار در آفتاب مرداد متعفن تر و از صبر زرد تلخ تر

شود در این وقت بهشتابید و تعجیل کنید که خود را بهشت المقدس برسانید البته زمانی می‌آید که هر کس آرزو کند کسبه مسکن او در بیت المقدس باشد . انتهى

در تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی در ذیل آیه مبارکه قرآنیہ " فَمَهْلُ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا " حدیثی مفصل و مشروح از سلمان فارسی روایت کرده " قَالَ سَلْمَانَ حَجَّجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ حَجَّةَ الْبُودَاعِ " سلمان گفت در حج آخرین پیغمبر با آن حضرت به مکه رفتیم پس چون آن حضرت از اعمال حج فراغت یافتوارد خانه کعبه گردید و با دُودست دُوحلقه در کعبه را گرفته روی مبارک خود را بطرف مردم متوجه ساخته فرمود :

" أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ " یعنی آیا نمیخواهید از علامات ظهور قیامت که قیام قائم موعود است برای شما بیان کنم " وَكَانَ آدَنِي النَّاسُ مِنْهُ يُؤْمِنُونَ سَلْمَانَ فَقَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ " یعنی سلمان گوید من از همه نفوس بان حضرت نزدیکتر بودم عرض کردم بفرما یا رسول الله فرمود " إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَتَعْظِيمَ أَصْحَابِ الْعَالِ وَبَيْعَ الدِّينِ بِالْدُّنْيَا " یعنی از علائم قیامت آنست که مردم نماز نگذارند و شهوات را پیروی کنند و به احواء و باطایل میل نمایند و به متمولین و ثروتمندان

خاضع شوند و دین به دنیا بفروشند سلمان متعجبانه عرض میکند " يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا الْكَافِرُ قَالَ صِإِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ " یعنی ای رسول الله آیا اینها که فرمودی واقع خواهد شد فرمود البته قسم به خدائی که جان من در دست اوست و فقرات این حدیث بسیار مفصل و پس از هر فقره که حضرت رسول میفرماید سلمان متعجبانه جمله سابق را تجدید و پیغمبر بهمان نحو باو جواب میفرماید و بواسطه طولانی بودن حدیث مزبور از نقل آن بتمامه صرفنظر شد .

در اخبار ائمه اطهار علائمی بسیار برای ظهور موعود منقول که در باب علائم ظهور بحار سیزدهم و سایر کتب مذکور است و مطابق نصوص این بیانات که ذکر شد در کتاب اهل تسنن نیز مذکور و مروی است از جمله در کتاب حجج الکرامه از ابن مردویه از ابن عباس از رسول خدا ص روایت کرده که فرمود از جمله علائم آنست که قرآن از بین مرتفع شود ولی به زینت آن پردازند و مساجد را آرایش میکنند و در ص ۲۹۲ حجج الکرامه روایت کرده که از جمله علائم آنست که مردم نماز را ترک کرده بی اعتنائی میکنند و در ص ۱۹۸ از کتاب مزبور مذکور است که از جمله علائم آنست که مردم زکوة را ندهند و آن را تاوان پندارند و ابوالشیخ از ابن مسعود از رسول الله ص روایت کرده که فرمود زمانی بیاید که پنجاه نفر نماز بخوانند

و یکی از آنها قبول نشود و از جمله علائم نیز آنست که اعراب از دین دور میافتند و حجج الکرامه از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود در آن وقت زبان ایشان عربسی و دلهای ایشان مثل اعاجم است و نیز در باب آثار القیامه حجج الکرامه بسند دلیلی از علی ع روایت کرده که فرمود در آن زمان مردمان صالح در میان مردم مستورند و نفس الصحیحین عن انس بن مالک عن رسول الله ص ان من اشراط الساعه ان یرفع العلم و ینکثر الجهل و الزنا و ینکثر شراب الخمر . . . الحدیث، در صحیح بخاری و مسلم از انس بن مالک از پیغمبر روایت شده که فرمود از علامات ظهور موعود آنست که علم از بین مردم مرتفع شود و نادانی و زنا و شراب نوشیدن زیاد گردد . . . تا آخر حدیث

و مقصود از ارتفاع علم که فرموده آنست که مردم به موافق آن عمل نمیکنند چنانچه خود حضرت رسول در حدیث دیگر این بیان را فرموده در کتاب کنز العمال مجلد پنجم ص ۲۰۸ " عن رسول الله ص خذوا من العلم قبل ان یقبض العلم و قبل ان یرفع العلم قیل یا رسول الله کیف یرفع العلم و هذا القرآن بین أظهرنا فقال عن ثکلتک أمک و هذا الیهود و النصارى بین أظهرهم المصاحف لم یصحوا یتعلمون بالحروف مما جافت به الانبیاء الا و ان نزلت

الْعِلْمِ أَنْ يَذْهَبَ حَمَلَتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

یعنی حضرت رسول فرمود بهره بهره از علم پیش از آنکه علم از پیش شما برود و مرتفع گردد ، شخص عرض کرد یا رسول الله چطور ممکن است که علم از بین برود با آنکه قرآن مجید که منبع علوم الهیه است در میان ما باقی خواهد بود فرمود وای بر تو یهود و نصاری هم کتب انبیای آنها در بین آنهاست ولی متمسک و عامل به بیانات انبیا خود نیستند بعد فرمود بدانید که مقصود از زائل شدن علم عدم عاملین و حاملین علم است و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمود و - حدیث رفع علم را بخاری در صحیح از انس بن مالک با مختصر فرقی در عبارات روایت کرده و در کتاب مشکوٰه المصابیح کتاب العلم روایت کرده از حضرت رسول که فرمود "يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَىٰ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمٌ وَلَا مِثْرَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمٌ"

و علامه ترمذی در باب " مَا جَاءَ فِي حُلُولِ الْمَسِيحِ أَبْوَابِ الْفِتَنِ " از ابوهریره از حضرت رسول روایت کرده که فرمود در آخر الزمان مردم علوم را از برای غیر غرض دینی (یعنی برای اغراض نفسانیه) میخوانند و تحصیل میکنند و نیز ترمذی از حُدَيْقَةُ الْيَمَانِي از رسول الله روایت کرده که فرمود وقتس خواهد آمد که شخصی را به الْفَاظِ مَا أَحْلَاهُ ، مَا أَظْرَقَهُ ،

مَا أَعْتَلَهُ وَغَيْرِهِ ستایش کنند با آنکه مَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ الْإِيمَانِ یعنی در قلبش بقدر خردلی ایمان و ایقان وجود ندارد و حجج الکرامه از ابن مردویه روایت کرده که زنان در تجارت شریک مردان شوند خلاصه از این قبیل در کتب معتبره اهل سنت بسیار است و نمونه را آنچه ذکر شد کافی است و در خطب امیرالمؤمنین غیر آنچه ذکر شد در مواضع بسیار از علائم و آثار ظهور معین و مذکور است و از حضرت رسول در بحار و غیره احادیث بسیار مسطور است ، از جمله حدیثی مفصل است که جابر بن عبد الله الانصاری از حضرت رسول نقل کرده و در باب علامات قائم در بحار سیزده و در صفحه ۲۶۴ کتاب الفرائد ابن الفضائل مذکور است بدان مراجعه شود .

مصادیق علامات مذکوره تماما ظاهر و آشکار گردیده در آن ساعتی که حضرت اعلی روح ما سواه فداه به اظهار امر قیام فرمود جمیع آنچه در اخبار مذکور بتمام و کمال واقع و واضح و موجود بود حتی ارباب عدوان و بغض که نسبت باین امر اعظم مخالفت مینموده اند در کتب ردیه خود شهادت داده اند که جمیع علائم و آثار مذکوره در اخبار ائمه اطهار ع بوقوع پیوسته است از جمله حاجی کریم خان کرمانی که مجسمه اعراض و عدو امرالله بود و با حضرت

نقطه اولی معاصر، در رساله سلطانیه خود در ص ۱۹۶ میگوید "آیا نمی بینید این همه فساد در اطراف و اکناف عالم را که احدی ایمن نیست، آیا نمی بینید غلبه جور و ظلم را که يك و جب از روی زمین باقی نمانده مگر آنکه پراز انواع ظلم است، آیا نمی بینید بلاهای متواتره را که فرصت نمیدهد که قامتی راست کنند، آیا نمی بینید قطع برکات آسمان و زمین را، آیا نمی بینید غلبه کفر را بر اسلام و نقص اطراف راشیاً بعمد شیئی، آیا نمی بینید فحط ها و غلاها و تلف اسوا و نفوس و نا امنی اطراف را، آیا نمی بینید زیادتى منافقان و زنادقه و زوال عقاید مردم را" و در صفحه ۲۰۹ میگوید:

"کجای عالم منتظم است و عالم کجا بر حسب خیر و برکست جاری است و اینها همه بجهت خلاف کردن مردم است با حجت معصوم که از جانب خدا بوده . . . آه آه نمیدانم چه بگویم و چه بنویسم الی آخر بیانه".

جمالقدم و اسم اعظم در لوح حاجی محمد ابراهیم نامی که در سنه ۱۲۹۵ هجری از قلم عزاعلی نزول یافته میفرماید "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و متی بر این نهج ایام می رود و اِذَا تَمَّ الْمِيقَاتُ يَظْهَرُ رِجْتَهُ مَا يَرْتَعِدُ

به قرائض العالم إذا ترتفع الأعلام و تغرد العنابد على الأفنان ."

امروزه مصداق این بیان مبارک کاملاً هویدا و آشکار است فقط ملت مظلومه بهائیه با آنکه از جمیع اقطار مورد حمله و هجوم و صدمات قویه احزاب مخالفند با استظهار به عنایات خفیه الهیه و در ظل هدایت بیت العدل اعظم در مقابل شدائد و بلاهای متواتره و مصائب متکثره استقامت و ثبات ورزیده به انتشار آثار رحمن که دارای امراض عالم است مشغول و از هیچگونه پیش آمدی متاثر نشده و بهیچوجه ملال و افسردگی نیافته در فکر اصلاح عالم و مداوای امراض مزمنه طوائف و امم هستند و لکن ملک غافل و طوائف جاهله دوست خود را دشمن گرفته در مقابل نوش اهل بهاء نیش زنند و در قبال محبت و وفای بندگان صادق جمال ابهت به عداوت و بغضا قیام کنند و پند ناصح امین را نپذیرند از این روز بروز گرفتاری اهل عالم بیشتر و مصائبشان افزونتر گردد، حضرت ولی امرالله در لوح صادر از قلم مبارک خود در سنه ۸۹ بیانی میفرماید "از جهت انقلابات عالم ناسوت یوماً فیوماً در ازدیاد و قلاقل و اضطرابات ملکیه اش آناً فاناً در انتشار افق سیاست تاریک است و بحراً اقتصادی بغایت شدید، مدنیت مادیه در معرض خطرات

عظیمه است و هیئت اجتماعیه اساسش متزعزع و متزلزل افکار
 در هیجانست و نظم جهان پریشان ظلمت عصیان و طغیان
 عالمیرا احاطه نموده و نورانیت عدل و وفاق از دید جهانیا
 پنهان گشته در مشرق اقصی نائره جنگ پُراشتعالست
 و در اقطار غربیه دایره فساد و شقاق در اتساع قوای اقوام
 مختلفه بر اطفاء سراج دین برخاسته و در ترویج قواعد
 باطله ظاهر الاستحاله همت بگماشته شرق در جنبش و هیجان
 است و غرب از ثقل فاریح آفات متراکمه نالان و پریشان . . .
 الخ ، انتهى .

در زیارت میفرماید :

السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ

شیعیان اثناعشریه در سائرا چون وارد سرداب -
 میشوند که آنرا محل غیبت محمد بن الحسن میدانند مطابق
 اخبار وارده بقصد زیارت حضرت امام غایب چند زیارتنامه
 هست که میخوانند و آداب مخصوص هست که باید انجام
 بدهند ، مطابق مندرجات کتاب هدیه الزائر و کتاب

تَحِيَّةٌ وَ كِتَابُ مَفَاتِيحِ الْجَنَانِ مَرْحُومِ شَيْخِ عَبَّاسِ مُحَمَّدِ قَمِّي
 این سرداب که ذکر شده داخل خانه امام ع بوده و بقول
 مُحَمَّدِ قَمِّي در مَفَاتِيحِ " راه دخول در سرداب در قدیم قبل
 از بنای جدید و ساختن صحن و قبه و حرم از پشت سر
 نزدیک بقبر نرجس خاتون بوده و شاید حال در رواق باشد
 آنجا پائین میرفتند و دالان دراز باریکی داشت چون از -
 آنجا میگذشتند بدر سرداب غیبت میرسیدند که حال آئینه
 کاری شده و پنجره از طرف قبله بصحن عسکریین ع باز میشود
 و آن دراز وسط این سرداب باز میشد که حال کاشی دیوار
 بجای آنرا بشکل محراب ساخته اند . . . شهید اول در
 کتاب مزار بعد از زیارت عسکریین ع زیارت سرداب را ذکر
 کرده . . . و در یکصد سال و چیزی قبل مؤید مسدود احمد
 خان دُنْهَلِي مَبْلَغِي خَطِيرِ اِقْدَامِ كَرْدِ وَ صَحْنِ اَنْ دَوِ اِمَامِ
 ع (امام علی نقی و امام حسن عسکری) را بنحوی که الان
 موجود است جدا نمود و برای آن روضه و رواق و قبه عالیه
 بر پا نمود و برای سرداب مطهر صحن علیحده و ایوانی
 و راهی و پله جدا و دهلیزی و سردابی مستقل برای زنان
 ساخت چنانچه حال دیده میشود و آن راه اول و پله ها
 در سرداب بالمره مسدود شد و نشانی از آنها نیست . .
 انتهى .

باری در کتب مزار شیعه دستور خاصی برای زیارت حجه بن الحسن در سرداب سامرا موجود است و بسیار مفصل است که چگونه شخص زائر در حسین ورود بان مقام بایستد و چگونه اذن داخل شدن از امام غایب بگیرد و چند رکعت نماز بجا بیاورد و از این قبیل دستورات مفصلی هست که باید برای اطلاع بکتب مزار شیعه مراجعه کرد.

از جمله آداب سرداب یکی هم خواندن زیارتنامه ای است که در ایقان شریف بان اشاره شده در مفتیح الجنان محدث قمی در همین باب زیارت صاحب الامر در سرداب سامرا چنین مسطور است قوله: "زیارت دیگر زیارتی است که سید بن طاوس نقل کرده و آن چنان است که میگوید السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ وَالْعَالِمِ الَّذِي عَلَّمَهُ لِابْنَيْهِ السَّلَامُ عَلَى - مُحِبِّينَ الْمُؤْمِنِينَ وَمُبِيرِ الْكَافِرِينَ السَّلَامُ عَلَى مَهْدِي الْأُمَمِ وَجَامِعِ الْكَلِمِ ... الخ ، انتهى .

در عهد اکثری انبیاء که بعد از موسی مبعوث

برسالت شدند... حکم قبله تغییر داده نشد.

مقصود آنست که بیت المقدس بعد از حضرت موسی ع

چون ساخته شد همواره مورد توجه و قبله دعا و حاجات پهلوان انبیای اسرائیل بود و در دوره حضرت رسول ص بود که تبدیل در قبله پدید آمد و از بیت المقدس بجانب کعبه مکرمه مؤمنین رسول الله بفرمان خداوندی توجه نمودند مرحوم سید احمد خان هندی در تفسیر خود در ضمن بحث قبله در این خصوص چنین فرموده که عین عبارت از ترجمه فارسی آن تفسیر نقل میشود ... در بنی اسرائیل وقتی که بیت المقدس ساخته شد آنها بطوریک مسجد بنا شده بود و تمام وظائف و آداب مربوط به عبادت آنچه را که بنی اسرائیل ادا میکردند رفته در میان آن معبد یا مسجد ادا میکردند و در آن زمان یعنی زمان بنای بیت المقدس ... ارکان با قاعده ای که در آن قیام و رکوع هم بوده است برای نماز برقرار گردید ... در آدای آن رو بطرفی کردن امری بود لازم لذا بالطبع بنی اسرائیل ... نمازشان را بطرف بیت المقدس بجا آورده بدین طریق بیت المقدس قبله آنها قرار گرفت ... الخ

.....

در عهد خاتم هم کتاب عیسی و

امر او ثابت شد.

اشاره به وحدت حقیقیه متجلیه در مظاهر مقدسه الهیه یعنی عیسی و رسول الله است که از نقطه نظر حقیقت واحد هر دو یکی هستند و زمانی که رسول الله ظاهر شدند فرمود منم عیسی و شریعت مسیح را هم ترویج و ثابت فرمودند و دلیل آن اینکه اعراب جاهلیت و یهود که معتقد به حضرت عیسی و انجیل نبودند در ظل کلمه اسلام و قبول دین محمدی هم اقرار بحقانیت عیسی کردند و هم انجیل را کتاب آسمانی دانستند لهذا در عهد خاتم الانبیاء و در ظل قیام آن حضرت هم کتاب عیسی رواج پیدا کرد و هم امر او ثابت و مدلل گردید.

.....

در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که بآن

حضرت نمودند همه مذکور است.

در قرآن مجید سخنانی را که منافقان و اعداء در بار حضرت رسول و قرآن و آیات با هرات حضرتش میگفتند در مواقع مختلفه نازل شده از جمله در سوره منافقین سخنان نفاق آمیز عبد الله بن ابی که از منافقین شدید العدواه بود نازل شده و شرح آن در ذیل "عبد الله ابن ابی" در این کتاب مسطور است و نیز در قرآن مجید نازل شده که اعداء و مخالفان رسول الله آن حضرت را ساجر و مجنون مینامیدند و از آن حضرت به شاعر مجنون تعبیر میکردند و میگفتند که مطالب قرآن را محمد بن عبد الله از سلمان ایرانی و سایرین فرا گرفته و در قرآن بنام کلام خدا ثبت میکند و میگفتند که قرآن مجید اساطیر اولین و افسانه های کهن ملل و اقوام و احوال گذشتگان است در موارد متعدده قرآن

مجید نازل شده که کفار آیات قرآن را اساطیر اولین مینامیدند و از جمله آن موارد بچند موضع اشاره میشود ، سوره انعام آیه ۲۵ و سوره انفال آیه ۳۲ و سوره نحل آیه ۲۶ و سوره فرقان آیه هفتم و سوره نمل آیه ۷۱ و سوره مطفین آیه ۱۴ و سایر مواضع است و نیز آیات را مفریات مینما میدند .

مرحوم نعیم اصفهانی در استدلالیه منظومه خود در ایسن باره میفرماید قوله ره :

روح مبهوت و عقل حیران است

زانچه با ختم مرسلین گفتند

یک زمان شاعر و دمی مجنون

گاهیش ساحر مبین گفتند

گاهی آیات را زمفتریات

گه اساطیر اولین گفتند

در سوره صافات و سوره انبیا و غیره نازل شده که کفار به حضرت رسول شاعر و مجنون میگفتند و نیز در قرآن است که مشرکین میگفتند " اَفْتَرَىٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا . . . یَقُولُونَ اَفْتَرَاهُ قُلْ فَاَتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّنْ هٰذِهِ الْمَفْتَرٰتِ . . . فَاَتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ . . . " و از این قبیل بسیار است .

.....

در کتاب یکی از عباد که مشهور

بعلم و عقل است ...

مقصود کتاب ارشاد العوام است که حاجی کریم خان کرمانی مدعی وصایت حضرت سید کاظم رشتی و مدعی مقام رکن رابعی آن را برشته تألیف کشیده و به فارسی بهرای استفاده عوام (بقول خودش) نگاشته برای تفصیل بذیل ارشاد العوام مراجعه شود و بذیل آئیم فی الکتاب نیز مراجعه فرمائید .

در معنی « وَأَصَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عَلِيٍّ »

اگرچه در ظاهر آنست که ذکر شد ...

آیه مبارکه وَأَصَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عَلِيٍّ در قرآن مجید

سوره الجاثیه نازل شده است میفرماید " أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ
 إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ... " (بذیل آفرایت ... در
 این کتاب مراجعه شود) مفسرین قرآن مجید در تفسیر
 أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بیان خاص دارند ، ملافتح الله کاشانی
 در تفسیر منهج الصادقین فرموده که معنی آیه اینست که
 خداوند جهان بسابقه علم ذاتی الهی خود میدانست که
 منکرین و مخالفین از حق امرایش میکنند و بهوای نفس خود
 مشغول شده از متابعت حق اعراض مینمایند نظر باین علم
 ذاتی حقیقی خود آنان را گمراه فرمود و برچشم و گوش آنها مهر
 نهاد و اینست عین عبارت او در تفسیر مزبور قوله :

... یعنی آن کس که فرا گرفت دین خود را آنچه نفس
 او آرزوی آن کند یعنی از بین هوای خود رفت و فرمانبرداری
 آن نمود همچنانکه فرمان خدای بگردند پس متابعت هوای
 را بر متابعت خدا اختیار کرد بجهت عدم مخالفت او از خدا
 ... وَأَضَلَّهُ اللَّهُ وَاكْتَسَبَ خُدَايَ أَنْ جَا حَادَ مَعَانِدَ
 را در وادی ضلالت و نظر لطف از او باز گرفت ... عَلِي
 علم برداشتن ازلی که حضرت او را بود بر اصرار و عنان او
 در کفر و بر عاقبت کار او پس معلوم او موافق علم او باشد
 وَخَتَمَ عَلَي سَمْعِهِ وَمُهْرَ نَهَادِ بَرِ كُوشِ اُو وَ قَلْبِهِ وَ بَرِ دَلِ اُو
 وَ جَعَلَ عَلَي بَصَرِهِ وَ كَرْدَانِيْدِ بَعْنِي وَضِعَ نَعُوْدِ بَرِ بِيْنَانِي اُو

غشاوه پوششی ... گوشتی خدای گوش او را از شنیدن و
 چشم او را از دیدن و دل او را از دانستن باز داشتند
 و بجهت آن استماع مواظب نمیکند و تفکر در آیات نمینمایند ..
 الخ . انتهى .

در سایر تفسیرها نیز بر همین منوال در ذیل این آیه
 مبارکه مفسرین سخنانی فرموده اند ، فی المثل علامه زمخشری
 و قاضی بیضاوی در تفسیر خود بیانی فرموده اند بقرار
 همان بیان که ذکر شد ، زمخشری فرموده قوله : " أَرَأَيْتَ
 مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ... أَيُّ هُوَ مِطْوَأٌ لِهَوَى النَّفْسِ
 يَتَّبِعُ مَا تَدْعُوهُ إِلَيْهِ فَكَأَنَّهُ يُعْبُدُهُ كَمَا يُعْبُدُ الرَّجُلُ إِلَهَهُ ...
 وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ تَرَكَهُ عَنِ الْهِدَايَةِ وَاللُّطْفِ وَ خَذَلَهُ
 عَلَى عِلْمٍ عَالِمًا بِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُجْدِي عَلَيْهِ وَ اِنَّهُ مِمَّنْ لَا لُطْفَ
 لَهُ ... الخ

مضمون آنکه آیا دیده ای کسی را که مطیع نفس و هوای خود
 است و چنان نفس و هوای خود را می پرستد که پنداری
 خدا و خالق خود را می پرستد و گمراه کرده خداوند او را -
 بسابقه علم خود زیرا میدانند که کلام الهی در او اثار
 نمیکند و فایده ای بحال او ندارد و مورد لطف الهی واقع
 نخواهد شد .

بهر حال تفسیری که در باره أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَي عِلْمٍ در تفاسیر

عُلْمًا شده بقراری است که ذکر شد و جمعا المبارک هم در ترجمه فارسی این آیه مبارکه در ایقان شریف بهمین رویه ذکر فرموده اند و لکن پس از ذکر مطالبی میفرمایند قوله تعالی : اگر چه در ظاهر آنست که ذکر شده و لکن نزد این فانی مقصود از آیه علمای عصرند که اعراض از جمال حق نمودند و بعلوم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسک شده و بر نباء الهی و امر او احتجاج مینمودند . . . انتهی .

میفرماید مقصود از آیه اَضَلَّهُ اللهُ عَلٰی عِلْمٍ اینست که نفوسِ هوای نفس را مانند خدای خود پرستش میکنند و بواسطه حجاب علم و دانش که از هوی و هوس بدست آمده از عرفان حق محجوب میشوند و در وادی ضلالت و گمراهی حیران میمانند و اینهمه بواسطه علم و دانش است که غرور آن سبب ضلالت و علت گمراهی آنان شده است و چون خود را صاحب علم و دانش میدانند از استماع کلام حق کر میشوند و از رویت آثار قدرت صاحب ظهور کور میگرددند و حقایق معانی آیات الهیه را با قلب خود که در غلاف تکبر و پرده خود پرستی پیچیده شده است ادراک نمیکنند و نمیفهمند و از این جهت در ضلالت می افتند و خلاصه آنکه آن متابعا نفس و هوی را غرور علم و خود پسندی دانش و معلومات ظاهره از عرفان حق بی نصیب میسازد اینست معنی واقعی

آیه مبارکه که فرمود " وَأَضَلَّهُ اللهُ عَلٰی عِلْمٍ . "

دز مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب

این مطلب در انجیل متی باب هشتم آیه ۲۱ و ۲۲ مسطور است از اینقرار :

دیگری از شاگردانش بدو گفت خداوند اول مرا رخصت ده تا رفته پدر خود را دفن کنم عیسی وی را گفت مرا متابعت کن و بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند انتهی .

در هر عصری حکم صلوات

حکم و تجویز ...

صلوات بمعنی نماز و دعا بدرگاه خداوند است که

در جمیع شرایع الهیه جزو آداب دین بوده و اهمیت بسیار داشته است و مختصری در این موضوع از منابع موثقه نقل میشود :

"نماز پارسیان" (زردشتیان) در کتاب آئینه آئین مزدیسنی ص ۲۰ مسطور است قوله : نماز و گاه نماز و پرستش سسوی (قبله) زردشتیان " . . . در گاه نماز باید اندیشه جهانی از خود دور کرد و سراسر اندام برونش و گوهرهای درونی را پاک و اویژه بخدا سپرد و با دست بندگی بر سینه بر پرستش یکتای بی همتا پرداخت . . . زردشتیان شبانه روزی پنج بار باید نماز و پرستش خدا را یگنا بجای آرند نخست از سپیدی بامداد تا نیمروز " گاه هاون " دوم از - نیمروز (ظهر) تا سه تسسو (سه ساعت) از نیمروز گذشته " گاه ریتون " سوم از سه بهره از نیمروز گذشته تا پیش از تیرگی شامگاه " گاه ازیران " چهارم از تیرگی شام تا نیمه شب " گاه ایوه سرتیرم " پنجم از نیمه شب تا سپیدی بامداد " گاه اشهن " و اشهن آغاز گاهان است .

و در ص ۲۴ میگوید قوله : از آنجائی که خدا شیدان شید است و آفریدگان را توانائی دیدن و شناختن آن فروغ - آمیغی (نور حقیقی) بچشم برونش نیست و همه ایمن روشنائیها از آن چشمه بی پایان روانند زردشت مردم را

پرموده (فرموده) هنگام پرستش خدای یکتا رو بسوی فروغ کنند تا از دیدن این شیدان که نمونه روشنائی آمیغی هستند دیده دل را بسوی شیدان شید آمیغی بگشایند . . . چنان آهوره مزدا آفریننده سراسر پیدایشهاست نتوان جای و سوی و خانه برای او آشکار کرد بهر سوی که روی آوریم همه سوی اوست (اینما تولوا قثم وجه الله) . . . شبانه روزی چند بار باید نماز کرد و نام خدا را خواند تا آنچه آهورا مزدا پرموده بیان و بجا آوریم و منش و گویش و کیش خویش را برابر پرموده آهورا مزدا پاک و راست داشته گمراه نگردیم . . . پیش از نماز کردن باید دستها از سر پنجه تا آرنج و روی تا بنا گوشها و زیر زنج و بالای پیشانی شسته شود "وضو" هر اندامی که پلید و آلوده است پاک دارند (ص ۲۸ - ۳۰) الی قوله نماز ویژه زردشتیان فرامون یشت و نیرنگ کشتی است . فرامون یشت نماز پارسیان است و ترجمه اش به فارسی در آئینه آئین مزدیسنی نوشته شده است از این قرار: بخشنودی دادار آهور مزدا خوشبختی خود را بپاکی و راستی میدانم . . . " این نماز نِسَبَه مفصل است برای اطلاع به کتاب آئینه آئین مزدیسنی مراجعه فرمائید . در نزد زردشتیان روزه نیز بوده و در کتاب آئینه آئین مزدیسنی ص ۹۲ میگوید قوله مزدیسنی کیشان در سالسو

پنجروز در آغاز فروردین ماه بگاه آویژه تن و جان خود را از خوردن و آشامیدن و آمیزش بهر گونه پلیدی و آسایش تن و جانی و کارهای جهانی دور و پاک دارند و در روزه - داشتن اندام درونی و برونی در پاک داشتن منش و گویش و کُنش پُرمان سخت رفته است - انتهى .

در نزد یهود هم نماز و روزه بوده است در سفر تثبیه باب ششم آیه سیزدهم فرموده از یهوه خدای خود بترس و او را عبادت نما . . . در فصل دهم تثبیه آیه بیستم نیز همین حکم تصریح شده : نفوس مقدسه ای در یهود بجهت نماز و دعا مشهور شده اند مانند حضرت ابراهیم که دعا کرد و از زحمت آبی ملک خلاص شد بشرحی که در سفر پیدایش فصل بیستم آیه هفدهم مسطور است و نیز دعا کردن یعقوب در سفر پیدایش فصل ۳۲ آیه ۲۶-۳۱ مسطور است و در سفر اعداد فصل یازدهم آیه دوم مسطور است که موسی دعا کرد و آتش خاموش شد بدیهی است که کلمه دعا و نماز مترادف استعمال شده و در آن ایام نماز و دعا حالت و کیفیت خاصی نداشته است چنانچه در نزد مسیحیان هم نماز و دعا کیفیت و صورت خاصی ندارد بشرحی که خواهد آمد و روزه هم در نزد یهود موجود است و آن را روزه کیپور یعنی کفاره گناهان که مدت بیست و چهار ساعت در کنیسه

مجمع میشوند و دعا میخوانند و روزه میگیرند و با چوب و زنجیر و غیره بدن خود را آزار میدهند بکفاره گناهانی که مرتکب شده اند تا خداوند گناهان گذشته آنها را ببخشد ، در شریعت یحیی مَشْرِعِیسی هم روزه و نماز بوده بشرحی که در انجیل مسطور است ، در کتاب انجیل لوقا فصل پنجم آیه سی و سوم بیعد مسطور است که به حضرت مسیح عرض کردند چرا شاگردان یحیی روزه بسیار میدارند و نماز میخوانند و هم چنین شاگردان فریسیان و لیکن شاگردان تو آکل و شرب میکنند ، بدیشان گفت آیا میتوانید پسران خانه عروس را مادامی که داماد با ایشان است روزه دار سازید بلکه ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت .

مسیحیان نیز نماز و روزه دارند . . . در باره نماز و روزه شرح مفصلی حضرت مسیح به پیروان خود میفرماید که مانند ریاکاران یهود که در برابر چشم مردم نماز میکنند و دعا مینمایند و خود را روزه دار نشان میدهند نباشید شما با خلوص نیت برای خدا عبادت کنید و بسوی خدا نماز کنید و برای او روزه بگیرید شرح مفصلی فرموده که در باب ششم انجیل متی مسطور و مندرج است مراجعه فرمائید در کتاب قاموس کتاب مقدس شرح مفصلی در ذیل کلمه -

روزه و نماز در باره عقاید مسیحیان نوشته است که نقل
مندرجات آن ضرورتی ندارد و طالبین به نفس آن کتاب مرا^{جمعه}
فرمایند ولی در اینجا از کتاب اصول و فروع شریعت عیسی که
از کتب معتبره فرقه پروتستان و شامل برخی از احکام
و عبادات مسیحیان نیز هست مجملی نقل میکنم :

در باره روزه در کتاب مزبور چنین مسطور است قوله :

در شریعت موسی بنی اسرائیل مأمورند که در سال فقط
یکروز یعنی روزه بزرگ کفاره جانهای خود را دلیل سازند
باین معنی که روزه دارند ولی در انجیل چنین امری
نمی یابیم که روزه بداریم وقتی که بعضی از مسیح ایبراد
گرفته عزیز کردند که شاگردان شما روزه نمیدارند مسیح
جواب فرمود که در حالت حالیه ایشان روزه مناسب نیست
لکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود (اشاره
به غیبت خود او میباشد) و آن هنگام روزه خواهند داشت
(متی ف ۱۵/۹ و لوقا ف ۲۳/۵) در جای دیگر در
خصوص روزه داشتن دستور العمل میدهد یعنی نه مثل
فریسیان که بواسطه روزه داشتن از مردم تعظیم و تکریم
میجستند بلکه باید در حقیقت و نهائی از برای خداوند
باشد (متی ف ۱۵/۶-۱۸) از این تعلیم خداوند
میفهمیم که روزه امر مجبوری نیست بلکه اختیاری است و لیس

در زمان غم و زحمت مخصوصاً وقتی که از جهت گناهان
خود مان یا بسبب سرد شدن دل مومنین در ایمان حزین
و اندوه مستولی میشود در آن وقت روزه داشتن بیشتر
مناسب و بجاست . . . در عهد جدید می یابیم که مسیحیان
در زمان حواریان و هم خود پولس حواری و مردمان نامدار
در تقوی و خدمت خداوند بعضی از اوقات با دعا روزه
میداشتند (اعمال رسولان ف ۲/۱۳ و ۳) و ف ۲۳/۱۴ و
رساله دوم بقرنتیان ف (۲۲/۱۱) انتهی . باب هشتم کتاب
بیان اصول و فروع دین مسیحی انجیلی "

و نیز در همین کتاب در باب هشتم در باره دعا شرح مفصلی
نوشته است که نقل آن را ضرورتی نیست و در باره دستور
نماز و دعا از حضرت مسیح بمندرجات فصل ششم انجیل
متی مراجعه فرمائید که دستور نماز و دعا میدهد که به
خداوند توجه کنند و بگویند ای پدر ما که در آسمانی نام تو
مقدس باد ، الخ .

صائبین یعنی پیروان یحیی بن زکریا که امروز در عراق عرب
و ایران جمعی از آنها هستند و به طایفه صُبی معروفند
دارای شریعت خاص و از جمله دارای نماز و روزه هستند
شرح احوال و گذشته و حال این طایفه را سید عبدالرزاق
الحسنی از فضلاء عراق عرب در کتاب بنام " الصابئون فسی

حاضرهم و ما ضيهم " محققانه نگاشته است و در صيدا بطبع رسیده است در صفحه هشتاد و يک اين کتاب در باره صوم و صلات صابئين امروزه چنين گفته قوله :

" لَمْ نَخُلْ الشَّرَائِعَ الْقَدِيمَةَ مِنْ ذِكْرِ الصَّوْمِ وَفَرْضِهِ وَمِنْ تَعْيِينِهِ مُدَّةً مَعْلُومَةً فِي أَحْبَابِ قَدَمَاءِ الْبَابِلِيِّينَ وَالْأَشُورِيِّينَ حَتَّى الْعَصْرِيِّينَ مَا يُنْبِئُنِي بِأَنَّ الصَّوْمَ عِبَادَةٌ عَرَفَهَا الْبَشَرُ مُنْذُ الْقَدِيمِ وَ قَدْ جَاءَ الْإِسْلَامُ مُؤَيِّدًا هَذِهِ الْفَرِيضَةَ بِقَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَمَا شَرِيعَةُ الصَّابِئِيِّينَ فَنظرا لقدمها و انقطاع القائمين بها عن دراسة العلوم و الفنون فتكاد بعض طقوسها و رسومها أن تذهب أو تتغير فبينما نجد ابن نديم الموصوف المتوفى حوالي سنة ۳۸۵ هجر (۹۹۵ م) يذكر لما فرض الصوم عند الحرانية من الصابئين حيث يقول " والمفترض عليهم من الصيام ثلاثون يوما أولها لثمان مئتين من اجتماع آزار و تسعة آخر أولها تسع بقين من اجتماع كانون الأول و سبعة أيام آخر أولها لثمان مئتين من شباط و هي أعظمها و لهم تنقل من صيامهم و هي ستة عشر و سبعة و عشرون يوما و مثل ذلك ما رواه ابن العبري المتوفى ۶۸۵ هـ (۱۲۸۶ م) " والصيام المفروض عليهم ثلاثون يوما أولها الثامن من اجتماع آزار و تسعة أيام أولها

التاسع من اجتماع الكانون الأول و سبعة أيام أولها ثامن شباط " إذ نجد الصابئة المندائية (الحاليين) يحرمون الصيام في طقوسهم الدينية و يرون أنه من باب تحريم ما أحله الله إن كانوا يتظاهرون به في أول رمضان من كل سنة مجازاة لمجاوريتهم من المسلمين كما كان يفعل أبواسحق الصابي مع الشريف الرضي و نجد هم أيضا يمتنعون عن أكل اللحوم ۳۶ يوما مقسمة بين أيام السنة على نحو امتناع النصارى عنها و كل هذه التناقضات في عقايدهم إنما جاءت إليهم من تفرقتهم و من جهل علماءهم بما يحدث في الفنون و ما يصل البشر اليه من الاكتشافات و العلوم الصالحة . . . قد تكون الصابئة من أشد الأمم محافظة على طقوسهم و عاداتهم لذلك لا نستبعد أن تكون صلاتهم أول و ضئيع عرفة البشر للصلاة و في تأريخ فروغ العبادة أما الأوقات التي خصصوها لتأريخ هذه الصلوة فتدلنا بوضوح على عبادة البشر الأولى التي كان يقدر سر بها مظاهر الطبيعة و تشمل إقامة هذه الصلاة على رسوم و طقوس أضيفت عليها على توالي الأزمنة تبدل بالطهارة و الاغتسال و تنتهي بتأريخ الصلاة . . . (ص ۸۲)

سپس شرحی در باره طهارت و وضوی صابئین میدهد و انواع غسل را در نزد آنان بیان میکند و در هنگام وضو شرح میدهد

که صابئین و فرقه مندای که در ایران هستند در هنگام وضو اول نیت میکنند و به لغت مخصوص خود دعائی میخوانند از این قرار درود بر توای آبی که از زیر عرش خداوند جاری شده ای و زندگی تمام موجودات روی زمین از توست . . . بعد دستها را میشویند و میگویند دستهای خود را که با ایمان باز شده است میشویم . . . الخ بعد صورت را سه مرتبه میشوید یعنی آب از نهر جاری بر میدارد و به صورت خود می ریزد و میگوید گرامی است نام تو گرامیست نام تو ای پروردگار زنده . . . الخ و بعد دستهای خود را بصورت خود میکشد و مضمضه میکند و استنشاق مینماید و پس از طول و تفصیل بسیار وضو را خاتمه میدهد و به صلاة میبرد از نماز صبیحا عبارت است از قیام و رکوع و قعود که در هر یک از کار مفصلی که یکساعت و نیم طول میکشد میخوانند نماز را در روز سه مرتبه میخوانند صبح و وقت زوال و غروب در ایام آحاد و اعیان نماز را دسته جمعی و جماعت میخوانند و قبل از نماز اذان میگویند و در حین نماز به ستاره جدی توجه میکنند شرح نماز صابئین متداوی مفصل است برای اطلاع به کتاب الصابئون صفحات ۸۵-۸۶ مراجعه شود .

.....

دعای ندبه

دعای ندبه از جمله ادعیه مشهوره مأثوره است که در کتب معتبره علمای شیعه اثنی عشری ثبت شده و درج گردیده و بقول آنها از طرف امام غایب به شیعیان داده شده و شیعیان آن را میخوانند مرحوم شیخ عباس محدث قس ره در کتاب مفاتیح الجنان این دعا را نقل فرموده است قوله ره : سید بن طاووس در مصباح الزیارة فصلی در اعمال سرداب مقدس ایراد کرده و در آن شش زیارت نقل کرده پس از آن فرموده و ملحق میشود باین فصل دعای ندبه . . امر اول دعای ندبه است که مستحب است در چهار عید یعنی عید فطر و قربان و غدیر و روز جمعه بخوانند و آن دعا اینست " الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد نبیه و آله و سلم تسلیما اللهم لك الحمد علی ما جرى به قضاک فی اولیائک الذین استخلصتهم لنفسک و ربینک . . " این دعا همینطور ادامه دارد تا میرسد باینجا که فرموده است " آین الشفوس الطالعه آین الأقمار المنیره آین الأنجم الزاهرة آین أعلام الدین و قواعد العلم . . و

براین قیاس شخص زیارت کننده بدرگاه خدا ندبه واستغاثه میکند و از نبودن ائمه اطهار و مطالع الهام الهی در عالم ظاهر تأسف میخورد و میگوید کجا هستند ائمه اطهار که مانند آفتابهای تابناک و مانند ستارگان درخشان بودند . . . تا آنکه میرسد بقائم موعود و چون آن حضرت ظاهر نیست در باره او هم ندبه و استغاثه میکند و میگوید: . . . آيِنَّ الْمُرْتَجِيْنَ لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ آيِنَّ الْمَدَّخِرَ لِيَجِدَ يَدَ الْفَرَاغِ وَالسُّنَنَ آيِنَّ الْمُتَخَيِّرَ لِأَعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيْعَةَ . . . الخ .

یعنی کجاست آن کسی که امید داریم ستم و ظلم را از جهان براندازد و کجاست آن وجود مبارکی که واجبات و مستحبات دین را تجدید خواهد کرد و کجاست آن کسی که خدا او را برای تجدید ملت و شریعت اختیار فرموده . . . این دعا بسیار مفصل است و چون شامل شکوه و تظالم بدرگاه خداست به دعای ندبه معروف است .

دلیله آیاته . . .

این بیان مبارک از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که در باره اثبات حقیقت حق

فرموده و شیخ اجل احمد بن زین الدین احسائی علیه الرحمه آن را در کتاب شرح عرشیه نقل فرموده است و جمالقدم جل کبریائه در ایقان شریف در بحث اثبات حقیقت حق بدان اشاره فرموده اند بقوله تعالی :

" كل اشیا به معروفیت او معروفند و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بسمه آنچه خود فرموده " اَوْلَمْ يَكْفِيْهِمْ اِنَّا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ " این است حجتی که خود قرار فرموده و اعظم از این خجست نبوده و نیست دلیله آیاته و وجوده اثباته . . . " انتهى .

و اینست قسمتی از بیان مبارک حضرت امیر علیه السلام که از کتاب کفایه الموحّدین مجلد اول تألیف سید اسمعیل طبرسی نوری نقل میشود قوله علیه السلام: " بَصْنَعِ اللّٰهِ سُبْحٰنَ عَلَيْهِ وَ بِالْعَقُوْلِ تَعْتَقِدُ مَعْرِفَتَهُ وَ بِالْتَفَكْرِ ثَبِيْتُ حُجَّتِهِ . . . السَّبِيْلُ مَسْدُوْدٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُوْدٌ مَعْرُوْفٌ بِالْوِلٰلٰتِ مَشْهُوْرٌ بِالْبَيِّنٰتِ دَلِيْلُهُ اَيٰتُهُ وَ وُجُوْدُهُ اِثْبَاتُهُ . . . وَ فِيْ كُلِّ شَيْْءٍ لَّهٗ اَيَّةٌ تَدُلُّ عَلٰى اَنَّهُ وَاٰجِدُ . . . وَلَوْ فَكَّرُوْا فِيْ عَظِيْمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيْمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوْا اِلَى الطَّرِيْقِ وَ خَافُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ . . . الخ .

کند آنگاه سپاهیانِ والی عیسی را به دیوانخانه برده تمامی فوجِ گردِ وی فراهم آوردند و او را عریان ساخته لباس قرمزی بدو پوشانیدند و تاجی از خار بافته بر سرش گذاشتند و نخی بدست راست او دادند و پیشِ وی زانو زده استهزا^۱ کنان میگفتند سلام بر تو ای پادشاهِ یهود و آبِ دهن بر وی افکنند^۲ نخی را گرفته بر سرش میزدند و بعد از آنکه او را استهزا^۳ کرده بودند آن لباس را از وی کنده جامه خود شرپوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند . . . الخ .
در سایر انجیل ها نیز این داستان مسطور است .

دیگرچه ذکر نمایر که بعد از این

قول بر آن حضرت چه وارد شد .

اشاره به مصائبی است که بعد از استنطاق^۴ از ناحیه یهود بر حضرت مسیح علیه السلام وارد شد ، جمال کبریا جل جلاله قبل از این بیانِ مبارک شرح مفصلی در باره استنطاق مسیح ع و ظلم یهود بر آن حضرت بیان فرموده اند و اثبات سلطنت معنوی آن حضرت را فرموده اند که با آنهامه ذلت و حقارتِ ظاهری باز آن حضرت فرمودند که من بردست راست قدرت نشسته ام **أَمَّا تَرَىٰ أَنَّ ابْنَ الْإِنْسَانِ جَلَسَ عَنِ يَمِينِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ** . . . و شرح آن در ذیل همین جمله در این کتاب مندرج است .

باری پس از این مطالب اشاره به مظلومیت حضرت مسیح ع و مصائبی که از یهود بر آن حضرت وارد شده فرموده اند و شرح آن در انجیل متی در باب بیست و هفتم چنین مسطور است : . . . عیسی را تازیانه زده میبرد تا مصلوب

حرف

«ن»

ذکر فراق فرمودند... من میروم و بعد

میآید... من میروم و میآید دیگری...

این بیان مبارک اشاره به مندرجات فصل شانزدهم انجیل یوحناست که میفرماید: "الآن نزد فرستنده خود میروم و کسی از شما از من نمی‌پرسد کجا میروی. ۱۶۰۰ - بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر میروم. ۲۲۰۰ - محزون باشید لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت."

در این فقرات که ذکر شد حضرت مسیح از رجعت خود سخن گفته است و در همین فصل از آمدن دیگری غیر از خود سخن گفته است آیه ۷ - رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی ندهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم و چون او آید جهان را برگناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود اما برگناه زیرا که به من ایمان نمی‌آورند و اما بر عدالت از آن سبب که نزد پدر خود میروم

و دیگر مرا نخواهید دید بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید ولکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده بشما خبر خواهد داد . . الخ .

از این بیان مبارک بخوبی معنی توحید مظاهر مقدسه و -
 تحدید آنان که در کتاب ایقان به تفصیل شرح آن از قلم حضرت رحمن نازل شده است واضح گردد و حضرت عبدالبهاء در مفاوضات نیز این موضوع را مشروحاً بیان فرموده اند که مظاهر مقدسه الهیه از نظر حقیقت متجلیه در آنان همه یکی هستند " لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ " و از جهت شئون ظاهره و حدود بشریه و ملکیه با هم اختلاف دارند و لهذا مسیح فرمود من میروم و باز برمیگردم و این نظر به وحدت حقیقیه متجلیه است و نیز فرمود من میروم و دیگری میآید و این از نظر حدودات بشریه و تحدیدات ملکیه است و لهذا جمال قدم جل کبریائه در ایقان شریف بعد از نقل فرمایش مسیح که ذکر شد میفرمایند " این دو عبارت فی الحقیقه یکی است گو آنتم فی مظاهر التوحید بعین الله تشهدون " انتهى مقصود از روح تسلی دهنده و روح راستی که حضرت مسیح

مژده ظهور آن را داد همانا ظهور حضرت رسول محمد بن عبدالله ص پیغمبر اسلام است ولکن پیشوایان مسیحی ایمن فرمایش حضرت مسیح را طور دیگر تعبیر میکنند و میگویند روح تسلی دهنده عبارت از روح القدس بود که در روز اجتماع حواریون بر آنان تجلی کرد و شرح آن در اعمال رسولان - تألیف لوقا در باب دوم مکتوبست که فرموده است :

۱- و چون روز پنطیکاست رسید یکدل در یکجا بودند (حواریون) که ناگاه آوازی چون شنیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت و زبانه های منقسم شده مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته بر هر یکی از ایشان قرار گرفت و همه از روح القدس برگشته به زبانه های مختلف بنوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید به سخن گفتن شروع کردند . . . الخ .

پیشوایان مسیحی این واقعه را تعبیر بظهور بیان مسیح در باره روح تسلی دهنده میکنند و در این خصوص اصرار عجیب دارند ولکن حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوحی شرح این موضوع را به تفصیل بیان فرموده و آن را با نبوت حضرت رسول ص از روی ادله و براهین ساطعه لامعه تفسیر فرموده اند این لوح را در محاضرات با سایر مطالب راجع به مقصود از فارقلیط و روح تسلی دهنده نوشته ام اصل لوح مبارک

در مکاتیب جلد دوم صفحه ۵۷ بیعد مندرج است .
 مقصود از پنطیکاست عیدِ گلریزانِ یهود است که پنجاه
 روز بعد از عیدِ فِصْح می‌گیرند و پنطیکاست در نزد مسیحیان
 عبارت از روزِ نزولِ رُوحِ القُدُس در یومِ الدار بر حواریون است
 که شرح آن در باب اول و دوم اعمال رسولان مندرج است
 عیدِ فِصْح در نزدِ یهود عبارت از عیدِ تذکارِ خروجِ از مصر
 است که شرح آن در تورات مندرج است و در نزدِ مسیحیان
 عیدِ فِصْح عبارت از عیدِ قیامِ مَسِیح از آموات است که پنجاه
 روز بعد از قیامُ به آسمان صعود فرمود بشرحی که در باب
 اول و دوم کتاب اعمال رسولان تألیفِ لوقا مسطور است که
 همان روز پنطیکاست باشد یهود پنجاه روز (هفت هفته)
 بعد از عیدِ فِصْح را جشن میگیرند و مسیحیان پنجاه روز -
 بعد از قیام را جشن میگیرند برای تفصیل به قاموس کتاب
 مقدس و کتاب مقدس اسفار تورات و رسائل انجیل مراجعه
 شود .

ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

این بیان مبارک اشاره به آیه قرآنی است و مضمون
 آنکه جمالقدم میفرماید این موضوع ایمان علماء و دانشمندان

در دوره ظهور حضرت رب اعلی جل ثنائه بآن وجود مبارک
 فضل و رحمت الهی بود که نصیب آنان شد و خداوند فضل
 و بخشش خود را بهر یک از بندگانش که بخواهد عطا میفرماید .

+++++++
 ++++++
 ++
 +

حرف
ر

رَبِّ لَاتَذْرَ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا

این آیه در سوره نوح در قرآن مجید نازل شده و مضمون آن که چون حضرت نوح از ایمان قوم خود مایوس شد عاقبت به درگاه خداوند عرض کرد که " رَبِّ لَاتَذْرَ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا " .

یعنی ای پروردگار من باقی مگذار بر روی زمین از این مردم کافر حتی یک نفر را و در آیه بعد میفرماید اگر اینها را زنده بگذاری فرزندان آنها که تولید میشوند نیز مانند خود آنها کافر و معرض خواهند بود بنابراین آنها را هلاک کن تا بر اثر ایجاب اولاد آنان بر عدد معرضین و مخالفین نیفزاید "

رَبَّنَا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . . .

این بیان مبارک از قرآن مجید است که در ایقان شریف ذکر فرموده اند و صعب حال نفوسی است که در دوره ظهور مظاهر مقدسه الهیه بمحض استماع ندای الهی

بحضرتش توجه نمودند و اطاعتش را گردن نهادند و ندای
 حضرتتر را که ندای الهی بود استماع کردند بدون آنکه
 بهانه جوئی کنند و یا خیالِ اعتراض در دل پیورراندند، وصف
 اینگونه نفوس مستعده در قرآن مجید نازل شده، در سوره
 آل عمران میفرماید: "رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِيُ الْإِيمَانَ
 أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا
 وَتَوَقَّنَا مِنَ الْآثَرِ" مضمون آنکه بمحض استماع ندای مظهر
 امرالله نفوس مبارکه مستعده گفتند ای پروردگار ما ندای
 منادی ایمان را شنیدیم و آن را پذیرفتیم، ای پروردگار گناهان
 ما را بیامرز و سیئات ما را به حسنات تبدیل فرما و ما را
 در نشأه بعد و جهان جاویدان در زمره ابرار محسوب فرما
 اینگونه نفوس مبارکه دارای استعدادِ فطری روحانی هستند
 که بمحض استماعِ ندا صادق را از کاذب تمیز میدهند و در
 جرگه اهل ایمان وارد میشوند. علامه شبلی نعمانی در کتاب
 سوانح مولوی رومی در ذیلِ بحث از تصدیق نبوت میفرماید:
 قوله عليه الرحمه " بعضی آدمی که فطرنا سلیم الطبع نیکدل
 و بالاخره اثر پذیر میباشند قلب این اشخاص اثر نیکو را خیلی
 زود قبول میکند و از چیزهای زشت و بد فوراً ابا مینماید
 تعلیم و تلقین عمده در دل آنها جایگیر میگردد و جدان و
 ذوق آنها چون سلامت است میان نیک و بد و غلط و صحیح

و بالاخره حق و باطل خود بخود تمیز میدهد و اقتضای
 چنین فطرتی آنست که نبی وقتی که به آنها حرفی تلقین
 میکند قلبشان بدان طرف رپوده میشود و آنها آنرا بی هیچ
 شك و شبهه یا بحث و تردیدی قبول مینمایند، مولانا این
 موضوع را در پیرایه تشبیهی نهایت عمده بیان نموده است
 او میفرماید:

تشنه ای را چون بگوئی توشتاب

در قدح آبست بستان زودآب

هیچ گوید تشنه کاین دعوی استرو

از برم ای مدعی مهجور شو

یا گواه و حجتی بنما که این

جنس آب است و از آن ماء معین

یا بطفل شیر مادر بانگ زد

که بیا من مادرم هان ای ولد

طفل گوید مادر را حجت بیار

تا که با شیرت بگیرم من قرار

در دل هرامتی کز حق مزه است

روی و آواز پیمبر معجزه است

چون پیمبر از برون بانگی زند

جان اُمت در درون سجده کند

زانکه جنس بانگ او اندر جهان

از کس نشنیده باشد گوش جان

(ص ۱۰۵ ترجمه فخر داعی گیلانی)

اصل آیه مبارکه در قرآن مجید سوره بقره نازل شده قوله
تعالی " آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ
آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ
وَقالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ "

مضمون آنکه میفرماید نفس مقدس پیغمبر به آنچه از طرف
خداوند بر او نازل میشود ایمان آورده و مؤمنین جمیعاً
به خدا و فرشتگان و کتب آسمانی مؤمن هستند و میگویند که
ما فرقی بین مظاهر مقدسه نمیگذاریم و همه را قبول داریم
ندای تو را ای خدا شنیدیم و اطاعت کردیم و آمرزش تو
را طالبیم و به سوی تو بازگشت مینمائیم .

ربوبیت

در اصطلاح امر مبارک مقام مظاهر مقدسه الهیه
است که بامر ذات مطلق بتربیت عباد قیام میفرمایند
و در احادیث اسلامی شیعه هم هست که در تفسیر آیه

" وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا " فرموده اند " رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ
الْأَرْضِ " (تفسیر صافی)

و رب اعلی مقام آسمانی حضرت نقطه اولی جل زکره است
و کلمه رب در اصطلاح حکمای اشراقی بِرَبِّ النُّوعِ هر چیز
گفته میشود فی المثل رَبِّ طَلِسْمِ الْأَرْضِ بِالنُّوعِ زمین است
و آن را حکمای ایران قدیم اسفند ارُمَد گفته اند و در اسفار
ملا صدرا جلد سوم ذکر آن آمده است و رب مطلق که میگویند
مقصود ذات احدیت است و رب الارباب ذات حق است
و رب الانسان رب النوع انسانست که مراد از آن انسان کامل
است که در اصطلاح امر مبارک مظهر امرالله است .

رسالت

رسالت عبارت از رتبه مظهریت است که خداوند نفس
مقدس را مبعوث میفرماید و او را رسول و نماینده خود در
بین خلق قرار میدهد و احکام و اوامر خود را بخلق خود
توسط او ابلاغ میفرماید بنابراین صاحبان شرایط که به
اولوالعزم معروفند رسول الهی هستند مانند حضرت
موسی و حضرت مسیح و حضرت زردشت و حضرت رسول الله
محمد بن عبدالله و امثالهم و برای تشریح بیشتر بذیل کلمه

"الْوَالِعَزْمُ" در این کتاب مراجعه شود ، گویند هر رسولی نبی هم هست ولی هر نبی نمیتواند رسول باشد و مقصود آنکه رسالت یعنی وضع احکام و شریعت و نُبُوتْ بمعنی ترویج و انتشار دادن شریعت است بنابراین هر صاحب شریعتی نبی هم هست زیرا شریعتی را که خود از طرف خدا وضع کرده ترویج میفرماید ، ولی هر نبی و مُرَوِّجِی رسول و دارای شریعت نیست مانند انبیای بنی اسرائیل که کل مأمور بترویج و نشر شریعت حضرت موسی ع بودند و فقط مأمور ترویج بودند و لهذا رسول نبودند ، ولی حضرت موسی چون شارع بود رسول بود و چون شریعت خود را ترویج فرمود پس نبی هم بود برای تفصیل بجلد اول تبیان و برهان تألیف جناب الحاج احمد حمدی آل محمد ترجمه این بنده مراجعه شود .

در قرآن مجید رسول هم بمعنی اصطلاحی مذکور بکار برده شده چنانکه فرمود " مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ " و فرمود رسول الله و خاتم النبیین و فرموده " حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا . . . " و فرموده " وَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا " و فرموده " إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ . . . " و فرموده " إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا . . . " و از این قبیل بسیار است که رسول بمعنی شارع و واضع

شریعت مستقله بیان شده است و در برخی مواضع از قرآن مجید کلمه رسول بمعنی لُفْوَى آن استعمال شده چنانچه در باره حواریون مسیح و ورود آنان به انطاکیه یا به رومیّه بر حسب اختلاف اقوال میفرماید " وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا هُمَا بِثَالِثٍ " که مقصود حواریون مسیح است که برای تبلیغ شریعت مسیح رفته بودند و مورد اعتراض مردم قرار گرفتند بعضی گفته اند که مقصود از أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ دَوْتَن از اصحاب عیسی بودند بسنام یحیی و یونس و چند اسم دیگر هم باختلاف نوشته اند که رفتند بانطاکیه و مورد اعتراض شدند و بعد فرمود فَعَزَّزْنَا هُمَا بِثَالِثٍ و گویند مقصود شمعون الصفاست که همان پطرس است و بعد شرحی در این خصوص نوشته اند و نوشته ها با هم اختلاف دارد برای اطلاع به کتب تفسیر مراجعه شود .

شمعون یا سمعان نام حواری مسیح است و صفا لقب اوست که مُعَرَّبٌ کَیْفًا است و کَیْفًا در عبری بمعنی صخره و تخته سنگ است و این لقب را مسیح باو عنایت فرمود که " أَنْتَ الصَّخْرَةُ ابْنِي عَلَيْكَ كُنَيْسَتِي " و معروف به کَیْفًا شد و مُعَرَّبٌ آن صفا میباشد و پطرس هم بمعنی صخره است ، بهر حال در این سوره که یس نام دارد حواریون و شاگردان مسیح را مرسلین نامیده بقوله تعالی : " وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ

الْقَرِيهَ اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ " بعضی گویند مقصود از اثنی عشر حبیب نجار و بولس و مقصود از قَعَزَنَاهُمَا بِثَالِثِ شَمْعُون پطرس است و در برخی مقامات در قرآن مجید فرشتگان را هم رسول نامیده است چنانکه در داستان ابراهیم که میهمانان پاو وارد میشوند و برای آنها گوساله ای را کباب میکند ولی آنها نمی خورند ، ابراهیم سبب میپرسد میگویند ما رسولان خدای تو هستیم " اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ . . . الخ اما بنا باصطلاح خاص مقصود از رسول مظهر امر الهی است که دارای شریعت و کتاب باشد برای اطلاع بذیل نبوت مراجعه شود .

رجعت

مسئله رجعت در نزد یهود و مسیحیان و زردشتیان از موضوع های دینی با اهمیت است و در نزد شیعه اثنی عشری از فرقه های اسلامی نیز نهایت اهمیت را دارد و هر کس بر رجعت معتقد نباشد منکر ضروری مذهب شیعه است و جزو شیعیان اثنی عشری محسوب نمیشود و حدیثی از - حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند " لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَقُلْ بِمُتَعِنِّتِنَا وَيُؤْمِنُ بِرَجْعَتِنَا " یعنی کسی که از متعه روگردان باشد و انکار کند و مسئله رجعت ما را منکر

شود از ما محسوب نمیشود ، این حدیث را در بحار الانوار جلد سیزدهم در باب رجعت مرحوم مجلسی نقل فرموده و نیز از شیخ مفید جوابی را که در باره معنی این حدیث به سائل داده است نقل میکند ، باری در کیفیت رجعت ائمه به دنیا اختلاف نظر بین علمای شیعه اثنی عشریه موجود است و این اختلاف در جزئیات است و لکن جمیع به مسئله رجعت معتقدند .

مرحوم شیخ احمد احسائی رساله های در باره دو موضوع مهم عصمت ائمه و رجعت ائمه علیهم السلام تالیف کرده که بنام العصمة والرجعة بطبع رسیده است و در آن رساله اقوال مختلفه را ذکر فرموده است مرحوم مجلسی نیز در مجلد هفتم بحار الانوار گفته های منکرین رجعت را مردود دانسته و شرحی ذکر فرموده و در مجلد سیزدهم بحار الانوار هم باب مخصوصی برای مسئله رجعت اختصاص داده است و اقوال علمای شیعه را در باره رجعت ذکر کرده است و اقوال اهل سنت و جماعت را نیز که منکر رجعت هستند ذکر کرده و در این باب بسیار سخن گفته است . در اینجا قسمتی از بیانات مجلسی ذکر میشود و بعد قسمتی از گفته های شیخ احسائی را مینگارم و سپس بعقاید یهود و نصاری و زردشتیان در باره رجعت نقل اقوال میشود و در آخر بیانات مبارکه

که در باره معنی رجعت نازل شده است در این کتاب
 مندرج میگردد و بخواست خدا امیدوارم که بتوانم حـق
 مطلب را ادا کنم . اگر عنایت الهیه نباشد بهیچوجه
 برای این بنده علیل و ناتوان اتعام این منظور میسور نیست
 زیرا از طرفی تنها و بی مساعد هستم و با چشم علیل که
 حتی از تمیز صورت اشخاص هم عاجز است باید کتب مختلفه
 را مطالعه کنم و مطالب لازمه را استخراج کنم و بعد بتدوین
 و تألیف آن با رعایت تناسب مطالب اقدام کنم و علاوه بر
 همه این مشکلات که ذکر شد خاطر من از تتابع مصائب افسرده
 است و دلم موج خون است ، اجتماع فکر بسیار برای من
 مشکل است و آرامش روح از محالات است بقول خواجه
 شیراز :

هر دم از نوعی آید به مبارکبادم . چه میشود کرد ؟

باز هم بفرموده خواجه بزرگوار :

جام می و خون دل هر یک بکسی دادند

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
 باری إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَمَا تُوفِّقِي إِلَّا بِاللَّهِ .

مرحوم مجلسی در مجلد سیزدهم بحار الانوار در باب
 الرجعه که باب مفصلی است احادیث و اخبار بسیار درباره
 رجعت شاهد آورده و گفتار علمای بزرگ شیعه را در اثبات

رجعت نقل فرموده است ، در اینجا مضمون برخی از اخبار
 فهرست وار ذکر میشود :

۱- بزنی بسند خود از حضرت صادق روایت کرده که
 فرموده است *أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ الْأَرْضَ عَنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا
 الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع . . .*

۲- حماد بسند خود از امام باقر روایت کرده که فرمود
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَعَلِيًّا سَيَرْجِعَانِ .

۳- سعد از حضرت باقر ع بسند خود روایت کرده که فرمودند
*أَوَّلُ مَنْ يَرْجِعُ الْحُسَيْنُ ع فَيَمُوتُ حَتَّى تَقَعَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ
 مِنَ الْكِبَرِ .*

۴- خطبه ای از حضرت امیر ع نقل فرموده که مقامات عالیه
 خود را تشریح میفرماید تا باینجا که فرموده . . . *إِنَّ لِي
 الْكُرَّةَ بَعْدَ الْكُرَّةِ وَالرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجْعَاتِ
 وَالْكَرَّاتِ وَأَنَا صَاحِبُ الصُّوَلَاتِ وَالنَّقْمَاتِ وَالذُّوَلَاتِ الْعَجَبَاتِ .*

۵- *سُئِلَ الْإِمَامُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَيَوْمَ نَحْشُرُ
 مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا قَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهَا قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّمَا
 فِي الْقِيَامَةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَحْشُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ
 أُمَّةٍ فَوْجًا وَيَتْرُكُ الْبَاقِينَ إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ فَأَمَّا آيَةُ
 الْقِيَامَةِ فَهَيْدِهِ وَحَشْرُنَا هُمْ فَلَمْ نَفَارِدْ مِنْهُمْ أَحَدًا*

مجلسی اخبار بسیار از این قبیل که ذکر شده نقل کرده

است و در حدیثی چند دوره سلطنت حسین را در رجعت
 چهل سال تعیین کرده است ، از حضرت صادق روایت
 فرموده که فرمودند **أَوَّلُ مَنْ يَكْرُ فِي الرَّجْعَةِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ**
وَيَعْكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَيَّ
عَيْنِيهِ و این حدیث را مکرر ذکر کرده که حضرت صادق فرمود
"لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكُرْتِنَا وَبَسْتَحِلَّ بِمُتَعْتِنَا و این حدیث
 از قبل با عبارت دیگر ذکر شد .
 مرحوم مجلسی پس از نقل صدها حدیث درباره رجعت
 در ذیل عنوان "تذییل" شرحی درباره صحت موضوع رجعت
 مینگارد و بر منکرین رجعت مانند فخر رازی و نیشابوری
 مفسر معروف و غیرهما شنعت میکند و پس از آن نام جمعی
 از علمای شیعه امامیه را ذکر میکند که همه درباره رجعت
 نظر موافق داشته اند و میگوید چهل و چند نفر از علمای
 شیعه در بیشتر از پنجاه کتاب ذکر رجعت را نموده اند
 و نام بعضی را از قبیل کلینی و شیخ صدوق و شیخ ابوجعفر
 طوسی و سید مرتضی و نجاشی و کشی و عیاشی و دیگران
 را ذکر میکند و اقوال آنان را از مؤلفاتشان نقل میفرماید
 مثلاً از عقاید صدوق نقل کرده و میگوید **قَالَ الصَّدُوقُ فِي**
رِسَالِهِ الْعَقَائِدِ اعْتِقَادُنَا فِي الرَّجْعَةِ إِنَّهَا حَقٌّ . . . الخ
 و نیز قول شیخ مفید را درباره رجعت ذکر میکند که

در جواب سائل از قول حضرت صادق که فرموده **"لَيْسَ**
مِنَّا مَنْ لَمْ يَقُلْ بِمُتَعْتِنَا وَ يُؤْمِنُ بِرَجْعَتِنَا" پس از آنکه شرحی
 درباره متعه میدهد میفرماید **وَأَمَّا قَوْلُهُ مَنْ لَمْ**
يُؤْمِنُ بِرَجْعَتِنَا فَلَيْسَ مِنَّا إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ مَا يَخْتَصُّهُ مِنَ الْقَوْلِ
بِهِ فِي أَنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ قَوْمًا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَوْتِهِمْ قَبْلَ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا مَذْهَبُ يَخْتَصُّ بِآلِ مُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنُ شَاهِدٌ
بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذِكْرِ الْحَشْرِ الرَّجْعَةُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
وَ يَوْمَ النُّحْشِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فُوجًا فَأَخْبَرَ أَنَّ الْحَشْرَ حَشْرَانِ عَامٍ
وَ خَاصًّا . . . الخ .
 شیخ مفید در جواب سائل میگوید که حشر برد و قسم است
 یکی حشر اکبر است که همه خلایق از اول تا آخر محشور
 میشوند و آیه **فَحْشُرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا** دلیل بر
 آنست و یکی هم حشر خاص یعنی حشر رجعت است که
 قبل از قیام قیامت خداوند جمعی از امت محمد را بدنیسا
 برمیگرداند و حشر رجعت همین است و آیه قرآن هم بر
 این مطلب شاهد است که فرمود **يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فُوجًا . .**
 و بعد شرحی درباره اقوال منکرین رجعت فرموده است
 و شیخ احسائی در **عصمه الرجعه** قول شیخ مفید را که
 ذکر شد نقل کرده و نظر او را در مسئله رجعت با سایر
 علما مخالف میداند زیرا سایر علمای شیعه بیان حضرت

صادق را ذکر فرموده لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِرَجْعَتِنَا
 عبارت از رجعت خود ائمه میدانند و میگویند رسول الله
 و امیرالمومنین و سایر ائمه رجعت میکنند ولی شیخ مفید
 کلمه "بِرَجْعَتِنَا" را تعبیر به عقیده ائمه شیعه کرده یعنی امام
 فرموده هر کس در باره رجعت که ما میگوئیم انکار کند از ما
 نیست و بعد میگوید که مقصود از رجعت همانا رجعت
 جمعی از امت محمد است نه آنکه مقصود رجعت ائمه
 باشد بهر حال در ضمن گفتار احسائی مجدداً باین
 نکته اشاره خواهد شد .

باری مجلسی باب رجعت را پس از شرح و تفصیل بسیار
 در باره رجعت پایان میدهد و سایر علما هم در کتب خود
 در باره رجعت بسیار نوشته اند و خلاصه عقاید علمای شیعه
 را در باره رجعت که از اخبار و آیات و احادیث و اقوال
 علما استخراج شده در اینجا به اجمال مینویسم .

در کتاب عقاید الشیعه بروجردی چنین مسطور است قوله :
 این اعتقاد (اعتقاد بر رجعت) از اصول مذهب است
 و منکر آن با تقصیر مخلد در جهنم است . . . الی قوله
 واجب است اعتقاد نمودن بر رجعت آل محمد و اول کسی که
 رجعت میکند حضرت سیدالشهدا است و با او زنده میشوند
 آن کسانی که در طرف کربلا با آن حضرت بدرجه رفیع

شهادت رسیده اند و از پیغام آوران گذشته هفتاد نفر
 زنده میشوند که از جمله آنهاست اسمعیل صادق الوعد
 و هفتاد نفر از قوم موسی نیز با آن حضرت زنده میشوند . . .
 امیرالمومنین ظاهر خواهد شد و رسول خدا ظاهر میشود و
 همه ائمه ظاهر خواهند شد و امیرالمومنین چند دفعه رجوع
 خواهند فرمود در زمان قائم تا بعد از او در زمان سید^{الشهدا}
 و در زمان رجعت رسول خدا او باید دانست که خداوند
 همه ائمه را بدینا خواهد برگردانید . . . رجعت نمیکند
 مگر مومن خالص و کافر خالص و کسانی که بین باشند
 رجوع نمیکند . . . الخ

خواندن فصل رجعت کتاب عقاید الشیعه که خلاصه ای از
 اخبار مرویه در بحار الانوار است بسیار خواندنی است
 و من بهمین قدر اکتفا میکنم ولی حقیقت مطالب عجیبه دارد ،
 مانند باریدن مَلَخ طلا از آسمان در دوره رجعت و امثال
 آن که خیلی عجیب است مراجعه فرمائید .

اینک مختصری هم از بیانات شیخ احسائی را در اینجا حسب
 الوعد نقل مینمایم . شیخ مرحوم در رساله عصمه و رجعت
 میفرماید آنچه را که خلاصه اش به فارسی چنین است .
 " بدانکه رجعت سری از اسرار الهیه است و ثمره و نتیجه ایمان
 بالغیب همانا اقرار بر رجعت است و مراد از رجعت آنست

که ائمه علیهم السلام و شیعیان و اعداء و دشمنان ائمه ع
 یعنی مومنین خالص و اعداء و دشمنان خالص آنان رجعت
 میکنند و اقوامی را که خداوند بواسطه نزول عذاب در دنیا
 هلاک ساخته است رجعت نمیکند و بدنیا بر نمیگردند . . .
 بالجمله بیشتر فرقه امامیه قائل بر رجعت هستند زیرا اخبار
 متواتر بسیاری در باره رجعت بما رسیده است و آیات
 بسیار نیز نازل شده و لکن بعضی از امامیه مسئله رجعت
 را انکار میکنند و میگویند که فقط مسئله خروج قائم صحیح
 است ولی ائمه و شیعیان و اعداء رجعت نمیکند زیرا مسئله
 قیام قائم اساساً متفق علیه مسلمین است هر چند در باره -
 شخیر قائم با هم اختلاف دارند بعضی از مسلمین میگویند
 که قائم موعود همان عیسی بن مریم است بعضی میگویند که
 مهدی باید از بنی العباس باشد و این قول را ابن حجر
 در صواعق المحرقة اختیار کرده و بر سایر اقوال ترجیح داده
 بعضی هم گویند که قائم حجه بن الحسن العسکری است
 و عقیده امامیه اثنی عشریه همین است و بعضی رجعت را به
 نحوی که گفته شد انکار دارند و احادیث وارده در این
 خصوص را از احادیث ضعیفه می شمارند و میگویند بعد از -
 خروج قائم موعود چون چهل روز سپری شود قیامت کبری
 قائم میشود و احادیثی که دلالت بر رجعت ائمه و شیعیان

خالص و اعداء و مخالفین ائمه دارد از احادیث ضعیفه غیر
 معتبره است و از جمله این نفوس که چنین گفته اند مرحوم
 شیخ مفید است که در آخر کتاب الارشاد به آنچه گفتیم
 تصریح فرموده است آنچه تا کنون ذکر شد در باره علمای
 شیعه بود و لکن اهل سنت و جماعت بکلی منکر رجعت
 هستند و شیعیان را در موضوع عقیده به رجعت استهزاء
 و سرزنش میکنند و عقیده به رجعت را از جمله بدعت های
 شیعه ای می شمارند که شیعه در دین اسلام گذاشته اند
 از جمله ابن اثیر در کتاب النهایه گفته است " والرجعه مذ
 قَوْمٍ مِنَ الْعَرَبِ فِي الْجَاهِلِيَةِ مَعْرُوفٌ عِنْدَهُمْ وَمَذْهَبٌ طَائِفَةٍ
 مِنْ فِرْقِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَوْلِي الْبِدْعِ وَالْأَهْوَاءِ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَيِّتَ
 يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا وَيَكُونُ فِيهَا حَيًّا كَمَا كَانَ وَمِنْ جَمَلَتِهِمْ طَائِفَةٌ
 مِنَ الرَّافِضَةِ يَقُولُونَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مُسْتَرَكٌّ فِي السَّحَابِ
 فَلَا يَخْرُجُ مَعَ مَنْ خَرَجَ مِنْ وَلَدِهِ حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادِي مِنَ
 السَّمَاءِ أُخْرِجْ مَعَ فُلَانٍ وَيَشْهَدُ لِهَذَا الْمَذْهَبِ السُّوءِ قَوْلُهُ
 تَعَالَى حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي
 لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ يُرِيدُ الْكُفَّارُ نَحْمَدُ اللَّهَ تَعَالَى
 عَلَى الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانِ أَنْتَهَى .

شیخ مرحوم بعد از نقل قول ابن اثیر وارد بحثی بخصوص
 در باره جعل احادیث نسبت بحضرت علی بن ابیطالب

از ناحیه مخالفین میشود و بعد در باره رَجَعَت بتفصیل سخن میگوید و صحت رَجَعَتِ ائمه و شیعیان و دشمنان ائمه ع را از روی احادیث و اخبار اثبات مینماید ، این رساله بسیار مفصل است و باید به اصل آن که در کتاب جوامع الکلم بچاپ رسیده است مراجعه کرد .

در باره رَجَعَت در کتاب مجلی تألیف ابن ابی الجمهور احسائی شرحی نوشته و به اثبات آن معتقد است و نقل کلامش را ضرورتی نیست و در کتب اخبار شرح مباحثات مؤمن الطاق را با ابوحنیفه و شاگردانش در باره رَجَعَت بتفصیل نوشته اند و در انوار نعمانیه سید جزایری و سایر کتب مهمه شیعه مندرج است و مؤمن الطاق از اصحاب خاص حضرت صادق العجمی علیه السلام بوده است ، برای تفضیل به کتاب خاندان نویختگی آشتیانی مراجعه شود .

اما مسئله رَجَعَت در نزد یهود در باره رَجَعَت ایللیای نبی است که باید قبل از ظهور موعود تورات از آسمان بیاید و به دنیا رَجَعَت کند و شرح آن بالا جمال چنین است که ایللیای نبی معروف به تشیی از مشاهیر انبیای اسرائیلی است که نامش در عهد عتیق آمده است و همان است که در اصطلاح مسلمین به الیاس معروف است و گویند که مانند خضر نبی عمر جاودان دارد و موظف است که هر کس در دریا

غرق شود بکمت و نجات او بشتاید چنانکه خضر مامور است گمشدگان در بیابان را مساعدت و راهنمایی کند ، معنسی ایللیا در عبری " خبر دهنده از خدا " است ، ایللیا معاصر آحاب بن عمری سلطان اسرائیل است که در حضور وی بسا چهارصد و پنجاه نفر از انبیای کذبه بعل مباحله کسرد و آتش از آسمان فرود آمده قربانی ایللیا را سوخت و بلعید و در نتیجه در کنار نهر قیشون جمیع انبیای کذبه بعل به فرمان آحاب بقتل رسیدند و رسوم بت پرستی ممنوع شد و شرح این داستان در عهد عتیق کتاب اول پادشاهان باب هیجدهم مندرج است .

ایللیا براه خود میرفت که الیشع پسر شافاط را دید و الیشع با ایللیا همراه شد و پس از مدتی که با هم بودند بفرمان خدا ایللیا در عرابه آتشین و آسبان آتشین در گرد بساد به آسمان صعود کرد و با لا پوشر او افتاد که الیشع برداشت و پوشید و دارای روح نبوت شد و شرح این داستان در کتاب دوم پادشاهان عهد عتیق فصل دوم در اول پادشاهان فصل نوزدهم و بیستم مندرج است و یهود بر حسب وعده ملاکی نبی که در باب چهارم کتابش مذکور است منتظر رَجَعَت ایللیای نبی از آسمان هستند و بنمرانجیل چون یهود از شاگردان مسیح در باره رَجَعَت ایللیا

پرسیدند و آنان از مسیح پرسیدند فرمود ایلیا همان یحیی تعمید دهنده بود که آمد و او را نشناختید .
 (انجیل متی باب هفدهم آیه دوازدهم و باب یازدهم آیه چهاردهم و انجیل لوقا باب اول)
 مسیحیان منتظر رجعت مسیح از آسمان هستند و گویند مطابق مندرجات فصل اول کتاب رسولان تألیف لوقا که جزو رسائل رسمی انجیل است حضرت عیسی در مقابل چشم مومنین با آسمان صعود فرمود و به همان نحو مراجعت خوا کرد و مطابق مندرجات فصل اول مکاشفات یوحنا آیه هفتم در حین رجعت هر چشمی او را خواهد دید .
 مسیحیان منتظرند که مسیح از آسمان به ظاهر رجعت کند و هر چشمی او را ببیند ، مزحوم حاجی مهدی رفیما ارجعند همدانی در کتاب گلشن حقایق در جواب این سئوال -
 مسیحیین که عیسی باید رجعت کند از آسمان و هر چشمی او را در حین رجعت مشاهده کند چنین فرموده است قوله علیه الرحمه " بَعِيْثَه نَظِيْر و شَبِيْه " این فقره را یهود نیز منتظر بودند در دوم ملوك فصل دوم آیه یازدهم میگوید که عراده و اسبان آتشین نمایان شدند . . . و ایلیا در -
 گرد باد به آسمان صعود نمود . . . و خَیْر نَزولش را در -
 فصل چهارم ملاکی آیه پنجم میفرماید اینك من بشما پیش

از ورود روز عظیم و مهیب خداوند همان ایلیای پیغمبر را خواهم فرستاد . . . در تورات عبری مینویسد که " همان ایلیا " یعنی با آسمان رفته را خواهم فرستاد و لکن در ترجمه فارسی کلمه همان را ننوشته اند و در فصل سوم آیه یک نیز شبیه این نُهوت موجود است . . . در انجیل لوقا باب اول آیه هفدهم تصریح فرموده که این رسول یحیی است .
 (یعنی رسولی که در فصل سوم ملاکی گفته که راه را آماده خواهد کرد) و در انجیل متی باب یازدهم آیه ۱۴ مسیح میفرماید هرگاه قبول نمائید این همان ایلیاست که آمدن وی ضروری بود هرکس گوش شنوا دارد بشنود و متی باب هفدهم آیه دوازدهم بدرستی که ایلیا آمد و او را شناختند و شاگردان یافتند که در باره یحیی تعمید دهنده با آنان تکلم میکند حال با وجود آیات تورات و انبیا چگونه معتقدید که یحیی متولد شده از ایصابات همان ایلیاست که به آسمان صعود فرموده بود پس بامر مسیح یحیی متولد شده همان ایلیا شد زیرا مسیح از آسمان آمده آینده از آسمان را می شناسد نه اهل زمین . . . الخ
 و نیز در باره آنکه هر چشمی او را خواهد دید در گلشن حقایق فرموده است قوله : مقصود از دیدن هر چشم چشم ظاهری نیست بلکه چشم بصیرت و باطن است چنانچه

اشعیا میفرماید فصل چهل و سوم آیه هشتم "قومی که با وجود داشتن چشم کورند و با وجود داشتن گوش گرنند" و ایضا در فصل بیست و نه آیه دهم میفرماید "خدا بر شما روح خواب سنگینی ریخته چشمان را بست . . ." مقصود از این آیات اینست که از کثرت عصیان چشم و گوش باطنی اسرائیل بسته میشود ، الخ .

زردشتیان نیز منتظر شاه کیخسرو هستند که شرح غیبت او را در کوه فردوسی در شاهنامه بتفصیل ذکر فرموده و اسماعیل خان توپسرکاتی در کتاب فرازستان و ادیب فضل الله در کتاب تاریخ معجم و سایر مورخین ذکر کرده اند .

مرحوم مشیرالدوله پیرنیا در کتاب داستانهای قدیم ایران نیز داستان عجیب شاه کیخسرو را ذکر کرده و در صفحه سی و دوم فرموده : کیخسرو هم خود را صرف جنگهای طولانی با توران نمود . . . این پادشاه اولاً ذکر نداشت بدین جهت مردم اعلان کرد که لهراسب پسر عموی خود را بجانشینی خود برگزیده پس از آن کیخسرو میل کرد از زمین رخت بر بسته به آسمان رود با این مقصود بالای کوه بلند رفته به چشمه ای رسید و در آن شست و شو نموده از دیده ها ناپدید شد همراهان او که میخواستند با او باشند در زیر برف زیادی مانده مُردند و در آسمان باو ملحق شدند

انتہی .

اسمعیل خان توپسرکاتی در فرازستان محل غیبت او را چند جا تعیین کرده مانند بلخ و باغارو کوه گیلویه و کوه شاه زند که بین ملایر و عراق واقع به کوه شاه زند معروف است و بعضی هم کوه دماوند را گفته اند و نیز پارسیان منتظر رجعت پشوتن هستند که پسر شاه گشتاسب کیانی بود و بواسطه زردشت پیغمبر عمر جاودانی یافت تفصیل واقعه در شاهنامه فردوسی و فرازستان توپسرکاتی و کتاب دبستان المذاهب کشمیری و داستانهای قدیم ایران و کتب تواریخ قدیم موجود است و خلاصه آن را در کتاب درج لثالی هدایت نوشته ام مراجعه شود رجعت کرشنا نیز در بین هنود مشهور است که در هر عصری بنام و رسم معینی جلوه میکند و اوتار اشاره بهمین موضوع است و اوتار به تصریح صاحب دبستان المذاهب عبارت از ظهور وجود مطلق در صور مختلفه موجود است در "شریهد بهگوت گیتا" که از کتب معتبره جؤک است و از زبان سانسکریت فارسی منظوم در قرن دهم هجری بوسیله علامه فیضی در آمده است ، شرح معتقدان و عرفان هنود مندرج است و جلوه جمال حقیقت را درمراپا ممکنات بخوبی بحث میکند و سر رجعت را آشکار مینماید این کتاب در هند طبع شده و من نسخه ای از آن را در آن

اقلیم که بودم توسط یکی از آشنایان بدست آوردم که اینک حاضر و در دست است این کتاب مشحون از حقایق و معارف روحانیه است و در هر فصلی حقیقتی را روشن ساخته است از جمله در فصل چهارم در جواب پرسش از عرفان از لسان مظهر حقیقت چنین میفرماید :

بگفتا که خدمت گزار توأم

ولی سخت حیران بکار توأم

که تو جلوه گر این زمان گشته ای

فروغ رخ این جهان گشته ای

چنان دانمت رهبر آفتاب

ز تعلیم تو گشت چون فیض یاب

بگفتا که خامی هنوز ای عزیز

نشی واقف راه عقل و تمیز

ز آمد شد خویش و تو آگه ام

بجای خود آیم همان در ره ام

بقدرت نو آئی هویدا شویم

نمیریم گاهی نه پیدا شویم

چو بنیاد دین سست گردد بسنی

نعمتیم خود را بشکسل کسی

که حفظ ریاضت گزینان کنم

مراعات عزلت نشینان کنم

بریزم خون ستم پیشگان

جهان را نعمت دارالامان

هر آنکس که مارا چو ما یافته است

ز آمد شدن روی بر تافتست

عجب آنکه اغلب حقایق مندرجه در کلام عرفای اسلام و حضرات

صوفیه صافی دل در این کتاب مندرج است و دلالت دارد بر

آنکه سرچشمه تصوف اسلام با استثنای قرآن مجید و فرمایشات

پیشوایان معصوم همانا عرفان کامل العیار هندوستان

است و شرح آن مناسب این مقام نیست برای تفصیل بتاریخ

تصوف سبزواری و مقدمه کیوان سمیعی بر شرح گلشن

راز لاهیجی و سایر کتب تاریخی مراجعه شود .

بالجمله ملاحظه فرمودید که در ضمن ابیات فوق بصراحت

ذکر شده که فرموده هر وقت اساس دین در جهان سست

گردد جمال حقیقت در این جهان بشکل کسی یعنی در یکی

از مظاهر مقدسه تجلی میفرماید و راه هدایت کبری را بخلق

خود نشان میدهد :

چو بنیاد دین سست گردد بسنی

نعمتیم خود را بشکسل کسی

و نظریات این موضوع مسئله رجعت در نزد هندو از مسائل مهمه

است .

جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان بتفصیل مقصود از رجعت را بیان فرموده اند که البته مطالعه کرده اید و در قست فرموده اید حضرت عبداله^۱ نیز در کتاب مفاوضات شرحی در باره رجعت بیان فرموده اند قوله الاحلی : جمالمبارک در ایقان بیان این مطلب را مفصل و مشروح مرقوم فرموده اند بخوانید حقیقت این مسئله واضح و مشهور گردد . . .

از یوحنا^۲ی مُعمَدان پرسیدند که آیا تو ایلیا هستی گفت نیستم و حال آنکه در انجیل میفرماید یوحنا^۳ی معمدان نفس ایلیای موعود بود و مسیح نیز تصریح میفرماید ، پس اگر حضرت یوحنا حضرت ایلیا بود چرا فرمود من ایلیا نیستم و اگر ایلیا نبود چگونه حضرت مسیح میفرماید که او ایلیا بود پس در این مقام نظر بشخصیت نیست نظر به حقیقت کمالات یعنی آن کمالاتی که در حضرت ایلیا بود آن کمالات بعینه در یوحنا^۴ی مُعمَدان تحقق داشت پس حضرت ایلیای موعود یوحنا^۵ی معمدان بود و اینجا نظر بذات نیست نظر به صفاتست . . . الخ .

در انجیل متی فصل هفدهم آیه یازدهم بیعد که فرموده - مقصود از ایلیا و الیاس همان یحیی است میفرماید که الیاس (ایلیا) خواهد آمد و تمام چیزها را اصلاح خواهد کرد .

و این اشاره به رجعت یحیی است که عبارت از حضرت اعلی جل ذکره است و جمالقدم در الواح ملوک فرموده اند " قَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ يُوحَنَّا مَرَّةً أُخْرَى " که اشاره به همین نبوت مسیح است .

روایت کمیل

مقصود حدیثی است که کمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیرع روایت کرده است و این حدیث بسیار مشهور و معروف است . مرحوم مجلسی در بحارالانوار از کمیل بن زیاد احادیث متعدده روایت کرده که از حضرت امیرع نقل شده و راوی آنجمله کمیل بن زیاد است ، صاحب سفینه البحار در ذیل لفظ کمیل راجع به کمیل مطالبی نوشته که خلاصه آن بفارسی اینست " ابن ابی الحدید^۱ شرح نهج البلاغه فرموده که کمیل از صحابه و شیعیان حضرت علی ع و از خواص آن بزرگوار بود و حجاج بن یوسف ثقفی که قاتل شیعیان علی بود کمیل را نیز بجرم محبت علی ع مقتول ساخت کمیل گاهی از جانب حضرت امیرع به امارت و حکومت بعضی نقاط منصوب میشد و لکن مردی ضعیف الاراده بود و اغلب

لشکریان معاویه به قلمرو حکومت او دست اندازی میکردند و قتل و غارت مینمودند ولی او حال آن را نداشت که مانعت کند و جلوگیری نماید و معامله بمثل کند

کمیل بن زیاد از اعظم شیعیان علی ع بود و از اصحاب اَسْرارِ او محسوب بود کمیل دعای مشهور بدعای کمیل را از حضرت امیر ع روایت فرموده است . . . حجاج بن یوسف با و دست یافت و کمیل را بجرم محبت علی و شرکت در قتل عثمان بن عفان بقتل رسانید حضرت امیر ع از قبل با و خبر داده بودند که بدست حجاج کشته خواهد شد

صاحب ارشاد القلوب میگوید که کمیل بن زیاد گفت شبی در خدمت حضرت امیر ع از مسجد کوفه خارج شدیم و بطرف خانه آن حضرت براه افتادیم شب از نیمه گذشته بود در بین راه آواز مردی را شنیدم که با صوتی حزین و مؤثر قرآن میخواند و این آیه را قرائت میکرد " اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اَنَاءَ اللَّیْلِ . . . " پیش خود گفتم خوشا بحال این مرد ناگهان امیرالمؤمنین بمن فرمودند ای کمیل فریب ظاهر احوال را مخور همانا این مرد از اهلِ روزه است و عنقریب خواهی دانست ، کمیل گفت مدتی برآمد و خواجه از اطاعت علی ع سر باز زدیم و آن حضرت در نهروان با خواجه مصاف دادند و جمعی به شمشیر آن حضرت بقتل رسیدند در میدان جنگ

حضرت امیر شمشیرش را که خون از آن میچکید در دست داشت و من در خدمتش بودم یکایک مقتولین نهروان را با زبانه میفرمود و ناگهان شمشیر خود را بگروی یکی از مقتولین نهاد و روبه من کرده فرمود یا کمیل اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اَنَاءَ اللَّیْلِ . . . و من دانستم که این همان شخص بود که آن شب صدای قرائت او را شنیدم انتهى .

در باره احادیث وارده از طریق کمیل بین علمای شیعه اختلاف است و بعضی از احادیث او را قبول ندارند ولی جمعی غیر از علمای احادیث او را بدیده قبول مینگردند از جمله احادیث مرویه از طریق کمیل حدیث حقیقت است که میگوید از حضرت امیر ع در باره حقیقت پرسیدم و عرض کرد میا مولای ما الْحَقِیْقَةُ اِیْ اَقَاىِ مِنْ حَقِیْقَتِیْ جِیْسَتِیْ فرمود مَا لَکَ وَالْحَقِیْقَةُ تُوْرَا بِا حَقِیْقَتِیْ جِکَا رَا سْتِیْ عَرْضِیْ کَرْمِ اَوْلَسْتِیْ صَاحِبِیْ سِرْکِ اَیَا مِنْ اِصْحَابِیْ سِرْ تُوْنِیْسْتِمِ فرمود بَلٰی و لٰکِنْ یَرِشْحُ عَلَیْکَ مَا یَطْفَحُ مِنْیْ اَنْجِهْ اِزْ عِلْمِ و دَانِشِیْ مِنْ لَبْرِیْزِیْ مِیْشُوْ و میریزد رَشْحِیْ و قَطْرَةَ اِیْ اِزْ اَنْ بَتُوْ مِیْرَسِدِ عَرْضِیْ کَرْمِ اَوْ مِثْلَکَ یَخِیْبُ سَآئِلًا اَیَا مَانْدِیْ تُوْ هَرْکِزِ سَآئِلِیْ رَا نَا مِیْدِیْ باز میگردد فرمود الْحَقِیْقَةُ کَشْفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَیْرِ اِشَارَةِ حَقِیْقَتِیْ اَنْسْتِیْ کِهْ سُبْحَاتِ جَلَالِیْ و حُجْبِیْ صِفَاتِیْ رَا دَرِیْ هَمْ بِهْ پِیْجِیْ وَ ذَاتِیْ نَا مَحْدُوْدِیْ رَا نَا ظَرْ شَوِیْ ، کمیل گفت

مطلب را بیشتر فرمای زِدْنِي بَيَانًا حضرت فرمود "مَحْوُ
 الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ" موهوم را محو نما و به حضرت
 معلوم نظر کن کمیل گفت زِدْنِي بَيَانًا مطلب را بیشتر تشریح
 فرما ، حضرت فرمود " هَتَاكَ السِّتْرَ لِغَلْبَةِ السِّرِّ " حقیقت
 آنست که چون کبر اسرارش غلبه کند هر ستر و حجاب را خرق
 نماید گفتیم زِدْنِي بَيَانًا فرمود " جَذِبُ الْاِحْدِيَةِ لِصِفَةِ
 التَّوْحِيدِ " صفت توحید چون غار را به مقام احدیت کشاند
 حقیقت آشکار شود عرض کردم باز هم مطلب را واضح تر بیان
 فرما فرمود " نُورٌ يُشْرِقُ مِنْ صُبْحِ الْاَزَلِ فَيَلُوحُ عَلٰى هَيَاكِلِ
 التَّوْحِيدِ اَثَارُهُ " یعنی حقیقت عبارت از نوری است که از
 حضرت غیب الغیوب بر مرایای قلوب صافیه و هیاکل مقدسه
 توحید یعنی مظاهر الهیه میتابد و آثار غیب هویت از آن
 هیاکل مقدسه آشکار میشود عرض کردم زِدْنِي بَيَانًا فرمود
 " اُطْفِئِ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصَّبْحُ " یعنی چراغ دلایل و برهان
 را خاموش کن و از بیان در گذر که شمس حقیقت در کمال
 وضوح در مقابل دیدگان تو واضح و صبح هدایت درخشید.
 این حدیث را مرحوم فیض در کلمات مکتونه و شیخ اکبر
 در شرح الزیارة و جوامع الکلم و ابن ابن جمهور احسائی
 در کتاب الهجلی و مرحوم فیض در عین الیقین و سایر
 بزرگان عرفا و صوفیه در کتب مهمه خود نقل کرده اند و

جمالقدم جل جلاله در ایقان مبارک در ضمن تشریح مقام
 عظیم مظاهر مقدسه الهیه یک جمله از این حدیث را نقل
 فرموده اند . در بیانات ائمه اطهار ع در باره مقام مظاهر
 امرالله و مهابط الهام بیانات کثیره وارد شده است ، مرحوم
 فیض کاشانی در کلمات مکتونه چند تا از این اخبار را ذکر
 فرموده قوله علیه الرحمه : رَوَى عَنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع اِنَّهُ قَالَ
 نَزَلُونَا عَنْ الرَّبُّوبِيَّةِ ثُمَّ قَوْلُوا فِي حَقِّنَا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَاِنَّ الْبَحْرَ
 لَا يُرْفَأُ وَسِرُّ الْغَيْبِ لَا يُعْرَفُ وَكَلِمَةُ اللَّهِ لَا تُوصَفُ وَعَنْهُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ نَحْنُ اَسْرَارُ اللَّهِ الْمَوْدَعَةُ فِي هَيَاكِلِ الْبَشَرِيَّةِ اَنْتَهَى .
 واین بیان مبارک شرح آن بیانی است که به کمیل فرمود نُورٌ
 اَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْاَزَلِ الخ ، که از قبل ذکر شد و حضرت
 صادق ع فرموده اجعلوا لَنَا رَبًّا نُوْوِلُّ اِلَيْهِ ثُمَّ قَوْلُوا فِى
 فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ که فیض مرحوم در کلمات و سایر علما در کتب
 معتبره نقل فرموده اند و شیخ رجب البُرسی در مشارق الانوار
 از حضرت امیر ع روایت کرده که فرمودند ظَاهِرِي اِمَامَةٌ
 وَبَاطِنِي غَيْبٌ لَا يُدْرِكُ (ص ۸۳) و از این قبیل روایات
 بسیار است .

.....

روح القدس وقت

مقصود مظهر امر الهی است در هر دوری که ظاهر شود نفس آن مظهر مقدس عبارت از روح القدس است که در آن دوره و عصر نفعاتش موجب احیای قلوب و فیوضاتش سبب ترقی جهان و جهانیان است . حضرت موسی در دور خود روح القدس وقت و دوره خود بود و هم چنین مسیح و رسول الله و سایر مظاهر مقدسه الهیه در هر عصر و زمان روح القدس وقت و عصر خود بودند زیرا بفرموده حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در مفاوضات روح القدس عبارت از فیوض الهیه است و فیوضات الهیه بتوسط مظهر امرالله در هر عصر و زمان به خلق میرسد .

جمالقدم جل کبریائه در ایقان فرموده اند قوله تعالی :
” مردی که از جامهای لطیف معارف نجشیده اند و بسه فیض روح القدس وقت قلوب ایشان نافر نشده بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده کهم قلوب لا یفقهون بها . . . ” انتهى .

.....

روزبه که موسوم بسلمان شد

در کتاب ایقان ذکر فرموده اند که در زمان ظهور هر یک از مظاهر مقدسه مانند ابراهیم و موسی و عیسی و رسول الله ستاره ای در آسمان ظاهر میشد و در زمین هم نفسی مبعوث میگردد که خلق را بقرب ظهور مظهر امرالله اخبار مینمود و از جمله نفوسی که در ارض مژده بظهور رسول الله دادند مردی بود که سلمان فارسی را که قبل از مسلمان شدن روزبه نام داشت بحجاز هدایت کرد و با او مژده داد که رسول الله از آن سرزمین ظاهر خواهد شد و سلمان هم بحجاز رفت و بشرف اسلام مشرف شد ، جمالقدم جل جلاله در ایقان مبارک در این موضوع چنین فرموده اند قوله تعالی و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهر شد و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت میدادند بظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند و اِحدا بعد و اِحدا چنانچه روزبه که موسوم به سلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هر یک میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد

تا نوبت بچهارم رسید و او در حین موت فرمود ای روزبه
بعد از تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمدی اشراق
مینماید و بشارت باد ترا ببلقاع آن حضرت انتهى .

شرح داستان سلمان و کیفیت ایمان او در تواریخ و کتب
احادیث اسلامی مندرج است در مجلد خلفاء از کتب ناسخ
التواریخ در کتاب اصحاب در ذیل کلمه سلمان فارسی شرح
حال او بتفصیل نوشته شده و نیز در نامه دانشوران ناصر
و سایر کتب معتبره که پیش از صد مجلد میشود ذکر حال
سلمان را نوشته اند . در اینجا از شرح مبسوط و بسیار
مفصلی که در نامه دانشوران مندرج است قسمتهائی انتخاب
شده و نگاشته میشود و هرکس طالب شرح بسیار مفصل در
باره سلمان است بکتاب نَفْسُ الرَّحْمَنِ فِي تَرْجُمَةِ سَلْمَانَ تَالِيفِ
حاجی میرزا حسین نوری مراجعه کند .

باری در نامه دانشوران چنین مسطور است : " . . . سلمان
اسم اسلامی وی میباشد و در نام اصلی آن بزرگوار اقوال
بسیار بنظر رسیده اقوی الاقوال روزبه است . . . پسر
بدخشان از نژاد منوچهر پادشاه ایران و سلمان اسمی است
که حضرت رسول او را نامیده و سلمان الخیر و سلمان محمدی
و سلمان مولی رسول الله نیز از سمات وی است و کنیتش
ابوعبدالله بوده و در نسبت سلمان بلذا هم اختلاف

کرده اند که آیا شیرازی است و یا اصفهانی بهر دو قول
اخبار منقول افتاده ولی در غالب کتب انتساب او را به
اصفهان بر سبیل ضعف آورده اند و قول قوی آنست که
وی از مردم رامهرمز بوده از مضافات خوزستان و در سابق
ایام رامهرمز را بشیراز ملحق میساخته اند و در بعضی
از کتب تصریح شده که اصل مولد سلمان قریه جی از رامهرمز
شیراز است ، ابن عبدالبر در استیعاب میگوید أصله من
فارس من رامهرمز من قریه یقال لها جی . . . از حضرت
سلمان حدیث کرده اند که فرموده است من خود به رامهرمز
از مادر زادم و لکن پدرم از اصفهان است سید سعید
نورالله شهید در ترجمه حضرت سلمان میگوید سلمان الفارسی
از عنقوان صبی در طلب دین حق ساعی بود . . . آخر الامر
. . . خواجه کاینات او را از قوم یهودی بمبلغی خرید
محبت و اخلاص و مودت و اختصاص او نسبت به آستان مقدس
نبوی بجائی رسید که از زبان مبارک آن سرور بضمون عنایت
مشحون سلمان منّا اهل البیت سرافراز گردید . . .
قطب راوندی بسند معتبر روایت کرده است که سلمان گفت
من مردی بودم از اهل اصفهان از دهی که آن را جی میگفتند
پدرم رئیس آن ده بود و مرا بسیار دوست میداشت و مرا
در خانه حبس میکرد . . . و من طفلی بودم که از مذاهب

مردم چیزی نمیدانستم بغیر از گبری . . . پدرم عمارتسی بنا کرد و او را مزرعه ای بود روزی با من گفت که ای فرزند . . . برو بجانب مزرعه و آمر کن برزیگران را که چنین و چنان کنند و بسیار ممان و زود برگرد ، پس من بجانب مزرعه شدم در اثنای راه بکلیسای نصاری رسیدم و صداهای ایشان را شنیدم پرسیدم که ایشان کیستند گفتند ایشان ترسایانند نماز میگزاردند داخل شدم که مشاهده احوال ایشان کنم پس خوش آمد مرا آنچه دیدم و نزد ایشان نشستم تا آفتاب غروب کرد و پدرم در طلب من بهر سو فرستاد تا آنکه شب بنزد او برگشتم و بجانب مزرعه نرفتم پدرم از من پرسید کجا بودی ؟ گفتم که گذشتم بکلیسای ترسایان . . . پدرم گفت . . . دین پدران تو بهتر است از دین ایشان من گفتم نه والله چنین نیست . . . پس زنجیری در پای من گذاشت و مرا در خانه محبوس گردانید پس من کسی بنزد نصاری فرستادم و از ایشان سؤال نمودم که اصل دین شما کجاست گفتند اصل دین ما در شام است . . . الخ .

دنباله این داستان را در ذیل جمله " چهار نفر بودند . . ." در این کتاب نوشته ام ، باری سلمان چون در قبا خدمت رسول الله رسید و آثار و علائم مخصوصه را که راهب نصاری باو گفته بود ملاحظه کرد و مهر نبوت را در میان دو شانه

پیغمبر زیارت کرد جزو اصحاب خاص شد و بدرجه ای از خلوص رسید که فرمودند السَّلَامُ مِنَّا أَهْلِ الْبَيْتِ وَ شَيْخٌ مُحِبِّسِ الدِّينِ اكْبَرِ دَرِ فَتْوحَاتِ مَكِّيهِ فَرَمُودِهِ كِه بَاسْتِنَادِ اِيْنِ حَدِيْثِ نَبَوِيِّ سَلْمَانَ اَز اَهْلِ عَصْمَتِ وَ طَهَارَتِ بُوْدِهِ وَ مَشْمُولِ اَيِّهِ مَبَارَكِهِ يَرْيُدُ اللّٰهُ لِيْذِ هَبِّ عَنكُمْ الرَّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ قَرَارِ كَرْتِهِ زِيْرَا رَسُوْلُ اللّٰهِ اَوْ رَا فَرَمُودِهِ كِه سَلْمَانٌ مِّنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ وَعِيْنِ عِبَارَتِ شَيْخِ مُحِبِّسِ الدِّينِ دَرِ فَتْوحَاتِ مَكِّيهِ اِيْنِسْتِ وَ دَرِ نَامِهِ دَانَشُورَانِ نِيْزِ اِيْنِ كُتَاْبِ شَيْخِ اكْبَرِ مَنْدَرَجِ اسْتِ قَوْلِهِ رِه :

وَلَمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَبْدًا مُخْلِصًا أَيْ خَالِصًا قَدْ طَهَّرَهُ اللَّهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ تَطْهِيرًا وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَكُلَّ مَا يُشْبِهُهُمْ فَإِنَّ الرَّجْسَ هُوَ الْقَدْرَةُ عِنْدَ الْعَرَبِ عَلَى مَا حَكَاهُ الْفَرَّاءُ قَالَ اللَّهُ إِنَّمَا يَرْيُدُ اللَّهُ لِيْذِ هَبِّ عَنكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَلَا يُضَافُ إِلَيْهِمْ إِلَّا مُطَهَّرٌ وَلَا يُدَانَ يَكُونُ كَذَلِكَ فَإِنَّ الْمُضَافَ إِلَيْهِمْ هُوَ الَّذِي يُشْبِهُهُمْ فَلَا يُضَيِّقُونَ لِأَنْفُسِهِمُ إِلَّا مِنَ حُكْمِ الطَّهَارَةِ وَالتَّقْدِيسِ فَهَذَا شَهَادَةٌ مِنَ النَّبِيِّ ص لِسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ بِالطَّهَارَةِ وَالحِفْظِ الْإِلَهِيِّ وَالعِصْمَةِ حَيْثُ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَشَهِدَ اللَّهُ لَهُمْ بِالتَّطْهِيرِ وَذَهَابِ الرَّجْسِ عَنْهُمْ وَإِذَا كَانَ لَا يُضَافُ إِلَيْهِمْ إِلَّا مُطَهَّرٌ مَقْدَسٌ وَحَصَلَتْ لَهُ الْعِنَايَةُ الْإِلَهِيَّةُ بِمَجْرَدِ الْإِضَافَةِ فَمَا ظَنُّكَ بِأَهْلِ الْبَيْتِ فِي نُفُوسِهِمْ وَهُمْ الْمُطَهَّرُونَ

بَلْ عَيْنَ الطَّهَارَةِ انتهی .

سلمان در دوره اسلام و بعد از وفات رسول الله ص از مردم رنج و محنت بسیار کشید و در قضیه بیعت بعد از رسول بشرحی که در نامه دانشوران و بحار الانوار و غیره مسطور است بقدری او را زدند که گردنش از شدت ضرب کج شد و تا آخر عمر همانطور ماند و چون دید مردم بیعت رسول الله را در باره علی علیه السلام شکستند با آه و ناله و افسردگی تمام میرفت و بفارسی بشرحی که در تواریخ منبک است بصدای بلند میگفت " کردید و نکردید ندانید چه کردید . . ." در نامه دانشوران از رجال کتبی نقل شده که سلمان در خطبه ای فرمود لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ بِكُلِّ مَا أَعْلَمُ لَقَالَتْ طَائِفَةٌ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى اَللَّهِمَّ اغْفِرْ لِقَائِلِ سَلْمَانَ . . . حدیث لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَكَفَّرَهُ أَوْ قَتَلَهُ از احادیث مشهوره است که در بحار الانوار و نامه دانشوران و ناسخ التواریخ و کتب شیخ مفید و صدوق و غیرهم روایت شده و بر جلالت قدر او دلالت دارد .

در سنین عمر سلمان فارسی اختلاف است من در اینجا از نامه دانشوران نقل میکنم مطالبی را در باره سلمان فارسی که دارای فایده و اهمیت است قوله : در مدت عمر حضرت سلمان بین محدثین اختلافست بعضی گفته اند

که وی حضرت عیسی را ملاقات کرده و در برخی اخبار روایت شده که سلمان چهار صد و پنجاه سال مردم را بدین حق دعوت میکرد سید مرتضی ره در شافی فرموده است که صاحب اخبار گفته اند که سلمان فارسی سیصد و پنجاه سال زندگانی یافت و بعضی گفته اند زیاده از چهار صد سال - بماند . . . انتهی .

و آنچه جماعتی از علمای عظام تحقیق کرده اند آنست که عمر سلمان از دو بیست و پنجاه کمتر نبوده . . . و کیف ما کان فوت آن بزرگوار در سال سی و چهارم هجرت و بقول سنی و شش در خطه مداین که حکمدار آنجا بود رخ نمود و تربتش اکنون زیارتگاه جمیع مسلمین است ، انتهی .

مزار سلمان در نزدیک بغداد امروز معروف بسلمان پساک است و جمالقدم جل جلاله بفرموده حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکره الوفا مکرر بانجا تشریف برده اند و در باره سلمان اظهار عنایت فرموده اند ، در باره فرزند سلمان هم اختلافست حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح شیخ سلمان هند بیجانی پیک حضرت رحمن فرموده اند یک پسر داشت که در حیات پدر وفات یافت این لوح را در مائده آسمانی نقل کرده ام در نامه دانشوران ناصری در این خصوص چنین فرموده است قوله : اگرچه در بعضی از روایات ضعیف

و اخبار غیر معتبر وارد شده سلمان فارسی نسلی و نژادی نداشت . . . اما موافق آنج شیخ کُشی و ابن جوزی و شیخ منتجب الدین جاراالله زمخشری و فاضل گزرونی و علامه حلّی و غیرهم در تصانیف شریف خود مذکور داشته اند آن بزرگوار هم زن بُرده و هم فرزند از وی آورده ، کُشی و ابن جوزی تصریح کرده اند که سلمان از بنی کنده زنی خواست و در منهج الدعوات مسطور است که نام پسر سلمان فارسی عبدالله بود و کنیت او بابو عبدالله نیز شاهی است ظاهر و شیخ منتجب الدین قمی در فهرس خود بعضی از وعاظ را که نژاد بسلمان میرسانند مذکور ساخته . . . و از آنجا معلوم میشود که سلمان را پسری محمد نام نیز بوده و از نسل آن بزرگوار در حدود تاریخ پانصد هجری مردمی بملک ری توقف داشته اند . . . بعضی گفته اند حضرت سلمان در عهد عمر بن الخطاب باصفهان مراجعت کرد و او را در شیراز برادری است و در اصفهان دختری . . . و بعضی گفته اند که از صلب سلمان دو دختر در دیار مصر بود و بقول آن حضرت پسری داشته کثیر نام . . . ضیاء الدین خجندی که بر محصول فخر رازی شرحی نگاشته از اولاد سلمان نوشته اند و او شعر نیکو میساخته و فارس تخلص میکرد . . . شمس الدین محمد متخلص

بحکیم سوزنی از شعرای سمرقند را از نژاد حضرت سلمان برنگاشته اند چنانچه خود او میگوید :

بزهده سلمان اندر رسان مرا ملکا

چه یافتم ز پدر کز نژاد سلمان .. انتهی

در برخی روایات آمده که سلمان در دوران اولیه زندگانی خود در دشت ارژن فارس روزی در بیابان مورد حملۀ شیری گرسنه گردید و ناگهان سواری چالاک از راه رسید و شیر را کُشت و سلمان را نجات داد سلمان ندانست که آن سوار که بود تا آنکه سالها بعد بحجاز افتاد و بایمان و اسلام فائز شد ، روزی حضرت امیر داستان رهائی او را از چنگال شیر گرسنه در دشت ارژنه برای او بیان فرمودند سلمان را شگفتی دست داد زیرا آن داستان را برای کسی نگفته بود و بواسطه گذشت زمان اصلاً فراموش کرده بود حضرت امیر فرمودند سلمان آن سوار را نشناختی عرض کرد نه یا مولای فرمودند آن سوار که تو را از چنگال شیر نجات داد من بودم .

این روایت خیلی معروف است و حتی جمله " سلمان و دشت ارژنه " ضرب المثل شده و در اشعار فصحا و شعرا نیز آورده شده از جمله ابیاتی است که در تذکره دولت شاه سمرقندی و تذکره مجمع الفصحا رضا قلی خان هدایت

طبرستانی نقل شده است و من در اینجا عبارت مجمع
 الفصحا را مینویسم ، در جلد اول مجمع الفصحا در ذیل
 نام همایون شاه بن بابر میرزا گورکانی چنین فرموده قوله ره :
 بابر در سنه ۹۳۲ بر دهلی هندوستان
 استیلا یافت ، سلطانی بزرگ گردید و پنجاه سال عمر کرد
 همایون بجای او پادشاه شد در سنه ۹۳۸ حصار
 کالنجَر و بنارس بگشاد . . . شیرخان افغان با او مخالف
 شد و هندال میرزا برادر همایون نیز خروج کرد ، شبی
 شیرخان شبیخون بر اردوی شاه زد متفرق شدند شاه روی
 بخراسان نهاد ، عزم استمداد از شاه طهماسب صفوی
 نمود . . . شاه با او تلطفات فرمود و بحمايت شاه بولایت
 خود استقلال یافت ، در اوقات ملاقات سلطان این قطعه
 را منظوم کرده است :

خسروا عمریست تا عنقاي عالی همتم

قله قاف قناعت را نشیمن کرده است

روزگار سغلهي گندم نمای جسو فروش

طوطي طبع مرا قانع بارزن کرده است

دشمنم شیراست و چندی پشت بر من کرد مبود

حاليا از روی خصمی روی بر من کرده است

دارم اکنون التماس از شه که با من آن کند

آنچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است
 در بکار الانوار مرحوم مجلسی مجلد ششم و مجلد نهم
 و در سفینه البحار محدث قمی علیه الرحمه در باب السین
 بعده اللام در ذیل سلمان شرحی مبسوط از حالات و مقامات
 و روایات و احادیث و سایر شئون متعلقه بسلمان فارسی
 مندرج است و در کتب تواریخ نیز مسطور است مراجعه
 شود .

روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود که

بمرض فلج مبتلی بود . . .

این داستان بتفصیل بشرحی که در ایقان مبارک -

مندرج است در انجیل لوقا فصل پنجم آیه ۱۷ - ۲۶ ذکر

شده است و نیز در انجیل متی فصل نهم مسطور است

مراجعه شود ، شرح متی با لوقا اختلاف دارد و جمالقدم

جل کبریائه از انجیل لوقا نقل فرموده اند .

یافته و نخستین کسی است که در دوره اسلامی بدین لقب اختصار داشته و بفرموده این آشیر مبارک بن ابی الکرم در کتاب جامع الاصول این عالم ربانی مُجَدِّدِ مَذْهَبِ اثْنَسِ عَشْرَى در راس قرن سیم هجرت بوده . . . کلینی یکی از - محمدین ثلاثه اصحاب کتب اربعه و صاحب کتاب کافی می باشد که یکی از آن چهار کتاب بوده (مقصود کتب من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و کافی است) و در مدت بیست سال تألیفش داده . . . و بتصدیق شیخ مفید (کافی) آجَلِ کُتُبِ اِسْلَامِیَه و اعظم مُصَنَّفَاتِ اِمَامِیَه و حاوی شانزده هزار و یکصد و نود و نه (۱۶۱۹۹) حدیث و بنام اصول و فروع و روضه بسه قسمت مشتمل و در ایران چاپ سنگی (و سربی) شده و نسخه خطی آن نیز بسیار و در کتابخانه های عمومی و خصوصی منتشر و سه نسخه خطی آن بشماره ۱۷۱۸ و - ۱۷۱۹ و ۱۷۱۷ در کتابخانه مدرسه سپهسالار طهران موجود است . کلینی اولین مُحَدِّثِ اِمَامِی است که بجمع و نظم و ترتیب و تبویب اخبار دینیّه پرداخته . . . کلینی از علمای زمان غیبت صغری و وفات او شصت و نه سال بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری ع در ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه هجری که به سنه " تَنَاطُرِ نَجُوم " (ریختن ستارگان) معروف است در بغداد واقع و ابوقیراط محمد بن

روضه کافی

روضه نام یکی از مجلدات کتاب کافی تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است . لقب کلینی در اصطلاح کتب رجال به چند نفر از محدثین مانند احمد بن ابراهیم و زینان بن ابی دُلف و علی بن محمد و محمد بن عقیل و - محمد بن یعقوب اطلاق شده ولی هر جا کلمه کلینی تنها ذکر شود و قرینه ای موجود نباشد در اصطلاح علمای رجال شیعه مقصود محمد بن یعقوب است ، شرح حال ثقة الاسلام و تالیفات او در کتب اعلام شیعه مانند روضات الجنات خوانساری و اعلام الشیعه آقا بزرگ طهرانی و سایر منابع مهمه بتفصیل ذکر شده و من در اینجا از کتاب ریحانه الادب مرحوم مدّرس تبریزی بطور خلاصه مطالبی را در باره کلینی اقتباس میکنم و نقل مینمایم قوله ره : محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی معروف به ثقة الاسلام و مکنی به ابو جعفر شیخ مشایخ شیعه و رئیس محدثین علمای امامیه . . . جلالت وی مُسَلِّمِ فَرِیقِیْنِ و عامه و خاصه در فتاوی بیدو مراجعه میکردند و در روی این اصل به ثقة الاسلام شهرت

جعفر حسینی بجنانه اش نماز خواند و قبر شریفش در باب
 الكوفه بغداد میان بازار نزدیک جسر مشهور و مزار عموم
 است و اینکه بعضی گفته اند که زمان حسن عسکری ع را نیز
 درک کرده ظاهراً بی ماخذ بوده سال ولادت کلینی و مدت
 عمر او را در جایی سراغ نداریم که شاهد این قضیه باشد
 باری جمله (لسقوط النجم) علاوه بر اینکه ماده تاریخ وفات
 کلینی است اشاره بسنه تناثر نجوم هم هست و در ردیف
 محمد بن صاحب نخبه المقال گوید :

ثم ابو جعفر الكلینی

هو ابن یعقوب بنغیر مین

قد صنع الکافی بهذا النظم

وقد توفي (لسقوط النجم) (۳۲۹)

... قبر پدرش شیخ یعقوب هم در قریه کلین است ،

(بر وزن زبیر) که نزدیک ری است . انتهى

در باره کلین و طرز تلفظ آن اختلافست فیروز آبادی صاحب
 قاموس کلین را بر وزن امیر ضبط کرده و محمد بن یعقوب
 مزبور را به آنجا نسبت داده است و لکن در یحانه الادب -
 میگوید که " نسبت آن به کلین است و حاصل کلام تنقیح
 المقال (نام کتابی است) آنکه در ری دو موضع کلین نام
 است یکی بر وزن امیر و دیگری بر وزن زبیر و محمد بن یعقوب

کلینی مشهور هم از همین دومی بوده و قبر پدرش یعقوب
 نیز در آنجاست و اینکه در قاموس محمد بن یعقوب کلینی
 را به اولی نسبت داده اشتباه است ، انتهى .

معروف است که کلینی ثقة الاسلام معاصر نواب اربعه امام
 غایب بوده و مقام محدثی داشته است نه مقام سفارت و نیابت
 خاصه و نیز معروف است که کتاب کافی تالیف ثقة الاسلام -
 بنظر امام غایب رسیده و فرموده " هذا الكتاب الکافی کاف
 لشیعتنا " و مجلسی اول ملا محمد تقی در شرح کافی کسه
 بفارسی نوشته فرموده که ممکنست کتاب کافی توسط امام غایب
 مورد اصلاح قرار گرفته باشد و از این قبیل سخنان بسیار
 در افواه شیعیان است و در کتب علمای امامیه نیز ذکر
 شده برای تفصیل بکتب تراجم اعلام و از جمله بکتاب ریحانه
 الادب تبریزی و کتاب روضات الجنات علامه خوانساری مراجعه
 فرمائید .

اصول کافی شامل احادیث وارده در اصول عقاید مانند
 توحید و نبوت و امامت و مسائل متفرعه بر آن است و شروع
 کافی در باره احکام فرعیه است و روضه کافی شامل احادیثی
 است که در مسائل مختلفه و مواضع متعدده است کسه
 بدون رعایت تناسب با هم ذکر شده است و مانند باقی است
 که انواع اشجار و اثمار و ازهار گوناگون داشته باشد و لهذا

به روضه تسمیه شده است .

ری

خرابه های آن نزدیک بطهران امروزه است و شهر ری که مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی محدث مشهور شیعه در آنجا واقع است ، نزدیک خرابه های ری قدیم واقع است در جلد اول کتاب " طبرسی و مجمع البیان " شرح مفصلی درباره ری از کتب معتبره مرقوم شده که بسیار جامع است و من در اینجا مطلبی چند از آن کتاب اقتباس میکنم و مینگارم
 قوله : نام ری در پارسی باستان رگ و در اوستا (رغا) و در پهلوی " رگ " و در یونان " رغه " و در ارمنی " ر " و در نویسنده گان عرب " الری " تلفظ میشد و در قرن ششم قبل از میلاد در کتیبه داریوش کبیر یاد شده است .
 این شهر از امهات بلدان و یکی از مفاخر اسلام بشمار میرفت و بزمان عمر پس از فتح نهاوند بسال ۲۳ هجری بدست اعراب گشوده شد ، این شهر در میان مسلمانان اعتباری عظیم داشت و عمر سعد بطمع حکومت آن بکریلا بجنبش امام حسین ع رفت و آن جنایت عظیم را مرتکب گردید این دو بیت که المقدّس آن را در احسن التقاسیم از وی میداند
 بر این دعوی گواهی صادق است :

أَتْرَكَ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيُّ رَغْبَةً

أَمْ أَرْجِعُ مَذْمُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ
 وَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا

حِجَابٌ وَمُلْكَ الرَّيِّ قَرَّةٌ عَيْنِي

اصمعی ری را عروس دنیا دانسته است ری از قلعه ای بنام طبرک و شهری تشکیل میشد قلعه در شمال شهر در دامنه کوه و شهر که وسعتش یک فرسنگ و نیم در یک فرسنگ و نیم بود در جنوب آن قرار داشت ، در نزهة القلوب آمده است که قلعه طبرک بجانب شمال در پای کوه افتاده است و ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است ، گویند قلعه طبرک را منوچهر زیاری در آغاز قرن پنجم ساخته است کوه طبرک در دست راست مسافری که از ری بجانب خراسان عزیمت کند واقع است و کوه ری در سمت چپ وی پس از بغداد در شرق شهری آباد تر از ری وجود نداشت این شهر را محمدیه نیز میگفتند زیرا مهدی عباسی پدر هرون بزمان منصور هنگامی که بخراسان بجنگ عبدالجبار بن عبدالرحمن میرفت چندی در این شهر اقامت گزید (۱۴۲ - ۱۴۴ هـ ق) و مسجد جامع و بناهای دیگر ساخت و بسال ۱۵۸ هـ ق این بنا پایان یافت هم وی گرد ری خندقی برافکند هرون الرشید هم در این شهر بزاد آن را محمدیه بعناست نام محمد

المهدی گفتند شهر محمدیه مهمترین ضرابخانه بود و نامش اغلب در روی سکه های دوره خلفای عباسی دیده میشود . . . بنای شهر از گل و گاهی گچ و آجر بود و همانند دیگر شهرهای بزرگ از سه قسمت تشکیل میشد یکی شهرستان و دیگری قهندژ یا قلعه و سوم بازار آرگ بر بالای کوهی منفرد در شهرستان قرار داشت . . . خانه ها بگفته زکریای قزوینی در زیر زمین بنا میشد وی گوید " دُور هَبْدَه الْمَدِينَه كُلُّهَا تَحْتَ الْأَرْضِ وَ دُورَهُمْ فِي غَايَةِ الظُّلْمَةِ وَ مَعْمُومَةُ الْمَسْلُوكِ وَ إِنَّمَا فَعَلُوا ذَلِكَ لِكَثْرَةِ مَا يُطْرَقُهُمْ مِنَ الْعَسَاكِرِ " مولانا نیز در دیوان شمس گفته :

عاشقان سازیده اند از چشم بد

خانه ها زیر زمین چون شهر ری

و نیز:

عمارتی است خراباتیان شهر مرا

که خانه ها شنهان در زمین چوری با شد

. . . بیشتر اهل شهر شیعه بودند . . . و بقیه . . . شافعی و حنفی بوده اند که شماره شافعیان اندک و حنفی بیشتر بود . . . سبب خرابی شهر اختلاف شیعه و حنفی و شافعی یاد شده است در احسن التقاسیم مذکور است :

وَأَمَّةُ الْجَامِعِ مُخْتَلِفَةٌ يَوْمَ لِلْحَنْفِيِّينَ (حنفی ها) وَ يَوْمَ

لِلشَّافِعِيِّينَ (شافعی ها) شیعی نیز در مساجد خود نماز میخواند . . . در ری شماره بسیاری زیدی نیز میزیستند که جهت خود مدارس ساخته بودند . . . ری بازاری نیز بنام پلیسان داشت . . . قبور حضرت عبدالعظیم و حضرت حمزه و امامزاده عبدالله و دیگر بزرگان مذهبی اکثر در جنوب و جنوب غربی شهر قدیم ری قرار دارد . . . برزنیهای شیعه نشین . . . بدین قرار است .

۱- محله کلاهدوزان

۲- محله سرای ایالت

۳- محله سادات کیکی

۴- محله دروازه آهنین

۵- کوی اصفهانیان

۶- کوی فیروزه

۷- محله دروازه جاروب بندان

نام برزنیهای سنی نشین :

۱- محله درکنده

۲- محله پالان گران

۳- محله باطان

۴- محله در شهرستان

۵- محله مسجد عتیق

۶- محله قطب رود

۷- محله رشته ترمه

۸- محله سرقلسان . . .

سرای حَسَن صَبَّاح رئیس فرقه اسماعیلیه در رزی در کوچه صوفی واقع بود . . . آب شهر از چند قنات تامین میشد . . . در ری طیلسانهای پشعین و کرباسهای نیکو مییافتند و محصول عمده اش پنبه و روغن و نیبذ بود . . . آب و هوای شهر گرم و در تابستان بسبب قرار داشتن در دامنه جنوبی کوهها و نداشتن نسیم بد و ناسالم بود . . . در نزّه القلوب آمده است (ری) شهری گرمسیر است و شمالش بسته و هوایش متعفن و آبش ناگوارنده و در او ویا بسیار و در این معنی گفته اند :

دیدم سحرگهسی ملک الموت را بخواب

بی کفش میگریخت ز دست و بای ری

. . . شهر ری بر اثر نزاعهای سیاسی و مذهبی بتدریج رو بویرانی گذاشت در سالهای نزدیک بحمله مغول هنوز آباد بود . . . ری سالها پس از حمله مغول بتدریج خراب و از سکنه خالی شد . . . در نزّه القلوب در سبب خرابی شهر ری چنین آمده است " اهل شهر را بر سر سنگی با هم مخاصمت افتاد زیادت از صد هزار آدمی

بقتل آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب شد " یاقوت در معجم البلدان گوید که چون از پیش قوم تاتار میگریختم گذارم به ری افتاد آنجا را خراب یافتم از یکی سبب پرسیدم گفت سبب حقیقی اراده خداست لکن سبب ظاهری آنست که در شهر ری سه طایفه ساکن بودند شافعیه اندک حنفیه بیشتر و شیعه که از این دو بیش بودند چه نیمی از ساکنان و بیشتر روستائیان آن شیعه بودند قلیلی حنفی نخست میان حنفیان و شیعیان منازعت افتاد و شافعیه و حنفیه بر شیعه غالب آمدند و ایشان را بر انداختند و پس از آن نزاع میان شافعیه و حنفیه در گرفت و حنفی یکباره فانی و تباه شد و این خرابه ها جای شیعیان و حنفیان و این محله صغیر محله شافعیان است " .

ابن اثیر در ضمن وقایع سال (۵۸۲) بنزاع بین شیعه و سنی اشارت کرده میگوید " وَكَانَ بَعْدَئِهِ الرَّيُّ اَيْضًا فِتْنَةً بَيْنَ السُّنَّةِ وَالشَّيْعَةِ وَتَفَرَّقَ اَهْلُهَا وَقُتِلَ مِنْهُمْ وَخَرِبَتِ الْمَدِينَةُ وَغَيْرُهَا مِنَ الْبِلَادِ . . . " در نسبت بشهر ری رازی گوید . . . از آن روی که نسبت دادن بحرفی مشکل و (رَیّی) گفتن بزبان ثقیل بود حرف زهوز را برای تخفیف افزوده و الف را نیز برای فتحه اول کلمه آورده (رازی) -

گفتند . . . در نزهة القلوب نقلست که تمامت ولایت سیصد و شصت پاره ده دست . . . از دهات ری (ونک) و (کسن) و (فرحزاد) زیدی مذهب بودند . . . طرشت (دوربست) و مهران و (تهران) و (دولاب) نیز از دهات ری بوده‌اند . . . تهران نیز (که امروز بزرگترین شهرهای مشرق اوسط است در آن ایام بواسطه کثرت جنگ و نزاع خانه های آن در زیر زمین بنا میشد و دولاب امروز متصل بطهران است . . . این بود مطالبی که از کتاب موسوم بطبرسی و مجمع البیان در نهایت اختصار اقتباس کردم و نوشتم .

امروزی (شهری) از توابع طهران و بسیار آباد است مقبره حضرت عبدالعظیم در آنجاست و قبر بسیاری از علماء و سادات و مشاهیر در اطراف بقعه عبدالعظیم است قبر ملاعلی کنی مجتهد و سید صادق طباطبائی سنگلجی و ناصرالدینشاه قاجار و حاجی شیخ الرقیس ابوالحسن میرزای قاجار و ابوالفتح رازی مفسر معروف و غیرهم در آنجاست بسیاری از علما و دانشمندان معروف از ری بیرون آمده و برای معروفند مانند فخر رازی و محمد بن زکریای رازی و امثالهما که برای اطلاع بیشتر باید بکتاب تراجم رجال مراجعه کرد .

اما حضرت عبدالعظیم که او را شاهزاده عبدالعظیم مینامند

و در لوح مبارک نامش ذکر شده و زیارتنامه ای نیز بنام او از قلم اعلی نازل گردیده از محدثین عالیقدر شیعه امامیه است در کتب معتبره شیعه نام او و مختصری از احوالش ثبت است و در منابع موجوده نزد این عبد در حال حاضر مانند لغت نامه دهخدا و سفینه البحار محدث قمی و بحار الانوار مجلسی و روضات الجنات علامه خوانساری و غیره ذکری از تاریخ وفات حضرت عبدالعظیم بدست نیامد و هیچیک سال وفاتش را ننوشته‌اند ولی بموجب حدیثی که از امام علی نقی ع نقل شده چنین برمیآید که عبدالعظیم دوره امامت حضرت علی نقی ع را درک کرده و قبل از وفات آن حضرت خودش وفات یافته است و علیهذا در اوایل قرن سوم هجری وفاتش را میتوان حدس زد مندرجات منابع مزبوره نسبت بحضرت عبدالعظیم مشابه است و من در اینجا از کتاب مفاتیح الجنان مرحوم شیخ عباس محدث قمی ره قسمتی را نقل میکنم قوله ره :

اما مزاده لازم التعظیم جناب شاهزاده عبدالعظیم که نسبت شریفش بچهار واسطه بسبط جلیل حضرت خیرالوری امام حسن مجتبی ع منتهی میشود بدینطریق عبدالعظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور

و ملاز و معاز عامه مخلوقست و علو مقام و جلالت شأن آن -
 حضرت اظهر من الشمس است چه آنجناب بعلاوه آنکه -
 از دو دمان حضرت خاتم النبیین ص است از اکابر محدثین
 و اعظام علما و زهاد و عبّاد و صاحب ورع و تقوی است و از
 اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی ع است و نهایت
 توسل و انقطاع بخدمت ایشان داشته و احادیث بسیار
 از ایشان روایت کرده و اوست صاحب کتاب " خطب امیرالمؤمنین
 و کتاب " یوم و لیله " و اوست که دین خود را بر امام زمانش
 حضرت هادی ع عرض کرد و حضرت تصدیق او نمود و فرمود
 يَا اَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَاللَّهِ دِينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ -
 فَاثْبُتْ عَلَيْهِ ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الصَّادِقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 و صاحب بن عبّاد رساله مختصره در احوال آنجناب نوشته
 که شبح ما مرحوم ثقه الاسلام نوری در خاتمه مستدرک آن را
 نقل فرموده است و در آنجا و در رجال شیخ نجاشی است
 که حضرت عبدالعظیم از سلطان زمان خویش ترسید و گریخت
 و در شهرها گردش میکرد بعنوان آنکه قاصد و پیک است
 تا بری آمد و مخفی شد در ساریانان و به روایت نجاشی
 در سردابی در خانه مردی از شیعیان در سکه العوالی
 و در آنجا عبادت خدا میکرد و روزها روزه میداشت و شبها
 بنماز می ایستاد و پنهان بیرون میآمد . . . و پیوسته در آنجا

میبود و يك و دو از شیعه خبر میشدند از احوال او تا آنکه
 اکثر مردم ری او را شناختند عبدالعظیم بیمار شد
 و برحمت ایزدی واصل گشت . . . و در زیر درخت سیب
 باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب مدفون گردید . . . و نیز صاحب
 بن عبّاد . . . گفت که روایت کرد ابو تراب رویانی که گفت
 شنیدم از ابو حمّاد رازی که میگفت وارد شدم بر حضرت
 امام علی النقی ع در سُرّ من رأی پس سؤال کردم از آنحضرت
 از جمله از مسائل حلال و حرام و جواب فرمود . . . حضرت
 بمن فرمود ای حمّاد هرگاه مشکل شد بر تو چیزی از امور
 دینت در ناحیه خود یعنی در بلده ری پس سؤال کن آنرا
 از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی و سلام مرا باو برسان
 و محقق داماد در کتاب رواشح گفته که احادیث بسیار
 در فضیلت زیارت عبدالعظیم روایت شده و وارد شده که
 هرکه زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب میشود و شیخ
 شهید ثانی در حواشی خلاصه همین روایت را نقل فرموده
 و این بابویه و ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده اند که
 مردی از اهل ری بخدمت امام علی نقی ع رفت حضرت از او
 پرسید که کجا بودی عرض کرد بزیارت امام حسین ع رفته
 بودم فرمود اگر زیارت میکردی قبر عبدالعظیم را که نرسد
 شماست هرآینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین کرده

باشد . . . الخ .
 (ابوالقاسم کنیه حضرت عبدالعظیم است و در مزار آن حضرت زیارتنامه ای است که مردم میخوانند) انتهى
 قبر امامزاده حمزه نیز در رُی نزدیک قبر عبدالعظیم است و در الواح جمالقدم جل جلاله ذکر حمزه و عبدالعظیم نازل شده از جمله در لوحی میفرمایند . . . "عظیم و حمزه علیها بهائی بِلِقَائِ مَنْ فَازَ بِلِقَائِ فائز شدند" انتهى
 مقصود از من فاز بِلِقَائِ جناب میرزا مسیح نوری است که مابین حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه مدفون است میرزا مسیح نوری خواهرزاده میرزا آقا خان اعتمادالدوله صدر اعظم نوری است که نامش میرزا نصرالله و معروف به میرزا آقا خان بود و بعد از امیر کبیر اصدارت عظمی یافت و پرنج صدری که در ایران معروف است بهمت او از هند بذرش آورده شد و در گیلان و مازندران کاشتند و به پرنج صدری معروف شد و اینمطلب را صنیع الدوله مراغه ای در کتاب المآثر و الآثار در ضمن احوال میرزا آقا خان نوری نقل کرده است با باری میرزا مسیح نوری خواهرزاده میرزا آقا خان است در ظهورالحق جلد سوم در ضمن شرح احوال مومنین طهران در باره مسیح نوری چنین مسطور است قوله . . . مختصری از احوالش را نبیل زرنندی باین مضمون

آورد میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بود که بعد اصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرمود از شدت حُبِّی که بهیکل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران حرکت کرده بِلِقَاءِ محبوب رسید و تا دره گگز در موکب مبارک بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مُشارٌ بالبَنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقش چنین فرمودند " مَنْ زَارَ الْأُخْتِ وَالْمَسِيحِ فِي الرَّيِّ كَمَنْ زَارَنِي " و مرقده وی در جنب مرقده عبدالعظیم مکنون و مرقده مطهر اُخت در بقعه ای که بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع انتهى .
 و در یکی از الواح بامضاء خادم مسطور است اینکه از فقره لوح امنع اقدس که میفرماید . . . المسیح فی الری سئوال نمودید مقصود حضرت حاج میرزا مسیح نوری علیه بها الله و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصفیا نموده ام در سفری که مقصود عالمیان بشطر خراسان توجه فرموده اند ایشان همراه بودند در سهیل الهی حمل شداید نموده اند و در لیالی و ایام از کوثر وصال

می‌آشامیدند و بخدمت قائم بودند و بعد صعود نمودند
و مابین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند و وقتی
از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصفا شد "عظیم و حمزه
علیها بهائی بلقاء من فاز بلفائی فائز شدند انتهى .

مقصود از اخت در لوح مبارک مذکور سرکار ساره خانم است
در اقلیم نور تألیف جناب محمد علی ملک خسروی چنیسن
مسطور است قوله " ساره خانم دختر میرزا بزرگ و خدیجه
خانم (همشیره اسی و امی جمالبارک) بود مشارالیهما
حرم میرزا محمود خالو (اخوری آسیه خانم) بوده است
این خانم به اخت مشهور بوده و الواح زیادی باعزازشان
نازل و مورد عنایات بی اندازه جمال مقصود بوده اند .

جمالبارک در باره مشارالیهما میفرمایند " من زار الاخت
والمسیح فی الرئی کمن زارنی " از اقتران ساره خانم و میرزا
محمود خالو (داعی حضرت عبدالیهما) یک فرزند بدنیا
آمد موسوم بعیرزا اسمعیل قهر اخت در بی بی زبیده راه حضرت
عبدالعظیم است ساره خانم از نساء خانم و میرزا موسی
و جمالبارک بزرگتر بوده اند این خانم محترمه بسیار مؤمنه
ولی میرزا محمود خالو ایمانی نداشته است . . . انتهى

(نساء خانم زوجه میرزا مجید آهی همشیره اسی و امی جمالقدم
بود .) اقلیم نور .

در اینجا زیارتنامه ای را که به اعزاز حضرت عبدالعظیم
و حاج میرزا مسیح نوری از قلم جمالقدم جل جلاله نازل شده
است نقل مینمایم .

زیارتنامه حضرت عبدالعظیم و حضرت حاجی

میرزا مسیح علیهما بهاء الله

هو الذاکر العلیم

النُّورُ الْمُشْرِقُ مِنْ أْفُقِ سَمَاءِ الْعَطَاءِ وَ التَّجَلِّي الظَّاهِرُ
السَّاطِعُ مِنْ إِرَادَةِ اللَّهِ فَاطِرِ السَّمَاءِ وَ مَالِكِ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ
عَلَيْكَ يَا رُكْنَ اللَّهِ الْمُتَيْنِ وَ أَمْرِهِ الْعَظِيمِ وَ نُورِهِ الْعَبِيسِ أَشْهَدُ
إِنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ مَوْلِيكَ وَ رَاعَيْتَ حَقَّ اللَّهِ فِي مُنْقَلَبِكَ وَ مَشَاكَ
وَ كُنْتَ مَتَمَسِكًا بِحَبْلِ أَوَامِرِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ غَاوِلًا بِمَا أَمَرَتْ بِهِ نَفْسِي
كِتَابِهِ أَنْتَ الَّذِي جَعَلْتَ اللَّهُ سَاقِي كَأْسِ بَيَانِهِ بَيْنَ عِبَادِهِ
وَ بَحْرَ عِرْفَانِهِ فِي مَمْلَكَتِهِ أَنْتَ الَّذِي اعْتَرَفَ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَقَدَّرَ بِسَبْهِ
عَمَّا سِوَاهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ رُكْنَ الْإِيمَانِ فِي الْإِمْكَانِ وَ آيَةَ
الرَّحْمَنِ بَيْنَ الْأَدْيَانِ بِكَ انْتَشَرَتْ آثَارُ اللَّهِ فِي الْعَالَمِ وَ زَكَّرَهُ
بَيْنَ الْأُمَمِ أَنْتَ الَّذِي عَرَفْتَ صِرَاطَ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ وَ اعْتَسَرَفَتْ
بِنَبِيَّهِ الْعَظِيمِ طُوبَى لَكَ بِمَا فُزْتَ بِالْأَقْرَارِ وَ الْإِقْبَالِ بَعْدَ إِعْرَاضِ
الْعِبَادِ وَ إِنْكَارِهِمْ فَضَّلَ رَبِّهِمْ مَالِكِ الْإِيْجَارِ وَ نَعِيمًا لَكَ يَا
أَيُّهَا الْمُتَشَبِّهُتُ بِأَنْبِيَاءِ رِذَاءِ رَحْمَةِ رَبِّكَ أَنْتَ الَّذِي جَعَلْتَ
اللَّهُ أَمِينًا مِنْ عِنْدِهِ وَ أَوْدَعَ فِيكَ أَمَانَتَهُ مِنْ لَدُنْهِ وَ إِنَّهُ سَمِي

بِمَسِيحٍ فِي كِتَابِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْكَ بِهَا اللَّهُ فَاطِرَ السَّمَاءِ وَبِهَا
 الْمَلَائِكَةُ الْأَعْلَى وَبِهَا أَهْلُ الْجَنَّةِ الْعُلْيَا يَا مَسِيحُ عَلَيْكَ
 شَانِي وَذِكْرِي وَبِهَا شَيْءٌ إِنَّكَ سَكَنْتَ فِي أَرْضِ الرَّبِّيِّ وَمَقْصُودُكَ
 يَذْكُرُكَ فِي سَجْنٍ عَظِيمًا يَذْكُرُ أَيَّامَكَ وَإِقْبَالَكَ وَتَوَجُّهَكَ وَحُضُورَكَ
 وَلِقَائِكَ وَأَسْتَفْهِتُكَ أَنْتَ الَّذِي أَيْقَظُكَ نَسَمَاتُ فَجْرِ الظُّهُورِ
 وَاجْتَدَبَكَ نِدَاءُ مُكَلِّمِ الطُّورِ فِي سِدْرِهِ الْإِنْسَانِ تَبَارَكَ الرَّحْمَنُ
 الَّذِي أَظْهَرَ أَمْرَهُ الْعَمِيمِينَ وَنَبَأَهُ الْعَظِيمِ أَنْتَ الَّذِي وَجَدْتَ
 عَرَفَ الْعَمِيمِينَ إِذْ تَضَوَّعَ وَأَجَبْتَ النِّدَاءَ إِذَا رَتَمَ بِأَرْشَادِكَ سَرَعَ
 الظُّمآنُ إِلَى بَحْرِ الْحَيَوَانِ وَالْمَاصِي إِلَى فِرَاتِ الرَّحْمَةِ
 وَالْغُفْرَانِ أَنْتَ آيَةُ الْحَقِّ بَيْنَ الْخَلْقِ وَنُورُ الْعِرْفَانِ فِي سِي
 الْبُلْدَانِ نَسْتَلُّكَ اللَّهُ بِكَ وَبِزَفَرَاتِ قَلْبِكَ وَعَبْرَاتِ عَيْنِكَ فِي حُبِّ
 مَوْلِيكَ أَنْ يُقَدَّرَ لِرِزَائِعِيكَ أَجْرٌ مِنْ شَرِبِ رَحِيقِ الْبَيَانِ مِنْ كَأْسِ
 عَطَائِهِ إِنَّ رَبِّيكَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْفَضَالُ
 الْفَيَاضُ الْبَدَالُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ
 الْعَالَمِ وَسَيِّدَ الْأُمَمِ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي بِهِ نَصَبَ
 صِرَاطِكَ وَوَضَعَ مِيزَانَكَ وَبِهِ مَاجَ بَحْرِ الْجَلَالِ وَمَرَّتِ الْجِبَالُ
 أَنْ تَغْفِرَ لِي وَوَالِي لِي وَلِعَنَ أَمَنَ بِكَ وَبِآيَاتِكَ أَيُّ رَبِّ تَرَانِي
 تَأْعَالِدِي رَمْسٍ وَلِيكَ وَصَفِيكَ أَسْأَلُكَ بِهِ وَبِآيَاتِكَ الْكُبْرَى
 أَنْ تُقَدِّرَ لِي خَيْرَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ثُمَّ قَدِّرْ لِي مَقَامًا فِي ظِلِّ
 قِبَابِ عَظَمَتِكَ وَخِيَابِ مَجْدِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيمُ

الْوَهَّابُ .

۱۶ صفر ۱۳۰۷

(پایان حرف ر)

حرف

ز

زمن مستغاث

حضرت رب اعلى جل ذكره در بيان فارسی در چند
موضع ظهور حضرت من يظهروه الله را بزمان مستغاث موكول
فرموده اند و مقصود از اين بيان مبارك را در الواح هياكل
كه از قلم مبارك صادر شده است بصراحت ذكر کرده اند
و فرموده اند كه زمن مستغاث خاتمه سنه واحد بعد از
ظهور نقطه بيان است يعنى نوزده سال بعد از ظهور
طلعت اعلى حضرت من يظهروه الله ظاهر ميشود و اين
مطلب را در ضمن توقيع مبارك نازل فرموده اند و جمال قدم
جل جلاله نيز در لوح حاجى محمد ابراهيم مبلغ شرحى
مقصل در باره الواح هياكل و مقصود اصلى حضرت رب اعلى
از كلمه مستغاث ذكر کرده اند و من شرحى مبسوط بضميمه
الواح و آثار مبارك حضرت اعلى و جمال قدم جل جلالهم
را در اين خصوص در كتاب محاضرات نوشته ام و تکرارش در
اينجا لزومى ندارد و طالبين بمحاضرات مراجعه فرمايند .
پيروان بيان بعد از قيام جمال قدم در باغ رضوان هم
در ساحت اقدسش خاضع شدند و آن حضرت را من يظهروا
موعود بيان دانستند مگر معدودى كه بمتابعت نفس

اوهوی پرداخته از اطاعت حق تعالی سر باز زدند و معناوین بارده و ایرادات غیر وارده تمسک جستند و خود را از مواهب سَنِيَّةِ الهیه محروم ساختند از جمله بهانه های آنها یکی همین کلمه مستغاث بود که در کتب بیان نازل شده است اینها ناظر بعد کلمه مستغاث بودند و میگفتند که من بظهره الله بعد از دو هزار و یکسال (۲۰۰۱) دیگر ظاهر خواهد شد و این نظر آنان جز سفسطه و پیریشان گوئی چیزی نبود حضرت اعلی در چندین مقام بَسَنَه تِسْع و سَنَه واحد تصریح فرموده و خلق را بِلِقَاءِ الله بَشَارَت داده اند و میفرمایند "اگر الان هم من بظهره الله ظاهر شود من اول ساجدین و اول عابدینم" و میفرمایند بعد از سنه تسع سنین مهلت برای مردم تعیین شده که در صدر معرفت حضرت موعود برآیند خاتمه سنین مهلت همان خاتمه سنین واحد است که در بیان فارسی ذکر فرموده اند، شرح اینجمله بتفصیل در قاموس لوح قرن و رحیق مختوم در ذیل کلمه مستغاث مندرجست .

الواح هیاکل عبارت از نوزده هیکل است و هر هیکلی دارای یازده بیت یا سطر است هیکل اول موصوف بلا عدد است زیرا هیکل اول است و یازده بیت یا سطر دارد بعد اسم هو که یازده است و بعد اسم بهاج در سطر اول هیکل

اول بیست و هشت حرف هجائیه را نوشته اند زیرا حروف مبداء کلشن و مرجع آنست و از عدد حروف که ۲۸ است اسم وحید را استخراج فرموده و نوشته اند در سطر دوم یا بیت دوم ۵۸ نقطه نوشته اند نه نقطه آن راجع بحروف آحاد از یک تا نه (از الف تا ط) است و هیجده نقطه آن راجع بحروف رتبه عشر است که برای هر عددی دو نقطه نوشته اند زیرا عشرات دارای رتبه آحاد هم هست و بیست و هفت نقطه هم برای رتبه مئات نوشته اند زیرا مئات دارای رتبه آحاد و عشرات هم هست و چهار نقطه هم برای هزار نوشته اند زیرا هزار واجد مراتب آحاد و عشرات و مئات هم هست و جمیع این نقاط (۵۸) پنجاه و هشت شده و از این عدد اسم محبوب را که عددش پنجاه و هشت است استخراج فرموده و نوشته اند ، از بیت یا سطر سوم تا یازدهم را هم اختصاص بحروف مُمَاطِل داده مانند اَلْفَا تِ مُمَاطِل و با تَاتِ مُمَاطِل و غیره و در مقابل هر کدام اسمی استخراج فرموده و نوشته اند تا میرسد بسطر یازدهم که در آن طافات مُمَاطِل را نوشته اند یعنی عدد ۹ و ۹۰ و ۹۹ و بر همین قیاس نوشته اند و جمعا که بشماریم میشود دوازده یعنی عدد ۹ دوازده مرتبه در طافات مُمَاطِل موجود است و جمع این دوازده عدد ۹ میشود یکصد و هشت

و از این عدد اسم حق را استخراج فرموده اند که عددش یکصد و هشت است و هیکل اول باینجا ختم میشود . در هیکل بعد اعداد سطور و بیوت هیکل اول را مضاعف فرموده و از هر کدام اسمی استخراج کرده اند مثلاً در مقابل اسم حق که بیست و یک یازدهم هیکل اول بود در بیت یازدهم هیکل دوم بجای عدد صد و هشت عدد بیست و شانزده نوشته اند و از آن اسمی استخراج فرموده اند و بر همین قیاس تا میرسیم به هیکل نوزدهم که نوزده برابر اعداد هیکل اول است و مثلاً عدد اسم حق را که در بیت یازدهم بیت اول بود در عدد ۱۹ ضرب نموده و از حاصل آن اسم المستفیث را استخراج فرموده اند که آخرین اسماء الهیه است که از سیر در بحور اسماء حاصل شده و ماورای آن دیگر اسمی نیست کسبه استخراج شود یعنی اگر اسم حق را فی المثل در ۲۰ ضرب کنیم از عدد حاصل آن اسمی از اسماء الهیه نمیتوان استخراج کرد و آخرین اسمی که میشد استخراج شود همان اسم المستفیث بود که از حاصل ضرب عدد حق در عدد واحد (۱۹) حاصل شده بود و این اشاره است که حضرت مستغاث العالمین من ینظیره الله جل جلاله در بحور سنین واحد سیر میکند در باطن تا آنکه در خاتمه سنه واحد (۱۹) خود را آشکار میسازد و ظهور او در آخر

سنه واحد است که عبارت از آخرین بیوت و سطور هیکل نوزدهم است که آخرین هیکل است و همانطور که اسم الله المستفیث در خاتمه هیکل نوزدهم آشکار شد اسم الله المستغاث هم در خاتمه سنه نوزدهم بعد از ظهور نقطه بیان آشکار گردید ، جمالقدم جل جلاله باین معنی در لوح مبلغ شیرازی تصریح فرموده اند بقوله تعالی : " باری مقصود از ذکر حق و بلوغ او بعد از طی نوزده مقام باسم المستفیث ظهور حق است بعد از انقضای نوزده سنه در مستغاث جز این مقصودی نبوده و نیست " انتهى .
برای اطلاع بیشتر به ریحیق مختوم و محاضرات مراجعه فرمائید .

زوراء

در غیث اللغات گوید قوله " زوراء بفتح قدح و ظرف نقره و دجله و شهر بغداد و موضعی است در مدینه نزدیک مسجد و نام بازاری است در مدینه " انتهى .
و در برهان قاطع آمده است " زوراء بفتح اول و سکون ثانی و رای بی نقطه بالف کشیده دجله بغداد را گویند و بعضی گویند زوراء بغداد است و عربی است " انتهى .

شهاب الدین یاقوت الحموی در معجم البلدان گفته است
 قوله " زوراء" تَأْنِيثُ الْأَزْوَرِ وَ هُوَ الْمَائِلُ وَ الْإِزْوَارُ عَنْ الشَّيْءِ
 الْعُدُولُ عَنْهُ وَالْإِنْجِرَاتُ وَ مِنْهُ سُمِّيَتِ الْقَوَسُ الزُّورَاءُ لِمْيَلِهِنَّ
 وَ بِهِ سُمِّيَتِ دَجْلُهُ بَغْدَادُ الزُّورَاءُ . . . وَ الزُّورَاءُ الْبَيْتُ الْبَعِيدُ
 الْقَعْرُ وَ أَرْضُ زُورَاءُ بَعِيدَةٌ وَ الزُّورَاءُ أَيْضًا دَارُ عُثْمَانَ بْنِ
 عَفَّانٍ بِالْمَدِينَةِ وَ الزُّورَاءُ أَرْضُ بَدِيِّ خَيْمٍ . . . قَالَ الْأَزْهَرِيُّ
 وَ مَدِينَةُ الزُّورَاءِ بِبَغْدَادَ فِي الْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ سُمِّيَتِ الزُّورَاءُ -
 لِإِزْوَارِ فِي قِبَلَتِهَا وَ قَالَ غَيْرُهُ الزُّورَاءُ مَدِينَةُ أَبِي جَعْفَرٍ
 الْمَنْصُورِ وَ هِيَ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ . . . قَالُوا إِنَّمَا سُمِّيَتْ
 الزُّورَاءُ لِأَنَّهَا لَمَّا عَمَرَهَا جَعَلَ الْأَبْوَابَ الدَّاخِلَةَ مَزْرُوعَةً عَنِ الْأَبْوَابِ
 الْخَارِجَةِ أَيْ لَيْسَتْ عَلَى سَمْتِهَا وَ الزُّورَاءُ دَارُ بَنَاهَا النُّعْمَانُ
 بْنِ الْمُنْذِرِ بِالْحِيرَةِ . . . وَ الزُّورَاءُ مَوْضِعٌ عِنْدَ سُوقِ الْمَدِينَةِ
 قَرِيبُ الْمَسْجِدِ قَالَ الرَّائِدِيُّ هُوَ مُرْتَفِعٌ كَالْمَنَارَةِ وَقِيلَ بِسَلْبِ
 الزُّورَاءِ سُوقُ الْمَدِينَةِ نَفْسِهِ وَ مِنْهُ حَدِيثُ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ سَمِعَ
 صَيَّاحَ أَهْلِ الزُّورَاءِ . . . الخ اینها معانی مختلفه ایست
 که در کتب در باره زوراء نوشته اند ، یاقوت حموی ملاحظه
 فرمودید که چند معنی برای زوراء ذکر کرده است میگوید
 زوراء مونث کلمه ازور است و ازور بمعنی گنج شده بطرفی
 و متمایل بجهتی است و معنی ازورار آنست که کسی از چیزی
 عدول و صرف نظر کند و بجانب او ناظر و متمایل نباشد و

چون کمان کج است آن را زوراء گویند زیرا دارای انحنا
 و تمایل و انحراف است و نیز دجله بغداد چون بخراط
 مستقیم جاری نیست و راهش پر پیچ و تاب و هر لحظه بجانبی
 تمایل کند آن را زوراء گفته اند و نیز زوراء بمعنی چاه
 آبست که گودی آن بسیار باشد و نام خانه عثمان بن عفان
 در مدینه زوراء بود و نیز نام زمینی است در نزی خیم و زهری
 گفته که زوراء محلی است در طرف شرقی بغداد و از آن -
 جهت زوراء گویند که قبله آن کج و منحرف است دیگری گفته
 زوراء نام شهری است که ابو جعفر منصور خلیفه عباسی بنا
 کرد و آن شهر در طرف غربی بغداد بود گویند از آن -
 جهت باین شهر زوراء گفتند که منصور وقتی آن را میساخت
 درهای داخلی آن شهر را در مقابل درهای خارجی آن
 قرار نداد و نیز قصری بود که نعمان بن منذر در شهر حیره
 بنا نهاد و نیز زوراء نام محلی بود در بازار مدینه نزدیک
 مسجد راوندی گفته که آن مانند مناره مرتفع بود بعضی
 گویند که زوراء نام بازار مدینه است و کلمه زوراء در حدیث
 ابن عباس بهمین معنی بازار است گفت داد و فریاد مردم
 زوراء را میشنیدم یعنی داد و فریاد مردم که در بازار مدینه
 بودند . . . الخ
 حضرت امیر ع در خطبه لؤلؤه و خطبه الزوراء در باره زوراء -

بیاناتی فرموده اند که در کتب معتبره مضبوط است برای اطلاع بهچارالانوار مراجعه شود .

ولکن در ضمن حدیث زوراء که در روضه کافی روایت شده حضرت صادق ع زوراء را محلی در ری (طهران) تعیین فرموده اند و جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان آن را نقل فرموده اند و نص آن حدیث مطابق روایت روضه کافی اینست :
" . . . عن معاوية بن وهب عن ابي عبد الله ع قال اتهم الزوراء قلت جعلت فداك يقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الري قلت نعم قال اتيت سوق الدواب قلت نعم قال رايت جبل الاسود عن يمين الطريق تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون رجلا من ولد فلان كلهم يصلح للخلافة قلت من يقتلهم قال يقتلهم اولاد العجم "

معاویه بن وهب میگوید که حضرت صادق ع از من پرسیدند آیا میدانی زوراء کجاست عرض کردم فدای تو شوم مردم میگویند که زوراء بغداد است فرمودند نه چنین نیست بعد فرمودند آیا وارد ری شده ای عرض کردم آری فرمودند ببازار چهار پای فروشان رفته ای ؟ عرض کردم آری ، فرمودند در طرف راست جاده آن کوه سیاه را دیده ای ؟ عرض کردم آری ، فرمودند زوراء آنجاست و در آنجا هشتاد نفر از اولاد فلان کشته میشوند ، عرض کردم چه کسی آنانرا بقتل میرساند

فرمودند اولاد عجم آنانرا میکشند .

این حدیث که در روضه کافی نقل شده در نسخه های خطی و چاپی آن با آنچه ذکر شد اختلافاتی جزئی موجود است مانند آنکه در بعض نسخه ها بجای ثمانون رجلاً کلمه ثمانون الفاً نوشته شده و در بعض نسخه ها اینطور نوشته اند : " يُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ الْفَا مِنْهُمْ ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ . . . " یعنی هر دو روایت را باهم ذکر کرده است و مفسرین این حدیث نظر باین اختلاف نسخه ها میگویند که در زوراء که امام صادق ع فرموده اند هشتاد هزار نفر کشته میشوند و استدلال میکنند بجمله ای که معاویه بن وهب در صدر این حدیث از حضرت صادق ع روایت کرده است و آن اینست که معاویه بن وهب گفته تمثل أبو عبد الله ببیت شعير لابن أبي عقیب

و يُنَحَّرُ بِالزُّورَاءِ مِنْهُمْ لَدَى الضُّحَى

ثَمَانُونَ الْفَا مِثْلُ مَا تَنَحَّرَ الْبُؤْدُنُ

یعنی حضرت صادق ع این بیت را که از گفته های ابن ابی عقیب است خواندند که میگوید در زوراء از آن ها هنگام ظهر هشتاد هزار نفر کشته میشوند چنانچه شتران را میکشند و نحر میکنند آنان را نیز همانطور میکشند و نحر میکنند و بعد از این گفتار دنباله سخن را میگیرد و بقیه حدیث

را که ذکر شد بیان میکند ، مفسرین شیعه نظر باین بیت
که در صدر حدیث زوراء ذکر شده میگویند روایت ثمانون الفا
یعنی هشتاد هزار صحیح است زیرا امام بیت ابن ابی
عقب را خوانده است و در آن هشتاد هزار ذکر شده است
و از اینجهت بر اهل بهاء در کتب ردیه خود اعتراض کرده اند
که مصداق این حدیث هر وقت ظاهر شود باید هشتاد هزار
نفر کشته شوند نه هشتاد نفر که اهل بهاء میگویند و سخن
خود را در این اعتراض بسیار طولانی و با آب و تاب در
کتب خود نوشته اند جواب آنست که اولاً امام علیه السلام
اگر بیت ابن ابی عقب را خوانده اند از اینجهت بود که
مضمون آن شباهتی داشته با آنچه در زوراء واقع خواهد
شد یعنی در بیت مزبور داستان وقوع کشتار در زوراء ذکر
شده و باین سبب امام ع این بیت را خوانده اند و مقصود شانه
آن نبوده که جمیع مضامین شعر مزبور باید واقع شود بلکه
مقصود حضرت آن بوده که در زوراء جمعی کشته خواهند شد
که با لغ بر هشتاد نفر هستند و چون در بیت هم اشاره
به وقوع چنین حادثه شده لهذا حضرت ع باین بیت تمسک
فرمودند ، ثانیاً نسخه هائی که ثمانون رجلا نوشته شده
موجود است و نباید آنها را بکلی از نظر دور داشت و در همه
نسخه هائی که ثمانون الفا نوشته شده جمله ثمانون رجلا هم

بطور نسخه بدل (خ ل) نوشته شده است . ثالثاً کلمه
الفا را همه بفتح همزه خوانده اند و بمعنی هزار دانستند
با آنکه در اینجا با کسر همزه و بمعنی الفت و اتحاد است
یعنی آن هشتاد نفر که در زوراء هنگام ظهر کشته میشوند
و شاعر بآن اشاره کرده هشتاد نفر هستند که دارای الفت
و اتحاد و محبت واقعی هستند و کلمه الفا بکسر همزه در
اینجا حال است و بهضمین جهت منصوب است یعنی آن
هشتاد نفر در حالی که بهم مالوف و متحد و یگانه هستند
بقتل میرسند و این کلمه الفا بکسر همزه در گفتار امام
علیه السلام در داستان تغییر قبله از بیت المقدس بکعبه
هم استعمال شده امام میفرمایند که در حین تغییر قبله
از بیت المقدس بکعبه مکرمه جمعی از اسلام برگشتند و مرتد
شدند *الفا بقیله آبائهم* یعنی ارتداد آنها از اسلام
بواسطه الفتی بود که بقیله پدران خود داشتند . رابعاً
صحت و سقم هر سخن بسته به وقوع مصداق آنست و در این
زوراء که امام علیه السلام آن را در ری (طهران) تعیین
فرموده اند مصداق بیان مبارك تحقق یافت و هشتاد نفر
از مومنین بامر بدیع در آنجا بدست اولاد عجم بشهادت
رسیدند این واقعه عظیمه و این مذبحه کبری در سال
۱۲۶۸ هـ ق بوقوع پیوست و شرح آن بتفصیل با ذکر

نام شهدا^۱ در روزنامه اتفاقیه که در آن ایام حکم روزنامه رسمی را داشت ذکر شده است و امروز نسخه آن موجود است در ماه شوال سال مذکور که واقعه رمی شاه قاجار اتفاق افتاد بحکم زمامداران امور آن ایام جمع بسیاری از مومنین بامر بدیع را محبوس ساختند و هیکل مبارک جمالقدم و اسم اعظم هم در آن واقعه گرفتار حبس سیاهچال مخوف مظلم گردیدند و در آن سال بود که جمعی از مومنین را که بالغ به هشتاد نفر بودند در زوراء که امام تعیین فرموده است یعنی در طهران (ری) در محلی که امروز معلوم و مشخص است بانواع شکنجه و عذاب بقتل رسانیدند و هر نفر را بصنفی مخصوص دادند که بقتل برسانند و همه در این ثواب و عمل عجیب شریک و سهم باشند و عید^۲ بسیاری از ارکان اهل ایمان مانند جناب ملا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب وحی قزوینی و جناب آقا سید حسن یزدی کاتب ملقب بسید عزیز و میرزا عبدالوهاب پسر حاجی عبدالمجید شیرازی و جناب ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم و جناب حاجی میرزا جانی کاشانی معروف به پریا و غیرهم را بشهادت رسانیدند و در همین سال بود که حضرت قره العین طاهره زکیه و نقطه جذبیه را هم در طهران در باغ ایلخانی شهید کردند و عده شهدا

در این واقعه هشتاد نفر بود و مصداق بیان حضرت صادق ع آشکار شد که در زوراء (ری) بدست اولاد عجم هشتاد نفر از صالحان و نفوس زکیه که هر یک لیاقت زمامداری امور خلافت را خواهند داشت بشهادت میرسند و عین بیان مبارک در سال مزبور تحقق یافت و همین وقوع مصداق دلیل است که روایت صحیح در باره حدیث زوراء همان است که در کتاب ایقان ذکر فرموده اند و در نسخه های روضه کافی از خطی و چاپی موجود است .

مفسرین این حدیث که قبل از وقوع مصداق آن در جهان بوده و در تألیفات خود در باره حدیث زوراء سخنانی گفته اند چون قبل از وقوع مصداق حدیث بوده حرجی بر آنان نیست زیرا هنوز مصداق واقعی حدیث تحقق نیافته بوده و هر کدام در باره آن چیزی فرموده اند از جمله علامه مجلسی علیه الرحمه در باره این حدیث زوراء سخن بسیار فرموده و در صدر بوده که مصداق آنرا پیدا کند (با آنکه هنوز دوره وقوع مصداق آن نرسیده بود) و چند احتمال میدهد و بعد از سخنانی میفرماید که این واقعه قتل هشتاد نفر ممکنست از اموری باشد که در دوره حضرت قائم محمد بوقوع خواهد پیوست و در نزدیک زوراء ری واقع خواهد شد و بعد مجلسی فرموده است که ممکن است ابن ابی عقب

این گفتار را شنیده باشد و آن بیت را بنظم آورده باشد
 مجلسی فرموده قوله ره " وَلَعَلَّهُ كَانَ هُنَاكَ مَوْضِعٌ يَسْتَقَى بِالرِّيِّ
 الى قوله وَيَكُونُ إِشَارَةً إِلَىٰ وَأَقِيعَةٌ تَكُونُ
 فِي زَمَنِ النَّظَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ فِي قَرِيبٍ مِنْهُ وَأَبْنُ أَبِي عَقِيبٍ
 لَعَلَّهُ كَانَ يَسْمَعُ هَذَا مِنَ الْمَعْصُومِ فَنَظَّمَهُ " انتهى .

این نکته را باید گفت که جمالقدم جل جلاله از سلسله
 راوی های این حدیث فقط شخص آخر را که معاویه بن وهب
 است ذکر کرده اند و راوی های قبل از او را ذکر نفرموده اند
 و آنها از این قرارند در روضه کافی میگوید: (حدیث ۱۹۸)
 " سَهْلُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ
 مَعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ تَمَثَّلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِبَيْتِ شِعْرِ لَابِنِ
 أَبِي عَقِيبٍ " وَيُنَحَّرُ بِالزُّورِ " الخ .
 شرح شهادت اصحاب در سال ۱۲۶۸ هـ ق در تاریخ
 نبیل زرنندی باجمال مسطور است و در لوح قرن احبای -
 آمریکا هم حضرت ولی امرالله جل سلطانه بآن اشاره
 فرموده اند .

در روزنامه وقایع اتفاقیه هم نوشته شده و اسامی شهداء هم
 ذکر شده و در مجله کاوه هم که در آلمان منتشر میشود
 واقعه مزبوره با ذکر اسامی مسطور گردیده است و جمیع
 این اسناد و منابع امروز موجود و در دسترس است .

در اینجا شرح وقایع را از روی روزنامه وقایع اتفاقیه که
 جناب محمد علی ملک خسروی استنساخ و ارسال فرموده اند
 ضمیمه مینمایم .

نقل از روزنامه شماره ۸۲ وقایع اتفاقیه

مورخه ۱۰ ماه ذیقعده

۱۲۶۸ هـ ق

۱ کافه مردم از علماء و فضلا و چاکران دربار سپهر
 مدار و رعایا و برابرا و وضع و شریف و برنا و پیر و خاص
 و عام قتل این مفسدین ضلالت پیشه را واجب دانستند
 شش نفر از آنها را که این اشخاص بودند ، میرزا حسین قمی
 که بی تقصیر بود بجهت بعضی سئوال و جواب او را نگاه
 داشتند و میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلیمانقلی و میرزا
 محمود همشیره زاده او و آقا عبدالله پسر آقا محمد جعفر
 و میرزا جواد خراسانی چون بتحقیق معلوم نشد که بسا
 آنها درین مفاسد و شوری شرکت داشته باشند لهذا
 اعلیحضرت پادشاهی حکم بحبس آنها فرمودند که درحبس
 موبد و مخلد بمانند و بقیه آنها را علماء و فضلا و چاکران
 دربار پادشاهی عموماً و جمیع اهل شهر از تجاز و اصناف
 و کسبه در میان خود تقسیم کرده هر یکی را بکفره از صنف
 نوکر یا زهیت از اینقرار بسزای خودشان رسانیدند ،

ملاشیخعلی را که رئیس ورّاس این فرقه ضالّه بود و خود را نایب خاصّ باب میدانست و خود را بحضرت عظیم ملقب ساخته و منشاء و مصدر و بانی و باعث این فتنه عظیمه بود علما و فضلا بر حسب حکم شریعت طاهره قتل او را واجب دانسته بسزای خود رساندند .

سید حسن خراسانی را که از اشرار و متابعین آن مذهب بود شاهزادگان بضرب شمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتول ساختند .

ملا زین العابدین یزدی را مقرب الخاقان مستوفی الممالک در اول محض تعصب دین و حمیت خود با طپانچه زده بعد از آن مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام کلهم با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریزه ریزه کردند .

ملاحسین خراسانی را نیز مقرب الخاقان میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان دبیر مهامّ خارجه اول نظام الملک خود با طپانچه زد و بعد از آن طپانچه دیگر میرزا سعید خان زد و بعد از آن اتباع هر دو با سنگ و قمه و کارد و خنجر بسزای خود رسانیدند .

میرزا عبدالوهاب شیرازی مشهور بکاظمینی که مدتی در کاظمین بود و بدعوی همین مذهب فتنه عظیمی بر پا کرده بود اتفاقاً در همان ساعت که او را آوردند یکی از علمای

موشق معتقد در آنجا حاضر بوده و شهادت داد که در کاظمین شبها او را دعوت کردم و نپذیرفته لطایفها و نامربوطها گفت و از جمله دوازده نفر اشخاصی بود کسه به نیاوران آمده مرتکب جسارت شدند ، عالیجاهان جعفر قلیخان برادر جناب صدر اعظم و ذوالفقار خان و موسی خان و میرزا علیخان پسران جناب معزیّ الیه و سایر منسوبان و بنی اعیان و جملگی عملجات تفنگداران و غلامان ایشان بضرب گلوله تفنگ و طپانچه و زخم قمه و شمشیر ریزه ریزه کرده بدار البوار فرستادند .

ملافتح الله قس و لد ملاعلی صحاف که در روز اول چند دانه ساچمه طپانچه او قدری بدن مبارک را خراشیده بسود در اردوی همایون بدن او را شمع زده روشن کردند و مقرب الخاقان حاجب الدوله طپانچه با ساچمه بهمان جا کسه او بسرکار اعلیحضرت پادشاهی انداخته بود زد فی الفور افتاد و سایر عمله فراشخانه با قمه پارچه پارچه و سنگ باران کردند .

شیخ عباس طهرانی را خوانین و امراء دربار همایون بضرب طپانچه و شمشیر بدرک فرستادند .

محمد باقر نجف آبادی که از جمله آن دوازده نفر بود و خود اقرار و اذعان داشت که در جمیع محاربات طایفه ضالّه بابیه

بوده است پیشخدمت آن حضور همایون و جمیع عمله خلوت با قمه و کارد و خنجر مقتولش ساختند .

محمد تقی شیرازی را مقرب الخاقان اسدالله خان میرآخور خاصه پادشاهی و سایر عملجات اصطلح پادشاهی اول نعل نغده و بعد با تخماق و میخ طویله آهن و قمه و خنجر بیمارانش رساندند .

محمد نجف آبادی را مقرب الخاقان ایشیک آقاسی باشی و جارچی باشی و نسقچی باشی و نایبان و باشیان و سایر عمله حضور در نیاوران بضر ببرزین و شیش پر و غیره باسفل السافلین فرستادند .

میر محمد نیریزی را که در جمیع محاربات بابیه در نیریزی و زنجان و مازندران در هر جا بوده است و اثر زخم بسیار از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بود مقرب الخاقان سرکشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمت آن و غلامان سرکاری هدف گلوله تفنگ ساخته تیر باران کرده و بعد از آن با سنگ و چوب با خاک یکسان کردند .

محمدعلی نجف آبادی را اول خمپاره چیان یک چشم او را کنده و بعد بدهان خمپاره گذاشته آتش زدند .

حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان تبریزی را تفصیلاً او در فوق ترقیم یافت با حاجی قاسم نیریزی که وصی سید

یحیی بود آقا حسن نایب فراشخانه بشهر برده بدن آنها را شمع زده افروخته و با نقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در کوچه و بازار گردانده و مانع از سنگ باران مردم در شهر شده تا در بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم فراشان غضب نعلش آنها را چهار پارچه کرده بچهار دروازه آویختند . سید حسین یزدی را مقرب الخاقان آجودان باشی و میران پهنجه و سرتیپان و سرهنگان بشمشیر گذرانیدند .

آقا مهدی کاشی را که از جمله آن دوازده نفر معروف بود فراشان شاهی بضر قمه و خنجر هلاک نمودند .

صادق زنجانی نوکر ملا شیخعلی که روز اول بدست ملتزمین رکاب کشته شد نعلش او را دو پارچه کرده بدروازه ها آویختند .

میرزا نبی دماوندی ساکن طهران را اهالی مدرسه دارالفنون بشمشیر و سرنیزه کارش را ساختند .

میرزا رفیع نوری را سواره نظام با طیانچه و غداره بسدرک واصل نمودند .

میرزا محمود قزوینی را بعد از آنکه زنبورکچیان هدف گلوله زنبورک کردند با غداره پارچه پارچه نمودند .

حسین میلانی را که از توابع اسکوست و آن ملاحظه او را بلقب امام همام ابا عبدالله الحسین ملقب کرده بودند

سربازان افواج نیزه پیچ کرده با سرنیزه جسد خبیث او را
پنجره وار مشبك و بدرك فرستادند .
ملا عبدالکریم قزوینی را تویچیان حاضر رکاب بضرب غداره
د مار از روزگارش بر آوردند .

لطفعلی شیرازی را عالیجاه شاطر باشی و شاطران سرکاری
با خنجر و کارد و چوب و سنگ نزد معاهدین خـ
فرستادند .

نجف خمسه ای را اهالی شهر عموما اجماع کرده با سنگ
و چوب و کارد و خنجر و قمه و مشت معدوم الاثر کردند .
حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را که بکرات ارتداد او معلوم
و توبه کرده و بازرهائی یافته و باغوائی عوام مبادرت نموده
بود عالیجاه آقا مهدی ملك التجار و تجار و کسبه بالا جماع
با هرگونه اسباب حرب بجهنم فرستادند .

حسن خمسه را مقرب الخاقان نصرالله خان و سایر عملکـ
کارخانه مبارکه بقتل رساندند .
محمد باقر قهپایه را آقایان قاجار طعمه شمشیر آبدید ه
نموده و بدرك فرستادند .

* * * *

(پایان حرف ز)

حرف

(س)

سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سِيرَةِ الْهَدْيِ

كَيْفَ سِيرَتُهُ ...

این حدیث شریف در کتب معتبره شیعه امامیه در باره قائم موعود روایت شده است و مقصود آنکه حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق ع امام ششم شیعه اثنی عشریه در جواب سائل که از کیفیت سیرت و رفتار قائم موعود از آن حضرت پرسش کرد فرمودند " مهدی ع رفتار میکند و انجام میدهد همان رفتار و همان کاری را که حضرت رسول الله ص رفتار فرمود و انجام داد و همانطور که حضرت رسول ص اکمیلن رفتار و شئون اعراب را که در دوره جاهلیت دارا بودند بکلی از بین برد و خراب و ویران ساخت مهدی موعود هم سیرت و رفتار و آداب و رسوم مردم را از بین میبرد و دستورات جدید و اوامر و احکامی بدیعی وضع میکند و اجرا مینماید." این حدیث در کتب معتبره شیعه مانند غیبت نعمانی و غیره موجود است از جمله علامه مجلسی در مجلد غیبت بحار الانوار

(جلد سیزدهم) این حدیث را در باب سیرت و اخلاق قائم نقل فرموده است و بعد از ذکر اسامی راویان حدیث فرموده که عبد الله بن عطاء از شیخ الفقهاء یعنی از حضرت ابن عبد الله جعفر بن محمد صادق ع روایت کرده که فرمود: *سَأَلْتُهُ عَنْ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ كَيْفَ سِيرَتُهُ قَالَ يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَهْدِي مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَى رَسُولُ اللَّهِ صَ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَيَسْتَأْنِفُ لِاسْلَامٍ جَدِيدًا* مضمون آنست که عبد الله عطاء میگوید از حضرت صادق ع در باره طرز رفتار قائم سؤال کردم که چه خواهد کرد و سیرت و رفتار او چگونه است فرمود همان طور که رسول الله آداب و رسوم دوره جاهلیت را بهم زد و روش جدیدی آورد قائم هم همانطور آداب و رسوم پیشین را بهم میزند و اسلام و دین الهی را از نو بنا میگذارد. انتهى

مقصود از اسلام در اینجا دین مخصوص و شریعت خاصه مسلمین نیست بلکه مقصود از اسلام روش خداپرستی و عرفان الهی است که همه انبیاء و رسل قبل ما مور بان بوده اند و هر خدا پرست و موحّد عارف بنام مسلم خوانده شده و میشود و چنانچه در قرآن مجید ابراهیم و اسمعیل و یوسف و سایرین همه مسلمین خوانده شده اند یعنی خداپرستان و گرنه آئین مخصوص مسلمین که امروز هست در عصر آنان هنوز

وجود نداشته است تا با نجهت مسلم نامیده شوند و شرح این مطلب در کتاب تبیان و برهان جناب احمد حمّدی آل محمد بتفصیل موجود است مراجعه شود.

السَّالِكُ فِي الْمَنْهَجِ الْبَيْضَاءِ ...

این گفتار از مشایخ صوفیه است و در تالیفات شیخ عبد القادر محیی الدین گیلانی موجود است و بیانی دیگر از او را نیز جمالقدم جل جلاله در هفت وادی نقل فرموده اند در آنجا که ذکر ریاض الغوثیه را فرموده اند زیرا عبد القادر مشهور و معروف بغوث اعظم است شرح حال او در روضات الجنات خوانساری بتفصیل مذکور است و درباره مدح و ذم او اقوال مختلفه صوفیه و فقهاء را نوشته است در سایر کتب تاریخی از قبیل وفیات الاعیان این خلکان و غیره نیز شرح حالش مسطور است مشارالیه اهل گیلان ایران بود که معرب آن جیلان است و جیل هم گفته اند و او را عبد القادر جیلی و جیلانی نوشته اند و لهذا بعضی اشتباها او را از اهل جیل که قریه ایست نزدیک بغداد دانسته اند با آنکه ایرانی و گیلانی است تولدش بسال چهارصد و هفتاد

و یا هفتاد و یک و یا سال چهارصد و نود هجری قمری بوده و وفاتش در پانصد و شصت یا شصت و یک و یا شصت و دو - بوده است ، مدفنش در بغداد است و او را القاب مختلفه از قبیل غوث اعظم و غوث الثقلین و جنگی دوست و بازا شهب است ، نسبش به حضرت امام حسن مجتبی میرسد و مؤسس سلسله قادریه است که در ممالک اسلامی مُرید بسیار دارد و او خود را قطب الاقطاب نامیده و بعضی کرامات عجیبه در صباوت و پس از آن بوی منسوبست که خالی از غرابست نیست و عقل سلیم از قبول آن امتناع دارد برای تفصیل این احوال بکتاب گلدسته کرامات تألیف غلام سرور هندی که در باره شیخ گیلانی نوشته مراجعه شود .
قصائد بسیار در مدح او گفته اند از جمله :

طَلَعَتْ شَمْسُ مِزَالِجِ الْعِرْفَانِ

بِالشَّيْخِ عَبْدِ الْقَادِرِ الْجِيلَانِيِّ

از کتب و مولفات معروف او یکی کتاب بشارت الخیرات است که در مصر بطبع رسیده و کتاب غنیة الطالبین لطریق الحق در تصوف است که در مکه معظمه و مصر طبع شده و دیگر کتاب فتح الربانی و الفیض الرحمانی در تصوف که در مصر چاپ شده و فتوح الغیب نیز در تصوف است که در اسلامبول چاپ شده و دیوان اشعارش هم بنام دیوان

غوث اعظم بطبع رسیده و کتب دیگر نیز دارد از اشکار اوست که در ریحانه الادب نقل فرموده :
شکر لله که نمودیم و رسیدیم بدوست

آفرین باد بر این همّت مردانه ما

برای تفصیل احوال او به ریحانه الادب مراجعه شود .
بیلری مضمون جمله عنوان بفارسی اینست که فرموده کسی که در راه عرفان حق سلوک مینماید و منازل طریقت رامییی نماید و در منهج بیضاء یعنی راه واضح و آشکار عرفان قدم بر میدارد و بجانب رکن حمراء که مقام جانبازی در راه دوست معنوی است سیر و سلوک مینماید شرطش اینست که منقطع صرف باشد و دستش از آنچه در نزد مردم است خالی باشد و گرنه هرگز بمقام اصلی و وطن واقعی نخواهد رسید .

سالكين سبيل ايفان ...

سالك در اصطلاح اهل الله کسی است که از نفس و هوی بگذرد و از رتبه طبع قدم بیرون نهد و در مقامات سلوک الی الله قدم گذارد و به تأیید الهی پس از طی منازل هفتگانه که شرح آن در رساله هفت وادی از قلم

مبارک نازل شده بسر منزل مقصود رسید .
 در اصطلاحات صوفیه و عارفین سالک عبارت از سائر الی الله
 است که متوسط بین مبداء و منتهی است مادامی که در سیر
 است " هُوَ الَّذِي مَشَى عَلَى الْمَقَامَاتِ بِحَالِهِ لَا يَعْلِمُهُ وَ تَصَوُّرُهُ"
 لاهیجی فرموده سالک مسافر الی الله رفتن از تقید باطلاق
 و از کثرت به وحدت است که سیر کشفی هم مینامند و کسی
 را میگویند که بطریق سلوک بمرتبت و مقامی رسد که از اصل
 و حقیقت خود آگاه شود و بداند که او همین صورت و نقش
 نیست و اصل و حقیقت او مرتبه‌ی جامعه الوهیت است که
 در مراتب تنزل متلبس بدین لباس گشته و ظاهر بدین صورت
 شده . . . الخ (شرح گلشن راز) و گفته اند سالک کسی
 است که علم او به درجه عین الیقین برسد . در مقدمه
 نَفَحَاتِ الْاِنْسِ جَامِی ذکر شده سالک که در راه طلب حقیقت
 گام میگذارد خود را سالک نامیده ابتدا بشناختن خود همت
 میگمارد و سپس در راه رسیدن به مقصود گام بر میدارد .
 قاضی میبیدی فرموده " امید بجود واجب الوجود سالکان -
 طریقت را به منزل مراد رساند . . . " (ملخص از اصطلاحات
 عرفا) .

در این امر مبارک معنی سلوک و طی مقامات سالکین عبارت
 از آنست که انسان برای شناختن حق تعالی که عبارت

از معرفت مظهر مقدس امرالله است خود را آما ده نماید
 و از اوهام و تقلید و مسموعات بگذرد و با تعقل و تفکر
 تام متوکلًا بفضْلِ الله قدم در راه تحقیق نهد تا بسر منزل
 مقصود برسد . شرح آن در رساله هفت وادی و سایبر
 الواح مبارکه نازل شده است .

سامری جهل

سامری لقب مردی بود که در دوره غیبت چهل روز
 حضرت موسی در کوه سینا برای آوردن شریعت الله جهت
 بنی اسرائیل در میان قوم اسرائیل احداث بدعتی نمود و -
 مردم را از مراجعت موسی عنونمید ساخت و گوساله ای را
 معبود بنی اسرائیل معرفی کرد و قوم را بهرستش آن دعوت
 نمود و جمعی بسیار با او گرویدند و او از مردم طلای ناب
 میگرفت و از آن گوساله ذهبی میساخت و بمردم میداد تا
 عبادت کنند و هارون برادر موسی هرچه قوم اسرائیل را
 نصیحت فرمود کسی باو اعتنا نکرد و همه فریب سامری
 را خوردند .

در قرآن مجید ذکر سامری نازل شده در سوره مبارکه
 طه سه مرتبه سامری را ذکر فرموده است بقوله تعالی :

" قَالَ فَإِنَّا فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ فَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ " (آیه ۸۹)

یعنی خداوند به موسی فرمود که پس از غیبت تو از میان قوم ما قوم ترا به امتحان سختی مبتلا کردیم و سامری آنان را گمراه کرد و در آیه دیگر فرموده " فَكَذَلِكَ أَلَقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُهُ مُوسَى " یعنی سامری دام تزویر افکند و گوساله فریبی را که صدا میکرد در مقابل قوم قرار داد و بنی اسرائیل گفتند بیکدیگر که اینست خدای شما و خدای موسی و در آیه ۹۶ فرموده " قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ " موسی به سامری فرمود که این چه کاری سخت است که انجام داده ای ؟

بعد میفرماید " قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي " یعنی سامری در جواب حضرت موسی عرض کرد من چیزی را دیدم که قوم ندیدند و من از جای پای رسول قبضه ای برداشتم و آن را ریختم و نفس و هوای من مرا باین کار وادار کرد

مفسرین اسلام در باره سامری و گوساله زرین سخن ها گفته اند و در نزد من الان هفت تفسیر مشهور از علمای سنی و شیعه موجود است و همه در بیان مطلب نزدیکی بهم هستند و میگویند که سامری پس از رفتن حضرت موسی بکوه طور سبنا جبرئیل امین را در میان قوم اسرائیل دیدند

که بر اسبی سفید سوار است فوراً رفت و از زیر سُم اسب جبرئیل مقداری خاک برداشت و گوساله ای شبیه به معبود مصریان از طلای ناب ساخت و خاک زیر سُم اسب جبرئیل را میان دهان آن مجسمه طلائی ریخت ناگهان آن مجسمه بی جان بجان آمد و سخن گفتن آغاز کرد که ای اسرائیل منم معبود شما و قوم چون این داستان را دیدند دعوت سامری را قبول کردند و میگویند که مقصود از آیه قرآن که فرموده " قَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ " یعنی يك قبضه خاک از زیر پای رسول که جبرئیل باشد برداشتم و بد دهان مجسمه طلائی ریختم . . . البته این داستان بظاهر بعید و غیر مانوس بنظر میآید که گوساله زرین سخن بگوید لکن بعضی از محققین قرن اخیر مانند سید احمد خان هندی و امثال او میگویند که سامری گوساله زنده ای را که شبیه به معبود مصریان بود در غیبت موسی ع در مقابل قوم بلند کرد و آن گوساله صدا میکرد چنانچه فرموده " فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ " و این صفت حیوان زنده است و قوم را بعبادت آن گوساله که دوره توقع در مصر بان آشنا بودند دعوت کرد و قوم هم قول او را قبول کردند و سپس سامری طلاهای قوم را گرفت و برای هر يك مجسمه گوساله ای زرین ساخت و برای عبادت بآنها داد این شرح و تعبیر بدین مانوس تر

است و میشود قبول کرد .
 در تورات ساختن گوساله را به هارون نسبت داده است
 و در باره سامری هم بین علما غوغائی برپاست زیرا خیال
 کرده اند که سامری منسوب بسامراست و سامرا همان مدینه
 شومرون است که بعد از سلیمان بن داود که بین رَحَبَعَام
 و یَا رُبَعَام نِزَاع بر سر سلطنت درگرفت آن مدینه ساخته شد
 رَحَبَعَام پسر حضرت سلیمان بود و دَو سِبَطِ یَهُودَا و یَامِین
 از اسباط دوازده گانه اسرائیل بعد از وفات حضرت سلیمان
 او را بسلطنت انتخاب کردند و ده سبط دیگر بنی اسرائیل
 یَا رُبَعَام بن نَبَات را که از نسل حضرت یوسف بود بسلطنت
 برداشتند ، جنگ و جدال بین این دو سلطان در گرفت
 مرکز سلطنت رَحَبَعَام قدس شریف بود که محل حج اسرائیل
 و جایگاه قربانی کردن آنان بود یَا رُبَعَام از ترس اینکه
 میاد آسباط اسرائیل بواسطه رفت و آمد به قدس شریف
 بر رَحَبَعَام مایل شوند تصمیم گرفت در مقابل قدس برای حج
 و قربانی اسباط عشره که در ظل حکم او بودند محلی مخصوص
 بسازد و لهذا در شهر سامره که بعبری شومرون گویند
 مذبحی بنا نهاد و شومرون پایتخت او بود و دو گوساله
 زرین بر آن مذبح نصب کرد و قوم را از حج به قدس شریف
 باز داشت و با احترام آن دو مجسمه زرین امر نمود و مراسم

قربانی و حج را محدود در مذبح شهر شومرون ساخت
 بعضی که از آن جمله مسیحیان هستند به قرآن شریف
 اعتراض میکنند که مدینه شومرون و گوساله های زرین سالها
 بعد از حضرت موسی و در دوره بعد از سلیمان ساخته شد
 و مهیا گردید چگونه میشود مردی در دوره حضرت موسی
 منسوب بشهری بشود که قرار بود سالها بعد از موسی ع
 بوجود بیاید و گوساله ای را بپرستند که صدها سال بعد
 از آن درست شد ؟ البته جوابهای عجیب و غریب باین
 اعتراض داده اند که از شدت سخافت قابل نقل نیست و
 جواب متنع و درست آنست که در کتاب النّظرة دکتر صدقی
 ذکر شده و خلاصه آن بفارسی اینست که لفظ شومرون در
 عبری بکسر شین و ضم شین چون معرب شود سامریا سامره
 میشود و سامری که به عبری شمرونی است یکی از افراد قبيله
 شمرونیون بود که در سفر اعداد فصل ۲۶ فقره ۲۴ آمده
 است ، این شمرونی ها از اولاد شمرون بن یساکر بن یعقوب
 بودند که در سفر تکوین فصل ۴۶ فقره سیزده مذکور است
 شمرونی ها از اقوام و قبائل بنی اسرائیل بودند که در دوره
 حضرت موسی جزو لشکریان او بودند و از سرزمین مصر
 با حضرت موسی خارج شدند و این مسئله در تکوین فصل
 ۴۶ فقره ۸ و ۱۳ و اعداد فصل ۲۶ فقره ۴ و ۲۱ مذکور

است ، بنابراین سامری مذکور در قرآن مجید فردی از قبیله سامری (شمرونیون) بوده و ابداً ربطی به سامری های دوره بعد ندارد .

(ملخص از النظرة دكتور صدق طبع مصر ص ۲۲۸)
باری داستان سامری بسیار مشهور است حتی در السنه شعرا و فصحا هم جاری و ساری است ، حافظ شیرازی فرموده " سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد " و از این قبیل بسیار است و در گفتار فصحا شئون اثبات را به موسی تشبیه کنند و شئون نفسی را به سامری نسبت دهند .
جمال قدم جل جلاله در کتاب ایقان مبارک فرموده اند قوله تعالی " . . . از موسی علم و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسك بسته اند " انتهى .

مقصود هیکل مبارک در این مقام بخصوص از سامری جهل ^{جی} کریم خان کرمانی است که شرحی مبسوط در باره او و کتابش ارشاد العوام ذکر کرده اند به اصل ایقان مبارک مراجعه شود و نیز در این کتاب بذیل " اثیم فی الکتاب " و " شجره الزقوم " و " ارشاد العوام " مراجعه فرمائید .

سبت

سبت با اصطلاح تورات روز تعطیل و آسایش است بشرحی

که در سفر پیدایش مندرجست خداوند عالم را در شش روز آفرید و در روز هفتم با استراحت پرداخت و این روز بیسوم سبت یعنی روز استراحت معروف شد ، سبت یا روز استراحت که در عهد عتیق نسبت بآن تاکید بسیار وارد شده بر دو نوع است يك سبت اصلی و دیگری سبت شرعی . سبت اصلی همان است که بر حسب فرمایش خداوند بنی نوع بشر بایستد يك روز در هفت روز را صرف استراحت کند و سبت شرعی در شریعت موسی عبارت از محدود شدن روز استراحت بر روز هفتم است که شنبه باشد و در باره این سبت شرعی در سفر خروج تاکید بسیار شده است ، در فصل بیستم خروج آیه هشتم میفرماید " روز سبت را یاد کن و آن را تقدیس نما شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را انجام ده اما روز هفتمین روز سبت بپوهه خدای تست در آن هیچ کار مکن . . . "

بتقدیری در شریعت موسی تاکید در احترام و حفظ سبت شده که در فصل سی و یکم خروج آیه ۱۴ فرموده " هر کس احترام سبت را نگاه ندارد باید کشته شود . . . " برای - اطلاع بر اهمیت سبت بعهد عتیق سفر پیدایش باب دوم آیه دوم و سوم و سفر خروج فصل بیستم ۸-۱۱ و سفر تثنیه فصل پنجم آیه ۱۲ و ۱۵ و خروج فصل شانزدهم آیه

۲۳ و ۲۹ و فصل ۱۲/۲۳ و فصل ۳۱/۳۴ و مواضع متعددی دیگر که در کتاب قاموس کتاب مقدس در ذیل سبت مندرج است مراجعه فرمائید .

بهر حال روز سبت شرعی یهود روز هفتم از هفته بود که شنبه باشد ولی برای یاد بود قیام مسیح که بنصر اناجیل در روز اول هفته یعنی یکشنبه بوقوع پیوست یوم سبت اصلی یعنی استراحت عمومی را همان روز یکشنبه قرار دادند که مومنین در آن روز استراحت کنند و بیاید مسیح باشند و بنا بر این سبت شرعی از روز آخر هفته به روز اول هفته در دوره مسیح انتقال یافت مسیحیان میگویند که حکم سبت بقوت خود باقی است یعنی سبت اصلی که تعطیل روزی در هفته است تا بحال جریان دارد ولی روز معین سبت شرعی که در شریعت موسی شنبه روز آخر هفته بود در مسیحیت به روز یکشنبه اول هفته منتقل شد ، شرح این معنی را در قاموس کتاب مقدس بتفصیل در ذیل سبت میتوان یافت .

آنچه مسلم است آنست که در ظهور مسیح یوز سبت یهود شکسته شد و روز شنبه که در نزد یهود محترم بود و کسی که احترام آن را میشکست قتلش واجب بود احترام خود را در نزد مسیحیان از دست داد و خود مسیح و حواریون در روز شنبه احترام آن را مراعات نمیکردند و سبت را

میشکستند لهذا از طرف علمای یهود محکوم بقتل شدند و حضرت مسیح را بهمین دستاویز و عناوین متعدده دیگر مصلوب ساختند .

ملاحظه کنید در فصل پنجم انجیل یوحنا که داستان شفا دادن عیسی شخر مرین را در آن مسطور است و این کار را مسیح در روز سبت کرده بود و یهود با او از این جهت از در مخاصمه درآمدند در آیه پانزدهم همین فصل پنجم است که میگوید یهودیان بر عیسی تعدی میکردند زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود و در آیه هفدهم همین باب گوید از این سبب یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را میشکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته

در اوایل حال بشرحی که در قاموس کتاب مقدس مسطور است مومنین بمسیح هم سبت یهود یعنی شنبه را مراعات میکردند و هم سبت مسیحی یعنی روز یکشنبه را مراعات میکردند و آن روز را روز خداوند مینامیدند ولی بتدریج نگاهداری سبت یهود موقوف شد و سبت شرعی مسیحیت روز یکشنبه اول هفته گردید و برای تفصیل بقاموس کتاب مقدس در ذیل سبت مراجعه شود .

بیان جمالقدم جل جلاله در ایقان شریف اشاره باین مطالب

است که یهود خود دیدند مسیح سبت یهود را محتسرم
نمیشمارد و آن را میشکند لهذا در صدر قتل او برآمدند
و گفتند موعود تورات کسی است که احکام منصوصه تورات را
حفظ و ترویج نماید نه آنکه بنسخ احکام شریعت موسی
بپردازد و لهذا از مسیح اعراض نمودند .

سُبُحَاتِ جَلال

در حدیث کُمیل بن زیاد نَخَعی که از حضرت امیر در
باب معنی حقیقت سؤال کرد پس از بیانی چند که درباره
حقیقت فرمودند کُمیل بن زیاد گفت زِدْنی بِنائاً حَضْرَت
فرمودند كَشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلالِ مِنْ غَیْرِ اِشَارَةٍ كَلِمَةُ سُبُحَاتِ
بِضْمِ سَیْنٍ وَ بَاءٍ اِسْتِ اِبْوَالْبِقَاءِ دَر كِتَابِ كَلِیَّاتِ دَر فِصْلِ
السَّیْنِ مِیْفَرْمَايِد قَوْلُهُ " وَالسُّبُحَاتُ بِضَمِّیْنِ مَوَاضِعِ السُّجُودِ
وَ سُبُحَاتُ وَجْهِ اللّهِ اَنْوَارُهُ وَ سُبْحَةُ اللّهِ جَلالُهُ " انتهى .
بطور کلی سُبُحَاتِ به موانع و حُجُبَاتِ اطلاق میشود که بین
انسان و مقصودش حائل است و بهمین گونه که نور آفتاب
مانع از مشاهده آفتاب است انوارِ جلالِ حق تعالی هم
مانع از درك كُنْهِ زَاتِ اوست و از این جهت در بیانات مبارکه

سُبُحَاتِ جَلالِ وَ سُبُحَاتِ مَجَللِهِ بِمَطالِبِ وَ مَسائِلِ اِطِّلاقِ
شده که مانع مردم از عرفانِ حق و حقیقت میشود مانند
كَلِمَةُ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ وَ امثال آن که سببِ مَنعِ نَفوسِ وَ حجابِ
مردم از توجه بمظهر امرالله است و اینکه در حدیث فرمود
كَشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلالِ یعنی تفکر درباره قدرت و عظامت
و صفات جلالیه و جمالیه حق و اینکه فرمود من غیر اِشَارَةٍ یعنی
عدم تفکر در زَاتِ حق تعالی زیرا اگر زَاتِ حق بتصور آید
محدود و مُحاط میشود و هر محدودی قابل اشاره حسییه
است و میتوان او را نشان داد و با اشاره کرد و چون زات
قیوم حق تعالی محدود و محاط واقع نمیشود لهذا بسا
نمیتوان اشاره کرد و از این جهت بتصور در نیاید و ادراك
بشر با و نرسد و فقط صفات جلال و جمال او را میتوان مورد
دقت و تفکر قرار داد و در آثار عظمت و قدرت او فکر کرد
بدون آنکه بحقیقت و كُنْهِ زَاتِش توان رسید و آثار عظمت
و قدرت او را باید در آیات آفاقیه و آیات انفسیه جستجو
کرد چنانچه در قرآن فرموده " سَنُرِیْهِمْ اَیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فِی
اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لِهِمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ " .

سبحان الله

گاهی این جمله در مقام تعجب و شگفتی گفته میشود

و زمانی در مورد دعا و نیایش بدرگاه خداوند بکار می‌رود
مرحوم سید علی خان کبیر علیه الرحمه در کتاب شرح صحیفه
کامله سجادیه که از آثار باهره مفیده مرحوم سید علی خان
است در باره سُبْحان شرح خوبی نوشته است از این قرار
قوله ره " در ضمن الروضة الثالثة .

« وَ سُبْحَانَكَ مَنْصُوبٌ عَلَى الْمَصْدَرِيَّةِ قِيلَ هُوَ اسْمٌ مَصْدَرٌ وَقِيلَ
مَوْعِدُ الْمَصْدَرِ وَ هُوَ التَّسْبِيحُ بِمَعْنَى التَّنْزِيهِ وَقِيلَ هُوَ مَصْدَرٌ
كَالْغُفْرَانِ وَ هُوَ غَيْرُ مَنْصُوبٍ أَيْ لَا يَسْتَعْمَلُ إِلَّا مَحْذُوفَ الْفِعْلِ
مَنْصُوبًا عَلَى الْمَصْدَرِيَّةِ وَ لَا يَكَادُ يَسْتَعْمَلُ إِلَّا مُضَافًا وَ إِذَا
اسْتَعْمِلَ غَيْرَ مُضَافٍ كَانَ عَلَمًا لِلتَّسْبِيحِ غَيْرَ مَصْرُوفٍ لِلْعَلَمِيَّةِ
وَ الْأَلِفُ وَ النُّونُ الْمَزِيدَتَيْنِ كَعَثْمَانَ عَلَمًا لِرَجُلٍ فَإِنَّ الْعَلَمِيَّةَ
كَمَا تَجْرِي فِي الْأَعْيَانِ تَجْرِي فِي الْمَعَانِي وَ الْمَعْنَى عَلَى الْأَوَّلِ
نُسْبِحُكَ تَسْبِيحًا عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِشَأْنِكَ الْأَقْدَسِ عَنِ الْأُمُورِ الَّتِي
مِنْ جَعَلْتَهَا عَدَمُ عِبَادَتِكَ لَكَ حَقٌّ عِبَادَتِكَ وَ عَلَى الثَّانِي
تَنَزَّهْتَ عَنِ ذَلِكَ تَنَزَّهًا نَاشِئًا عَنِ ذَائِكَ وَ لَا يَبْعَدُ أَنْ يُحْمَلَ
عَلَى التَّعَجُّبِ الخ .

خلاصه مضمون آنست که کلمه سُبْحان منصوب است بنا بر آنکه
مصدر است و باید گفت سُبْحَانَكَ و سُبْحَانَ اللَّهِ بِنَصْبِ سُبْحَانَ
و بعضی سُبْحَانَ را اسم مصدر میدانند و میگویند اسمی
است که بجای مصدر نشسته و آن مصدر که سُبْحَانَ بجای آن

قرار گرفته لفظ تَسْبِيح است که بمعنی تَنْزِيهِ و پاک بودن از
نقایص و آلودگی ها است بعضی هم سُبْحَانَ را مانند غُفْرَانَ
مصدر دانسته اند و بهر حال کلمه سُبْحَانَ غیر منصرف
است یعنی فعل آن همیشه محذوف است و خودش بنا بر
مصدریت منصوب است و کلمه سُبْحَانَ همیشه با حالت
اضافه استعمال میشود یعنی میگوئیم سُبْحَانَكَ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ
و اگر بدون مضاف الیه بکار برود آن وقت علم خواهد بود
برای تَسْبِيح و بواسطه دو علت از علل منع صرف غیر مصروف
میشود و آن دو علت یکی عَلَمِيَّة و دیگری الْف و نون زائده
است مانند عثمان که غیر منصرف است زیرا عَلَمِيَّة در معانی
هم جریان دارد همانطور که در اعیان و اسامی جریان
دارد و معنی سُبْحَانَكَ یا سُبْحَانَ اللَّهِ در صورت اول این
است که خدایا ما تو را تَنْزِيهِ و تقدیس میکنیم از آنچه که
سزاوار مقام اقدس تو نیست مانند عبادت های ما که لایق
و درخور شأن و مقام تو نیست و آنطوری که سزاوار است
از عهده عبادت تو بر نمی آئیم و در صورت دوم معنی
چنین میشود خدایا تو دَالِماً وَ حَقِيقَةً مَنَزَّهَةً و مقدس هستی
. و گاهی هم برای تعجب بکار میرود الخ .
سید علی خان در کتاب مزبور پس از این جمله که ذکر شد
شرحی در باره بیان مبارك حضرت سجاد ع بیان کرده و

شرح میدهد که چگونه میشود سُبْحَانَكَ را در آن بیان مبارک حضرت سجاد برای تعجب بکار برد که چون از تناسب مقام بحث ما بیرون است از ذکر آن صرف نظر شد، طالبان برای اطلاع بکتاب شرح صحیفه سجادیه سید علیخان کیسری در ضمن الروضة الثالثة مراجعه فرمایند.

در کتب تفاسیر مانند کشاف زمخشری و بیضاوی و تفسیر مجمع البیان علامه شیخ طبرسی علیه الرحمه و امثال آن قریب بهمین تحقیقات که از شرح صحیفه نقل کردم در باره کلمه سبحان الله نوشته شده است.

علامه ابوالبقا الحسینی در کتاب کلیات که از کتب مهمه و پر ارزش مولفات ادبیه محسوب است در فصل سین در ذیل سبحان الله مطالب مفیده آورده که قسمتی از آن را برای اهل تحقیق در اینجا عینا نقل میکنم قوله ره " سُبْحَانَ اللَّهِ لِمَعْنَى التَّسْبِيحِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ فِيهِ تَنْزِيهِ اللَّهِ نَفْسَهُ عَنِ السُّوْءِ وَالْأَصْحَحُّ أَنَّهُ اسْمٌ مُصَدَّرٌ لَا مُصَدَّرٌ مَا خُوذَ مِنَ التَّسْبِيحِ وَهُوَ التَّنْزِيهِ وَكَوْنُهُ مُصَدَّرًا لِغَيْرِ مُسْتَعْمَلٍ ضَعِيفٌ لِأَنَّ أَكْثَرَ مَصَادِرِ يَكُونُ لَهُ فِعْلٌ وَلَا يَكَادُ يُسْتَعْمَلُ إِلَّا مُضَافًا إِلَى مَفْرُودٍ ظَاهِرًا وَمُضْمَرًا إِضَافَةُ الْمَصْدَرِ إِلَى الْفَاعِلِ " میفرماید سبحان الله بمعنی آنست که خداوند ذات مقدس خود را باین کلمه سبحان الله به تنزیه و تقدیس از صفات زشت و ناپسند

ستوده است و این گفتار از ابن عباس است که در معنی سبحان الله فرموده و صحیح ترین اقوال در باره سبحان الله آنست که سبحان اسم مصدر راست نه آنکه مصدر باشد و این اسم مصدر مأخوذ از مصدری است که تسبیح و تنزیه باشد و فعل این مصدر هیچوقت مورد استعمال نیست و لکن این قول بسیار ضعیف و بی ارزش است زیرا بیشتر مصادر دارای فعل هستند باری کلمه سبحان همیشه بچیزی اضافه میشود و بدون اضافه استعمال نمیشود و مضاف الیه سبحان یا مفرد ظاهر است و یا ضمیر (مانند سبحان الله و سبحانك) و اضافه شدن سبحان -

بظاهر یا ضمیر از قبیل اضافه مصدر بفاعل است بعد میفرماید " وَقَدْ يَنْقَطِعُ عَنِ الْإِضَافَةِ وَيَمْتَنِعُ عَنِ الصَّرْفِ لِلزِّيَادَتَيْنِ وَحِينَئِذٍ يُحْكَمُ عَلَيْهِ بِأَنَّهُ عَلَمٌ لِلتَّسْبِيحِ " میفرماید گاهی کلمه سبحان تنها و بدون مضاف الیه بکار میرود و از اضافه منقطع میشود و در چنین حالتی غیر منصرف میشود و دو علت منع صرف او یکی الف و نون زائده است و دیگری علمیت زیرا در چنین حال او را علم باید دانست برای تسبیح (مانند عثمان که دارای الف و نون زائده و علمیت است برای شخص) فلا اعلام لا تُضَافُ زیرا اعلام اضافه بچیزی نمیشوند و چون سبحان هم از اعلام باشد لهذا اضافه بچیزی نمیشود و قول العلامة فِي الْكُشَافِ وَغَيْرِهِ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ عَلَمٌ سَوَاءٌ أَضْمَرَ امَّ لَا وَعَلَامَةٌ

زَمَخْشَرِي در کُشَاف و ديگران ميگويند که سبحان در هر حال علم است بچه اضافه بشود بچيزی يا اضافه نشود و سپس از اين گفتار بيان مفصلي از سيد مرتضی و ديگران در اين موضوع بيان ميکند و معاني آيات قرآنيه را که کلمه سُبْحَانَ و سَبَّحَ و يُسَبِّحُ و غيرها در آن مذکور است بتفصيل ذکر ميفرمايد که مطالعه و مراجعه آن براي اَدَبِ دوستيان و محققان بسيار لازم و سبب حصول لذت معنويه است .

سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ

بيان جمالقدم جل کبريائه است در مضمون آيه که فرموده رحمت خداوند بر همه چيز سبقت گرفته و بدنبال آن بجزمله ای از قرآن مجيد در سوره اعراف اشاره کرده و فرموده اند " وَسَعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ " که در قرآن نازل شده وَ رَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ...
برای تفصيل بذيل همین جمله در اين کتاب مراجعه شود .

.....

السَّيْلُ مَسْدُودٌ وَالطَّلَبُ مَرْدُودٌ

اين بيان از حضرت امير عليه السلام است که در ضمن خطبه در توحيد باری تعالی بيان فرموده اند و حضرت سيد کاظم رشتی اعلى الله مقامه در شرح خطبه طُتَجِيْشَه اين بيان مبارک را اشاره کرده و فرموده قوله ره ... ثُمَّ تَرَقَّى مِنْهَا اِلَى مَقَامِ النُّقْطَةِ وَظَهَرَ لَهُ سِرُّ لِي مَعَ اللّٰهِ حَالَاتٍ (وَقْتُ نَحْ) لَا يَسْعُنِي مَلِكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ هُوَ فِيهِ اَنَا وَ اَنَا هُوَ وَ اَتَّصَلَ الْحَبِيبُ بِالْمَحْبُوبِ وَ الطَّالِبُ بِالْمَطْلُوبِ وَ الشَّاهِدُ بِالْمَشْهُودِ وَ هَذَا الْاِتِّصَالُ اِتِّصَالٌ رَسْمِيٌّ وَ هُوَ الْاِتِّصَالُ بِالْحِظِّ الْمَطْلُوبِ الْمَحْبُوبِ الَّذِي لِحَظِّهِ بِهِ وَ هُوَ الطَّرْفُ الْخَاصُّ بِهِ كَمَا قَالَ :

قَدْ فَتَّهَمَ إِلَى الرُّسُومِ فَكُلُّ

دَمْعُهُ فِي سَطْوَلِهِ مَطْلُوبٌ
مُنْتَهَى الْحِظِّ مَا تَزْوَدُ مِنْهُ

اللَّحْظُ وَ الْعَدْرُ كُونَ ذَاكَ قَلِيلٌ
جَاءَهَا مَنْ عَرَفَتْ يَبْفِي اِقْتِيَّاسًا

وَلَهُ الْبَسْطُ وَ الْمَعْنَى وَ السُّؤَالُ

فَتَعَالَتْ عَنِ الْمَنَاةِ وَعَازَتْ

عَنْ دُنُو إِلَيْهِ وَهَوَّسَ سَوولُ
فَتَقَطَّنْ وَأَفْهَمْ مَا قَالَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى وَثْلِهِ
وَالْجَاءَ الطَّلَبُ إِلَى شَكْلِهِ السَّبِيلُ (الطَّرِيقُ) مَسْدُودٌ وَالطَّلَبُ
مَرْدُودٌ دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَوُجُودُهُ اثْبَاتُهُ .. الْخَطْبَةُ . . . انتهى .

سَرِّنَارِ مَوْسَى

در شرح حال حضرت موسی ع در قرآن مجید و عهد
عتیق مذکور شده که آنحضرت در حین مسافرت بعصر در بین
راه از دور آتشی دید و بجانب آن رفت و چون بکوه سینا
رسید دید شجره ای آتش از آن آشکار است و ندای اِنْنِی
اَنَا اللّٰهُ از آن بلند است و خداوند از شجره با موسی ع -
تکلم فرمود و او را برای هدایت فرعون و مردم مصر مامور
فرمود و بر حسب خواهش موسی هرون برادر او را نیز با
او همراه ساخت که در امر ابلاغ کلمه با او مساعدت کند و وزیر
او باشد و عصائی باو عنایت کرد که تبدیل بشعبان میشود
و ید بیضا باو کرامت فرمود و موسی ع بدون آنکه بسراغ
زن و فرزند خود که آنان را در بیابان گذاشته بود و بدنبال

آتش روانه شده بود برود بجانب مصر رهسپار گردید و بدعوت
فرعون اقدام فرمود و این داستان شجره موسی ع و سر نار
موسوی را محققین و عرفای کاملین و صوفیه و شعرای بزرگ در
گفته های خود آورده اند حافظ فرموده :

یعنی بیا که آتش موسی نمود گُل

تا از درخت نکته توحید بشنوی

شیخ محمود شبستری در گلشن راز فرموده :

روا باشد انا الحق از درختی

چرا نبود روا از نیک بختی

در آ در وادی وحدت که ناگاه

درختی گویدت انا الله

و حضرت امیر علیه السلام در ضمن خطبه معروف به طُنْجِیَّه
فرموده " فَتَوَقَّعُوا ظُهُورَ مَلِكِم مَوْسَى مِنْ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ

... در عهد عتیق سفر خروج باب سوم داستان آتش
موسی مذکور است میفرماید . . . بحوریب که جبل الله باشد

آمد فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته بروی ظاهر

شد و چون او نگرست اینک آن بوته اش مشتعل است اما

سوخته نمیشود . . . خدا از میان بوته بوی ندا داد و گفت

ای موسی ای موسی گفت لَبَّيْكَ گفت بدین جا نزدیک میا

نعلین خود را از پاهایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن -

ایستاده ای زمین مقدس است و گفت من هستم خدای پدرت خدای ابراهیم . . . من اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم . . . (فصل چهارم) پس خدا بوی گفت آن چیست در دست تو گفت عصا گفت آن را بر زمین بینداز و چون آن را بینداخت ماری گردید . . . الخ .

احوال موسی در فصل سوم و چهارم و فضول بعد از سفر خروج ادامه دارد در قرآن مجید نیز در باره حضرت موسی و شجره و نار آیات متعدده نازل گردیده است در سوره بقره و اعراف و انفال و یونس و سوره هود داستان دعوت موسی فرعون را و مخالفت های فرعون و داستان ساحران و غیره نازل شده و در سوره طه در باره نار موسی میفرماید قَوْلُهُ تَعَالَى " هَلْ آتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوًى وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى "

مضمون آنست که آیا داستان موسی را شنیده ای زمانی که آتشی از دور دید و بخانواده خود گفت در اینجا بمانید من از دور آتشی میبینم میروم شاید برای شما از آن آتش بیاورم یا راه خود را پیدا کنم چون موسی بآنجا رسید صدای پروردگار را شنید که فرمود ای موسی من پروردگار

تو هستم کفش های خود را بیرون کن زیرا تو در بیابان مقدس هستی که مَسَعَى بَوَادِي طُوًى است من تو را بپیغمبری انتخاب کردم اینک بشنو آنچه بتو وحی میشود . . . و بعد بتفصیل داستان موسی را بیان فرموده است و در سوره های مؤمنین والشعراء والنمل و سوره مؤمن و زخرف و دخان و مزمل والنازعات والفجر نیز داستان موسی را ذکر فرموده است و مفسرین عامه و خاصه در تفسیر سوره های مزبوره از اخبار مرویه و احادیث مأثوره آنچه یافته اند در باره داستان موسی ذکر کرده اند و در کتاب قصر الانبیاء و حیوة القلوب مجلسی و بحار الانوار مجلد پنجم باب بعثت موسی داستان موسی علیه السلام بتفصیل مسطور است .

مفسرین اسلام از عامه و خاصه بجز معدودی قلیل داستان شجره و نار موسی را بظاهر دانسته اند و همه جریان را میگویند بر حسب ظاهر واقع شده و لکن در باره سیر نار موسی حضرت عبدالبهاء جل شانه در الواح مبارکه بیانی لطیف فرموده اند که " لا یُدْرِكُهُ إِلَّا أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيقَانِ " از جمله در لوح مبارک که در مکاتیب جلد اول مسطور است میفرمایند قوله الاحلی (در باره شرافت ارض اقدس) :

" وَالْإِقْلِيمُ الْكَرِيمُ مَنَعَتْ بِلِسَانِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مَوْصُوفٌ وَمُسَوِّمٌ بِأَنَّهُ أَرْضٌ مُقَدَّسَةٌ وَخَطَّةٌ طَيِّبَةٌ طَاهِرَةٌ وَإِنَّهَا مَشْرِقٌ

ظُهُورِ الرَّبِّ بِمَجْدِهِ الْعَظِيمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَوِيمِ وَإِنَّهَا مَدْلُوعُ
 آيَاتِهِ وَ مَرَكَزُ رَايَاتِهِ وَ مَوَاقِعُ تَجَلِّيَاتِهِ وَ سَيِّظُهُرُ فِيهَا بَجْنُودِ
 حَيَاتِهِ وَ كِتَابِ أَسْرَارِهِ وَإِنَّهَا الْبُقْعَةُ الْبَيْضَاءُ وَإِنَّ فِيهَا
 الْجُرْحَاءُ بِوَادِي طُوًى وَ فِيهَا طُورُ سَيْنَاءَ وَ مَوَاضِعُ تَجَلُّي رَبِّكَ
 الْأَعْلَى عَلَى أَوْلَى الْعَزَمِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ فِيهَا الْوَادِي الْأَيْمَنِ
 الْبُقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ وَالْوَادِي الْمَقْدَسِ وَ فِيهَا سَمِعَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ
 نِدَاءَ الرَّحْمَنِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ الَّتِي أَضَلَّهَا ثَابِتٌ وَ قَرَعَهَا
 فِي السَّمَاءِ . . . وَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ سَمِعَ نِدَاءَ الرَّبِّ الْمَنَّانِ
 مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُرْتَفَعَةِ فِي طُورِ سَيْنَاءَ فِيهَا وَالِي الْآنَ
 لَمْ يَلْتَفِتُوا النَّاسُ مَا مَعْنَى هَذِهِ الْوَاقِعَةِ الْعَظِيمَةِ الْمَذْكُورِ
 فِي كُلِّ الصُّحُفِ وَالزُّبُرِ وَ مَا هَذِهِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ لِزَيْتُونَتِهَا
 لِأَشْرَقِيَّةِهَا وَ لَا غَرْبِيَّةِهَا يَكُونُ زَيْتُهَا يُضَيُّ وَ كَوَلَّمَ تَمَسَّسَهُ نَارُ
 نُورٍ عَلَى نُورٍ فَالْشَّجَرَةُ هَذِهِ الْحَقِيقَةُ الظَّاهِرَةُ الْبَاهِرَةُ الْيَوْمَ
 النَّاطِقُ مَنْ فِي نَارِهَا بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ فَمُوسَى بْنُ عِمْرَانَ
 كَانَ يَسْمَعُ هَذَا النِّدَاءَ مِنْهَا وَ ذَلِكَ الْإِسْتِمَاعُ وَالْإِصْفَاءُ مُسْتَمَرٌّ
 إِلَى الْآنَ لِأَنَّ حُدُودَ الزَّمَانِ لَيْسَ لَهَا حُكْمٌ فِي عَالَمِ الرَّحْمَنِ
 . . . الخ .

از این بیان مبارک مقصود از جمله سرنار موسوی که درایقان
 شریف نازل شده واضح و مبرهن گردید طوبی لمن أدرك -

الإشارة .

(ملاً) سعید بارفروشی

مشارالیه مطابق فرموده نبیل زندی از مشاهیر اصحاب
 قلعه طبرسی بود و اصلاً اهل قریه رزه کنار از توابع بارفروش
 بود مشارالیه از تلامذه و تربیت یافتگان حضرت قدوس بود
 و در خدمت آنجناب به قلعه رفت و به نصرت اصحاب پرداخت
 در قلعه طبرسی کار اصحاب بسیار سخت شده بود و غذا
 و طعام نداشتند و گوشت اسب را کباب میکردند و میخوردند
 ملا سعید بارفروشی مزبور و ملا یوسف خوئی چون مظلومیت
 جناب قدوس را دیدند و از گرسنگی آن حضرت در تب و تاب
 بودند و مخصوصاً چون میدانستند که حضرت قدوس عادت
 شدید به صرف چای دارند و چای در قلعه بدست نمیآمد
 در صدر برآمدند که از قلعه بیرون روند شاید بتوانند
 از چایی چای بدست آورند برای این منظور آن دو نفر
 با سه نفر دیگر از اصحاب مخفیانه از قلعه خارج شدند
 و مقداری راه پیموده از اصحاب دور ماندند و گرفتار اعداء
 و دشمنان گشته و آنان را نزد مهدی یقلی میرزا بردند ، -

مشارالیه هرچه خواست از آنان در بارهٔ حالت اصحاب و کیفیت تجهیزات و عده و عدد آنان خبری بدست آورد ممکن نشد و سکوت کردند لاجرم هر پنج نفر را به ساری فرستاد تا علما فتوی دهند و بقتل رسانند در ساری علمای شیعه به قتل آنان فتوی دادند و جمعی از علما در غره ای - نشستند و اصحاب را با لباسهای مسخره و مضحك که بر تن آنان کرده بودند وارد میدان کرده در میان شور و شعف و لعن و طعن اعداء همه را بشهادت رسانیدند .
(ظهور الحق جلد دوم و نبیل زرنده ی)

سکون و استقرار مظهر کلیه

در ارض معلوم و مخصوص

میفرمایند در کتاب الهی (قرآن مجید) جمیع وقایع متحققه در این ظهور بدیع از جزئی و کلی بتلویح ذکر شده است و از جمله آنکه در قرآن مجید بصراحت مذکور که محل سکونت و استقرار مظهر کلی الهی در ارض معلوم مخصوص یعنی مدینه الله بغداد خواهد بود چنانچه در سوره

یونس فرموده **وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ . . .** و در سوره الانعام میفرماید **" لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ . . . "** و مقصود از دارالسلام مدینه الله بغداد است یعنی خداوند منان در قرآن اخبار فرموده که محل جلوه و استقرار مظهر امرالله در مدینه الله بغداد یعنی دارالسلام خواهد بود چنانکه این موضوع تحقق یافت و جمالقدم جل جلاله در ربیع الثانی سال ۱۲۶۹ هـ ق در برج دلو که فصل زمستان بود بامر دولت و فرمان ناصرالدینشاه قاجار با عائله مبارکه از طهران پس از استخلام از سیاه چال بطرف بغداد عزیمت فرمودند . در باره مدینه الله بغداد در ذیل دارالسلام و در ذیل بغداد مطالب لازمه نوشته شده مراجعه فرمائید .

السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ . . .

این فقره در زیارت مخصوصی ذکر شده که از امام روایت است و شیعیان اثنی عشریه در سرداب سامرا که به زیارت امام غایب خود میروند این زیارت را میخوانند بتصریح مرحوم محدث قمی در کتاب مفاتیح الجنان این زیارت را سید بن طاوس نقل کرده است و اول آن اینست **" السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ**

الجَدِيدِ وَالْعَالِمِ الَّذِي عَلَّمَهُ لِأَيُّدٍ... الخ
 در این زیارت جمله الْحَقُّ الْجَدِيدِ دلالت دارد که قائم موعود
 با سیرت جدید و قضاء جدید و حکم و کتاب جدید ظاهر
 میشود بشرحی که در سایر احادیث مندرج است برای اطلاع
 بیشتر بذیل جمله "در زیارت میفرماید... الخ" در همین
 کتاب مراجعه شود.

سلطنت قائم با آنکه در احادیث ماثور...

میفرمایند سائل پرسیده که سلطنت قائم موعود منصوص
 احادیث ماثوره از ائمه اطهار است و بر حسب ظاهر حضرت
 نقطه اولی دارای سلطنت و غلبه نبودند و جواب میفرمایند
 که مقصود سلطنت معنویه است، در اخبار و احادیث شیعه
 روایت شده که قائم موعود باید با قدرت و سلطنت و غلبه
 ظاهر شود منصوص احادیث در کتب شیعه مانند بحار الانوار
 مجلسی و سایر کتب مندرج است که فرموده اند "يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ
 بِهٖ قِسْطًا وَعَدْلًا" و فرموده اند که يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ
 و نیز مصرح است که ائمه فرموده اند قائم با شمشیر ظاهر

میشود و سیمد و سیزده نفر در حضرتش هستند و عالم را به
 غلبه تصرف میکند و دجال و شیطان را بقتل میرساند و آنقدر
 مردم را میکشد که همه میگویند خداوند در دل این مرد
 رحم نیافریده و مهربانی و عطوفت قرار نداده و از این قبیل
 بسیار است که جمیع آن احادیث در مجلد سیزدهم بحار^{نوار} الانوار
 موجود است. جناب ابوالفضایل در ضمن مقاله ثانیه کتاب
 فرائد عین این شبهه غلبه و سلطنت موعود را که شیخ الاسلام
 تغلیس اشکال کرده است ذکر فرموده و در صفحات متعدده -
 آن کتاب جواب کافی و مقنع بیان فرموده اند طالبان بکتاب
 فرائد و امثال آن میتوانند مراجعه کنند.

السَّمَاءِ وَالْأَرْضُ تَزُولَانِ

وَلَكِنْ كَلَامِي لَا يَزُولُ

این بیان در انجیل از حضرت مسیح ع روایت شده است
 و علمای مسیحی بهمین بیان مسیح استدلال میکنند که آئین
 مسیح هیچوقت از عالم محو و نابود نمیشود و آئین جدیدی
 هرگز پس از مسیح در جهان ظاهر نخواهد شد و در آخر
 الزمان که موعود انجیل ظاهر شود عیناً آئین مسیح را ترویج

خواهد کرد و ابداً تغییر و تبدیلی در آن نخواهد داد و به استناد همین بیان مسیح بود که علمای مسیحی مردم را از عرفان حضرت رسول ص باز داشتند و هنوز هم بهمین آیه استدلال بر ابدیت آئین مسیح مینمایند .

بشرحی که در کتاب مبارک ایقان به تفصیل تشریح فرموده اند به "قوله تعالی": بیان دیگر در انجیل هست که میفرماید السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ تُزَوَّلَانِ وَلَكِنْ كَلَامِي لَا يَزُولُ که معنی آن به فارسی اینست که آسمان و زمین ممکن است که زائل و معدوم شود اما کلام من هرگز زائل نمیشود و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود و از این راهست که اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت و زمان که طلعت موعود با همه علامتها ظاهر شود باید شریعت مرتفعه در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر این دین و این فقره از مطالب محققه مسلمه است نزد ایشان و چنان اعتقاد کرده اند که اگر نفسی هم مبعوث شود به جمیع علامات موعود و هر خلاف حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند چنانکه در ظهور شمس محمدیه مشهور گشت . . . الخ .

این آیه انجیل متی فصل ۲۴ آیه ۳۵ مذکور است علمای

مسیحی غیر از آیه مزبوره به آیه مندرجه در نامه اول یوحنا باب دوم آیه ۲۲ و باب اول غلاطیان آیه دهم و غیره را بر ابدیت آئین مسیح استدلال میکنند برای تفصیل حال به گلشن حقایق مرحوم حاجی مهدی رفیعا ارجمند همدانی مراجعه شود .

سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ...

این بیان مبارک شرح احوال نفوس منکر و بهانه جو است که پس از استماع ندا و ارتفاع دعوت مظهر امرالله اعراض میکنند و عصیان مینمایند و به مقتضای فطرت خبیثه خود از قبول ندای حق سر باز میزنند و جمالقدم جل کبریائیه در ایقان شریف در باره چنین نفوسی و تشریح احوال آنان فرموده " . . . نَقَمَتْ شُدْ بَرَاي فُجَّارٍ يَعْنِي أَنهَائِي كِه بَعْدَ اَز اِسْتِمَاعِ كَقْتَنَدُ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا " انتهى .

علامه شبلی نعمانی در کتاب سوانح مولوی رومی در نیل بحث نبوت در این باره میفرماید قوله عليه الرحمة " حقیقت اینست که فطرت انسان را خدا مختلف بنا کرده است بعضی ها طوری هستند که در طبیعت آنها کجی و شرارت

فطری وجود دارد در قلب آنها سخن صحیح و راست اثر نمیکنند و در هر حرفی سَفَسَطَه و تَشْكِیک می کنند بداعتقادی و انکار و شك جزو خمیره آنها میباشد و بدینجهت اثر این خیالات را مثل عکسی که در آینه می افتد به آسانی قبول مینمایند کمترین دستاویز و پشتیبانی و کمک این فطرت آنها را قوی تر میکند و این نوع مردم بهیچ نحوی براه راست نمیآیند در شان همین هاست که خدا میفرماید "يُضِلُّ بِكَثِيرًا" خدا بوسیله قرآن بسیاری را گمراه میکند برخلاف بعضی آدمی که فِطْرَةً سَلِيمَةً نَبِيَكُلُّ و بالاخره اثر پذیر میباشند . انتهى ، (ص ۱۰۵ ترجمه فخر داعی گیلانی)

باری جمله سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا از قرآن مجید است که در سور بقره نازل شده قوله تعالی " . . . خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاَسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا . . . " یعنی به بنی اسرائیل گفتیم که آنچه را توسط حضرت موسی بر شما فرستاده ایم با کمال قوت و ایمان دریافت کنید و اوامرش را بشنوید و اطاعت کنید و لکن یهود گفتند که فرمان موسی و خدا را شنیدیم ولی اطاعت نمیکنیم و راه عصیان را انتخاب مینمائیم و از این جهت بود که به پرستش گوساله پرداختند .

.....

سنه الستین

اشاره بجمله ایست که در حدیث مفضل بن عمر کوفی از حضرت صادق ع روایت شده است این حدیث را مرحوم مجلسی در مجلد سیزدهم بحار الانوار که بجلد غیبت معروف است در ضمن باب سی و پنجم نقل فرموده و شیخ احمد احسائی نیز در کتاب العصمة و الرجعة روایت فرموده و در فصل الخطاب مرحوم حاجی کریم خان کرمانی هم ذکر آن تماماً شده است ، در همین حدیث است که ذکر سنه الستین یعنی سال شصت موجود است ، مقصود از سنه الستین در اصطلاح امر مبارک عبارت از سال ۱۲۶۰ هـ ق است که در لیله پنجم جمادی الاولی این سال حضرت نقطه مبارکه اولی جل ذکره در بیت مبارک شیراز در نزد ملاحسین بشرویه ای ملقب به باب الهاب اظهار امر فرمودند و شرح آن بتفصیل در تاریخ نبیل زرندی موجود است ، مرحوم مجلسی ره در غیبت بحار الانوار بجای جمله فی سنه الستین جمله فی شبهه لیسستین را نقل فرموده یعنی آن حضرت در وقتی ظاهر میشود که مردم در ظهور او شك و شبهه داشته باشند و -

ظهور آن حضرت در آن زمان سبب برطرف شدن شبهه و شك مردم میشود ولكن در بعضی نسخه ها بجای شُبُهَةٌ لَيْسَتَيْنِ که در بحار الانوار نقل شده جمله فی سَنَةِ السِّتَيْنِ روایت شده ، از جمله حضرت شیخ احمد احسائی در رساله العصمه و الرجعه که در اول جوامع الکلم بطبع رسیده در - صفحه ۸۳ و فی سَنَةِ السِّتَيْنِ را واضح و لائح ذکر کرده است و مرحوم خان کرمانی هم در فصل الخطاب که کتاب کبیری است در معارف شیعه امامیه حدیث مفضل را نقل کرده و هر دو روایت را ذکر کرده هم جمله فی سَنَةِ السِّتَيْنِ را نوشته و هم جمله فی شُبُهَةِ لَيْسَتَيْنِ را ذکر کرده تا رعایت احتیاط را نموده باشد (ص ۱۲۶ سفر اول) .

جمالقدم جل جلاله در ایقان شریف روایت فی سَنَةِ السِّتَيْنِ را که اشاره بسال ظهور حضرت موعود است اختیار فرموده و در کتاب مبارک ذکر فرموده اند .

مقصود سال یکهزار و دوست و شصت هجری قمری است که در ماه جمادی الاولی لیله پنجم ماه از سال مزبور حضرت رب اعلی قائم آل محمد جل زکرة الاعلی در شیراز در بیت مبارک نزد ملاحسین بشرویه ای اظهار امر فرمودند و این همان سَنَةِ السِّتَيْنِ است که حضرت صادق آل محمد ع در جواب سؤال مفضل بن عمر کوفی در باره حضرت موعود فرمودند

که فی سَنَةِ السِّتَيْنِ يظهر امره . . .

سَنَرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ . . .

در سوره حم سجده قرآن این آیه مبارکه نازل شده که میفرماید " سَنَرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ . . . " یعنی خداوند جهان برای حصول عرفان خود دو طریقه در مقابل افراد انسان قرار داده که مردم میتوانند از آن دو طریق به حقانیت و عظمت و وجود حق منبعسین ببرند ، يك طریق آیات آفاقیه است که آثار عظمت و قدرت حق است و تعمق در خلقت جهان انسان را وادار میکند که بوجود آفریدگار عظیم بسبرد و به عظمت او اعتراف کند طریق دوم تعمق و تفکر در نفوس انسانی است که اگر کسی در وجود خود و در باره روح و نفس خود دقت و تفکر کند و آثار تدبیر او را در جسم خود مشاهده نماید بس گمان بوجود روح جهان و آفریدگار جهانیان

که مدبر عالم است بی میبرد و به بزرگواری و قدرت او اقرار
مینماید .

سیدالشهداء

مقصود وجود مبارک حضرت حسین بن علی بن ابیطالب
ع است که در زمین کربلا در نهایت مظلومیت با جمعی از
اصحاب و یاران با وفای خود بفرمان یزید بن معاویه و
بدستور ابن زیاد در روز دهم ماه محرم الحرام سال شصت
و یک هجری قمری بشهادت رسید و زنان و فرزندانش را
اسیر کردند و از کربلا بکوفه و از آنجا بدمشق شام نزد
یزید بن معاویه بردند و شیعیان استقامت و فداکاری و
شهادت آن حضرت را دلیل متین و برهان محکم بر حقانیت
آن حضرت میدانند و در کتب و مولفات خود نوشته و مینویسند
که چنین استقامت و فداکاری تا کنون در عالم نظیر نداشته
و در شرح مصائب آن حضرت کتابها نوشته و داستان کربلا
را بتفصیل در کتب مقاتل ذکر نموده اند . تولد مبارک
حضرت سیدالشهداء ع بتصریح ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب اصول کافی در باب مولد حسین بن علی ع
در سال سوم هجری در مدینه واقع شد در ماه محرم سال

شصت و یکم هجری پس از پنجاه و هفت سال زندگانی بشهادت
رسید و عبیدالله بن زیاد فرمانفرمای کوفه در دوره خلافت
یزید بن معاویه بقتل آن حضرت فرمان داد ، ریاست لشکر
ابن زیاد با عمر بن سعد بود و شهادت آن حضرت در روز
دوشنبه دهم محرم الحرام در کربلا واقع شد و مادر آن حضرت
فاطمه زهراء دختر حضرت رسول الله ص بود ، انتهای کلام کلینی
حضرت جعفر صادق ع بروایت کلینی در کافی فرمودند که
امام حسین در روز عاشورا در پنجاه و هفت سالگی بشهادت
رسیدند و نیز از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمودند
فاصله تولد حضرت حسین بن علی از تولد برادرش حسن
بن علی ع ششماه و ده روز بود و از حضرت ابوعبداللله
جعفر بن محمد روایت شده که فرمودند از انبیا و اولیا
کسی شش ماهه متولد نشده مگر عیسی بن مریم و حسین بن
علی بن ابیطالب ع .

در کتب شیعه امامیه داستانهای عجیب و احادیث بسیار
در باره حضرت سیدالشهداء ع موجود است که در مقام
خود خالی از غرابت نیست مانند آنکه آن حضرت شیبر
مادر نخوردند و از انگشت ابهام رسول الله تغذیه میکردند
و از این قبیل سخنان بسیار که در اصول کافی و بحار الانوار
مجلسی و مدینه المعجزه و غایه المرام بحرینی و سفینه

البحار و منتهی الآمال محدث قمی و کتب دیگر شیعه نقل شده است .

هر چند در روز ورود حضرت سید الشهداء بکربلا اختلاف است بقول محدث قمی در کتاب منتهی الآمال اصح اقوال آنست که آن حضرت در روز دوم محرم الحرام سال شصت و یکم هجری وارد سرزمین کربلا شدند و در روز عاشورا که شهادت آن حضرت واقع شد مجموع لشکریان آن حضرت سی و دو نفر سوار و چهل تن پیاده بودند و بعضی زیاده هم گفته اند و لشکر مخالف را از شش هزار تا سی و پنجهزار نفر نوشته اند، لشکر حضرت حسین ع جمعی از اصحاب آن حضرت و جمعی از منسوبین آن بزرگوار بودند که تفصیل جمیع در کتب مقاتل مذکور است و منسوبین آن حضرت که از بنی هاشم بودند عبارت بودند از فرزندان امیرالمومنین و اولاد جعفر و عقیل و فرزندان امام حسن و اولاد حضرت امام حسین ع که اسامی همه و شهادتشان در کتب مقاتل مذکور است از فرزندان حضرت حسین فقط علی بن الحسین ملقب به سجاد باقی ماند که در آن وقت از سن شریفش بیست و دو سال میگذشت ، ماجرای آن حضرت در کوفه با عبیدالله بن زیاد مشهور است و در تاریخ طبری بتفصیل بیان شده و در مروج الذهب مسعودی و سایر کتب تواریخ

و مقاتل نیز مذکور گردیده است ، سید سجاد همان است که جمالقدم جل جلاله در لوح سلطان ایران از آن حضرت به سید الساجدین و سند المقربین و کعبه المشتاقین تعبیر فرموده اند و در سورة الملوك از آن حضرت به علی اوسط ذکر نموده اند سید الشهداء ع و و پسر دیگر هم بنام علی داشتند که بزرگتر از همه بنام علی اکبر و کوچکتر بنام علی اصغر معروف بود و امام سجاد هم به علی اوسط نامیده - میشدند علی اکبر در کربلا در سن ۲۵ سالگی بشهادت رسید و علی اصغر هم در سن يك سالگی بروایت جرجسی زیدان در داستان کربلا و بروایت دیگر در سن شش ماهگی بتیر حرکه شهید شد قاتلین و دشمنان حضرت حسین ع را - مختار وقتی که قیام کرد همه را بقتل رسانید و سر این زیاد را نزد حضرت سجاد ع فرستاد .

مرحوم اعتماد السلطنه مراغه ای کتابی مفید بنام حجة السعادات فی حجة الشهادة تألیف کرده که بطبع رسیده و در آن کتاب وقایع کربلا و سایر امور متعلقه بآن را بتفصیل ذکر کرده و نیز از تواریخ معتبره نقل نموده وقایعی را که مشعر است بر اینکه در سنه شصت و یکم هجری که سال شهادت حضرت سید الشهداء بود در جمیع عالم انقلاب و اضطراب و وحشت حکمفرما بوده طالبین بآن کتاب جلیل مراجعه فرمایند .

حضرت سیدالشهدا^ع جمعاً شش اولاد داشتند که چهار پسر و دو دختر بودند یکی را نام سکینه و دیگری را فاطمه بود بعضی هم فرزندان حضرت را زیادتر نوشته اند داستان حضرت سکینه و مکالمه آنرا با شعراء معروف زمان بسیار مشهور است و در کتب ادبیه مسطور و از جمله در کتاب خیرات الحسان بتفصیل مذکور و مراجعه آن سبب روح و ریحان است ، عده زوجات حضرت سیدالشهدا^ع چهار زن بود نام یکی از آنها اصلاً معلوم نیست و در کربلا همراه بود و جزو اسیران بود و بشام رفت دو م لیلی نام داشت مشارالیهها دختر ابو مرثه ثقفی است و مادرش میمونه دختر ابوسفیان بود علی اکبر فرزند سیدالشهدا^ع از همین لیلی بوجود آمد در کتب مقاتل زکری از بودن لیلی در کربلا و اسیری کوفه و شام نیست و بنظر میرسد که همراه نبوده است ، زوجه سوم حضرت حسین ^{لقیس} ع را نام رباب بود رباب دختر امرو^ا و مادر سکینه بنت الحسین است شرح حال رباب در ینابیع الموده ذکر شده مشارالیهها یک سال بعد از واقعه کربلا از کثرت گریه و بیتابی وفات نمود ابن آشیر در کامل التواریخ گوید که یکسال بر سر قبر حسین ع اقامت کرد و گریست سپس بعدینه مراجعت نمود و وفات کرد . چهارمین زوجه حضرت سیدالشهدا^ع شهربانو معروف به شاهزنان است که مادر

حضرت علی بن الحسین السجاد میباشد ، شهربانو دختر یزدگرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان عادل شاهنشاه ایران است ، داستان ازدواج او با حضرت امام حسین ع معروف و در همه کتب معتبره از قبیل بحار الانوار مجلسی و کتب سیر و تواریخ مسطور است . در عاقبت احوال شهربانو زوجه حضرت امام حسین ع اختلاف است محدث و عالم معروف شیعه امامیه مرحوم سید نعمت الله جزایری در کتاب انوار نعمانیه بیانی فرموده که خلاصه این اینست میفرماید شهربانو دختر یزدگرد که زوجه امام حسین ع بود بعد از شهادت آن حضرت بیکی از موالی شوهر کرد و در روایت دیگر است که شهربانو در حین تولد پسرش علی بن الحسین در سر زائیدن طفلش وفات یافت و حضرت حسین فرزند شهربانو علی بن الحسین را بیکی از کنیزکان خود سپرد تا او را پرستاری نماید و این موضوع را شیخ صدوق از حضرت رضا^ع روایت کرده و در روایت دیگر آمده است که بعد از شهادت حضرت سیدالشهدا^ع زوجه آن حضرت شهربانو خود را در شط فرات غرق کرد تا گرفتار دشمنی و عنای یزید بن معاویه که با ایرانی ها بسیار مخالفت می ورزید نگردد ، روایت دیگر هم هست که پس از شهادت حضرت امام حسین شهربانو را حضرت سجاد^ع

علی بن الحسین ع بر روی شتری نشانیدند و بشهریانو فرمودند
عنانس را رها کن تا بآنجا که خداوند مقدر کرده برود شتر
شهریانورا بری آورد و مشارالیهها در ری وفات کرد و مدفون
گردید و بروایتی در شکم کوه پنهان شد و کوه بی بی شهریا
در ری معروف و مزار شیعیان است .

شرح احوال سیدالشهدا^۱ بسیار است و برای تفصیل بکتاب
مقاتل و تواریخ مراجعه فرمائید . این نکته را بگویم که لقب
سیدالشهدا^۱ اختصاص به حضرت امام حسین ندارد و قبل
از آن حضرت این لقب را حضرت رسول الله ص به حمزه
بن عبدالمطلب عموی بزرگوار خود که در جنگ احد بشهادت
رسید عنایت فرمود . تفصیل حال در این کتاب در ذیل
کلمه حمزه مسطور است مراجعه شود .

در کتب معتبره مسطور است که بعد از شهادت سیدالشهدا^۱
ع باریکشدید وزید و ظلمت مستولی شد ابن حجر در صواعق
المحرقة فرموده و مَا ظَهَرَ يَوْمَ قَتْلِهِ (الحسین) مِنْ الْآيَاتِ
أَيْضًا أَنْ السَّمَاءَ اسْوَدَّتْ إِسْوَادًا عَظِيمًا حَتَّى رُؤِيَتْ النُّجُومُ
نَهَارًا . . . حَتَّى بَدَّتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ وَظَنَّ النَّاسُ
أَنَّ الْقِيَامَةَ قَدْ قَامَتْ . انتهى

این موضوع در اغلب کتب معتبره مقاتل و تواریخ مسطور است
برای تفصیل به کتاب مقام فرهاد میرزا مراجعه شود .

سید لولاك

مقصود حضرت محمد بن عبدالله پیغمبر بزرگوار اسلام
است که بنص حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام حق تعالی
بآن وجود مبارک خطاب کرد و فرمود " لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَآكُ " .
اگر تو نبودى آسمانها را خلق نمیکردم علماء اسلام و شیعه
مانند شهید ثانی علیه الرحمه همه این خطاب الهی را ذکر
کرده اند و از این جهت حضرت رسول ص به سید لولاك ملقب
شده اند .

حدیث مزبور که سید لولاك در آن مذکور
است در کتاب شرح خطبه طتنجیه مرحوم سید کاظم رشتی
نقل شده و بسیار مفصل است و قسمتی از آن اینست " . . .
فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيٍّ مُحَمَّدٍ بَقِيَ الْآفَعَامُ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ
وَإِنَّمَا يَسْبَحُهُ وَيَحْمَدُهُ وَالْحَقُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ
يَا عَبْدِي أَنْتَ الْعُرَادُ وَالْعَرِيدُ وَأَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي وَعِزَّتِي
وَ جَلَالِي لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَآكُ مَنْ أَحْبَبَكَ أَحْبَبْتَهُ وَ مَنْ
أَبْغَضَكَ أَبْغَضْتَهُ فَتَلَاوُ نُورُهُ وَارْتَفَعَ شِعَاعُهُ فَخَلَقَ اللَّهُ إِثْنَتَيْ
عَشَرَ حَبَابًا . . . الخ .

از رسائل او در این فن در کتاب جوامع الکلم که مجموعه ای از رسائل و تألیفات شیخ اکبر احسانی است طبع و نشر شده و اینک در نزد من موجود است، اسامی فرشتگان ^{مُؤکَلَّ} بکواکب و ادعیه ای که برای تسخیر آنان ضبط شده بسیار مُفَلَّق و نا مأنوس و غیر مفهومست فی العَمَل در موضوع بدست آوردن خاتم سلیمان که شرحش بسیار مفصل است پس از انجام مراسم طاقت فرسا آخرالامر شب شنبه بعد از آرامش مردم بالای بام بروید و خاتم سلیمان را از موی دُم اسب آشهَب بر سر چوبی از درخت انار بیاویزد و در میان دایره ای بنشیند و *مِشک و عنبر و زعفران بخور کند و بیست و یکبار این ورد را بخواند: "اللهم یا بَشْمَخ بَشْمَخ و لا هَارِس - تَتَّكَبِرُونَ الذی له الاسماء الحسنی . . . الخ و ایمن ورد معلو از کلمات عجیبه بی معنی مانند مَلْخُوتُوا و مُوتُوا و اَرَعِش اَرَعِشَط و غیرهاست که تلفظ و نگارش آن بسیار مشکل است و از این قبیل مطالب عجیبه در این فن بسیار است که باید بکتاب شیخ بُونی و شیخ احمد احسانی و امثالهما مراجعه کرد .*

خلاصه مطالب مربوطه بسیقیاً در ضمن چند فصل در کتب مولفه در این خصوص تشریح شده است، در فصل اول گفتگو از فضیلت و شرف و ارزش این علم است که حکایات بسیار

سیمیا

سیمیا عبارت از علوم سامیه است و آن بنا بر مندرجات کتاب نفایس الفنون عبارت است از "علم با موری که انسان متمکن شود بدان از اظهار آنچه مخالف عادت بود یا منع آنچه موافق عادت باشد" و محققین این فن در این خصوص کتابها نوشته اند، از جمله شیخ بُونی احمد بن علی متوفی بسال ششصد و بیست و دو هجری که از متبحرین در این فن است چند کتاب از قبیل *شمس المعارف الاکبر و شمس المعارف الاوسط و شمس المعارف الاصغر* نوشته است و *شمس المعارف الاکبر* او اینک در نزد نگارنده این اوراق موجود است و در کتاب *نفایس الفنون* نیز فصلی مخصوص *سیمیا و احکام و قواعد آن* دارد و نیز *شمس المعارف* از تألیفات شیخ بُونی حاوی قسمتی از این فن است و شیخ اکبر احمد بن زیمن الدین احسانی چند رساله درباره سیمیا دارد یعنی در باره تهیه طلسم های مختلف و طرز تسخیر کواکب از قبیل مریخ و زحل و غیره و شرح قواعد تهیه انگشترهای دارای طلسم برای امور مختلفه را در رسائل خود ذکر کرده و اسامی ارواح کواکب و فرشتگان ^{مُؤکَلَّ} بهر یک را نام برده و قسمتی

و روایات و احادیث بیشمار ذکر کرده اند . فصل دوم در شرایط اشتغال بعمل است که جمعاً پانزده شرط است که برای اشتغال بعمل رعایت آن شروط لازم است که از آن جمله مهارت در علم نجوم و طبایع کواکب است . فصل سوم در باره طلسمات مختلفه است که در رساله شیخ احسانی طسول و تفصیل بسیار در این باره داده شده است که باید بدان رساله مراجعه کرد این طلسم ها برای امور مختلفه درست میشود مثلا اگر کسی بخواهد که دارای جاه و منزلت شود و هیبت و شجاعت یابد طلسمی مخصوص باید درست کند در وقتی که آفتاب در درجه اول حمل یا درجه هفتم ثور یا درجه ششم جوزا باشد و شرایط فلکی دیگر بسیار دارد که لازم است مراعات شود آنگاه بر نگینی از آهن نقش مَرده را حک کند که بالای کرسی نشسته و تاجی بر سر دارد و ازدهای بزرگی را حمایل کرده و شمیری در دست گرفته و سرانگشت سبابه دست چپ خود را بر دهان نهاده است بعد از آن باید هزاران کار دیگر را که دستور داده اند عمل کند و آنگاه آن انگشتی را جلا دهد و در ظرف آبگینه زرد یا سفید قرار دهد و پارچه ابریشمی روی آن بکشد و در برابر برج جوزا هفت شب بخور کند بچیزهایی که مناسب برج جوزا باشد و بعد از آن که شرایط مراعات شد

هر کس آن انگشتی را در دست کند در چشم مردم با هیبت باشد و همه حاجت او را بر آورند و در جنگ غالب و فاتح شود و نزد سلاطین مقرب گردد ، خلاصه صدها از این گونه طلسمات برای امور مختلفه موجود است .

مرحوم حاجی زین العابدین شیروانی شرحی در باره اقدام میرزا محمد آخبری در باره قتل سردار روسی در بستان السیاحه نوشته است و شرح احوال سید محمد را بتفصیل در آن کتاب نگاشته است (ص ۶۱۰ و ۶۱۱ چاپ افست) این داستان اقدام میرزا محمد آخبری در زمان فتح علی شاه قاجار برای قتل سردار روسی اشپخِر که شرح آن نیز در ناسخ التواریخ و جلد چهارم تاریخ ادبیات برون و سایر مواضع مسطور است مبتنی بر نقش صورت سردار مزبور بر قطعه‌ای از موم بود و در سر موعبر معین سر سردار مزبور را بر خاقان مغفور آورده و برای اطلاع بکتاب مزبوره مراجعه شود . فصل چهارم علم دعوت کواکب و اقدام بتسخیر سیارات سیعنه که باید از قمر شروع کرد و او را تسخیر نمود و برای ایمن عمل و همچنین تسخیر آفتاب و مریخ و غیره شرایط سخت و اعمال سنگین و خسته کننده ای مقرر شده است و ادعیه و اوراد عجیبه معین شده و پس از انجام این مراسم که بسیار مشکل و طاقت فرسات انسان ماه و سایر سیارا تو

آفتاب را تسخیر میکند و همه محکوم اراده او میشوند و هر چه را بخواهد انجام میدهد و در کتب مزبوره داستانها و افسانه های بسیار در این خصوص مسطور است که بسیار جالب و شنیدنی است ، دوره تسخیر قمر یکسال طول میکشد و هر ماه علامت مخصوصی برای تسخیر کننده حاصل میشود فی المثل اگر اعمال او درست باشد باید در ماه هشتم سایه او خیلی زیاد شود و ابو معشر بلخی که تسخیر قمر داشته فرموده که در ماه هشتم در ازی سایه من بهزار گز رسیده بود باری تسخیر کننده ماه باید در اوقات معین او را سجده کند و مقابل قمر بایستد و چشم راست خود ببندد و با چشم ^{بِک} سه مرتبه بماه نگاه کند و در مرتبه سوم بگوید " ایها الملک الکریم و السید الرحیم مرسل الرحمة و منزل النعمه . . . " و این دعا خیلی مفصل است و باید سعی کند که بماه عاشق شود و نسبت بماه محبت شدید پیدا کند . و . خلاصه بعد از یکسال اگر اعمالش درست باشد قمر مسخر او شود و هر چه را بخواهد فوراً انجام میدهد و بعد از قمر نوبت بتسخیر عطارد میرسد و آن هم هزار درد سردارد و کارهای مشکل باید انجام داد و سپس نوبت تسخیر زهره و آفتاب و مریخ و مشتری و زحل میرسد که هر کدام را دستور خاصی موجود است که طاقت فرساست و میگویند که سکاکی صاحب مفتاح

العلوم و شیخ شهاب الدین سهروردی معروف بشیخ الاشرافین دارای تسخیر کواکب بوده اند و همچنین میگویند که محیی الدین عربی صوفی معروف هم تسخیر کواکب داشته است و در شرح احوال هر یک داستانها گفته اند ، در فصل پنجم از فضول علوم سامیه و سیمیا شرح علوم عزائم را داده اند که آن را تعزیم و تنجیم نیز گویند و مبنای این اعمال بدست آوردن خاتم سلیمان است که شرحش در کتب مزبوره از قبل موجود است و این عزایم برای دفع آزار اجنه و شیاطین و بستن زبان دشمنان و ایجا د محبت بین زن و مرد و تولید عشق بین زن و شوهر و بستن مردان از اقدام بمباشرت و جلوگیری از سحر و جادو و بیرون کردن جن ها از خانه ها و دفع کرم و حشرات موزیه از انبار غلات و شفا دادن مصروع و دفع موربانه و سایر حشرات موزیه و حمل عقائم و دفع آفات و زیاد شدن حافظه و هوش و دفع آفات گوسفند و گاو و احضار فوری نفوس از راههای دور و مکالمه با جنیان و هزاران کارهای شگرف دیگر بکاربرند و این همه از اثر خاتم سلیمان است که ارباب علوم سامیه گفته اند :

" فوائد این خاتم بی نهایت است " مثلا اگر کسی خواهد با جنیان سخن گوید خاتم سلیمان را در دست بگیرد و به صدای بلند بگوید یا معشر الجن الصالحین اجیبوا داعی

اللَّهِ الْحَقِّ بِحَقِّ مَا فِي هَذَا الْخَاتَمِ " هر چه بپرسد جنیان
 او را جواب دهند و.و.و.
 در فصل ششم در باره حل و عقد سخن گفته اند یعنی بستن
 زبان دشمنان و باز کردن عقده مشکلات و امثال آن و در اینجا
 است که پای طلسمهای جور بچور عجیب و غریب بمیان میآید
 و او را سرسام آورد بی معنی بمیدان پا میگذارند مانند
 "بَصَّهْنَعَكَ كَعَبَّ كَهْلَلَعَى وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًا ..
 قَدْ عَقَدْتُ لِسَانَ فُلَانِ بْنِ فُلَانَهُ عَلَى حَبِّ فُلَانِ بْنِ فُلَانَهُ .."
 الخ . و از این قبیل ترهات بسیار است و عجب اینجاست که
 امام فخر رازی هم در این خصوص کتابها دارد مانند
 کتاب سر مکتون و کتاب ستینی که در باره این موضوع و امثال
 آن سخن گفته است و در باره برخی از مسائل گفته که من
 آن را تجربه کرده ام .

بهر حال این بود مختصری در باره سیمیا که ذکر آن در کتاب
 مبارک ایقان نازل شده و فرموده اند که حاجی کریم خان
 کرمانی یکی از شرایط فهم مسئله معراج را اطلاع کامل بر
 علم سیمیا و کیمیا و فلسفه قرار داده است من برای تشریح
 مطلب مختصری در این باره نوشتم که قارئین محترم بدانند
 سیمیا یعنی چه ؟ حالا چگونه فهم مسئله معراج وابسته
 بفهم علم سیمیا میباشد باید از حضرت خان کرمان پرسید .

در باره کیمیا و فلسفه نیز در این کتاب در ذیل آن کلمات
 سخن گفته ام مراجعه شود .

محققین علم سیمیا و علوم سامیه گویند که کیمیا و سیمیا و ریمیا
 و هیمیا و لیمیا از اسرار مکتومه است و آن را با جمله "كُلُّهُ سِرٌّ"
 نمایانده اند کاف آن اشاره به کیمیا و لام به لیمیا و بر همین
 قیاس است و مرحوم حاجی ملا احمد نراقی جدی خواجه کمال
 الدین نراقی که لوح کل الطعام بافتخار او از قلم جمالقدم
 جل جلاله در بغداد قبل از هجرت بسلمانیه نازل شده
 در کتاب خود موسوم به خزائن در دو سه موضع راجع باین
 علوم مرموزه سخن گفته است ، آن کتاب بطبع سیده است و نزد
 من موجود است ولی در نقل گفته های او فایده ای ندیدم .

سینای نور

سیناء و طور سیناء محلی است که حضرت موسی در آنجا
 به نبوت مبعوث و خداوند با او سخن گفت بشرحی که
 در سفر تکوین عهد عتیق و قرآن مجید نازل شده ، در قرآن
 مجید طور سیناء "سوره مومنون" و طور سینین "سوره والتین"
 و طور الایمن "سوره مریم" و در چند موضع دیگر کلمه طور
 تنها نازل شده است که موسی با زن و اموال خود از مدین

به مصر رو نهاد و در بین راه زَنَش وضع حمل کرد و محتاج به آتش شد هوا متغیر و باد شدید بود بهر طرف نگاه کرد از دور آتش دید بد آن طرف رفت که آتش بیاورد درختی دید که مشتعل است و ندا از شجره برآمد که "إِنِّي أَنَا اللَّهُ" و سپس از طرف خداوند مامور به دعوت فرعون و اخراج بنی اسرائیل از مصر گردید و شرح آن در قرآن مجید نازل شده است و در کتب تفاسیر و تواریخ و احادیث و اخبار و کتب قصص الانبیاء با داستانهای عجیب و غریب آمیخته است .

مولانا محمد جویری در قصص الانبیاء چنین فرموده است قوله : صفورا را (زوجه موسی) وضع حمل شد به موسی گفت مرا آتش میباید و شب تاریک و سرما و تاریکی میغ و رعد و برق و باران بود چندان که آتش زد در نمی گرفت و بزمین زد . . . موسی حیران بماند چون نگاه کرد آتشی از دور دید "إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا صَفُورًا" آتشی دیدم فرمان ده رفته بیاورم و روی به آنجا نهاد و به سه قدم به آنجا رسید و از آنجا که صفورا بسود تا به طور که موسی رفت سیصد فرسنگ راه بود چون بطور آمد درختی دید سبز . . . از سر تا پای آن نور بود موسی پاره ای خار بر عا بست و سر درخت داشت تا آتش گیرد آن خار تمام بیفتاد موسی بر درخت شد تا آتش گیرد از این شاخ به آن شاخ میرفت موسی متحیر شد آوازی شنید . . .

"فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ . . ." و جای دیگر فرموده است "يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوًى . . . الخ .

جمالقدم جل جلاله میفرماید سینای نور و مقصود رتبه و مقامی است که نور الهی در آن مقام بر قلب موسی تجلی فرمود و او را به خلعت رسالت مخلص داشت و آن شجره همان شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه است که در قرآن مجید در - سورة النور بدان تصریح فرموده و مقصود از شجره نورانیته حقیقت نورانیه متجلیه در حضرت موسی بود بشرحی که مرکز عهد و پیمان الهی حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوحی میفرماید قوله الاحلس : "وَأَنَّهَا الْبُقْعَةُ الْبَيْضَاءُ وَإِنْ فِيهَا الْجُرْعَاءُ وَادِي طُوًى وَفِيهَا طُورُ سَيْنَاءَ وَمَوَاضِعُ تَجَلَّى رَبِّكَ الْأَعْلَى عَلَى أَوْلَى الْعَزْمِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَفِيهَا الْوَادِي الْأَيْمَنُ الْبُقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ وَالْوَادِي الْمُقَدَّسُ وَفِيهَا سَمِعَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ نِدَاءَ الرَّحْمَنِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ الَّتِي أَصْلُهَا نَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ . . . وَمُوسَى بْنُ عِمْرَانَ سَمِعَ نِدَاءَ الرَّبِّ الْمَنَّانِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمَرْتَفَعَةِ فِي طُورِ سَيْنَاءَ فِيهَا وَالِي الْآنَ لَمْ يَلْتَفِتُوا النَّاسُ مَا مَعْنَى هَذِهِ الْوَاقِعَةِ الْعَظِيمَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي كُلِّ الصَّخَائِفِ وَالزُّبُرِ وَمَا هَذِهِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ زَيْتُونَةٌ"

لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ
 نُورٍ عَلَى نُورٍ فَالشَّجَرَةُ هَذِهِ الْحَقِيقَةُ الظَّاهِرَةُ الْبَاهِرَةُ الْيَوْمُ
 النَّاطِقُ مَنْ فِي نَارِهَا بَوْرَكَ مَنْ فِي النَّارِ فَمُوسَى بْنُ عِمْرَانَ
 كَانَ يَسْمَعُ هَذَا النِّدَاءَ مِنْهَا وَذَلِكَ الْاِسْتِمَاعُ وَالْاَصْفَاءُ مُسْتَمِرٌّ
 إِلَى الْاَنِّ لِاَنَّ حُدُودَ الزَّمَانِ كَيْسَرَ كَيْسَرُهَا حَكْمٌ فِي عَالَمِ الرَّحْمَنِ
 وَمَقَامَاتُ الْاَلُوْهِيَّةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ مُقَدَّسَةٌ عَنِ الْوَقْتِ وَالْاَوَانِ جَمِيعُ
 الْاَزْمِنَةِ فِيهَا زَمَنٌ وَّاحِدٌ وَالْاَوْقَاتُ وَقْتٌ وَّاحِدٌ وَفِيهَا يَتَعَانَقُ
 الْمَاضِي وَالْحَالُ وَالْاِسْتِقْبَالُ لِاَنَّهُ عَالَمٌ اَبَدٌ سَرْمَدٌ دَهْرٌ لَيْسَ
 لَهُ اَوَّلٌ وَلَا اٰخِرٌ . . . الخ (مكاتيب اول ص ۵۶ - ۵۸)

داستان شجره موسی و استماع نداء در السنه صوفیه و عرفا
 و شعراء بسیار دور زده است ، شیخ محمود شبستری در -
 گلشن راز فرموده :

در آور وادی وحدت که ناگاه

درختی گویدت انسی انا الله

روا باشد انا الحق از درختی

چرا نبود روا از نیکبختی

حافظ شیرازی فرموده :

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نکته توحید بشنوی

جمالبارک در لوح بسیط الحقیقه در باره حاجی ملا هادی

حکیم سبزواری که مدعی شنیدن زمزمه انسی انا الله از شجری
 بوده است مطالبی ذکر فرموده اند که شرح آن را در محاضرات
 نوشته ام و لوح مبارک هم در آن کتاب مندرج است .

بیتی که حاجی سبزواری گفته است این است .

موسیئی نیست که دعوی انا الحق شنود

ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست

برای تفصیل احوال به محاضرات مراجعه شود .

حرف

«ش»

شجره الزقوم

این فقره در قرآن مجید سوره دخان نازل شده
میفرماید که خوراک گناهکار از درخت زقوم است که در دوزخ
میروید و شکوفه های آن درخت مانند سرهای شیطانهاست
حضرت شیخ اکبر احمد احسائی در شرح عرشیه در باره
این کلمه چنین فرموده اند قوله: "شجره الزقوم
طعام الاثیم هنی شجرة مرة کریه الطعم والرائحه... طعام
الاثیم الثابت الاثم و منبت شجرة الزقوم فی الجحیم كما قال
تعالی انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم اعلی النيران".
الخ. در همین موضع مرحوم شیخ احمد شرح مفصلی
در باره شجره زقوم و سایر شئون دوزخ نقل فرموده است.
جمالبارک جل جلاله در کتاب ایقان این آیه و ما بعد آن را
در باره خان کرمانی تأویل فرموده اند، برای شرح مطلب
به ذیل "اثیم فی الكتاب و عزیز بین الانعام" در همین
کتاب مراجعه شود، در کتب تفسیر مسلمین از سنی و شیعه
در باره زقوم و شجره جحیم سخنها بسیار گفته اند که
خالی از غرابت نیست و آن را بظاهر درختی دانسته اند

که از جحیم میروید و میوه آن زقوم نام دارد و طعم آن تلخ و شکوفه های آن مانند سرهای شیاطین است بشرحی که در قرآن مجید وارد شده **طَلْعُهَا كَأَنَّهُا رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ** در این مقام نمونه ای از سخنان مفسرین اسلام را نقل میکنم سنی و شیعه در باره زقوم يك سخن گفته اند و همه تفاسیر يك موضوع را تکرار کرده اند ، اینک در نزد من تفاسیر متعدده از سنی و شیعه موجود است و همه مثل هم است حتی شیخ احساسی هم در شرح عرشیه عیناً همان مطالب را تکرار فرموده است و خلاصه آن را از تفسیر منهج الصادقین در -

اینجا نقل میکنم و بقیه همه بر این قیاس است قوله :

"إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ بدرستی که درخت زقوم یعنی اثمار و اوراق آن طعام الاثیم خوردنی کسی است که بسیار گنهگار است مراد بآن کافر معاند است بجهت دلالت ما قبل و ما بعد بر آن و گویند که مراد باثیم در این مقام ابوجهل است که روزی پاره خرما و مسکه (کره) معزج کرده میخورد و میگفت آنچه محمد ما را بآن تهدید میدهد اینستکه ما تزقم میکنیم یعنی دامن خود را بآن پر میسازیم پس حق سبحانه و تعالی او کرده میگوید که زقوم نه است که ابوجهل بر جهل تصور آن کرده بلکه کالمهل مانند چیزی است که گداخته باشد . . . الی قوله : ذُقْ بِجَشِّهِ وَبِكَشِّهِ عَذَابِ

را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو ارجمندی نزد قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود مروی است که ابوجهل لعین بحضرت رسول ص گفت که : **مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا أَعَزُّ وَأَكْرَمُ مَنْسَى فَمَا تَسْتَطِيعُ أَنْتَ وَلَا رَبُّكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي شَيْئًا** ، نیست میان این دو کوه محیطند بعه کسی که ارجمند تر و بزرگوارتر از من باشد پس تو و خدای تو توانائی ندارید که ضرری بمن رسانید چون روز قیامت رسد حضرت عزت بر سبیل استمراء و تهکم باو گوید که ای عزیز و کریم بچش این عذاب جحیم و عقاب الیم را . . . الخ انتهى .

ابوالبقاء در کلیات فرموده **"الزَّقُومُ شَجَرَةٌ نَزَلُ أَهْلُ النَّارِ"** یعنی زقوم درختی است که خوراک اهل دوزخ است .

زهخشری و بیضاوی و سایرین و حتی امام فخر رازی هم در - تفسیر کبیر همین سخنان را تکرار کرده است راجع به زقوم در کتاب ارشاد العوام جلد دوم صفحه ۴۶ طبع بمبئی بسال ۱۲۷۱ هـ ق چنین مسطور است قوله : . . . پس سرازیر میزود هفتاد هزار سال تا میرسد بدرخت زقوم که در اصل جهنم روئیده شکوفه های آن مانند سر شیاطین است هفتاد هزار شاخه از آتش دارد و بر هر شاخه ای هفتاد هزار خرما از آتش دارد هر خرمائی مانند سر شیطانی و آن شجره بر سنگی است لغزنده مانند آئینه و سست است و مابین

اصل آن سنگ تا آن سنگ هفتاد هزار سال است پس با او میگویند ای شقی بالا رو هرچه بالا میروی میلغزد بالا میروی و بر این احوال میماند هفتاد هزار سال در عذاب و همینکه شمری از آن درخت میخورد آنرا تلخ تر از صبر و گنده تر از جیفه و تندتر از آهن و چون در شکم ایشان رود بجوشد مثل آب جوشان آن وقت بیاد طعامهایی که در دنیا میخورند میافتند و در این حال هستند که نگاه میکشند ایشان را ملائکه پس سرازیر میشوند یک دهر در ظلمات و دهر صد هزار سال است . . . الخ . انتهى

شجره لا شرقیه ولا غربیه

این اصطلاح در قرآن مجید سوره النور نازل شده است و به مظاهر مقدسه الهیه که بهدایت مردم مأمور میشوند اطلاق میگردد در سوره النور تجلی الهی را به شجره زیتونه تشبیه فرموده و مقصود از آن حقیقت مظاهر مقدسه الهیه است که از آن بشجره تعبیر فرموده که از آن ندادی جانفزای روحانی بسمع جهانیان میرسد و بنار محبت الهیه مشتعل میشوند و مقصود از لا شرقیه و لا غربیه آنست که آن

تجلیات و آثار عظیمه که از شجره الهیه ظاهر میشود از حدود و ثغور عالم بشری خارج و متعلق بجهان نامحدود و عالم غیب الهی است که بهیچوجه محدود بحدود شرق و غرب نیست یعنی آن کمالات و انوار ساطعه از شجره مظهر امرالله مقتبس از شئون عالم بشری و علوم جهان محدود انسانی نیست بلکه مقتبس از عالم غیب غیر محدود و منتسب به تجلیات غیبیه حضرت رب الجنود است باین معنی که مظاهر مقدسه آثارشان بالفطره است و اکتسابی نیست که محدود و منتسب بشرق و غرب باشد ، شجره وجودشان بنور الهی روشن است و قلوب مقدسشان محل تجلی انوار غیب نامتناهی است در قرآن مجید سوره النور فرموده " اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَلَوْ كَمْ تَمْسَسُهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ . . . الخ .

شعیب

نام شعیب در قرآن مجید جزو انبیاء آمده قوله تعالی " وَاللّٰی مَدَّیْنًا خَاهُمْ شَعْبِيًّا . . . " یعنی شعیب را مأمور

هدایت مردم مدین (مدیان) کریم، نام شعیب در عهد عتیق ذکر نشده بلکه اسم او را در باب دوم سفر خروج آیه هجدهم و در فصل دهم سفر اعداد آیه ۲۹ رعوثیل ذکر کرده اند و او را بمناسبت کار و شغلش پیترون هم ذکر کرده اند مشارالیه پدر زن حضرت موسی بود که در سفر خروج باب سوم آیه اول مذکور شده و اسم او در قرآن و احادیث اسلامی و قصص الانبیاء شعیب ذکر شده است حضرت موسی چند سال بجای کابین دختر او برای مشارالیه شیبانی کرد .
حافظ فرماید :

شبان وادی آیمن گهی رسد بمراد

که چند سال بجان خدمت شعیب کند
شعیب از نسل حضرت ابراهیم و زوجه اش قطوره بوده است که در سفر پیدایش عهد عتیق فصل بیست و پنجم آیه دوم ببعد مسطور است . داستان ورود حضرت موسی به مدین و آشنائی با شعیب و ازدواج با دخترش بتفصیل در تواریخ انبیاء و قصص مرسلین و قرآن مجید و عهد عتیق سفر پیدایش ذکر شده و جزو حکایات اله لیل و لیله نیز آمده است و بنا به شرحی که در قاموس کتاب مقدس ذکر شده " پیترون " بمعنی فضل او کاهن و امیر مدیان بوده است .

.....

الشمس والقمر بحسبان

این آیه در سوره الرحمن قرآن مجید نازل شده و جمال قدم جل جلاله شمس و قمر را در این آیه به علما و پیشوایان دینی تعبیر فرموده اند که بواسطه تعرض از مظهر موعود به حُسبان یعنی روز و جحیم راجع شدند قوله تعالی علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلّمند بین عباد و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیّه محسوبند و الا از شمس سحجین چنانچه میفرماید " الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ " انتهی ، به ذیل جمله " معنی شمس و قمر هم که در آیه . . . " در این کتاب مراجعه شود .

در تفاسیر اسلامی سنی و شیعه آیه مزبوره را بعضی بشمس و قمر ظاهری تفسیر کرده اند و حُسبان را از محاسبه گرفته اند و معنی آیه را اینطور ذکر کرده اند که آفتاب و ماه به اراده و امر الهی با حساب دقیق طالع و غراب میشوند و فضول مختلفه سال هم از همین محاسبه و حرکات منظم شمس در زمین پدیدار میگردد . طالبان به تفاسیر اسلامی مراجعه کنند .

شَبَّيْتِنِي الْاَيْتَانِ

این حدیث از حضرت رسول ص از طرق عامه و شیعه روایت شده است و مقصود دو آیه شریفه قرآنی است که هر دو مشعر بر استقامت است و چون استقامت مشکلترین کار است لهذا پیغمبر فرمود که مضمون این دو آیه مرا پیر کرد یکی از این آیه شریفه در سوره هود نازل شده که میفرمایند " فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ " مضمون آنست که تو ای محمد با آنچه مأمور شده ای پابرجا باش و استقامت نما و آنان که بتو درین اسلام مومن شده اند نیز باید استقامت کنند و از حدود الهی تجاوز ننمایند زیرا خداوند آنچه را عمل کنید میبیند .

و همین آیه مشعر بر استقامت در سوره شوری نیز نازل شده بقرار ذیل " فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ . . . الخ . و این هر دو سوره هود و شوری از سوره های مکیه است یعنی در مکه منوره نازل شده است قبل از هجرت حضرت رسول ص بمدینه طیبه در سایر آیات قرآنی نیز آیات مشعر بر استقامت موجود است مانند آیه شریفه " الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ " و امثال

آن ولکن بیان مبارک حضرت رسول ص در باره همان آیه فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ است که در سوره هود و شوری نازل شده و فرموده " شَبَّيْتِنِي الْاَيْتَانِ " یعنی دو آیه استقامت (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ) که در قرآن نازل شده مرا پیر کرده است .

علامه طبرسی در مجمع البیان در ذیل تفسیر آیه سوره هود " فاستقم كما امرت " میگوید " قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص آيَةٌ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَلَا أَشَقَّ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلِذَلِكَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ حِينَ قَالُوا لَهُ اسْرِعْ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَبَّيْتِنِي هُوَ . . . " این حدیث را مرحوم علامه مجلسی در جلد ششم بحار الانوار که مخصوص حالات حضرت رسول الله است در باب پانزدهم نقل کرده و در سفینه البحار مرحوم محدث قمی ره در ذیل " قام " مندرج و مسطور است .

این حدیث در کتب معتبره اهل سنت و شیعه باختلاف روایت شده و برای نمونه چند فقره را مینویسم:

جارالله زمخشری در تفسیر معروف خود بنام کشاف در ذیل آیه فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ که در سوره هود نازل شده میفرماید قوله ره . . . عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَبِئْسَ جَمِيعِ الْقُرْآنِ آيَةٌ كَانَتْ أَشَدَّ وَلَا أَشَقَّ عَلَيْهِ مِنْ هَذِهِ الْاَيَةِ

(فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ) وَلِهَذَا قَالَ شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَالْوَاقِعَةُ
 وَأَخَوَاتُهَا . وَرَوَى أَنْ أَصْحَابَهُ قَالُوا لَهُ لَقَدْ اسْرَعَ فِيكَ
 الشَّيْبُ فَقَالَ شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَعَنْ بَعْضِهِمْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص
 فِي النَّوْمِ فَقُلْتُ لَهُ رَوَى عَنْكَ أَنْتَ قُلْتَ شَيْبَتْنِي هُوْدُ فَقَالَ نَعَمْ
 فَقُلْتُ مَا الَّذِي شَيْبَكَ مِنْهَا أَقْصَرَ الْأَنْبِيَاءُ ؟ أَوْ هِيَ الْآمُ ؟
 قَالَ لَا وَلَكِنْ قَوْلُهُ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ وَعَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ رَضِ
 فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ قَالَ افْتَقِرَ إِلَى اللَّهِ بِصِحَّةِ الْعَزْمِ . انتهى
 (قول الكشاف) . خلاصه مضمون آنست که فرموده ابن عباس
 گوید هیچ يك از آیات قرآنيه که بر حضرت رسول ص نازل
 شده شدیدتر و سخت تر از آیه فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ نبوده است
 و از این جهت وقتی که اصحاب بحضور مبارکش عرض کردند
 یا رسول الله چقدر زود آثار پیری در تو ظاهر شده ، در
 جواب فرمودند مرا سوره هود پیر کرده است و بعضی گفتند
 که رسول الله را در خواب دیدم و عرض کردم شما فرموده اید
 که سوره هود مرا پیر کرده است فرمودند آری عرض کردم کدام
 آیه از سوره هود ؟ آیا آن آیات که داستان انبیا و هلاک
 اقوام و امم را متضمن است سبب پیری شما شده است فرمودند
 نه آنچه مرا پیر کرده این آیه است که میفرماید " فَاسْتَقِمْ كَمَا
 أُمِرْتُ " و حضرت امام جعفر صادق فرموده اند معنی فاستقم
 کما امرت اینست که در همه حال با عزم کامل بخداوند احتیاج

داشته باش و باو توجه نما در تفسیر ابوالفتح رازی و تفسیر
 صافی فیض کاشانی و تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله
 کاشانی و تفسیر بیضاوی که در نزد بنده الان موجود است
 همین مطالب کم و بیش مندرج گردیده است و علامه سیوطی
 در کتاب جامع الصغیر که حاوی احادیث نبویه و از کتیب
 معتبره اهل سنت نقل شده است در ردیف شین در باره
 حدیث مزبوره چنین روایت کرده است . " عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ
 شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَأَخَوَاتُهَا (طب) عَنْ عَقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ وَعَنْ أَبِي
 جَحِيفَةَ شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَأَخَوَاتُهَا الْوَاقِعَةُ وَالْحَاقَةُ وَإِذَا
 الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (طب) عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ (خ) شَيْبَتْنِي
 هُوْدُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَالْوَاقِعَةُ وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ وَإِذَا الشَّمْسُ
 كُوِّرَتْ (ت ك) عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (ك) عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مَرْثُويَه
 عَنْ سَعْدِ (خ) شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَأَخَوَاتُهَا قَبْلَ الْمَشِيْبِ ابْنِ
 مَرْثُويَه عَنْ أَبِي بَكْرٍ (خ) شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَأَخَوَاتُهَا . . . عَنْ
 أَنَسِ ابْنِ مَرْثُويَه عَنْ عِمْرَانَ (خ) شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَأَخَوَاتُهَا
 الْوَاقِعَةُ وَالْقَارِعَةُ وَالْحَاقَةُ وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَسُئِلَ سَائِلٌ
 ابْنَ مَرْثُويَه عَنْ أَنَسِ (خ) شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَأَخَوَاتُهَا وَمَا فَعَلَ
 بِالْأُمَّمِ قَبْلِي . . . شَيْبَتْنِي هُوْدُ وَأَخَوَاتُهَا ذِكْرُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 وَقِصَصِ الْأُمَّمِ . . . الخ .
 در آنچه ذکر شد علامت طب اشاره است که علامه طبرانی در

الکبیر این حدیث را ذکر کرده و علامت (خ) اشاره بعلامه بخاری است و (ت) اشاره بترمذی و (ک) اشاره به حاکم است که از راویان احادیث نبوی هستند .

جمالبارک در ایقان میفرمایند قوله تعالی : "... یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است " انتهى .

این دو آیه همان فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ است که هم در سوره شوری و هم در سوره هود یعنی دو مرتبه نازل شده است .

شیطان عصر

مقصود از شیطان مردمی هستند که همواره بهر عنوان که میسر باشد خلق جهان را فریب بدهند و از راه راست منحرف کنند همه کس را فدای مصالح خود نمایند و همه چیز را برای نفع خود خواهند ، بظواهر آراسته هستند و در باطن کاسته ، در لباسهای مختلف آشکار میشوند و ریا و خدعه را پیشه خود ساخته اند در کتب مقدسه آسمانی ذکر شیطان مکرر آمده است و از ابتدای خلقت و دوره آدم و حوا که در عرف و اصطلاح مشهور بین ناس

سرلسله بنی نوع انسان بوده اند شیطان نقش مهمی را بعهده داشته است و هر ملت و قومی شیطان را بشکل خاصی و هیئتی مخصوص توصیف کرده و او را مخلوقی مخصوص و مستقل پنداشته اند و گویند ماده خلقت آدم از خاک و ماده اولیه شیطان آتش بوده است و حتی در کتب احادیث و اخبار اسلامی شیطان و فرزندانش را هم ذکر کرده اند و در آملی شیخ صدوق و خدیجه الشیعه مقدس اردبیلی و بحار الانوار علامه مجلسی نام جد اعلا شیطان را هَامِ بْنِ هِیْمِ بْنِ لَاقِیسِ بْنِ اِبْلِیسِ ذکر کرده است و قیافه و شکل خاص او را مشروحاً بیان کرده اند و اینهمه سخنان درباره شیطان از آن جهت تلفیق شده که این نفوس معانی اصلیه شیطان و خلقتش از آتش و سایر آیات نازله را ادراک نکرده اند . در قرآن فرموده اند که شیطان سبب ضلالت و گمراهی مردمان است و بسیار تحذیر فرموده که مبادا کسی بدام شیطان گرفتار شود مقصود اصلی از شیطان در مقامی نفس آماره انسانی و در مقامی نفوس هستند که سبب اضلال و فریب مردم میشوند و مقصود از آتش که ماده خلقت آنها معرفی شده - جنبه خود بینی و خود پرستی و تکبر آنان است که خود را از همه بالاتر میدانند و بدیگران بنظر حقارت و پستی مینگرند در سوره بقره قرآن مجید در باره مردم منافق که بدروغ خود

را مُسْلِم معرفى مىکردند و تظاهر به اسلام مینمودند ولى در باطن با مشرکين و اعدای اسلام همراهی داشتند چنین فرموده "وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ " يعنى منافقين چون با مؤمنين برسول الله ص ملاقات میکنند خود را مؤمن معرفى مینمایند و میگویند ما مؤمن هستیم و چون نزد شیاطین خود يعنى دشمنان اسلام برمىگردند بآنها میگویند که ما باطناً با شما در مخالفت با اسلام شریک هستیم و از آن جهت نزد مسلمین میرویم و خود را مُسْلِم معرفى میکنیم که آنها را تمسخر و استهزاء نمائیم .

ملاحظه میفرمائید که خداوند حقیقت معنی شیطان را در این آیه معرفى کرده و مخالفین و اعداء اسلام را شیاطین نامیده است ، در کتب تفسیر در ضمن داستان خلقت آدم و حوا در باره اقدامات شیطان برای فریب آدم و فرزندانش داستان است که چگونه شیطان بقالب خاکی آدم قبل از نفخ روح در آن گذر کرد و بنظر تعجب در آن نگریست و بتجسس در اطراف آن کالبد خاکی پرداخت و بالاخره مقر خود را در آن قالب خاکی تعیین کرد و از این قبیل مطالب در تفاسیر اهل سنت و کتب شیعه بسیار است که در مقام خود خالی از غرابست نیست با آنکه بنصوص آیات و الواح مبارکه شیطان در حقیقت

جز انسانی که در صد فریب دادن مردم باشد چیز دیگری نیست و اینکه در قرآن فرموده "إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ " و یا فرموده "الْمَ أَعَاهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ الْآ تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ " و امثال اینها مقصود نفس اماره انسانی و در مقامی نفوس اشرار خود پرست و خود خواهی هستند که خود را از دیگر مردم برتر دانند و بغریب و خدعه مردم را گمراه کنند اینگونه مردم در هر عصر و زمانى که باشند شیطان عصرند .

جمالقدم جل جلاله در ضمن لوح مبارکی میفرمایند قوله تعالى " . . . مظاهر شیطانیه در نهایت مکر و خدعه مشهود و مشغول و مابین ناس بصورت انسان ظاهر پس بحق توجه نموده که از فضل و رحمتش از شر آن نفوس نسناسیه خناسیه محفوظ مانید . . . " و در لوح دیگر از قلم ابهی نازل قوله تعالى " إِنْ تَبَيَّحَ الْقَبْلَ لَمَا آرَادَ أَنْ يَدْخُلَ مَقَرَّ الْقُرْبِ جَبْرُوتِ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ إِذَا ظَهَرَ الشَّيْطَانُ عَلَىٰ صُورَةِ الْإِنْسَانِ وَآرَادَ أَنْ يَمْنَعَهُ عَنِ الْوُرُودِ فِي حَرَمٍ قُدْسٍ مَخْزُونٍ فَلَمَّا عَرَفْنَاهُ أَرْجَمَهُ بِأَرْجَامِ الْأَحْجَارِ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِنَا وَقُوَّةٍ مِنْ لَدُنَّا . . . وَإِنَّكَ فَاقْتَدِ بِهِ ثُمَّ أَعْمَلْ بِحَيْثُ لَوْ تَشْهَدُ بِأَنْ أَحَدًا آرَادَ أَنْ يَمْنَعَكَ عَنْ حَبِّ هَذَا الْغَلَامِ فَأَعْلَمْ بِأَنْتَهُ لَهَاوَالشَّيْطَانُ قَدْ ظَهَرَ عَلَىٰ هَيْئَةِ الْإِنْسَانِ إِذَا فَاسْتَعَدَّ بِاللَّهِ

ثُمَّ اطْرَدَهُ بِشَهَابٍ ثاقِبٍ . . . و در لوح دیگر فرموده اند
 قوله تعالى " شياطين بر چند قسم مشاهده میشوند قسمی
 از آن نفوس مشاهده میشوند که در همان بلد فی الحین
 بنفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر میگردند و قسمی دیگر
 از مبداء جحیم سقلی بر هیکل قاصدین وارد میشوند و قسمی
 هم بظالمت صرف بر هیکل لوح مبعوث میشوند ، باری الیوم
 شیطان بکل صور ظاهر شده و خواهد شد که شاید بشأنسی
 از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبداء امر محتجب
 نمایند . " انتهى .

برای تفصیل بیشتر بر حقیق مختوم جلد دوم ص ۶۸۸-۶۸۹
 مراجعه شود .

علامه محمد بن یزید معروف به ابوالعباس میرد نحوی متوفی
 بسال دویست و هشتاد و پنج هجری قمری در کتاب معروف
 و مفید خود موسوم به "الکامل" میفرماید قوله ره " وَزَعَمَ أَهْلُ
 اللُّغَةِ أَنَّ كُلَّ مُتَمَرِّدٍ مِنْ جِنِّ أَوْ إِنْسٍ يُقَالُ لَهُ شَيْطَانٌ وَإِنْ -
 قَوْلُهُمْ تَشْيِطَانٌ إِنَّمَا مَعْنَاهُ تَخَبَّثَ وَتَنَكَّرَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ جَلَّ
 وَعَزَّ " شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ " قَالَ الرَّاجِزُ " أَبْصَرْتَهُمْ
 تَلْتَهُمُ الثُّعْبَانُ شَيْطَانَةٌ تَزُوجُ شَيْطَانًا " انتهى .

فرموده که بعقیده علمای لغت کلمه شیطان بر کسی اطلاق
 میشود که متعرد و سرکش و نا فرمان باشد خواه از جن

باشد یا از مردمان و کلمه تَشْيِطَانُ که فعل ماضی و مشتق از
 اصل شیطان است بمعنی خبث و زشتی طینت و بدجنسی
 است و خداوند در قرآن فرموده که شیطان هم در مردمان
 است و هم در جن .

ابوالبقا در کتاب کلیات که از کتب مهمه ادبیه است در ذیل
 کلمه شیطان فرموده است قوله ره " الشَّيْطَانُ هُوَ مَا مِنْ شَاطِ
 بِمَعْنَى هَلَكٍ أَوْ مِنْ شَطْنٍ بِمَعْنَى بَعْدٍ وَهُوَ الْمُحْرَقُ فِي الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ وَالْعَصِيُّ الْأَبِيُّ الْعَمَلِيُّ شَرًّا وَنَكَرًا أَوْ الْمُتَمَادِي فِي
 الطُّغْيَانِ الْمُعْتَدِي إِلَى الْعَصْيَانِ وَكَه فِي الْقُرْآنِ صِفَاتٌ مَذْمُومَةٌ
 وَأَسْمَاءٌ مَشْتَقَةٌ خُلِقَ مِنْ قُوَّةِ النَّارِ وَلِذَلِكَ اخْتَصَرَ يَقْرَأُ قِسْوَةً
 الْعَصَبِيَّةِ وَالْحَمِيَّةِ الذَّمِيمَةِ فَاْمْتَنَعَ مِنَ السُّجُودِ لِأَنَّهُ عَوَاثُهُ
 إِنَّمَا يُؤَثِّرُ فِيمَنْ كَانَ مُخْتَلَّ الرَّأْيِ مَا عِلَّا إِلَى الْفُجُورِ كَمَا قَالَ
 وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ . . .
 الخ .

میگوید که کلمه شیطان از اصل مجرد شاط است که بمعنی
 هلاکت است و بعضی آن را از اصل مجرد " شَطْنُ گرفته اند
 که بمعنی دور شدن و ابتعاد است شیطان در دنیا و آخرت
 پاتش جرمان میسوزد و موجودی است عاصی و سرکش و مملو
 از شر و بدی و زشتی که همواره راه طغیان میپیماید که کار
 او را بعضیان میکشاند ، در قرآن مجید برای شیطان صفات

مذمومه و اسما زشت و مشغوم بیان فرموده است ، شیطان
از آتش آفریده شده و لهذا ملو از تعصب و حمیت جاهلانہ
مذمومه است و لهذا از سجده آدم خودداری کرد شیطان
میتواند فقط کسانی را گمراه کند که دارای فکر مستقیم و رأی
مستقل نباشند و مایل باعمال زشت باشند و اختلال رأی -
داشته باشند ، خدای در قرآن فرموده که شیطان گفت
خدایا من از بندگان تو تنها آن نفوس را میتوانم گمراه
کنم که دعوت مرا اجابت کنند و چون آنان را باعمال
زشت دعوت کنم مرا اطاعت کنند . الخ

حرف

« ص »

صاحبان بصر را سوره هود کفایت میکند

سوره هود یازدهمین سوره قرآن مجید است که از سوره های مکیه است یعنی در مکه نازل شده و قتلاره فرموده که غیر از آیه "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ" که مدنی است بقیه آیات سوره هود مکیه است ، در شماره آیات این سوره اختلاف است کوفیان یکصد و بیست و سه آیه دانند و بشماره شامی یکصد و بیست و دو آیه و بعضی هم یکصد و بیست و یک آیه گفته اند و آن آیه که مشعر بر استقامت است در همین سوره هود است که پیغمبر فرمودند "شَيْبَتِي هُوَ" یعنی سوره هود مرا پیر کرد و ثعلبی از ابو جحیفه روایت کرده که پیغمبر را گفتند یا رسول الله "قَدْ أَسْرَعَ عَلَيْكَ الشَّيْبُ" یعنی چه زود پیر شدی پیغمبر خدا فرمود "شَيْبَتِي سُوْرَةُ هُوْدٍ وَ أَخْوَاتُهَا" و در بعضی روایات "شَيْبَتِي الْآيَاتِنِ" و آنس بن مالک نیز این حدیث را طور دیگر نقل کرده برای تفصیل به منهج الصادقین کاشانی و تفسیر صفائی و مجمع البیان و کشاف و تفسیر کبیر و تفسیر بیضاوی و روح البیان

شیخ اسمعیل حقی و سایر تفاسیر معتبره مراجعه شود .
 نام هود در عهد عتیق و جدید موجود نیست و در قرآن
 مجید نازل شده و بعضی گفته اند عابر که در عهد عتیق
 مذکور است همان هود است . هود از جمله انبیاست
 که برای دعوت و هدایت قوم عاد مبعوث شد ، سوره هود
 مشحون از اندازات و داستان بعثت انبیا و مصیبات و بلیاتی
 است که بر آنها وارد شده است .

جمالقدم جل جلاله در کتاب مستطاب ایقان از همین جهت
 تأکید فرموده اند که نفوس محقق سوره هود را تلاوت کنند
 تا مشاهده نمایند که در هر عصر و زمان از طرف مخالفین
 و اعداء به انبیای الهی چه مصیبت ها که وارد شده و چه
 رنجها که کشیده اند ، میفرمایند قوله تعالی : " صاحبان
 بصر را سوره هود کفایت میکند قدری در آن سوره مبارکه
 تأمل فرمائید و به فطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر
 بدایع امور انبیا ورت و تکذیب کلمات نغی اطلاع یابید
 شاید ناسر از موطن غفلت نفسانیه به آشیان وحدت و معرفت
 الهیه پرواز دهید " انتهى .

در این سوره هود داستان بعضی از انبیا و رسل و مصائب
 هر یک را ذکر فرموده اند از قبیل حضرت نوح و حضرت
 هود که مبعوث بقوم عاد شد و حضرت صالح که مأمور به

دعوت قوم ثمود گردید و داستان حضرت ابراهیم و لوط
 و حضرت شعیب که در مدین مبعوث شد و داستان حضرت
 موسی علیه السلام که در این سوره ذکر فرموده اند شرح
 احوال هر یک از انبیا که در کتاب ایقان مذکور شده در ذیل
 همان اسم مسطور است و در اینجا به ذکر احوال هود و قوم
 عاد میپردازد .

داستان هود و قوم عاد در تفاسیر معتبره مسطور است
 و ابوالفتح رازی مخصوصا شرحی مبسوط بیان فرموده و سایر
 نیز داستان هود را نوشته اند ، در قرآن مجید میفرمایند
 قوله تعالی " وَاللّٰی عَادِ اَآخَاهُمْ هُوًّا " یعنی فرستادیم بقوم
 عاد برادر ایشان هود را قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ " هود گفت
 ای قوم پرستش کنید خدای را " مَا لَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ غَيْرُهُ " نیست
 از برای شما جز او خدای دیگری " اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُفْتَرُونَ " نیستید
 شما مگر افترا زنندگان که برای خداوند شریک قرار میدهید
 " يَا قَوْمِ لَآ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا " ای قوم من از شما مزد و اجری
 را ندرخواست نمیکنم " اِنْ اَجْرِيْ اِلَّا عَلٰی الَّذِیْ فَطَرَنِيْ " اجر
 من نیست جز با خدائی که مرا آفریده است " اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ " آیا
 تعقل نمیکنید ؟ و پس از آیاتی چند که در باره سخنان
 هود و گفتار قوم فرموده است میفرماید " وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا
 نَجِيْنًا هُوًّا " پس چون عذاب فرستادیم بقوم عساد هود

را نجات دادیم وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنِزِجَاتٍ
 دادیم نفوسی را که به هود مؤمن بودند به صرف رحمت
 و مرحمت خود وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ و آنها را نجات
 دادیم از عذاب سخت . . . تا آنکه میفرماید " أَلَا إِنَّ عَادًا
 كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعِدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ " همانا عاد کافر شدند
 به پروردگارشان همانا لعنت و نفرین باد بر عاد که قوم
 هود بودند ."

در تواریخ و کتب تفسیر مسطور است که قوم عاد را خداوند
 به باد شدیدی که فرستاد هلاک کرد مولوی فرموده :

جمله ذرات زمین و آسمان

لشکر حقند گاه امتحان

باد را دیدی که با عادان چه کرد

آب را دیدی که با طوفان چه کرد
 هود علیه السلام پس از آنکه عاد را دعوت کرد و آنها دست
 از بت پرستی نکشیدند و جز قلبی مومن نشدند خداوند
 بادی شدید برانگیخت تا آبنیه و عمارات آنان را ویران
 ساخت و همه افراد آن قبیله را به هلاکت رسانید و به نص
 قرآن مجید مدت هفت شب و هشت روز باد بشدت میوزید
 قوله تعالی : " أَمَا عَادَ فَأَهْلِكُوا بَرِيحٍ صَرْصَرٍ طَاغِيَةٍ سَخَّرَهَا
 عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ " الخ .

داستان عاد و هلاکتش در چند جای قرآن مذکور است
 و در کتب تفاسیر و تواریخ داستان هلاکت قوم عاد مسطور
 مرحوم علامه مجلسی در مجلد پنجم بحار الانوار داستان -
 بعثت هود و قوم عاد و هلاکتشان را به تفصیل نوشته و آیات
 قرآنی را ذکر فرموده است ، نَسَبَ عاد را از طریق سام پسر
 نوح به نوح نبی میرساند و او را عاد بن عوص بن آدم بن
 سام بن نوح معرفی میکند و هود را نیز از اولاد سام بن
 نوح ذکر کرده هود بن صالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح
 و اقوال دیگران را هم در باره نَسَبِ هود نگاشته است و فرمود
 است که حضرت هود را زوجه ای بود بسیار تند خوی که
 نهایتِ عداوت را نسبت به هود داشت و حضرت هود همواره
 دعا میکرد که خدا او را محفوظ بدارد و میفرمود که برای
 هر مرد خداپرستی ناچار دشمنی خونخوار موجود است
 و دشمن هم زوجه من است و حمد خدای را که دشمن من
 در تحت فرمان من است و دشمنی ندارم که در ظل حکم
 او باشم و نیز فرموده که حضرت هود شباهت بسیار به حضرت
 آدم داشت و مردی بود گندم گون و زیبا روی ، موی بسیار
 بر سر و صورت داشت و بسیار با وقار و متانت بود . . . الخ
 برای اطلاع بیشتر به کتب تواریخ و تفاسیر و اخبار و احادیث
 مراجعه شود .

و نظر و آن نیکوترین چیزی است که ما توانستیم بدست آوریم
و اگر کسی بر جز این توانائی دارد رأی و نظر او متعلق
بخود اوست . . . و میان دو فرقه اصحاب حدیث و اصحاب
رای در باره فُرُوعِ اِخْتِلافِ بسیار است و هر دو گروه را تصانیفی
است . . . الخ و در تاریخ سیستان چنین مسطور است ص
: ۲۷۶

”میل یعقوب بیشتر بر اصحاب رای بود و آن شاهرا اصحاب بر
حدیث اما این نام که افتاد بر فریقین سبب بدان بود که
دیوانه ای را پسری زاد ، اندر دیوانگی وی اصحاب رای -
گفتند که آن فرزند زناست و بوی یعقوب گفت که نیست چون
عقد نکاح پیش از جنون وی درست بود پس چون مسئله
درست کرد ظاهر گفت صدق ابو یعقوب و کذب الحائکون
و بدان آن خواست که کسی که چیزی نداند و اندر آن سخن
گوید او جولا هه باشد و اصل این تعصب بسیستان از عرب
افتاده بود میان تمیمی و بکری ، گروهی هوائ تمیمی خواستند
و گروهی هوائ بکری آخر تمیمی را نام صدق گشت و بکری
را نام سَمَکِی انتهی و معلوم است که در آن ایام بین اصحاب
رای و اصحاب حدیث چه مناقشه ها بوده است .

در نزد شیعیان اثنی عشری چهار کتاب است از علما و محدثین
بزرگ شیعه که نهایت اهمیت را در نزد شیعه دارد و علمای

صاحبان حدیث

علمای اسلام بدو دسته تقسیم میشوند ، یکدسته را
اصحاب رأی گویند و فرقه دیگر را اصحاب حدیث نامند
اصحاب رأی و قیاس پیروان ابو حنیفه امام اعظم اهل سنت
و جماعتند در لغت نامه دهخدا در ذیل اصحاب رأی چنین
مسطور است : ”اصحاب رای . . . اصحاب ابوحنیفه نعمان
بن ثابت بن مرزبان کوفی فارسی که آنان را اصحاب قیاس
میخوانند زیرا در باره مسائلی که حدیث یا اثری وجود
نداشت به رأی خود و قیاس رجوع میکردند . . . و از جمله
اصحاب ابوحنیفه میتوان این گروه را نام برد ، محمد بن
حسن شیبانی ، ابویوسف یعقوب بن محمد قاضی ، زفر بن
هدیل ، حسن بن زیاد کولوی ، ابن سماعه عافیه قاضی ،
ابو مطیع بلخی ، بشیر مرسی و این گروه را از این رؤا صاحب
رأی میگفتند که عنایت آنان تحصیل وجهی از قیاس و معنی
مستنبط از احکام بود و آنها بنای حوادث را بر قیاس و معانی
مستنبط از احکام مینهادند و چه بسا که قیاس جلی را بر
آحاد اخبار مقدم میدانستند . ابوحنیفه گفت اینست رأی

دین بعد از قرآن مجید بآن چهار کتاب مراجعه میکنند
 این چهار کتاب که معروف بکُتُبُ اربعه است حاوی احادیث
 مرویه از ائمه اطهار ع و رسول الله ص میباشد و در مسائل
 اصول و فروع دین گفتگو میکند اول کتاب اصول کافی تألیف
 محمد بن یعقوب کلینی است که در ذیل "اصول کافی" در
 باره آن بتفصیل نوشته ام .

دوم و سوم کتاب الاستبصار فی ما اختلف فیهِ من الاخبار و کتاب
 تهذیب الاحکام است که مؤلف هر دو شیخ الطائفه محمد
 بن حسن بن علی طوسی است که به ابوجعفر و شیخ طوسی
 معروف است و او را شیخ الامامیه نیز گویند ، مدرس تبریزی
 در ریحانه الادب در ذیل شیخ طوسی فرموده است قوله ره
 لفظ شیخ در کتب اخبار و فقهیه و اصولیه با نبودن قرینه
 بدو منصرف بوده و او سومین محمد بن ثلاثه اوائل مؤلفین
 کتب اربعه معروفه که نام هر سه محمد و کنیه شان نیز
 ابوجعفر و چهار کتب ایشان در زمان غیبت اساس مذهب
 جعفری و مدار اصول تشیع است و دو دیگر نیز عبارت از شیخ
 کلینی و شیخ صدوق است . . . گاهی شیخ طوسی را در
 مقابل ایشان ابوجعفر ثالث گویند . . . فقیهی است اصولی
 محدث - رجالی - مفسر - ادیب - کلامی . . . از تلامذه
 شیخ مفید و علم الهدی بوده و ماهی دوازده دینار (طلای

هیجده نخودی) از علم الهدی شهریه داشته . . . او اولین
 کسی است که نجب اشرف را مرکز علمی دین امتحان نموده
 بود . . . وفات او در شب دوشنبه بیست و دوم محرم چهار
 صد و شصت هجرت در هفتاد و پنج سالگی در نجب اشرف
 واقع و در خانه خود مدفون و قبرش معروف و مزار و مسجدش
 نیز تا زمان ما باقی و بمسجد طوسی معروف و بیصحن مقدس
 مرتضوی متصل . . . الخ

مدرس تبریزی در کتاب ریحانه الادب سی و هفت مجلد از
 تألیفات شیخ طوسی علیه الرحمه را ذکر کرده است و در باره
 کتاب الاستبصار فرموده : الاستبصار فی ما اختلف فیهِ من
 الاخبار که یکی از کتب اربعه بوده و در طهران چاپ و در
 ضمن ۹۲۵ یا ۹۱۵ باب حاوی ۵۵۱۱ حدیث و دو نسخه
 خطی آن که تمام کتاب است بشماره ۱۰۳۶ و ۱۰۶۷ . . .
 در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید در طهران موجود
 است انتهى . و در باره کتاب تهذیب الاحکام فرموده :
 "تهذیب الاحکام که در طهران در دو مجلد چاپ و آن -
 نیز یکی از کتب اربعه بود و در ضمن سیصد و نود و سه باب
 حاوی سیزده هزار و پانصد و نود حدیث میباشد . انتهى
 کتاب چهارم از کتب اربعه شیعه من لایخضره الفقیه است
 مرحوم مدرس تبریزی در ریحانه الادب در ذیل صدوق -

چنین فرموده است قوله ره :

صدوق - محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی
مکنی به ابو جعفر و معروف بابن بابویه و صدوق علی الاطلاق
... صدوق دومین محمد بن ثلاث اوائل مولفین کتب اربعه
معروفه میباشد که نام هر سه محمد و کنیه شان ابو جعفر
بوده و گاهی در مقابل ایشان او را (صدوق را) ابو جعفر
ثانی میگویند ... ولادت این هر دو (صدوق و برادرش -
ابن بابویه حسین بن علی) در زمان غیبت صغری ... واقع
... تألیفات صدوق که تمام دینی و در حدود سیصد کتاب
... میباشد مشهور طبقات اناام ... وفات صدوق در سال
سیصد و هشتاد و یک قمری هجری در ری واقع و در نزدیکی
مرقد شریف حضرت شاهزاده عبدالعظیم الحسنی مدفون
و قبرش معروف و مزار و لفظ شفا (۳۸۱) ماده تاریخ وفات
او بوده . انتهى

باری کتب اربعه شیعه که مورد اعتماد عموم علمای شیعه است
عبارت است از اصول کافی شیخ کلینی و تهذیب الاحکام
و استبصار تألیف شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی و کتاب
من لا یحضره الفقیه تألیف شیخ صدوق ابن بابویه قمی
علیهم الرحمه والرضوان شیخ صدوق ره در باره برخی
مطالب عقیده خاصی داشته است از قبیل معنی و مفاد

خاتم النبیین (بذیل همین کلمه در این کتاب مراجعه
شود) و جواز سهو و نسیان بر پیغمبر و ائمه اطهار
ع و حصول بدا در امامت اسمعیل پسر حضرت جعفر بسین
محمد الصادق ع و امثالها و بواسطه این عقاید مورد تعرض
علمای امامیه قرار گرفته است بشرحی که در کتاب انوار النعمانیه
مرحوم سید نعمت الله جزایری و کتاب کشکول شیخ یوسف -
البحرانی و امثاله مسطور و مذکور است و با اینهمه جلال
قدر در نزد همه مشهور و مسلم و کتب او مورد استفاد
علمای شیعه است . در نزد اهل سنت و جماعت نیز صحاح
سته نهایت اهمیت را دارد و بعد از قرآن مجید مورد تعظیم
و اعتماد اهل سنت است صحاح سته که از اسم آن آشکار
است شش کتاب است از شش نفر علمای بزرگ و معروف اهل
سنت بقرار ذیل : در لغت نامه دهخدا در ذیل صحاح سته
چنین مسطور است :

صحاح سته نام شش کتاب حدیث اهل سنت و جماعت که فقها
و اصحاب حدیث بر آن اعتماد دارند و ارکان اساسی علم
حدیث است و آن شش عبارت است از الجامع الصحیح تألیف
محمد بن اسمعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ هـ ق)

صحیح تألیف ابوالحسن مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی

سُنَن تَأْلِيفِ ابْنِ مَاجَه (متوفى ۲۷۳ هـ ق)
 جَامِع تَأْلِيفِ تَرْمِذِی (متوفى ۲۷۶ هـ ق)
 سُنَن تَأْلِيفِ ابُو دَاوُد (متوفى ۲۷۵ هـ ق)
 وَ سُنَن تَأْلِيفِ نَسَائِی (متوفى ۳۰۲ هـ ق) انتهى .
 مدرس تبریزی در ریحانه الادب در باب صحاح سته در ذیل
 نام هر یک شرح کاملی نوشته و طالبان بآن کتاب مفید
 مراجعه فرمایند .
 این شرح کتاب که ذکر شد مورد اعتماد اهل سنت است
 با آنکه کتب اربعه شیعه و صحاح سته اهل سنت این همه
 مورد اعتماد و قبول است چون محقق بصیر در آن احادیث
 مرویه در این کتب دقت کند بمطالعی عجیب بر میخورد و
 موضوعاتی غریب میبیند و متحیر میماند که چرا مؤلفین بزرگوار
 این کتب با آنهمه تحقیق و تتبع این گونه مطالب را درج
 کرده اند . برای تفصیل به ذیل (در احادیث اختلاف
 بسیار است) در این کتاب مراجعه شود .

صاحب معراج

مقصود حضرت رسول اکرم پیغمبر اسلام محمد بن عبد الله
 صراحت که بمعراج تشریف بردند و شرح معراج در ذیل

"معراج سید کولاک" در این کتاب مندرج است مراجعه فرمایند.

صادق بن محمد

مقصود حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام
 است که امام ششم شیعه امامیه است ، شرح احوال آن حضرت
 در کتب شیعه و عامه بتفصیل ذکر شده است ، علامه مجلسی
 در بحار الانوار و شیخ مفید در ارشاد شرح حال آنحضرت
 را نوشته اند و نیز در کتاب جلاء العیون و جنات الخلود
 و کتب معتبره دیگر ذکر آنحضرت هست ، شیخ فرید الدین
 عطار در تذکره الاولیا نیز از آنحضرت بتجلیل و عظمت مقام
 یاد کرده است . حضرت جعفر صادق ع مؤسس مذهب
 جعفری است که شیعه امامیه اثنا عشری دارای آن مذهب
 هستند از اصول مذهب جعفری عدل و امامت است .

مسئله رجعت و جواز تمتعه و طرز انجام وضو برای نماز
 بطریق شیعه همه از دستورات آن حضرت است . مرحوم
 شیخ مفید در کتاب ارشاد میفرماید قوله " وَكَانَ مَوْلِيَهُ
 بِالْمَدِينَةِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سُؤَالِ
 مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ وَ دُفِنَ بِالْبَيْعِ مَعَ أَبِيهِ وَ جَسَدُهُ

وَالْحَسَنَ عَ وَأُمَّهُ أُمَّ فَرُوهَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ
 وَكَانَتْ إِمَامَتَهُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً . . . خلاصه آنکه
 حضرت صادق ع در مدینه منوره بسال ۸۳ هجری قمری متولد
 شد و در شوال سال ۱۴۸ یکصد و چهل و هشت هجری
 وفات فرمود و در قبرستان بقیع در مدینه پهلوی قبر جدش
 و قبر حسن ع مدفون گردید . نام مادر آنحضرت ام فرّوه بود
 که دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و دوره امامت
 آنحضرت ۳۴ سی و چهار سال بود .

در سال تولد و وفات حضرت صادق بین مؤلفین احوال آن
 حضرت اختلافست ، مرحوم شیخ عباس محدّث قن علیه الرحمه
 در کتاب منتهی الآمال شرح مفصّلی در باره آن حضرت نوشته
 و اقوال مختلفه را نقل فرموده است ، من در اینجا از کتاب
 اصول کافی تألیف ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی آن -
 قسمت را که راجع بحضرت صادق ع است نقل میکنم قوله علیه
 الرحمه " . . . وُلِدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَ مَضَى فِي
 شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ وَ لَهُ خَمْسٌ وَ سِتُونَ سَنَةً
 وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ وَ الْحَسَنُ
 بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أُمُّهُ أُمَّ فَرُوهَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
 أَبِي بَكْرٍ وَ أُمُّهَا اسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ " خلاصه
 آنکه حضرت ابو عبد الله ع بسال ۸۳ هجری متولد شد و در ماه

شوال سال ۱۴۸ هجری وفات فرمود از عمر مبارکش در حین
 وفات شصت و پنجسال گذشته بود ، قبر منورش در بقیع
 در محلی است که پدر و جدش و حضرت حسن ع مدفونند
 نام مادر آنحضرت ام فرّوه بود که دختر قاسم بن محمد بن
 ابی بکر بود و نام مادر ام فرّوه اسماء بود دختر عبد الرحمن
 بن ابی بکر . . .

حضرت صادق ع بعد از خودشان برای امامت ابتدا پسر
 خود اسمعیل را تعیین فرمودند و پس از چندی او را معزول
 فرمودند و پسر دیگر خود موسی الکاظم را با امامت شیعیان
 معرفی نمودند علت عزل اسمعیل را مختلف نوشته اند مورخین
 عامه و اهل سنت از قبیل حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده
 و غیره علت عزل را آن نوشته اند که اسمعیل شرب خمر
 اقدام کرد و لهذا معزول شد جمعی از شیعه هم این قول
 را در مولفات خود آورده اند از جمله مرحوم مجلسی در -
 بحار الانوار این قول را هم نقل فرموده است و از امام
 صادق ع روایت است که چون خیر شرب خمر اسمعیل را شنیدند
 فرمودند شیطانی بصورت اسمعیل در آمده و بشرب خمر
 مبادرت نموده است و چون از امام علیه السلام در باره
 امامت اسمعیل پرسیدند فرمودند در امامت او بدآ شد
 و فرمودند " مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ كَمَا بَدَأَ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي "

و این بیان مبارک را همه بزرگان و علمای شیعه مانند صدوق و مرحوم فیض کاشانی و مجلسی و غیرهم نقل کرده اند و در یکی از فقرات زیارتنامه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام هم وارد شده "السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي أَمْرِهِ" این زیارت را مرحوم مجلسی در کتاب مزار از مجلدات بحار الانوار و مرحوم فیض کاشانی در باب البداء از کتاب وافی و سایرین نقل کرده اند و برای آن معانی مختلفه ذکر کرده اند بعضی از علمای شیعه اصلاً منکر امامت اسمعیل شده و گفته اند که حضرت صادق ع اصلاً اسمعیل را با امامت نصب نفرمود تا عزل شود و فقره زیارت را طور غریبی معنی کرده اند از جمله مرحوم شیخ مفید در کتاب الْمُحَصَّل میفرماید که مسئله بداء در باره اسمعیل از این جهت بود که در اول قزار بود اسمعیل بن صادق مانند اسمعیل پسر ابراهیم خلیل ع قربانی شود ولی در قربانی شدن او بداء شد البته این سخنان از این نفوس علتش معلوم است و مبنای آن بر تعصب است و نخواستند اقرار کنند که در فرمایش امام ع بداء شده و اسمعیل اول منصوب و بعد معزول گردید ولی آنچه مسلم است اینست که حضرت صادق ع اول اسمعیل را با امامت نصب فرمودند و بعد یا بعلت شرب خمر و یا بعلت وفاتش چنانچه شیعیان میگویند در امامت او بداء شد .

جمال مبارک جل جلاله در الواح مبارکه ذکر امامت اسمعیل بن صادق و بدای در باره او را صریحاً ذکر فرموده اند از جمله در لوحی که در اول مجموعه اقتدارات بطبع رسیده این موضوع را ذکر میفرمایند و در الواح دیگر نیز همین مسئله را ذکر فرموده اند شرح و بسط در این مسئله محتاج بتألیف کتابی مستقل است .

جمعی از اصحاب حضرت صادق ع پس از نصب اسمعیل به امامت از طرف حضرت صادق ع او را قبول کردند و عزل او را تصدیق نمودند و با امامت امام موسی کاظم معتقد نشدند و با اسماعیلیه معروف بوده و هستند ، جمعی از آنان گفتند که اسمعیل زنده است و غیبت فرموده و موت او را در نیاید و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بعضی از آنان پس از مرگ اسمعیل با امامت عبدالله افطح قائل شدند و معروف با فطحیه شدند و چون عبدالله افطح بود یعنی پاهایش ورم داشت و بعرض داء الفیل مبتلی بود او را افطح الرجل یعنی فیل پا مینامند ، بعضی هم سخنان دیگر گفته اند عبدالله افطح هفتاد روز بعد از وفات پدرش وفات نمود یعنی بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام زیرا عبدالله هم پسر حضرت صادق بود و کینه ابو عبدالله از این جهت بر حضرت صادق نهاده شده بود اسحق نیز از فرزندان

امام ششم بود که با امامت برادرش موسی کاظم اعتراف نمود
 بعضی از اسمعیلیه هم امامت را در نسل اسمعیل میدانند
 تا آخر الزمان و سلاطین فاطمیه که در دیار مغرب سلطنت
 و خلافت داشته از اولاد اسمعیل بن جعفر الصادق بوده اند
 اول ایشان عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد
 بن اسمعیل که لقب المهدی بالله داشت و او اول خلیفه
 اسمعیلی دیار مغرب است بعضی میگویند که حضرت امیر
 در خطبه خود از اسمعیل و اولاد او اخبار فرموده و اسمعیل
 را بعنوان ذی البداء ذکر کرده و خبر از خلافت عبیدالله
 داده اند بقوله علیه السلام: "ثُمَّ يَظْهَرُ صَاحِبُ الْقِيَرَوَانَ
 الْغَنِيِّ الْبَهْرُ زَوَالِ النَّسَبِ الْمَحْتَضِ الْمُنْتَخَبِ مِنْ سُلَالَةِ ذِي الْبَدَاءِ
 الْمُسَجَّبِيِّ بِالرِّدَاءِ" . . . الخ قیروان جایی است که در حدود
 آن عبیدالله المهدی شهری بنام مهدیه بنا کرد و مرا در
 حضرت امیر از ذی البداء الْمُسَجَّبِيِّ بِالرِّدَاءِ اسمعیل بن
 جعفر است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرموده
 است که عبیدالله مهدی رنگ رخسارش سفید آمیخته بسرخی
 بود و بدنش یاریک و ضعیف بود و ذوالبداء لقب اسمعیل
 بن جعفر است و مقصود از جمله مُسَجَّبِيُّ بِرِّدَاءِ نیز اسمعیل
 است زیرا اسمعیل چون وفات یافت پدرش جعفر او را در
 ردای خود پیچید و بهمه شیعیان او را نشان داد تا

بدانند که او وفات کرده است در کار او برای کسی شبهه
 نماند .

بهر حال این بود مختصری و طالبان اطلاعات بیشتر بکتب
 معتبره مفصله مراجعه فرمایند .

حکیم ناصر خسرو علوی قبادیانی و حَسَنَ صَبَّاحِ و جانشینان
 او از مروجین طریقه اسمعیلیه در ایران بودند امروز هم
 پیروان اسمعیلی در هند و ایران و مصر بسیارند و اغلب
 آیات و احکام اسلام را تأویل کنند و کتاب وجه دین تألیف
 حکیم ناصر خسرو علوی امروز موجود است ، رئیس اسمعیلیه
 معروف به آقاخان است و این لقب عموم زمامداران این طریقه
 است زیرا جد اعلای آنها که در دوره خاقان مغفور فتحعلی
 شاه قاجار در ایران قیام کرد آقاخان محلاتی بود ، برای
 تفصیل بکتب تاریخ و از جمله ناسخ التواریخ جلد قاجار
 مراجعه شود .

مسعودی در مروج الذهب در ذیل خلافت منصور چنین
 فرموده است که حضرت جعفر بن محمد را در بقیع دفن
 کردند سن حضرتش شصت و پنجسال بود و گفته اند که
 حضرت جعفر را مسموم کردند در محل قبر ایشان در آن
 موضع از قبرستان بقیع سنگ مرمری است که روی آن نوشته
 شده است " بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَبِیدِ الْأَمَمِ

و مُحَبِّ الرِّمِّ هَذَا قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهِ وَسَلَّمَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ قَبْرُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ " انتهى .

بر حسب مشهور منصور خلیفه عباسی آنحضرت را مسموم
نمود . سید نعمت الله جزایری در کتاب انوار نعمانیه
شرح حال آن حضرت را مفصل نوشته و در باره اسمعیل
و مسئله بداهت هم عقیده خاصی اظهار فرموده و عدد اولاد
حضرت صادق ع را ده فرزند شمرده و شرح حال هر یک
را بیان کرده ، برای اطلاع بدان کتاب مراجعه شود .

در باره اسمعیل بن جعفر در کتاب اكمال الدین مرحوم
شیخ صدوق علیه الرحمه در جواب شبهات و اعتراضات
اسمعیلیه چنین نوشته است قوله ره " وَكَيْفَ يَنْتَزِعُ الصَّادِقُ ع
عَلَى إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامَةِ مَعَ قَوْلِهِ فِيهِ إِنَّهُ عَائِدٌ عَائِدٌ لَا يَشْبَهُنِي
وَلَا يَشْبَهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي " یعنی چگونه حضرت صادق ع
اسمعیل را با امامت انتخاب میفرمود با آنکه در باره او فرموده
که او عاصی و خطاکار است و او شباهتی بمن و بیدران و
اجداد من ندارد سپس این حدیث را از طریق زراره از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در باره اسمعیل
فرموده " وَاللَّهِ لَا يَشْبَهُنِي وَلَا يَشْبَهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي " و

سپس حدیث دیگری در باره شرب خمر اسمعیل از ولید بن
مسیح روایت فرموده ، برای تفصیل بکتاب مزبور مراجعه شود .

صبر ایوب

صبر ایوب معروفست و داستان ایوب در قرآن مجید
نازل شده که چگونه مورد امتحانات شدیده الهیه قرار
گرفت ثروت و صحتش زایل شد و عاقبت حال بر اثر صبر مورد
رضای الهی قرار گرفت و جمیع آنچه را از دست داده بود
خداوند باو عنایت فرمود ، در ریحیق مختوم شرحی در باره
ایوب نوشته ام و در اینجا هم مختصری از کتاب قاموس کتاب
مقدس را اقتباس میکنم و مینگارم قوله : " ایوب برگشت نموده
بطرف خدا . . . ایوب کسی است که در زمین عوز زیست
کرد . . . در یکی از نقاط در طرف شرقی فلسطین نزدیک
صحرای لم یزرع موقعیکه کنعانیان بنای ناخت و تاز در مغرب
نهاده بودند زندگی میکرد " انتهى .

کتاب ایوب که از آثار ادبی و فلسفی عبرانی است جزو
عهد عتیق است این کتاب معلوم نیست که توسط چه کسی
تألیف شده ولی معلوم از حکمت و لطائف ادبی است و در
قاموس کتاب مقدس تجزیه و تحلیل شده است مراجعه فرمائید .

در قرآن مجید در سوره ص اشاره بشرح حال ایوب نبی شده
 و در اینجا اصل داستان را از تفسیر منهج الصادقین ملا
 فتح الله کاشانی نقل میکنم قوله ره : " وَأَذْكُرُّ بِيَادِ كُنْ
 اى محمد (عَبْدَنَا أَيُّوبَ) بنده ما را که ایوب بن عیص است
 و او در زمان یعقوب پیغمبر بود و دختر او را که لیا نام
 داشت بحاله خود در آورده و در کمال نعمت و نهایت
 ثروت بود . . . پروردگار بجهت تركِ مندوبِ نِعَمِ خود را از
 او سلب کرده و او را ممتحن و مبتلى ساخته . . . شیطان
 شماتتِ ایوب میکرد و سرزنش او مینمود که چه کردی که حق
 سبحانه فوائِدِ نِعَمِ بَدَنِی و مالی از تو باز گرفت و شداید
 تَعَبِ و مَشَقَّتِ بر تو گماشت و مدعای او آن بود که ایوب از -
 مرض و محنتِ خود شکایت کند و بجهت آن نام او از زمرة
 صابران محو شود از مُقَاتِلِ منقولست که شیطان بجهت آنکه
 ایوب از رحمت خدا نومید شود باو میگفت که مرض تو دراز
 شد و خدای هرگز بر تو رحم نخواهد کرد و اهل و ولد
 و حَشَمِ او را بیاد او میآورد و میگفت که چگونه اینهمه صنُوفِ
 نِعَمِ و فوائِدِ عظیمه از او زائل شد . . . ایوب با وجود اینهمه
 مِحْنِ و مَرَضِ اَهْلًا از آن شکایت نکرد بلکه شکایت او بجهت
 آن بود که شیطان مردمان را اغوا میکند و بایشان میگفت
 که اگر در ایوب طریق رشد و صواب بودی باین بلا و سُقْمِ

مبتلى نشدی . . . و زن او را وسوسه میداد و او را از خدمت
 او منع میکرد و چون کار ایوب باین مرتبه رسید بحق استفاه
 کرد . . . از حضرت جعفر صادق ع منقولست که ایوب هفت
 سال در زندانِ بلا و امتحان محبوس شد و در اینمدت اصلا
 شکایتی از این مَعْرَازِ او صادر نشد و چون ابلیس در صدور
 آن شد که نوعی نماید که از او شکایتی از مرض و مِحْنِ صادر
 شود ایوب شکایت او را بعرض خدا رسانید و کفایت شر او به
 کشف بلا استدعا نمود تیر دعای او بهدف اجابت رسید و -
 بواسطه جبرئیل باو خطاب آمد که : اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا
 مِفْتَاسَ بَابِكَ وَ شَرَابِکَ یعنی بزن پای خود را بزمین ایمن
 چشمه گرم جای غسل کردن است و چشمه دیگر آبی است
 سرد و آشامیدنی . . . ایوب بفرموده روح الامین پای مبارک
 بر زمین زد و دو چشمه از زیر قدم وی فرا جوشید یکی
 گرم و دیگری سرد . . . پس ایوب در چشمه آب گرم غسل
 فرمود و جمیع امراض ظاهری از او محو شد و از چشمه سرد
 بیاشامید همه علل باطنی زائل گشت . . . و در احادیث
 وارد گشته که حق سبحانه تعالی اهل و مال او را مضاعف
 گردانید . . . ایوب بعد از رفع سُقْمِ و آلام هفت روز آمست
 خود را اطعام فرمود و ایشان را بوظائف شکر گذاری و حمد
 حضرت باری امر نمود . انتهى

تا اینجا خلاصه مفهوم آیاتی بود که در قرآن مجید در سوره
 ص نازل شده قوله تعالی " **وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ
 رَبَّهُ إِنَّنِي مَسْنِي الشَّيْطَانَ بِنَصَبٍ وَعَذَابٍ أُرْكضُ بِرَجْلِكَ هَذَا
 مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً
 مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولَى الْأَلْبَابِ** ". بعد از این میفرماید قوله
 تعالی " **وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ
 صَابِرًا نَعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ** ". در تفسیر منهج الصادقین
 کاشانی در ذیل این آیه چنین مسطور است قوله ، آورده اند
 که در زمان مرض ایوب زوجه اولیا بنت یعقوب یا رَحْمَةُ بِنْتِ
 ابراهیم بن یوسف بِمَهْمَى رفته بود و دیر آمد ایوب سوگند
 خورده بود که وقتی عافیت یابد او را صد چوب بزند
 چون صبح صحت از اُفقی رَحْمَتُ طُلُوعِ نمود ایوب بحالست
 تندرستی و جوانی باز آمد خواست که سوگند خود را راست
 کند . . . اما چونکه او را بسیار دوست میداشت بجهت
 آنکه در ایام بیماری او آنچه قاعده خدمتگذاری بود بجای
 آورده بود . . . این امر بر او دشوار مینمود حق سبحانه
 و تعالی تحلیل سوگند او نموده باسانترین وجهی که خطا
 باو فرمود " **وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا** " بگیر بدست خود دسته ای
 از کشایش خشک شده یا از شاخه های باریک که عدد
 صد باشد **فَاضْرِبْ بِهِ** پس بزن زن خود را بآن دسته گیاه

بِيْكَارٍ وَلَا تَكْنُثُ . . . یعنی مخالفت سوگند خود مکن
 انتهى .
 مفسرین در این باره سخنان بسیار گفته اند و در تفسیر
 کشف زمخشری و تفسیر قاضی بیضاوی و مجمع البیان طبرسی
 و تفسیر صافی کاشانی و تفسیر ابوالفتح رازی و منهج
 الصادقین ملا فتح الله کاشی و کتاب قصص الانبیاء و حیوة
 القلوب مرحوم مجلسی و تاریخ روضه الصفا و ناسخ التواریخ
 سپهر کاشانی و بحار الانوار مرحوم مجلسی که همه اینها
 اینک در نزد من موجود است سخنان بسیار و روایات عجیبه
 بیشمار مذکور شده که نقل آن در این کتاب موجب اطناب
 است ، در قرآن مجید در سوره الانبیاء نیز ذکر ایوب نازل
 شده قوله تعالی (آیه ۸۳) " **وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي
 مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجِبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ
 مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِن عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ
 لِلْعَابِدِينَ** " .
 از آثار منیعۀ مبارکه الهیه در این ظهور اعظم جمالقدم جل
 جلاله یکی سوره ایوب است که به سوره الصبر معروفست شرح
 نزول این لوح منیع را در کتاب گنج شایگان نوشته ام .
 ایوب لقب جناب حاجی محمد تقی است که از اصحاب نبی ریز
 بود جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهور الحق ص -

۲۹۲ شرحی درباره ایوب مرقوم داشته اند که ملخص آن از این قرار است: حاجی محمد تقی ملقب به ایوب از رجال مشهور و مقول نبی ریز بود که چون خبر عزیمت جناب وحید کشفی را بصوب نبی ریز استماع کرد باستقبال حضرتش شتافت و در اصطهبانات بحضور وحید مشرف شد و همراه ایشان وارد نبی ریز گردید و در زمره اصحاب آن حضرت در آمد در مسجد جامع کبیر قیام بتبلیغ نمود و در قلعه خواجی حاضر بود و در جهاد و دفاع با کمال خلوص و وفاداری شرکت کرد و در مدت چهار ماه محاصره اصحاب جمیع مصارف و مخارج لازمه یاران را میپرداخت، پس از ختم واقعه قلعه حاجی مزبور و جمعی دیگر اسیر شدند حکمران او و جمعی دیگر را محبوس ساخت و از هیچگونه ازیت و آزاری کوتاهی نکرد و جناب حاجی و جمعی دیگر را در فصل زمستان هر روز در میان حوض آب که یخ بسته بود میانداختند و چندان چوب میزدند که آب کوهی از خون آنان رنگین میشد و چون بعضی از اسیران شکسته حال و ضعیف بودند حاجی بجای آنها نیز حاضر میشد او را چوب بزنند و از آنان صرف نظر کنند بالاخره حاجی محمد تقی از کثرت زجر و عذاب سرش مجروح و ورم کرد و کنار چشمانش شکافته شد و از حال طبیعی بیرون رفت جمعی سرباز بامر حاکم

هر روز او را در نوحه و بازار میگردانند و از مردم تماشا می پول میگرفتند و بعد از یکساز مستخضر شد و در ریز اقامت نموده سوره العنبر که در روز ورود حمالقدم حل جمله بیباغ رضوان بشداد نازل شد باعزاز اوست و لقب ایوب را در همان لوح باو عنایت فرموده اند و همیلا مبار در لون مزبور شرح حال ایوب نبی را مفصلاً در آن لوح بیان فرموده اند و بهمان ریز که در قرآن واحادیث وارد شده ذکر کرده اند، لوح مبارک ایوب را در مجموعه ای که بنام (آثار قلم اعلی شماره ۲) طبع و نشر شده مندرج ساخته و لغات آن را هم بفارسی ترجمه کرده ام مراجعه و مطالعه آن سبب حصول زون و زیحان است.

صدسنه اوازید

امرباواهلئی ...

راجع به صالح پیغمبر شوم است که مدت صد سال و بیشتر قوم خود را دعوت فرمود در بحار الانوار مجلد پنجم از ابو حمزه ثمالی روایت شده که رسول الله فرمودند جبرئیل به من گفت که خداوند حضرت صالح را در سن شانزده سالگی مبعوث فرمود و تا یکصد و بیست سالگی قوهر دعوت

میکرد و کسی به او مؤمن نشد و اجابت نکرد . . . و بعد داستان ناقة صالح و سایر امور را به تفصیل نقل فرموده است.

صلوات و صوم در شریعت

فرقان از جمیع احکام محکمتر

در احادیث اسلامی از طرق شیعه و سنی روایات بسیار در اهمیت صوم و صلوات از حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است ، جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و عبدالرئوف المناوی در کنوز الحقایق از کتب معتبره احادیث در باره اهمیت صوم و صلوات روایات بسیار نقل کرده اند از اینقرار: " ابن عباس از حضرت رسول روایت کرده که فرمودند الصَّوْمُ جَنَّةٌ یعنی روزه مانند سپری است که از عذاب الهی انسان را محافظت میکند و معاذ روایت کرده که " الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ جَنَّةٌ بِقَمِّ جِیمٍ " بمعنی سپر است و عثمان بن ابی العاص روایت کرده

که " الصَّوْمُ جَنَّةٌ یَسْتَجِبُّ بِهَا الْعَبْدُ مِنَ النَّارِ " ابو قتاده روایت کرده که " الصَّلَاةُ نُورُ الْمُؤْمِنِ " و ابو هریره روایت کرده که " الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ " و حضرت علی روایت کرده که " الصَّلَاةُ خِدْمَةٌ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ " و نیز روایت شده که رسول الله فرمودند " الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ " و نیز از عمر روایت شده که رسول الله فرمودند " الصَّلَاةُ عِمَادُ الْإِيمَانِ " و از حضرت علی روایت شده که رسول الله فرمود الصَّلَاةُ مِيزَانٌ قَمَنَ أَوْفَى اسْتَوْفَى و ابن عباس روایت کرده که الصَّلَاةُ تُسَوِّدُ وَجْهَ الشَّيْطَانِ . . . از این قبیل احادیث بسیار است و برای نمونه آنچه ذکر شد کافی است ، از طرق شیعه نیز احادیث بسیار در باره فضیلت صیام و صلاه وارد شده است که در کتب معتبره شیعه ثبت است و علامه مجلسی در مجلد هجدهم بحار الانوار در قسمت صلاه احادیث بسیار روایت کرده است ، در باب - فَضْلُ الصَّلَاةِ از جمله آنکه رسول الله فرمود الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ و نیز رسول الله فرمود حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جَعَلَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاتِ علامه مجلسی پس از نقل این حدیث شرح مفصلي در باره مضمون این حدیث و توافق بین موضوع نساء و استعمال عطر و نماز که رسول الله هر سه را در ردیف هم قرار داده اند ذکر فرموده که طالبین باید به مجلد هجدهم بحار باب فضل الصلاه مراجعه

فرمایند . در کتاب تهذیب باب الصلّاء و کتاب من لا یحضره الفقیه و فروع کافی نیز در منقبت صوم و صلاّۃ احادیث بسیار وارد شده است ، علامه مجلسی فضیلت صوم را در مجلد بیستم بحار الانوار بتفصیل نوشته و احادیث بسیار روایت کرده است که در اینجا ضرورتی برای نقل آنها نیست و طالبین بآن کتاب مراجعه کنند .

مرحوم شیخ بهائی عاملی در کتاب اربعین خود خطبه ای از حضرت رسول ص روایت کرده که در آغاز ماه صیام فرمودند :

" أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْعَظَمَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاءِ اللَّهِ وَكُنْتُمْ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعِبَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ . . . الخ .

این خطبه در بحار الانوار و سایر کتب معتبره نیز از اربعین شیخ بهائی نقل شده است . در قرآن مجید فرموده " كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ . . . شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ . . . "

صوم اسرافیل

در آیات قرآنی نازل شده که در صوم دمیده خواهد

شد ، یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ . . . و مانند آن در مواضع متعدده نازل شده مفسرین اسلامی عموماً گفته اند که مقصود از صور شیپوری است بسیار بزرگ که اسرافیل ملک مقرب الهی آن را به لب گذاشته و مهیاست که بمحض رسیدن فرمان الهی برای مرتبه اول در صور بدمد تا همه موجودات معدوم شوند و بمیرند و سپس مرتبه دوم در صور میدمد که همه زنده شوند و برای حساب به صحرائی محشر میروند .

شرح این صور و معرفی اسرافیل در احادیث و اخبار سنسی و شیعه بتفصیل وارد شده که ذکر آن موجب اطناب است و به ذیل قیامت در این کتاب باید مراجعه کرد .

ولکن جمالقدم جل کبریائه تصریح فرموده اند که مقصود از قیامت قیام بدعوت است که بوسیله حضرت رسول ص تحقق یافت و مقصود از صور ارتفاع ندای آن حضرت است و جمیع امور مهمه و وقایع عظیمه قیامت و نفس قیامت بقیام آن حضرت تحقق یافت .

در اصطلاح اهل الله و عارفان کامل مقصود از اسرافیل مظاهر وحی و الهام هستند که بنفخه حیات معنوی نفوس را زنده میکنند . مولانا در مجلد اول مثنوی در ذیل

داستان " پیر چنگی " میفرماید قوله :

همچو اسرافیل کاوازش بفسن

مردگان را جان در آرد در بدن
سازد اسرافیل روزی ناله را
جان دهد پوسیده صد ساله را
هین که اسرافیل وقتند اولیا
مرده را زیشان حسابتست و بقا
جانهای مرده اندر گور تن
بر جهد ز آوازشان اندر کفن
گوید این آواز را آواها جداست
زنده کردن کار آواز خداست
ما بمرديم و بکلی کاستيم
بانگ حق آمد همه بر خاستيم
ای فنا تان نیست کرده زیر پوست
باز گردید از عدم ز آواز دوست
مطلق آن آواز خود از شه بود
گرچه از حلقوم عبد الله بود
در آثار مبارکه راجع به ملائکه مقرب مطالب بسیار واضح
و آشکار نازل شده و مخصوصاً حضرت رب اعلی جل اسمہ
الاعلی در آثار مبارکه خود شرحی در این خصوص فرموده اند
که خلاصه اش اینست و مضمونش چنین که مظهر مقدس امرالله
تأییم مقام ذات الهی در عالم امکان است و خلق ممکنات

ورزق موجودات و احیای مردگان و عذاب و مرگ مخالفان
در قبضه اقتدار اوست با ارتفاع ندای الهی خلق جدید
میفرماید و با نزول آیات و کلمات الهیه رزق بدیع عطا میکند
و اهل ایمان را به حیات ابدیه فائز میسازد و محتجبیین
را بعذاب دائم و موت دائمی محکوم میفرماید ، اوست خالق
عباد و رازق عباد و محیی و ممیت عباد خود و مصدر هر یک
از چهار امر مهم همان مظهر امر است و هر یک از این امور
اربعه بواسطه اختلاف مفاهیم نسبت بفرشته ای از ملائکه
مقربین داده شده که هر یک مصدر یکی از امور اربعه مذکور
است چنانچه خلق به جبرئیل و رزق به میکائیل و حیات به
اسرافیل و موت به عزرائیل داده شده ولی این نسبت بر
حسب ظاهر است و مصدر اصلی کل نفس مظهر امرالله
است که ملائکه مقربین اربعه مخلوق او و از عباد او هستند .
جمالقدم جل کبریائه در ایقان فرموده اند " اسرافیل
یکی از عباد اوست . . . و این تعبیرات از راه ظاهر و اختلاف
مفاهیم است فی المثل در وجود واحد یک فرد انسان تعبیرات
مختلفه سمع و بصر و قلب و مغزو . . و غیره میشود میگوئیم
چشم میبیند و گوش میشوند و قلب ادراک میکند البتہ
نسبت دادن دیدن و شنیدن بچشم و گوش برحسب ظاهر
است و بیننده و شنونده و مدرك حقیقی همان فرد واحد

انسانی است نه آنکه چهارچیز باشد که چشم و گوش و . . و .
باشد ، مصدر جمیع این امور درحقیقت نفسِ ناطقه واحده
انسان است ولی برحسب ظاهر هرعملی را بنامی مخصوص -
نامیده و بعملی مخصوص منسوب داشته اند ، انتساب رزق و
خلق و موت و حیات گرچه برحسب ظاهر به میکائیل و جبرئیل
و عزرائیل و اسرافیل است ولی درحقیقت همه اینها تعبیر
از قوای عظیمه مندرجه در ذات مقدس مظهر امرالله است .
برای تفصیل مقابله اصل آیات و بیانات مبارکه در کتاب بیان
فارسی والواح مبارکه نازل از قلم حضرت مختار مراجعه شود .

صور محمدی

مسلمین معتقدند که در دوران قریب قیام قیامت اسرافیل
در صور میدمد و همه خلایق هلاک میشوند سپس با امر الهی
مجددا در صور میدمد و خلایق زنده میشوند و قیامت برپا
میگردد و این همه را بحسب ظاهر منتظرند ، در ایقان مبارک
جمال کبری یا جل جلاله میفرمایند قوله تعالی " مقصود از صور
صور محمدی که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام
آن حضرت بود بر امر الهی . . الخ انتهى .

(پایان حرف ص)

حرف

« ط »

الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ ...

این جمله منسوب به حضرت امیرعاست و حضرت سید
کاظم رشتی علیه الرحمه در شرح خطبه طُتْنَجِيه آن را زکسر
فرموده بقوله ره " فَلِكُلِّ نَفْسٍ قُطْبٌ يَدُورُ عَلَيْهِ أَحْوَالُهَا فَتَعَدَّرَتْ
الْأَقْطَابُ بِعَدْرِ نَفُوسِ الْخَلَائِقِ وَ لَمَّا كَانَ الْقُطْبُ جَهَةَ الْحَقِّ
لِلْخَلْقِ كَانَ بِذَلِكَ ظُهُورُهُ مِنْهُمْ وَ هُوَ مَعْنَى قَوْلِهِ ع الطَّرُقُ إِلَى
اللَّهِ بِعَدْرِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ وَ يَأْتِي تَحْقِيقُ ذَلِكَ فِي مَا بَعْدُ
إِنْشَاءً اللَّهُ ... الخ انتهى

طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُصُولِ الدَّلُولِ ...

این سخن از علمای اصول و برخی از حکماء و متکلمین
است و بیشتر اصولیون این سخن را گفته اند که انسان اگر
بعد از حصولِ مطلبی که برای اثبات آن دلیل اقامه میکند

باز هم به استدلال بپردازد این عمل او کار قبیح و ناپسندی است زیرا حکم تحصیل حاصل را دارد و مثل کسی میماند که بعد از دست یافتن به آب گوارا از آن صرف نظر کند و باز در صدق یافتن آب گوارا باشد و همچنین علم برای رسیدن به معلوم است که مقصود اصلی است و اگر بعد از حصول معلوم باز کسی در طلب علم باشد که او را به معلوم رهبری کند چنین علمی ناپسند و خطاست .

جمال کبریاء در ایقان بعد از بیان مقام مومنین و درکات معرغین میفرماید که پس از ظهور حق و قیام مظهر امرالله و دعوت حق اگر کسی در پی تحصیل علمی باشد و یا طلب دلیلی نماید که او را به مقصود اصلی که عرفان خدا و ایمان به مظهر امرالله است دلالت کند و واصل سازد مانند کسی است که پس از حصول مدلول طلب دلیل کند و ایمن نفوس مردمی هستند که پس از ظهور شمس حقیقت از ایمان باو محروم شدند و خود را طالب علم معرفی کردند و در پی تحصیل علم بخیال خود برآمدند تا آنان را به مقصود اصلی و معلوم واقعی و مدلول حقیقی برساند غافل از آنکه حضرت معلوم ظاهر شده و آنان از جهل و نادانی معلوم و مدلول را رها کرده و سرگرم علم و دلیلی هستند که آنان را بمقصود و معلوم واقعی برساند .

جمال اقدس ابهی در این خصوص در ایقان مبارک میفرماید قوله تعالی " الیوم چه مقدار علما نظر به اعراض در اسفیل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالیین و علما محو شده و چه مقدار از جهال نظر به اقبال به اعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان در الواح علم به قلم قدرت ثبت گشته . . . اینست که گفته اند طلب الدلیل عند حصول المدلول قبیح والاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم . . . " انتهى .

طلعت موعود و جمال مقصود از آسمان . . .

داستان نزول موعود از آسمان در کتب سماویه وارد شده است و در احادیث اسلامیة نیز مصرح است در کتاب دوم ملوک عهد عتیق فصل دوم آیه یازدهم بیعد مسطور است که ایلیا و الیشع شاگردش با هم میرفتند و ناگهان عرابه آتشین از آسمان آمد و ایلیا با آسمان صعود کرد و در کتاب ملاکی فصل چهارم آیه پنجم میفرماید که پیش از ظهور موعود

و آمدن روز خداوند ایلیای نبی را که با آسمان رفته خواهم فرستاد و یهود منتظر نزول ایلیا از آسمانند ، در انجیل و عهد جدید نیز فرموده که عیسی در مقابل چشم پیروانش با آسمان صعود کرد و ندا بلند شد که همینطور که با آسمان میروید دیگر باره نازل خواهد شد و این مطلب در کتاب اعمال رسولان تألیف لوقا در فصل اول مسطور است .

در احادیث اسلامی سنی و شیعه وارد شده که در آخر الزمان حضرت عیسی از آسمان نازل خواهد شد و حدیثی از طریق سنی و شیعه از رسول الله مروی است که فرمودند

” . . . لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَكَدَى الْمَهْدِيُّ ثُمَّ يَنْزِلُ عِيسَى وَيُصَلِّي خَلْفَهُ وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ ” این حدیث و امثال آن در کتب معتبره موجود است ، از جمله در کتب معتبره شیعه مانند کمال الدین صدوق و کتاب غیبت شیخ طوسی و بحار الانوار مجلسی مجلد سیزدهم و از علمای سنت حافظ ابونعیم و غیره نقل کرده اند و در صحیح بخاری و کتب معتبره دیگر اهل سنت هم باب مخصوصی بعنوان نزول عیسی موجود که احادیث بسیار در آن ذکر شده و در اینجا از ذکر آن صرف نظر شد ، زیرا در مواضع دیگر این کتاب راجع به این موضوع بحث شده است .

نظاره باینگونه مندرجات کتب آسمانی پیروان هر یک از کتب مقدسه منتظر نزول موعود از آسمان هستند و معتقدند که از آسمان ظاهری نازل خواهد شد ، جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان مبارک حقیقت این موضوع را بیان فرموده اند و معنی نزول از آسمان را ذکر کرده اند قوله تعالی ” مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدیمیه است و این کینونات قدیمه اگر چه بحسب ظاهر از بطن امهات ظاهر میشوند ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازل شده و اگر چه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرف معانی متکی اند و درحینى که میان عباد مشی مینمایند در هواهای قرب طائرند . . . الخ و در این خصوص شرحی مبسوط ذکر فرموده اند که باید به اصل کتاب مبارک ایقان مراجعه کرد ، حضرت عبدالبهاء در مفاوضات در ضمن بیانات مبارکه در چند مقام راجع بنزول مسیح از آسمان و معنی حقیقی آن مطالبی کامل و مکمل ذکر فرموده اند از جمله در مسئله کو که سؤال از آمدن ثانی مسیح کرده اند در جواب میفرمایند ” . . . تفسیر این آیات را جمال مبارک در رساله ایقان مشروحاً فرموده اند . . . من نیز چند کلمه در این خصوص صحبت میدارم و آن اینکه مسیح در آمدن اول نیز از آسمان آمد چنانکه مصرح در انجیل است حتی خود

حضرت میفرماید ابن انسان از آسمان آمد این مسلم در نزد عموم است که مسیح از آسمان آمد و حال آنکه بحسب ظاهر از رحم مریم آمد همچنانکه در دفعه اولی فی الحقیقه از آسمان آمد و لو بحسب ظاهر از آرحام آمد و همچنین در مجئ ثانی نیز بحقیقت از آسمان آید و لو بحسب ظاهر از آرحام آید . . . الخ .

مرحوم حاجی مهدی رفیعی همدانی معروف به ارجمنده در کتاب گلشن حقایق چنین فرموده است " مسیحی سؤال کرد در خصوص از آسمان آمدن مسیح در اعمال حواریان فصل اول مسطور است که حضرت مسیح پیش چشم پیروانش بعد از آنکه مطالبی را فرمود با آسمان صعود نمود و ابر او را فرو گرفته از چشم پنهان کرد و هنگامی که در هوا مینگریستند و او میرفت ناگاه دو مرد سفید پوش نزد آنها ایستاده بودند که میگفتند ای مردان جلیلی همین عیسی که از پیش شما با آسمان صعود نمود خواهد آمد همانطور که او را دیدید رفت با آسمان و غیر از آسمان ظاهری از این آیات استنباط نمیشود . جواب بهائی :

بعینه نظیر این فقره را بیهود منتظر بودند در دوم ملوک فصل دوم آیه یازدهم فرموده عراده و اسبهای آتشیان نمایان شدند که ایشان را (ایلیا و ایسح) از یکدیگر

جدا ساخت و ایلیا در گردباد با آسمان صعود نمود
 و در فصل چهارم ملاکی آیه پنجم میفرماید اینک من بشما پیش از ورود روز موعود عظیم و مهیب خداوند همان ایلای پیغمبر را خواهم فرستاد ، در تورات عبری مینویسد که " همان ایلیا " یعنی با آسمان رفته را خواهم فرستاد و لکن در ترجمه فارسی کلمه " همان " را ننوشته اند ، ایضا در فصل سوم آیه یک کتاب ملاکی فرموده اند اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او در برابرم راه را آماده خواهد کرد در انجیل لوقا باب اول آیه هفدهم تصریح فرموده که ایمن رسول یحیی است . . . و در انجیل متی باب یازدهم آیه سیزده میفرماید هرگاه قبول نمائید این (یحیی) همان ایلیاست که آمدن وی ضرور بود هر کس گوش شنوا دارد - بشنود و در متی باب هفدهم آیه ۱۲ فرموده بدرستی که ایلیا آمد و او را نشناختید و شاگردان دریافتند که در بساره یحیی تعمیر دهنده با ایشان تکلم مینماید حال با وجود آن آیات تورات و انبیا چگونه معتقدید که یحیی متولد شده از ایصابات همان ایلیاست که با آسمان صعود فرموده بود پس بامر مسیح یحیی متولد شده همان ایلیا شد زیرا مسیحی که خود از آسمان آمده ایلای از آسمان آمده را میشناسد نه اهل زمین . . . الخ .

و در باب چهارم از فصل سوم فرموده در خصوص آنکه مسیح را در رجعت و نزولش از آسمان هر چشمی خواهد دید سؤال مسیحی باید هر چشمی در وقت آمدن مسیح از آسمان او را ببیند چنانکه در مکاشفات یوحنا فصل اول آیه هفتم فرموده اینک با ابرها میآید و هر چشمی او را به بیند و همچنین در فصل ۲۴ متی آیه سی ام فرموده "خواهند دید فرزند انسان را بر ابرهای آسمانی که میآید با قدرت و جلال عظیم . . ." "جواب بهائی :

مقصود از دیدن هر چشم چشم ظاهری نیست بلکه چشم بصیرت و باطن است چنانکه اشعیا میفرماید (فصل ۳ آیه ۸) قومی که با وجود داشتن چشم کورند و با وجود داشتن گوش کردند . . . ایضا (فصل ۱۹ آیه ۱۰ بیعسد) زیرا که خداوند بر شما روح خواب سنگینی ریخته چشمان شما را بسته بجهت شما رویای هر چیز مثل کتاب مسمور گردیده که آن را بشناسند کتاب داده میگویند این را بخوان او میگوید نمیتوانم چونکه مختومست . . . در آن روز کوران کلام کتاب را خواهند شنید و چشم کوران از رفع شدن تاریکی خواهد دید . . . و در فصل دوازده دانیال فرموده بسیاری پاك و سفید خواهند شد . . . و هیچیک از شیربان درك نخواهند نمود و دانشمندان درك خواهند كرد و

در فصل ۳۵ کتاب اشعیا فرموده آیه اول . . . بیابان و زمین خشك شادمان و صحرا مثل گل شكوفه خواهد نمود شوکت لبنان و زینت کرمل و شارون بان عطا خواهد شد و ایشان بنهای خداوند و عظمت او را خواهند دید
 آنگاه چشم کوران مفتوح و گوشهای کوران باز خواهد شد آن زمان لنگ مثل غزال خواهد جهید و زبان گنگ ترنم خواهد نمود . . . " از این آیات و کلمات ثابت میشود که در هر ظهور کور و کر و لنگ باطنی بینا و شنوا و گویا میگردد خاصه در ظهور خداوند خدا و آب جلیل آسمانی و مقصود حضرت مسیح هم (متی ف ۱۱-۵) همین است که میفرماید کوران بینا میگردند و لنگان برفتار میآیند و ابرصان طاهر و کوران شنوا و مردگان زنده میشوند . . . چنانکه اشعیا فرمود بسته شدن چشم و گوش باطنی است و باز شدن آن هم باطنی است نه ظاهری و در فصل پنجم کتاب ارمیا میفرماید (آیه ۲۱) ای قوم آبله و بیدل این را بشنوید و با وجود داشتن چشم نمی بینید و با وجود داشتن گوش نمی شنوید
 اشعیای نبی در باره مسیح فرموده (ف ۴-۳) . . . قائلی فریاد میکند که راهی از برای خداوند در بیابان مهیا سازید . . . جلال خداوند جلوه گر میگردد که تمامی بشر جمعاً خواهند دید و خود حضرت مسیح شهادت میدهد و تصدیق

این آیه اشعیا را فرموده و میگوید که مقصود از جلال خدا منم و آن آواز آواز یوحنا بود بشرحی که در انجیل یوحنا مسطور است (ف - ۱ - ۲۳) یوحنا گفت که من آواز آن کسم که در بیابان فریاد میکند که راه خداوند را درست کنی - چنانکه اشعیا ی نبی فرمود . . . الخ .

و حال آنکه حضرت مسیح در وقت آمدنش نه با جلال ظاهری بود و نه چشم بشر تماماً او را دید . . . انتهی (ص ۱۲۵ - ۱۳۰ گلشن حقایق) .

اما مسئله نزول عیسی که از معتقدات مسلمین اعم از سنی و شیعه است در اخبار و احادیث متعدد وارد شده است مقصود از نزول ظهور است نه آنکه از آسمان ظاهری نازل شود و پائین بیاید و همانطور که بنص قرآن مجید حضرت رسول علیه السلام نازل شدند و آیات الهیه را برای مردم تلاوت فرمودند عیسی نیز بهمان طریق نازل خواهد شد و مقصود از عیسی در اخبار مذکوره وجود مقدس حضرت بهاء الله است که در کتب آسمانی و احادیث از آن حضرت به عیسی تعبیر شده که از آسمان نازل خواهد شد و شو آن از قبل گذشت و همانطور که حضرت رسول از بطن مادر متولد شدند ولی در قرآن مجید میفرماید که ما محمد را نازل کردیم و فرو فرستادیم بهمان طریق رجعت عیسی هم عیناً

تحقق خواهد یافت در قرآن مجید بر شخمر حضرت رسول هم اطلاق شزول شده در سوره الطلاق آیه یازدهم میفرماید " قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ " یعنی بتحقیق نازل فرمود خداوند بسوی شما ذکر یعنی رسول خود را که محمد بن عبدالله است تا آنکه بخواند و تلاوت کند برای شما آیات بینات خداوند را تا هدایت فرماید مؤمنین نیکوکار را و آنان را از تاریکی بیرون آورد و بروشنائی برساند ، بدیهی است حضرت رسول پدرشان عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم و مادرشان آمنه بوده و بر حسب ظاهر از آسمان نازل نشدند و مقصود از نزول در اینجا ظهور آن حضرت است بامر خداوند و قیام آن حضرت است بامر خداوند آسمان و زمین بر نشتر شریعت حضرت رب العالمین و نزول وارد در احادیث نیز جمیعاً بهمین معنی ظهور و قیام است احادیث نزول عیسی را قبلاً هم اشاره کردم علمای سنت و شیعه متفقاً روایت کرده اند و علامه بخاری در صحیح خود باب مخصوصی در باره نزول عیسی قرار داده و احادیث بسیار روایت کرده از قبیل حدیث نبوی کیف انتم اذا نزل بن فریم فیکم . . . و در کتاب تبیان و برهان جناب حاج احمد

حمدی باین احادیث اشارت شده است و مرحوم مجلسی در بحار الانوار و سایرین در کتب خود که از قبل ذکر شد نقل فرموده اند و همه جا کلمه ' نزول عیسی بمعنی قیام بامرالله و ظهور مظهر امرالله است ، در قرآن مجید هم کلمه نزول اغلب در مقامات متعدده بمعنی ظهور استعمال شده است چنانچه در سوره التوبه آیه ۲۶ فرموده " أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ " بدیهی است که مقصود از نزول سکینه حصول و وقوع و ظهور اطمینان و ثبات و استقامت است نه آنکه چیزی بنام سکینه از آسمان به پیغمبر نازل شده باشد و در سوره آل عمران آیه ۱۵۳ میفرماید " أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا . . . " و در سوره زمر آیه ۶ فرموده " أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ " بدیهی است که هشت جفت از حیوانات از آسمان ظاهری نازل نشده اند و مقصود از آنزل در اینجا عطا و بخشش و عنایت حق است و در سوره الانعام فرموده " أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا . . . " بدیهی است که لباس از آسمان نازل نشده و نمیشود و در سوره بقره آیه ۵۷ فرموده " أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوى " با آنکه گز انگبین و بلدرچین در زمین بود و از آسمان ظاهری نازل نشده بود و در سوره الحديد فرموده آیه ۲۵ " أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ . . . " بدیهی است که آهن از آسمان نیفتاده

بلکه از معدن استخراج میشود و در سوره الشوری آیه ۲۷ تصریح فرموده که رزق مردم را خدا نازل میفرماید با آنکه رزق از زمین آواز آسمان نیفتاده بشرحی که در سوره حم سجده آیه ۳ فرموده که رزق و روزی مردم از زمین حاصل میشود قوله تعالی " وَجَعَلْ فِيهَا رِوَاسٍ مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرْ فِيهَا أَقْوَاتَهَا " یعنی خداوند در روی زمین کوه های محکم قرار داد و بزمین برکت بخشید و رزق و روزی را از زمین مقدر فرمود حال اگر نزول مذکور در آیه قبل را که ذکر شد بمعنی ظهور بگیریم مفاد آن آیه و آیه اخیر الذکر با هم مختلف خواهد بود زیرا در اول فرمود روزی و رزق از آسمان نازل میشود و در ثانی فرموده از زمین حاصل میشود . و از طرف دیگر بشرحی که اشاره شد انعام و حديد و لباس و من و سلوى که در آیات سابقه بلفظ نزول از آن تعبیر فرموده از آسمان نیفتاده و نخواهد افتاد و نزول رسول الله که در سوره الطلاق نازل شده و نزول عیسی که در احادیث و اخبار و کتب سماوی . قبل ذکر شده هم بمعنی ظهور و وقوع و امثال آنست نه بمعنی افتادن از آسمان ظاهری . جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان فرموده اند قوله تعالی در هر مقام از لفظ سما معنی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین کفوس آرزیه احدی ادراک

نماید مثلا میفرماید " وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَآمَّا تُوَعَدُونَ " (سوره
والذاریات) و حال آنکه رزق از ارض انبات مینماید و همچنین
الْأَسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ بِأَلْسِنَةٍ عِبَادُ أَسْمَاءِ ظَاهِر
میشود انتهی .

طلاق

حکم طلاق در شریعت موسی ع جایز بود در قاموس -
کتاب مقدس در ذیل طلاق مسطور است : طلاق در شریعت
موسوی معمول و مجاز است (تثنیه فصل ۲۴ - آیه اول . . .
انتهی)

این حکم تثنیه عین عبارتش اینست که فرموده چون کسی زنی ^{فته}
گرفته بنکاح خود در آورد اگر در نهار او پسند نیاید از اینکس
چیزی ناشایسته در او بیاید آنگاه طلاقنامه نوشته بدستش
بدهد و او را از خانه اش رها کند . . . اما حضرت مسیح
حکم طلاق را نسخ فرمود در انجیل متی فصل پنجم آیه
سی و یکم فرموده است . . . و گفته شده هر که از زن خود
مفارقت جوید طلاقنامه بدستش بدهد لکن من بشما میگویم
هر کس بغیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث
زنا بردن او می باشد و هر کس زن مطلقه را نواح کند زنا

کرده باشد و در مقام دیگر صریحا طلاق را منع میفرماید
در انجیل متی باب نوزدهم آیه سوم فرموده است : گفتند
آیا جایز است مرد زن خویش را بهر علتی طلاق دهد او -
(مسیح) در جواب گفت مگر نخوانده اید خالق در ابتدا
ایشان را مرد و زن آفرید و گفت از این جهت مرد پدر و مادر
خود را رها کرده بزن خویش پیوندد و هر دو یای تن
خواهند شد بنا بر این بعد از آن دو نیستند بلکه یای تن
هستند پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد . . .

در انجیل مرقس باب دهم آیه یازدهم و دوازدهم و انجیل
لوقا باب شانزدهم آیه هیجدهم نیز در باره طلاق مسطور
است .

در قاموس کتاب مقدس در ذیل طلاق میگوید : که طلاق در
بین یهود رواج داشت و هر مردی که زن خود را طلاق
میداد طلاقنامه ای باو میداد که در آن تاریخ وقوع طلاق
و علت طلاق در آن مذکور بود و نیز در آن ورقه نوشته میشد
که این زن میتواند شوهر دیگری اختیار کند و نیز معمول
بود که زن مطلقه مادام که شوهری اختیار نکرده شوهر اولش
باور رجوع نماید و از قرار مندرجات انجیل مرقس باب دهم آیه
۱۲ در ایام اخیر زنها نیز میتوانند شوهران خود را -
طلاق گویند . انتهی -

در این باب انجیل مرقس صریحا از فرمایش مسیح نقل شده
که هر کس زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند در
حق وی زنا کرده باشد و اگر زن از شوهر خود جدا شود
و منکوحه دیگری گردد مرتکب زنا شود . از آیه اخیر چنان
بر میآید که در میان یهود در اواخر ایام زنان هم حق طلاق
داشته اند .

طوفان

داستان طوفان نوح در عهد عتیق سفر تکوین در ذیل
احوال حضرت نوح مذکور است و در قرآن مجید نیز در سُور
متمدده نازل شده و در تواریخ و کتب تفصیر و قصص انبیا
بتفصیل ذکر شده است و در بین سایر طوایف و ملل عالم
نیز داستان طوفان آمده است ، نویسنده فاضل مصری عباس
محمود العقاد در کتاب معروف خود که بنام (الله) تألیف
کرده باین موضوع اشاره فرموده و خلاصه قسمتی از بیانات
او در کتاب مزبور ص ۱۱۸ به فارسی چنین است " در نزد
بالبلیها داستان طوفان بتفصیل معروف و مشهور بود و در
بین سایر طوایف و ملل قدیمه نیز شهرت داشته است و طوایف
مختلفه آمریکای جنوبی تا قبایل هند باین داستان آشنا

بوده اند در آمریکای جنوبی مردم سرزمین کاندی مارکا
Cundimarka معتقد بودند که
یوشیکا نام مردی مقدس و خدا پرست بود که زوجه اش بگفتار
شیاطین گوش میداد و به سحر و جادو اقدام میکرد و بقوه
سحر مجرای رودخانه فونزا Funzha را تغییر داد -
بطوری که همه زمین را آب فرا گرفت و تمام مردم و حیوانات
و نباتات غرق شدند و بجز پیروان با وفای یوشیکا مقدس
که بکوه پناه برده بودند از غرقاب کسی خلاص نیافت و بعد
از طوفان یوشیکا با همراهان از کوه بزیر آمد و پرستش
آفتاب را به پیروان خود آموخت و جان سپرد . جمعی از مرد
مکزیک که به شی ماین ها Chichimygnse
مفرومند میگویند که دوره اتوناتیو که نخستین دوره از ادوار
خلقت است و دوره آفتاب آب نامیده میشود به طوفان عظیمی
خاتمه یافت که همه جهان را فراگرفت و تنها مرد و زنی
از طوفان نجات یافتند که نام مرد " تزیی " و نام زن " شش
کتزال " بود این مرد و زن زورقی از چوب درخت زبان گنجشک
ساخته بودند و بوسیله آن نجات یافتند ساکنین بیرو نیز
داستان طوفان را مطابق گفته مکزیکی ها معتقد هستند
ساکنین فریجیه در آسیای صغیر میگویند که داستان طوفان
در دوره ناناخس Nannachus که از پادشاهان آنان بوده

بوقوع پیوسته و میگویند که جمعی از طوفان فرار کردند و به شهری پناه بردند که نامش کی پوتوس بوده و در زبان فریجی ها کی پوتوس بمعنی زورق است ماکس موار از زبان سانسکریت داستانی را ترجمه کرده که خلاصه اش چنین است مــــرد زاهدی صبحگاهان خواست در آب شست و شوی کنــــد ناگهان ماهی بی از آب سر بر آورد و به زاهد گفت مرا پناه ده و محافظت کن و من نیز تو را محافظت خواهم کرد زاهد پرسید از چه چیز مرا محافظت خواهی کرد ؟ ماهی گفت بزودی طوفانی عظیم جمیع جهان را فرا خواهد گرفت و تمام مردم غرق خواهند شد عنقریب در روز بزرگ طوفان خواهد آمد من ساعت وقوع طوفان را میدانم و برای تو کشتی خواهم فرستاد اینک مرا بعنوان راهنمای نجات خود حفظ کن .

یونانی ها معتقد بودند که داستان طوفان در دوره اوجیج Oguge اولین پادشاه آتیکا بوقوع پیوست بنظر میرسد که نام اوجیج از کلمه اوچا گرفته شده که در لغت سانسکریت بمعنی طوفان است میگویند که در طوفان آب بقدری بالا آمد که تا آسمان رسید و اوجیج پادشاه به زورقی که ساخته بود آمد و با همراهان خاص خود از طوفان نجات یافت و از مرگ محفوظ ماند و در روایات یونانی نیز مسطور است که زئوس خدای مقتدر بر بشر خشم گرفت و جمیع را غرق کرد ، برجیوس

که از قصد زئوس خبر یافته بود به پسر خود دوکالیون دستور داد که کشتی بسازد تا از طوفان و غرق نجات یابد دوکالیون به نصیحت پدر عمل کرد و کشتی ساخت و در هنگام بیروز طوفان عظیم با زن خود بیرها به کشتی نشست و به کوه پرناس فرود آمد . بیتوانی ها داستان طوفان را چنین گفته اند که پرمزیماس Permezimus خدای عظیم بر جهان خشمناک شد " واندو" و "ویجاس" را که در عفریت بودند و کنایه از آب و باد است به زمین فرستاد و بجز معدودی که بالهام خداوند قبل از طوفان بکوه پناهنده شده بودند بقیه ساکنان زمین هلاک شدند .

بیروسس Beruses مورخ یونانی پس از آنکه داستان طوفان را مطابق عقیده بابلی ها نقل میکند میگوید که اگریسترس xisthrus که با کشتی از طوفان نجات یافت قبل از وقوع طوفان خبر از ظهور و وقوع طوفان عظیم داشت و الواح شریعت را قبل از طوفان در محلی دفن کرد و پس از تمام شدن طوفان و فرو نشستن آب پسران اگریسترس الواح شریعت را بیرون آوردند و همین الواح است که اساس قانون و نظام دولت بابل بوده است بهر حال وجود داستان طوفان در بین طوایف مختلفه عالم ثابت میکند که طوفان در عالم حتمًا بوقوع پیوسته هر چند در توجیه آن بین روایات طوایف و ملل

اختلاف است ولی اصل آن ثابت است و مخصوصاً بین روایات
یهود و باهل و مصر و ایران و هند مقارنات بسیار وجود دارد .
دانشمندانی که به مطالعه این مقارنات مشغولند معتقدند
که بابلیها داستان خلقت و داستان طوفان را از قوم ابراهیم
علیه السلام آموخته اند زیرا حضرت ابراهیم تقریباً دو هزار -
سال قبل از میلاد مسیح در بین بابلیها نشو و نما یافت برخی
از این دانشمندان عکس این مطلب را معتقدند و میگویند که
این نقل در داستانهای که اسناد آن بکلی از بین رفته جائز
است گفته شود و ممکن است که بابلیها و اسرائیلی ها هر دو
از آن منبع از بین رفته متأثر بوده اند ولی این سخن را در باره
داستانهای که پیش از آن در عقاید بابلیها و ایرانیها رواج دا
شته است نمیتوان گفت . . . بنابراین سخن دانشمندی که
معتقدند داستانهای بابلی و ایرانی و اسرائیلی مقارن هم
هستند و از هم متأثر شده اند چندان قابل قبول نیست . . . بلی
داستان خلقت در عقاید اسرائیلی های قدیم با داستان -
خلقت بابلیها مشابهت کامل دارد و عقیده پارسیان در باره
نجات دهندگان کاملاً با آنچه در معتقدات اسرائیلی در باره
نجات دهندگان موجود است مشابهت دارد . . . الخ ص ۱۱۸
تا ۱۲۰ .

(پایان حرف ط)

حرف
«ظ»

ظهور مستغاث فی القيامة الاخری

مقصود از مستغاث بشرحی که در ذیل " زمن مستغاث " ذکر شد هیکل مبارک جمالقدم حضرت من یظهره الله است و مقصود از قیامت قیام مظهر امرالله بدعوت خلق است و منظور از قیامته الاخری ظهور جمالقدم حضرت من یظهره الله است که بعد از حضرت رب اعلی جل ذکره ظاهر شدند و قیام بدعوت فرمودند در ضمن عنوان مزبور میفرمایند که ای اهل بیان و پیروان امر بیان سعی کنید در هنگام ظهور و قیام حضرت من یظهره الله بحجبات ملت قبل مبتلی و محتجب نشوید و باین بهانه که چرا در ظهور موعود از علما کسی مومن نشده از آن حضرت محجوب نمائید .

و چون در حین نزول ایقان که در سال ۱۲۷۸ هـ ق تحقق یافت هنوز سنین مهلت بانتهای نرسیده بود و جمال موعود خود را معرفی نفرموده بود در ضمن بیان مزبور اهل بیان را متذکر میدارند که مواظب باشند و در حین ظهور من یظهره الله در قیامت اخری یعنی بعد از ظهور حضرت رب اعلی جل ذکره خود را ببهانه های مختلف از ایمان بحضرت موعود

ظهور یحیی بن زکریا

مقصود یحیی تعمید دهنده است پدر زکریا و مادرش الیصابات از بنات هارون بود یحیی شش ماه قبل از مسیح متولد شد در حالی که پدر و مادرش بسیار پیر بودند مشارالیه شخصی عُزَلت گزین و خلوت دوست بود و در سی سالگی در بیابان یهودیه شروع بپیشارت دادن بظهور مسیح فرمود و مردم را بتوبه دعوت کرد و غسل تعمید و توبه بمردم میداد ، بعضی او را مسیح دانستند ولی یحیی این مطلب را رد کرد و گفت شما را بظهور مسیح مژده میدهم و شرح آن در انجیل لوقا باب یکم ۱۹ - ۲۸ و باب سوم ۱۵ - ۱۷ مسطور است خوراکش مَلَخ و عَسَل کوهی بود و لباسش از سوی شتر و کمر بندش از پوست بز بود جمعی بسیار باو گرویدند و از او تعمید گرفتند و از جمله عیسی ناصری بود که از یحیی تعمید گرفت موعظه های او در مردم اثر داشت هیرودیس با یحیی مخالفت آغاز کرد و یحیی را بزندان انداخت و عاقبت

او را بشهادت رسانید و شرح قضیه این بود که هیرودیس انتیپاس پسر هیرودیس اعظم بود و از چهار سال قبل از مسیح تا ۳۹ سال بعد از مسیح یعنی مدت چهل و دو سال حکومت کرد و اوریاست ربیع جلیل را داشت مردی بود عیاش و خوش گذران و زوجه برادر خود هیرودیس فلیپتس را تزویج کرد یحیی او را در این موضوع توبیخ نمود هیرودیس در خشم شد و یحیی را بزندان افکند چون یحیی باو فرموده بود که مصاحبه تو با زن برادرت عملی قبیح و نارواست هیرودیا که نام همان زن برادر هیرودیس بود کینه یحیی را در دل گرفت و خواست هر طور شده او را بقتل رساند لهذا در مجلس بزم و عیش هیرودیا دختر خود سلومه را وادار کرد که در مقابل هیرودیس رقص کند سلومه رقصی در نهایت جذابیت نمود و آن جشن بمناسبت سال تولد هیرودیس منعقد شده بود هیرودیس از رقص سلومه مانند سایر حاضرین بزم بسیار خوشش آمد و سلومه را نزد خود طلبیده قسم یاد کرد که هر چه بخواهی بگو میدهم سلومه با طنازی بسیار از هیرودیس خواست که سر یحیی را از تن جدا سازد و باو بدهد و این موضوع را هیرودیا مادر سلومه بمشارالیهها تلقین کرده بود هیرودیس بسیار متأثر و عمگین شد ولی چون قسم یاد کرده بود چاره ای ندید و جلاد را مأمور ساخت تا بزندان برود

و سريحي را جدا کند اين حکم انجام شد و سريحي را به سالومه دادند و او هم آن سر را نزد هيروديا مادر خود پسر (ملخصاً از قاموس کتاب مقدس) .

داستان سالومه را در نمايشنامه ای بهمين اسم نويسنده و شاعر معروف انگليسي اسکاروايلد () با نهايت مهارت نوشته و بفارسي و ساير زبانها هم ترجمه شده و بسيار زيبا و جالب است در قرآن مجيد در سوره مريم شرح تولد يحيى و پيري زكريا و زوجه از و درخواست فرزندى از خدا و بشارت خداوند بحضرت زكريا كه پسرى بتو خواهم داد و نامش را يحيى بگذار و اينكه يحيى داراى كتاب و نبوت بود در ضمن آيات مباركات نازل شده است و قبل از تولد يحيى بنهر قرآن و كتاب مقدس زكريا مأمور شد كه چند روز با هيچ كس سخن نگويد امت يحيى تعميم دهند امروز بنام صبي كه مخفف صابئين است در عراق عرب و جنوب ايران هنوز هستند و آداب و رسوم خاصى دارند و جمعى از آنها هم بامر مبارك مومن شده اند در الواح جمالقدم جل جلاله ذكر صابئين كه امت يحيى هستند نازل شده است از جمله ميفرمايند قوله تعالى : " ابن زكريا مع شان نبوت و عظامت اين مقام ناسرا بشارت ميدادند بظهور روح و هر دو در يك عصر بودند بعضى كلمات ابن زكريا را ناسرادراك نمينمودند

چنانكه بعد از شهادت ابن زكريا بعضى از متابعان او بمشاهير رحمن عيسى بن مريم توجه نمودند و از شريعه احديه خارج شدند و تا حال هم در ارض موجود بوده اند و بصابئين نزد بعضى معروف و اين نفوس خود را امت آن حضرت ميدانند و لكن از مقصود محتجب مانده اند و اگر مقصود را ادراك مينمودند از ابن مريم و محبوب ابن زكريا كه مقصود ام بود اعراض - نمينمودند " انتهى .

شرح حال و عقايد اين طايقه را كه امروز در بغداد و بلاد عراق عرب و بلاد خوزستان ايران موجودند يكي از نويسندگان بغداد موسوم به سيد عبدالرزاق كه در باره امر اعظم هم كتابى نوشته و چند مرتبه بطبع رسيده است كتاب مخصوص در باره همين صابئين عصر حاضر و عقايد آنان نوشته و بطبع رسيده كه اينك در نزد نگارنده موجود است ، ولى چون كتاب بسيار مفصل است از نقل قسمتهاى آن صرفنظر شد . البين بآن كتاب مراجعه فرمايند زيرا از هر جهت جامع و مفيد است .

اما بشارت يحيى در باره حضرت مسيح عليه السلام در انجيل متى فصل سوم مسطور است و از جمله بيانات حضرت يحيى در باره حضرت عيسى اينست كه " الحال تيشه بر ريشه درختان نهاده شده است پس هر درختى كه ثمره نيكو نياورد بریده و در آتش

افکنده شود من شما را بآب بجهت توبه تعمید میدهم لکن
او که بعد از من میآید از من توانا تر است که لایق برداشتن
نعلین او نیستم او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد
داد او غریال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو
پاک کرده گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود و لسی
گاه را در آتشی که خاموشی نمیپذیرد خواهد سوزانید
انتهی .

حرف

«ع»

عالم امر

در نزد اهل حقیقت عوالم ثلاثه مورد اعتقاد است اول
عالم حق که رتبه غیب مطلق است السبیل مسدود و الطلّب
مردود غیب منیع لا یدرک است که از ادراک عقول و افهام منزّه
است سبحانک من ان تصعد الی سماء قریک اذ کار المقربین
او ان تصل الی فناء بایک طیور افئدة المخلصین (صلاه کبیر)
عالم حق کمال صرف و جلالت و جمال مطلق است و من جمیع
الجهات لا یتناهی است ، در مقابل عالم حق عالم خلق است
که نقص صرف و جهل محض است و برای وصول بدرجه کمال
که استعداد آن در ذاتش سرشته است احتیاج بکسب کمال
از کامل مطلق و عالم حق دارد و چون حادث صرف و نقص
محض بدون واسطه نمیتواند با کمال مطلق وجود صرف و
محض رابطه داشته باشد ، لهذا عالم امر رابط بین عالم
خلق و عالم حق است و مقصود از عالم امر در نزد اهل بهاء
مطابق نصوص صریحه الهیه سلاطین عالم امر یعنی مظاهر
مقدسه الهیه هستند که فرموده " الذی کان مقام نفسه فی
عالم الامر و الخلق " یعنی مظاهر مقدسه الهیه قائم مقام

ذات حق تعالی هستند در عالم امر که مقام مظهریت است زیرا محل تجلی انوار الهیه و ظهور صفات ربانیه هستند و نیز در عالم خلق نمایند ذات حق هستند زیرا وضع شرایع و قوانین الهیه در عالم خلق برای حصول کمال خلق بوسیله آنها تحقق مییابد . در قرآن فرموده " اَلَا لَهُ الْاَمْرُ وَالْخَلْقُ " ضمیر " له " مرجعش ذات حق منیع است و مقصود از امر عالم مظاهر الهیه و مقصود از خلق عالم شهادت و جهان نقایص است که در ظل تعالیم مظاهر مقدسه الهیه بکمال میرسند . برخی از صوفیه و تیا سوفیهها و امثالهم قائل بدو عالم حق و خلق هستند و گویند قیام خلق بحق تعالی قیام ظهوری است یعنی حق بصور نامتناهی منحل شده است و شرح آن از لسان مبارک حضرت عبدالبهاء در مفاوضات در ذیل عنوان وحدت وجود نازل شده است ولی انبیای الهی قائل بعوالم ثلاثه حق و امر و خلق هستند ، حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی : " صوفی ها حق و خلق قائلند و گویند که حق بصور نامتناهی خلق منحل گردیده و ظهور یافته مانند دریا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده این امواج حادثه ناقصه همان بحر قدیمست که جامع جمیع کمالات الهیه بود اما انبیا برآند که عالم حق است و عالم ملکوت و عالم خلق سه چیز از حق صادر اول که فیض ملکوتیست صدور یافته

و تجلی در حقایق کائنات نموده نظیر شعاع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و آن فیض که شعاع است در حقایق کل شیئی بصور نامتناهی تجلی کند و بحسب استعداد و قابلیت ماهیات اشیا تعیین و تشخیص یابد . . . الخ .

عالم ملکوت که در بیان مبارک فرموده اند همان عالم امر است زیرا بهر دو اصطلاح گفته شده است ، اصطلاح عالم امر در اسلام و قرآن هم ذکر شده که فرموده " اَلَا لَهُ الْاَمْرُ وَالْخَلْقُ " . . . عالم امر در اصطلاح عرفا و صوفیه محققین بعالم ملکوت و عالم غیب هم تعبیر شده است و مقصود از عالم غیب هم در مقامی مرتبه احدیت است و آن را عالم معنی و عالم ارواح هم گفته اند و در اصطلاح فلاسفه عالم امر عبارت از عالم مجردانست که بامر تکوینی الهی (کلمه کن) از کتم عدم بوجود آمده اند و بر حسب امر تکوینی دفعه واحده پدیدار گشته اند در اسفار ملاصدرا و شرح منظومه مرحوم حاجی ملا هادی سبزواری شرح این موضوع بتفصیل مذکور است به اسفار جلد سوم و شرح منظومه صفحه ۷۸ و غیره مراجعه شود .

.....

عبدالبهاء جل شانه در مفاوضات در ضمن بحث " مع " میفرماید
 قوله الاخلى " . . . هرچند انسان در قوی و حواس ظاهره
 مشترك یا حیوان است ولی يك قوه خارق العاده در انسان
 موجود است که حیوان از آن محروم است این علوم و فنون
 و اکتشافات و صنایع و کشف حقایق از نتایج آن قوه مجبرده
 است این قوه يك قوه ای است که محیط بر جمیع اشیا است
 و مُرَكِّ حقائق اشیا اسرار مکنونه کاینات را کشف کند و در آن
 تصرف نماید حتی شیئی غیر موجود در خارج را ادراک کند
 یعنی حقایق معقوله غیر محسوسه را که در خارج وجود ندارد
 بلکه غیب است ادراک کند مثل حقیقت عقل و روح و صفات
 و اخلاق و حب و حزن انسان که حقیقت معقوله است و از این
 گذشته این علوم موجوده و صنایع مشهوره و مشروعات و کشفیات
 نامتناهی انسانی يك وقتی غیب مستور و سرمکنون بود آن قوه
 محیطه انسانی آنان را کشف کرده و از حیز غیب به حیز
 شهود آورده . . . انتهى .

عامه و خاصه

مقصود از عامه اهل سنت و جماعت و از خاصه شیعه
 امامیه هستند چون اهل سنت و جماعت بمقار آیه قرآنیه

عالم خلق

در مقابل عالم حق است یعنی عالم حق کمال مطلق
 لایتناهی و عالم خلق نقص صرف و جهل محض است و مراد
 از عالم خلق کائنات و موجودات عالم جسمانی است و آنرا
 عالم ملک و ناسوت هم میگویند و گاهی مقصود از عالم خلق
 جهان آفرینش است و در مقابل عالم لاهوت بکار میرود و با
 عالم امر هم گفته میشود یعنی میگویند عالم امر و خلق " لَهُ
 الْأَمْرُ وَالْخَلْقُ " (قرآن) و " الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي الْعَالَمِ
 الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ " (کتاب اقدس) .
 شرح مبسوطی در این خصوص در اسفار ملاصدرا مجلد سوم
 موجود است و خلاصه آن در فرهنگ علوم عقلی مندرج است
 مراجعه شود .

عالم شهادت

مقصود از عالم شهادت عالم جسمانی و عرصه امکان
 است که بچشم دیده شود و به سایر حواس احساس گردد
 و در مقابل عالم غیب قرار دارد که منزله از ادراک حواس ظاهر
 است و بواسطه حقیقت مجرد انسانی ادراک میشود حضرت

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ أُولِي الْأَمْرِ
 و صاحبان قدرت و حکم را واجب الإطاعة میدانند و خلیفه
 رسول ص می شمارند لهذا هر کس که حائز این مقام اُولی الامری
 شد مطاع است و خلیفه رسول الله است و این مقام اختصاصاً
 به شخص خاصی ندارد و عمومیت دارد از این جهت اهل
 سنت را عامه میگویند مسئله خلافت و جانشینی رسول الله
 در نزد اهل سنت مخصوص بشخص خاص معینی نیست هر کس
 که بمشورت اُمت و اکثریت آراء بمقام اولوالامر رسیده و زمام
 امور را بدست گرفت خلیفه رسول الله محسوب است و این مقام
 تحققش برای شخص احتیاج به نص صریح رسول الله ندارد
 مانند خلفای اموی و عباسی و عثمانی و امثالهم که هر کدام
 در دوره خود اولوالامر و واجب الإطاعة و خلیفه رسول ص
 بودند و خلاصه چون این مقام اختصاصاً به افراد مخصوص
 و منصوصی ندارد و عمومیت دارد لهذا اهل سنت را در
 اصطلاح عامه میگویند و لکن به عقیده شیعه خلافت پیغمبر
 و مقام اولوالامر احتیاج به نص صریح رسول الله و ائمه ع دار
 و تعیین خلیفه با اکثریت آراء و مشورت اُمت نیست باید خلیفه
 را شخص رسول الله ص تعیین فرماید و پس از او هم هر
 خلیفه ای جانشین خود را باسم و رسم معرفی کند و اگر
 نص و صراحت و معرفی در کار نباشد خلیفه واجب الإطاعة

نخواهد بود و شیعیان میگویند که لقب اولوالامر که در قرآن
 مجید نازل شده مقصود از آن ائمه اطهار هستند حضرت
 رسول ص بنص صریح در غدیر خم و سایر مقامات حضرت علی
 بن ابیطالب را معرفی نمود و او را خلیفه و وصی خود خواند
 و بامر الهی او را به این مقام عظیم منصوب فرمود و آن حضرت
 هم بعد از خود به امر خداوند فرزند خود حسن مجتبی
 ع را تعیین کرد و پس از حسن ع حضرت حسین ع بتعیین
 و نص برادرش جانشین او شد و اولوالامر و خلیفه بر حق بود
 و بر این قیاس هر امامی منصوص خلیفه خود را به نص صریح
 و بامر خداوند تعیین کرد بنابراین خلافت و اولوالامر
 امری خاص است و به نفوس معینه مخصوصه ای که از طرف
 خداوند تعیین میشوند اختصاص دارد و از این جهت
 شیعه را خاصه میگویند .

در کتب احادیث شیعه مانند بحار الانوار مجلسی و اکمال
 الدین صدوق و اصول کافی و وافیه فیه و امثالها منصوص
 هر يك از ائمه اطهار ع در باره وصی بعد از خود موجود
 و روایت شده است و در اصول کافی باب معینی برای ثبوت
 این نصوص اختصاص یافته است شیعیان از اهل سنت به عامه
 و اهل سنت و جماعت تعبیر میکنند سنت بمعنی رفتار پیغمبر
 و احادیث مرویه از رسول الله است و اهل جماعت از آن -

تلامذه مرحوم شیخ احمد احسائی بود . مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار و کتاب مطلع الشمس که سفرنامه شاه به مشهد است در باره او شرحی نوشته است و گفته های او را صاحب کتاب بایگری هم نقل کرده .

اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار صفحه ۱۷۵ چنین گفته : ملا عبد الخالق یزدی از مشاهیر شاگردان شیخ اجل احمد بن زین الدین الاحسائی بود و در فقه و اصول و کلام و حدیث مقامی عظیم داشت در توحید خانه مبارکوه از ملحقات حرم مقدس رضوی تدریس میکرد .

کتاب مصائب الائمة از اوست و در یک هزار و دو بیست و هشت هجری به مشهد مقدس رضوی در گذشت انتهی . در مطلع الشمس مجلد دوم نیز در باره ملا عبد الخالق مطالبی نوشته و بعلاوه کتاب مصائب الائمة و کتاب دیگر نیز در اصول فقه موسوم به عین الطالبین و کتاب دیگری در فقه با و نسبت داده و میگوید که مشارالیه از محضر شیخ احسائی استغناء کرده و اصول را در نزد شریف العلما در عتبات خوانده به یزد مراجعت کرد و از آنجا بمشهد رفت و در توحید خانه حرم حضرت رضاع تدریس میکرد و در وعظ و خطاب مقامی بزرگ داشت و با علمای بالا سری در باره عقاید شیخیه

جهت گویند که در تعیین خلیفه و اولوالامر به آراء جماعت و امت مراجعه میکنند و قائل بنص رسول الله در این خصوص نیستند و اهل سنت و جماعت شیعیان را رافضی گویند زیرا خلافت را بعد از رسول الله بنصر آن حضرت (به ادعای خودشان) مخصوص حضرت امیرع میدانند و حقانیت خلافت خلفای راشدین و اطاعت آنان را رفض کردند یعنی صرف نظر کردند و ترک نمودند و در کتب خود اغلب رافضی ها را لعنت میکنند مخصوصا امام فخر رازی در تفسیر خود هر جا اسم رافضی میبرد آن را با لعنت و نفرین قرین میسازد و این ناشی از تعصب است و شیعه نیز در کتب خود همین معامله را با اهل سنت روا داشته و هنوز هم دارند ، در سایه این تعصبات چه خونها که ریخته شد و چه خانه ها که خراب گردید و چه خانواده ها که برباد رفت .

جمالقدم جل جلاله امر به الفای جمیع تعصبات فرموده اند تا عالم انسانی روحی جدید یابد و در آرامش بسربرد و این از عنایات جمال اقدس ابهی بر اهل امکان است .

عبد الخالق یزدی (ملا)

ملا عبد الخالق یزدی از مشاهیر علمای شیخیه و از

مباحثات نموده تا آنکه در مشهد بسال ۱۲۶۸ هـ ق وفات یافت . در تاریخ نبیل مسطور است که ملا عبدالخالق در یزد خدمت شیخ احمد احسائی رسید و از نزدیکان و مقربان شیخ محسوب بود و در شرح حال احمد یزدی مخاطب لوح مبارک احمد عربی مسطور است که در مشهد همین ملا عبدالخالق بود که احمد را مخفیانه به مجلس بابیان هدایت کرد و شرح آن را در کتاب محاضرات نوشته ام ، مشارالیه به امر حضرت باب مؤمن شد و در خفا میزیست وقتی که حضرت اعلی از سفر مکه به شیراز مراجعت فرمودند ملا عبدالخالق را خلجانی در ایمان آشکار شد زیرا حضرت اعلی قبلاً فرموده بودند که از مکه عازم ظهر الکوفه خواهند شد و به اصحاب امر کرده بودند که همه در کربلا جمع شوند تا هیکل مبارک پس از حج بیت به آنجا بیایند و امرالله را منتشر سازند ولی در اجرای این منظور بدا شد و هیکل مبارک به کربلا تشریف نبردند و به شیراز برگشتند . ملا عبدالخالق مزبور عریضه ای حضور مبارک عرض کرد و سبب عدم توجه حضرت را با آنهمه تأکید که قبلاً فرموده بودند به عتبات سؤال نمود توقیعی در جواب او به لحن مناجات نازل شد و علت عدم توجه به کربلا را ذکر فرموده اند که بجهت حفظ جان مومنین به امر بود ، آن توقیع را که بخط

مبارک بود در طهران در نزد مرحوم اسمعیل عبودیت زیارت کردم و از روی آن عکسی گرفتم و اینک عکس آن توقیع که بخط مبارک است در نزد من موجود است که قسمتی از بیانات مبارک را در خاتمه این بحث مینگارم . مجملی از این واقعه را در کتاب محاضرات نوشته ام مراجعه شود . در کتاب ظهور الحق مجلد سوم تألیف مرحوم فاضل مازندرانی ره شرحی در باره ملا عبدالخالق یزدی مسطور و خلاصه آن اینست که ملا عبدالخالق از اعظم بابیه و ساکن خراسان بود در آغاز حال از محضر شیخ احمد احسائی استفاده نمود و بدین جهت مورد جور و اذیت جهال قرار گرفت بنا بر مشهور شیخ احسائی هفت سال در یزد بود و در منزل ملا عبدالخالق یزدی مزبور سکونت داشت ملا عبدالخالق بعد از آن بجانب مشهد عزیمت کرد و به امامت جماعت مشغول شد علمای بالاسری با او مخالفت کردند و جمععی از اشرار را وادار به اذیت و آزارش نمودند و حتی او را از ورود به حمام ممنوع داشتند مشارالیه توسط جناب باب الیاب به امر حضرت اعلی مؤمن شد و بخدمت قیام کرد و عریضه ای بحضور حضرت اعلی جل ذکره الاعلی تقدیم نمود و صورت عریضه او در مجلد سوم ظهور الحق مندرج است ، شیخ علی پسر ملا عبدالخالق نیز بواسطه جناب باب الیاب به امر

مبارك حضرت رب اعلى جل ذكره مومن شد و با جناب باب -
الباب در جمع اصحاب آن حضرت به قلعه طبرسى رفت
و در آنجا به شهادت رسید و در حین فوز به شهادت
بیست سال از عمرش میگذشت ولی ملا عبدالخالق پس از خاتمه
قلعه و بروز امتحانات شدیدة تحمل نیاورده به سوء خاتمه
گرفتار شد .

جمالقدم جل جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالى " ملا
عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی
روح ماسواه قداه در قمیص بابت ظاهر اقبال نمود و عریضه
معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب
ظاهر کمال عنایت نسبت باو مشهود تا آنکه لوحی مخصوص
او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی :
" اِنِّی اَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِی اَنْتُمْ بِظُهُورِهِ تَوَعَّدُونَ " بعد
از قرائت صیحه زد و به اعراض تمام قیام نمود و جمعش در
ارض طاء به سبب او اعراض نمودند . انتهى .

معروف است که ملا عبدالخالق در حینی که مشغول وضو
گرفتن بود برای ادای نماز لوح مبارک مزبور باو رسید و پس
از نماز لوح را باز کرد و تلاوت نمود و غفله فریاد کشید
و لوح مبارک را دور انداخت و ناله کنان گفت ای وای که پسر
بنا حق کشته شد و پس از آن به مشهد مراجعت کرد و در -

آنجا وفات یافت . نبیل زرنندی در تاریخ خود در باره
ملا عبدالخالق یزدی و خاتمه کار او فرموده است قوله علیه
الرحمه " جمالالمبارک میفرمودند روزی جناب وحید پیش من
آمدند و لوحی از حضرت اعلى در دستشان بود ذکر
نمودند که این باید به ملا عبدالخالق برسد من بجناب
وحید گفتم که فرمودند شما برسانید یا دیگری ذکر نمود
به من امر شده گفتم الآن در خانه میرزا زمان نوری منزل
دارند ببرید و برسانید رفتند و پس از قلیل مدتی آمدند
که بر دم دادم چون میخواست وضو بسازد در بالای ارسسی
اطاق گذاشت تا بعد از فراغ از نماز بخواند و من صبر
نکردم و آمدم و بعد از ساعتی خبر آوردند که بعد از فراغت
از نماز لوح را تلاوت کرد چون باین آیه عظمی و نفخه کبری
رسید اَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِی اَنْتُمْ بِظُهُورِهِ تَوَعَّدُونَ " لوح
را انداخت فریادش بلند شد که ای داد که پسر بنا حق
کشته شد . انتهى

اینک قسمتی از لوح و توفیق مبارک را که در باره علت مراجعت
از حج به شیراز و عدم عزیمت به کربلا نازل شده حسب
الوعده مینگارم قوله تعالی :

" . . . وَ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا قَدْ اَمَرْتُ لِلْعُلَمَاءِ بِالْوُرُودِ عَلٰی الْاَرْضِ
الْمُقَدَّسَةِ لِيَوْمِ رَجْعِي لِيُظْهَرُ عَهْدُكَ الْمَسْتَتَرَّ جَهْرًا وَ كُنَانًا

الْكُلِّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ حُكْمَ مَا قَدْ سَمِعْتُمْ فِي أُمِّ الْقُرَى
 مِنْ جَعْدِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِّ عِبَادِكَ الْعَبِيدِينَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ -
 الْمُقَدَّسَةِ وَلِذَلِكَ رَجَعْتُمْ مِنْ قَصْدِي وَلَمْ أُسَافِرْ مِنْ هَهُنَا
 السَّبِيلَ لِمَلَأَ تَفْعَ فِتْنَةٍ وَلَا يَذِلُّ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَلَا يَرْفَعُ أَحَدٌ
 مِنْ رَأْسِ أَحَدٍ شَعْرًا يَظْلِمُ وَإِنَّكَ تَعْلَمُ مَا قَدْ رَأَيْتُمْ فِي ذَلِكَ
 الْأَمْرِ وَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ الخ .

این تویق مبارک مفصل است و تمام آن را در مجموعه السواح
 حضرت رب اعلی که جمع آوری کرده ام نوشته ام مراجعه شود .

عبدالله بن ابی

از منافقان سرسخت بود که بظاهر اسلام را قبول
 داشت و در باطن بر ضد رسول الله و مسلمین تحریکات
 میکرد و موجب فتنه و فساد میشد بارها مسلمین قصد قتل
 او را نمودند ولی حضرت رسول آنان را منع فرمود حتی پسر
 عبدالله بن ابی که اسلام را پذیرفته بود و بر خلاف پدرش
 نسبت به رسول الله و اسلام با نهایت وفاداری بود قصد
 قتل پدر کرد ولی حضرت رسول او را از این عمل باز داشت

تا آنکه عاقبت در مدینه در نهایت نفاق و عناد جان سپرد
 در قرآن مجید سوره منافقین قسمتی از آن در شأن عبدالله
 بن ابی و نفاق او نازل شده است شرح داستان در تفاسیر
 معتبر مسطور و در کتب تواریخ اسلامی مذکور است و ابن عبددر
 اینجا خلاصه ای از آن را از تفسیر منهج الصادقین که به
 فارسی تألیف شده است نقل میکنم .

مرحوم ملا فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین در آغاز
 تفسیر سوره منافقین میفرماید قوله علیه البرحه : سبب نزول
 این سوره آن بود که در سال پنجم از هجرت بنوالمصطلق
 اتفاق کردند بر حرب حضرت رسالت و پیشوای ایشان حارث
 بن ابی ضرار بود پدر جویریة که زوجه پیغمبر بود چون خبر
 به آن حضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمد
 و در ناحیه غدیر قریب به ساحل آب مریسیع که از جمله
 میاه ایشان بود بایشان رسید پس آغاز مقاتله کرد و بعضی
 از ایشان کشته شدند و برخی دیگر قرار بر فرار داده مسلمانان
 زنان و اطفال ایشان را سبی کردند و اموال ایشان راغنیمت
 گرفتند مردی از انصار از قبیلہ عباده بن الصامت به مسلمانی
 رسید و بگمان اینکه از جمله کفار است او را مجروح ساخت
 و میان ایشان نزاع واقع شد در اثنای آن گفتگو آجیر عمر
 خطاب که نام او جهجاه بن سعید بود از بنی الغفار اسب

عمر را میکشید چون بر سر آب رسید بی جهت انبوهی بر
 آب با سنان جهنی . . . او را منازعت افتاد و آن نزاع به
 قتال منجر شد جهنی آواز برکشید که یا معشر الانصار
 جهجاه فریاد برآورد که یا معشر المهاجرین پس مردی
 فقیر از مهاجرین که جمال نام داشت به اعانت جهجاه آمد
 عبد الله بن ابی منافق چون او را بدید که به حمایت جهجاه
 آمده بر سبیل استهزاء گفت إِنَّكَ لَهَنَّاكَ تَوَإِنْجَائِي وَيْ فِي
 غَضَبٍ شَدِيدٍ جَوَابُ دَارِ كَيْفَ شَيْءٍ اسْتَأْذَنَ مِنْ
 میشود پس سخنان درشت به عبد الله گفت عبد الله گفت
 صبر کن تا بمدینه برسی که تو را گرسنگی چندان باشد
 که بیادت نیاید که خصومت و نزاع چیست و نزد عبد الله
 جماعتی از اقوام او ایستاده بودند که از جمله ایشان زید
 بن ارقم بود بایشان گفت این همه از شما شده که مثل این
 کسان را در بلاد خود جای داده اید و مال های خود را
 بر ایشان قسمت کرده اید و بجهت این با ما در مقام مکابره
 درآمده اند لاف برابری میزنند . . . پس گفت وَاللَّهِ مَا مِثْلُنَا
 وَمِثْلُهُمْ إِلَّا كَمَا قَالَ الْقَائِلُ سَمَنْ كَلْبَكَ يَا كَلْبُ بَخْدَا سَوَكُنْد
 که مثل ما و مثل ایشان نیست الا آنچه قائلی گفت که فریسه
 کن سنگ خود را تا تو را بخورد ، أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى
 الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ بَخْدَا سَوَكُنْد که اگر

بعدینه مراجعت کنیم عزیز تر ما ذلیل تر ایشان را از مدینه
 بیرون کند (مراد از اعز نفس خبیث خودش بود و مراد باذل
 نفس طیب حضرت رسالت ص زید بن ارقم از این سخن در غضب
 شد و حمیت دین آتش عصبیت در نهاد او مشتمل ساخت
 و گفت أَنْتَ الدَّلِيلُ القَلِيلُ المَبْغُضُ فِي قَوْمِكَ وَمحمدٌ فِي عِزِّ
 مِنَ الرَّحْمَنِ وَمَوَدَّةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَاللَّهِ لَا أَحْبَبَكَ بَعْدَ كَلَامِكَ
 هَذَا تَوَعَّى خَوَارِجِي وَمِقْدَارِي فِي بَيْنِ قَوْمِ خَوْفِ مَقْمُورِي
 مَبْغُوضِي وَبِي اِعْتِبَارِي وَمحمدٌ فِي عِزِّ وَارْجَمْتَنِي اسْتِزْجَانِي
 اَوْ سَبْحَانَهُ وَفِي مَوَدَّةٍ وَدُوسْتِي مِنْ طَرَفِ مُسْلِمَانِي بَخْدَا كَيْفَ
 مِنْ بَعْدِ مِيَانِي مِنْ وَتَوَدُّوسْتِي نَبَاشِدِي اِبْنِ اِبْنِي اِبْنِي :
 "أَسْكُتْ فَإِنَّمَا كُنْتُ الْعَبَّ" خاموش باش که من باز میگردم پس
 زید بن ارقم نزد حضرت رسالت آمد و آنچه میان او و ابن
 ابی گذشته بود معروض داشت عمر حاضر بود گفت یا رسول
 الله بفرمای تا گردنش بزنم پیغمبر فرمود که کشتن او سزاوار
 نیست . . . و کسی را بطلب ابن ابی فرستاد او را حاضر
 کرد و فرمود که این سخنان تو گفتی گفت وَاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ
 عَلَيْكَ الْكِتَابَ مَا قُلْتُ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ قَطُّ وَإِنَّ زَيْدًا لَكَابِبٌ " .
 بحق آن خدائی که قرآن بر تو نازل گردانید که من هرگز
 نگفته ام و زید دروغ میگوید . . . رسول عذر وی را قبول
 کرد و این سخن در میان انصار منتشر شد و همه زیید

را ملامت کردند زید از این سخن پریشان شد و پشیمان گشت . . . الی قوله ره . . . مروی است که چون حضرت رسالت به وادی عقیق رسیدند پسر عبدالله ابی در مجامع طُرُق مدینه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را آنجا بخواهانید . . . و گفت بخدا سوگند که تو را نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتی که حضرت پیغمبر تو را اذن فرماید و بدانی که اذل تویی و اعزاز است عبدالله شکایت پسر پیش رسول فرستاد حضرت کس با و فرستاد که پدر رنجه مدار و بگذارد تا بمدینه در آید پسر گفت چون امر رسول ص آمد تو را واگذا^{شتم} و در روایتی آمده که پسر گفت اگر نگوئی که عزت مر خدای راست و رسول او را و جمیع مومنین را گردنت را بزنم گفت و بیلک اگر نگویم این حرکت از تو صادر شود گفت نَعَمْ وَاللَّهِ این ابی چون جد او را بدید گفت أَشْهَدُ أَنْ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ این خبر به رسول الله رسید پس او را طلبید (یعنی پسر عبدالله بن ابی را) و فرمود جَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ الْمُؤْمِنِينَ خیرا چون ابن ابی به مدینه آمد بیمار شد و در آن دوسه روز رخت بدار الجزاء کشید و زید بن ارقم چون بمدینه آمد بجهت آن تَعَرَّضَ و ملامت انصار پاؤ مهموم و مغموم در خانه بنشست حق سبحانه برای تصدیق زید و تکذیب ابن ابی بر رسول خطاب فرمود که چون در آیند

نزد تو منافقان یعنی ابن ابی و احزاب او (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ) قَالُوا نَشْهَدُ بِكَ أَنْ نَكْفُرَ بِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ . . . الخ انتهى .
داستان گفتار عبدالله بن ابی که گفت لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ و سایر داستان در سوره المنافقون نازل شده مراجعه شود .

عبودیت

مظاهر مقدسه الهیه بنص مبارك الهی در کتاب ایقان دارای دو جنبه هستند جنبه الهی که مقام مظهریت و تشریح است و جنبه بشری که مقام عبودیت و نیاز است و آنچه از مناجات و راز و نیاز در بیانات آن نفوس مقدسه آمده راجع به جنبه عبودیت و رتبه بشری آنهاست و در حدیث از حضرت صادق ع روایت شده که الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ زیرا حقیقت عبودیت عبارت از فنای صرف و نیستی محض در مقابل حقیقت ذات مقدس الهی و حضرت غیب الغیب است و چون بنده خدا تا آن درجه از خود فانی و از اراده خود صرف نظر کند که بهیچ وجه اراده و میلی جز اراده و مشیت باری تعالی نداشته باشد البته آنچه میگوید همان^{ست}

که خداوند میفرماید و آنچه بکند همانست که خداوند خواسته است لهذا از هویت و وجود و هستی بنده در مقابل خدا چیزی باقی نمیماند لذا کُنْ عِبُودِيْتِ و حقیقت آن عبارت از ربوبیت است که حقیقت ولایت است چنانچه خدا در قرآن فرموده " هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ " وقتی عاشقی جمیع آمیال و اراده ها و آرزوهای خود را صرف نظر کرد و همه را دریای معشوق ریخت و تسلیم اراده و میل و خواسته های معشوق شد بدیهی است که آنچه میگوید و میکند بعینه همان است که معشوق گفته و خواسته است و لهذا دیگر از عاشق چیزی و اثری باقی نیست و بکلی در معشوق خود فانی است و در اینجا اتحاد عاشق و معشوق تحقق میپذیرد و عاشقی باقی نمیماند و هرچه هست ظهورات و جلوات حضرت معشوق است و بس . مولانا جامی در این خصوص فرموده است :

گفت بمجنون صمنی در دمشق

کای شده مستغرق دریای عشق

عشق چه و مرتبه عشق چیست

عاشق و معشوق در این پرده کیست

عاشق بگرنگ حقیقت شناس

گفت که ای محو امید و هراس

نیست در این پرده جز از عشق کس

اول و آخر همه عشق است و بس در رساله مبارکه هفت وادی در این خصوص حق جل جلاله حقیقت مطلب را ذکر فرموده و ابواب فتوح را بوجه سالکان طریق روح گشوده است ، در کتاب ایقان در این خصوص حقیقت مطلب را ذکر فرموده اند بقوله تعالی : " از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی آنکار ربوبیت و الوهیت ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فناء در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در آن ساحت شریک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد و اصلاً بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغير ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه او شنود و یا رَجُل غیر در غیر سبیل او مشی نماید " انتهی بیانہ الاحلی .

پس از تعمق در این بیانات مبارکه معنی اصلی العبودیة جوهره کنهها الربوبیة بخوبی واضح و آشکار گردید .

که از صلب او باشند و در نزد اعراب برای عترت جز این معنی دیگری نیست بعضی گفته اند که عترت اقوام نزدیک شخص هستند و بعضی گویند خویشاوندان او هستند علامه زمخشری در کتاب فائق فرموده عترت عبارت از اقوام و عشیره شخسر است و کلمه عترت در لغت عرب بمعنی گیاهی است که آن را مرزنگوش گویند که شاخه های بسیار دارد و خویشاوندان را از آن جهت عترت گویند که مانند شاخه های مرزنگوش از یک ریشه منشعب شده اند و در کتاب العین آمده که عترت انسان عبارت از خویشاوندان نزدیک اوست مانند فرزندش و اولاد فرزندش و پسر عموهایش که همه جزو عترت او هستند ابن الاثیر در کتاب النهایه فرموده است که عترت هر کس عبارت از نزدیکترین منسوبین اوست و عترت حضرت رسول ص همه اولاد ایناء عبدالمطلب هستند و بعضی گویند عترت رسول الله عبارت از اهل بیت او هستند که باو خیلی نزدیک هستند مانند فرزندان پیغمبر و حضرت علی و فرزندان علی و بعضی گفته اند که عترت رسول ص اقارب نزدیک او و اقارب دور او هستند و آنچه معروف و مشهور است اینست که عترت حضرت رسول خویشاوندان و اقربای او هستند که زکات بر آنها حرام است و نمیتوانند از زکات اموال استفاد کنند . انتهى .

عترت

مرخوم سید علی خان کبیر علیه الرحمه در شرح صحیفه کامله سجادیه شرحی در باره معنی کلمه عترت فرموده است که در اینجا کلام او را نقل میکنم قوله ره :

”عْتَرَةُ الرَّجُلِ نَسْلُهُ قَالَهُ الْأَزْهَرِيُّ وَ رَوَى تَغْلِبٌ عَنْ ابْنِ الْأَنْبَارِيِّ أَنَّ الْعِترَةَ وَلَدُ الرَّجُلِ وَ ذُرِّيَّتُهُ وَ عَقِبُهُ مِنْ صُلْبِهِ وَ لَا تَعْرِفُ الْعَرَبُ مِنَ الْعِترَةِ غَيْرَ ذَلِكَ وَ قِيلَ رَهْمَةُ الْأَدْنُونَ وَ يُقَالُ أَقْرِبَاءُهُ وَ قَالَ الزَّمْخَشَرِيُّ فِي الْفَائِقِ الْعِترَةُ الْعَشِيرَةُ سُمِّيَتْ بِالْعِترَةِ وَ هِيَ الْمَرْزَنْجُوشَةُ لِأَنَّهَا لَا تَنْبُتُ إِلَّا شَعْبًا مَفْرُوقَةً وَ فِي الْعَيْنِ عِترَةُ الرَّجُلِ أَقْرِبَاءُهُ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَلَدِ وَلَدِهِ وَ بَنِي عَمِّهِ وَ قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ فِي النَّهَائِيَةِ عِترَةُ الرَّجُلِ أَخَصُّ أَقْرَابِيهِ وَ عِترَةُ النَّبِيِّ ص بَنُو عَبْدِ الْمَطْلِبِ وَ قِيلَ أَهْلُ بَيْتِهِ الْأَقْرَبُونَ وَ هُمْ أَوْلَادُهُ وَ عَلِيُّ وَ أَوْلَادُهُ وَ قِيلَ عِترَةُ الْأَقْرَبُونَ وَ الْأَبْعَدُونَ مِنْهُمْ وَ الْمَعْرُوفُ الْمَشْهُورُ أَنَّ عِترَتَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ الَّذِينَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الزَّكَاةُ ” انتهى (شرح صحیفه سید علی خان کبیر روضه سی و چهارم) در جمله میفرماید آزهری فرموده که عترت عبارت از نسل شخص است و تغلب از ابن انباری نقل کرده که عترت بفرزندان و ذریه و اعقاب او اطلاق میشود

علامه ابوالبقا در کلیات فصل العین در ذیل کلمه عتبرت چنین فرموده است قوله ره " الْعِترَةُ هِيَ نَسْلُ الرَّجُلِ وَرَهْطُهُ وَعَشِيرَتُهُ الْأَدْنَوْنَ مِمَّنْ مَضَى وَالصَّهْرُ الْقِرَابَةُ الْحَاصِلَةُ بِسَبَبِ الْمُنَاكِحَةِ وَالْخَتْنُ كُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ الْوَرْتِ كَالْأَبِ وَالْأَخِ وَفِي الْحَرْفِ هُوَ زَوْجُ الْإِبْنِ " انتهى میفرماید عتبرت عبارت از فرزندی شخص است که از نسل او هستند و اقوام نزدیک او که از قبل داشته یعنی اقوام و عشیره نسبی او زیرا اقوام و منسوبین سببی شخص یکی صهر است که این انتساب بواسطه وصلت حاصل میشود و دیگر ختن است که شادیل خویشان زن شخص است ولی در اصطلاح متداول ختن عبارت از شوهر دختر شخص است . انتهى .

علم وجود مؤمن - علم وجود شیعه

جمالقدم جل جلاله در ایقان مبارک در ذیل تفسیر ملائکه فرموده اند که ملائکه بمعنی نفوس مقدسه روحانیه هستند که در باره آن در این کتاب در ذیل ملائکه مطالب لازمه مندرج است و دنباله سخن بدانجا میکشد که مؤمن واقعی از کبریت احمر کمتر است بشرحی که در ذیل کبریت

احمر مندرج است . و بعد شرحی در معنی خلف عتشرش میفرمایند و ذکر فرموده اند که این تعبیر دلالت دارد بر عدم وجود مؤمن و عدم وجود شیعه و این معنی در احادیث معتبره و اخبار متعدده از ائمه اطهار روایت شده است و علامه کلینی در اصول کافی مجلد ثانی در باب قلّه عتدر المؤمنین هفت حدیث در این خصوص نقل فرموده است ، از جمله حدیث کبریت احمر است که در ذیل جمله مؤمن مثل کبریت احمر . . . در این کتاب نقل شده است و حدیثی دیگر نیز نقل فرموده از حضرت امام محمد باقر ابو جعفر که فرمودند النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ (ثلاثاً) إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ (ثلاث مرات) یعنی مردم همه مانند حیوانات و چهار پایان هستند (و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمودند) مگر عده کمی از اهل ایمان و بعد سه مرتبه فرمودند " الْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ . . . " و در حدیث دیگر از ابی بصیر روایت شده که حضرت صادق فرمودند اَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي أَجِدُ مِنْكُمْ ثَلَاثَةَ مُؤْمِنِينَ يَكْتُمُونَ حَدِيثِي مَا اسْتَحَلَلْتُ أَكْثَمَهُمْ حَدِيثًا یعنی قسم بخدا اگر سه نفر مومن میشناختم که بیانات و گفتار مرا مکتوم میداشتند همانا روا نمیدانستم که حقایق را از مومنین مستور بدارم . و حدیث دیگر نیز از این قرار است که سَدِّيرِصْرَفِيْهِ قَعْتٌ بِحَضْرَةِ صَادِقٍ عَ شَرَفٍ شَدْمٍ وَعَرْضِ

کردم پس از این نباید در خانه بنشینید و در طلبِ حقِ خود مسأله کنید فرمود چرا این سخن را میگوی ای سُدیر عرض کردم دوستان و شیعیان و یاوران شما بسیارند و اگر حضرت امیرالمومنین جد بزرگوار بقدر شما یاور و شیعه و دوستان داشتند البته قیام میفرمودند و حق خود را از دیگران میگرفتند فرمودند سُدیر خیال میکنی عدو شیعیان ما امروز چقدر است ؟ عرض کردم یکصد هزار نفر فرمودند یکصد هزار نفر عرض کردم بلی بلکه دو بیست هزار نفر فرمودند دو بیست هزار نفر { عرض کردم بلی بلکه نصف مردم دنیا یار و یاور و دوستدار شما هستند حضرت صادق لحظه ای چند سکوت فرمودند بعد گفتند سُدیر زحمتی برای تو نیست که همراه من تا ینبع بیایی ؟ عرض کردم ابدا زحمتی نیست حاضرم که در خدمت باشم حضرت دستور فرمودند که الاغ و استری را آماده ساختند من قبل از آن حضرت سوار الاغ شدم تا حضرتش بر آستر سوار شود فرمودند سُدیر ممکنست الاغ را بمن بدهی عرض کردم یا بن رسول الله سوار شدن بر آستر اهمیت و جلالتش بیشتر است فرمودند برای من راحت تر است که سوار الاغ بشوم من اطاعت کردم حضرت بر الاغ سوار شدند و من بر آستر نشستم و راه افتادیم قدری که راه پیمودیم وقت ادای نماز شد حضرت فرمودند سُدیر پیاده

شو نماز بخوانیم بعد فرمودند اینجا زمین شوره زار است و نباید در اینجا نماز بخوانیم و براه افتادیم تا بزمینی رسیدیم که رنگ خاکش سرخ بود و در آنجا پسرکی بود که بزغاله های خود را میچرانید حضرت فرمودند ای سُدیر اگر بعد از و شماره همین بزغاله ها شیعه واقعی و مؤمن حقیقی داشتم همانا از پای نمی نشستم و حق خود را از غاصبین میگرفتم بعد شروع بنماز فرمودند و بعد از نماز من نزدیک بزغاله ها رفتم و آنها را شمردم دیدم هفده بزغاله است . و در حدیث دیگر وارد است که فرمود *أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ قَلِيلٌ وَإِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ لَكَثِيرٌ* . . . الخ و در حدیث دیگر از حمران بن أعین مروی است که بحضور امام محمد باقر ع عرض کردم " جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلْنَا لَوْ اجْتَمَعْنَا عَلَى شَأْنٍ مَا أَفْنَيْنَاهَا " عرض کردم فدای تو شوم چرا عدد ما اینقدر کم است اگر همه ما بر سر سفره بنشینیم و بخوردن گوسفندی بپردازیم نمیتوانیم او را تمام کنیم امام فرمود بیا تا داستانی عجیب تر برای تو بگویم مهاجرین و انصار (بعد از رحلت رسول الله) رفتند مگر " با دست مبارک اشاره فرمودند " سه نفر حمران گفت عرض کردم فدایت شوم پس در آن وقت حال عمار چگونه بود / مقصود سه نفر که فرمودند سلمان و ابوذر و مقداد بودند) حضرت فرمودند خدا رحمت کند عمار را

که بَابُ الْبَقْظَانِ معروف است آری عمار بیعت کرد و بشهادت رسید (یعنی با حضرت امیر بیعت کرد و در صفین شهید شد) حرمان میگوید پیش خودم گفتم که شهادت مقامی بس عظیم است و افضل از شهادت مقامی نیست (یعنی خیال کردم که مقام عمار از سلمان و مقداد و ابوذر بالاتر است) ، امام علیه السلام نظاری بمن افکندند و فرمودند لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّهُ مِثْلُ الثَّلَاثَةِ أَيُّهَاتِ أَيُّهَاتَ . یعنی شاید خیال میکنی که عمار هم در ردیف آن سه نفر قرار دارد هیهات هیهات هرگز نه چنین است . انتہی

امثال این احادیث که دلالت بر قلتِ عددِ شیعه واقعی دارد بسیار است و در کتب معتبره شیعه مندرج و برای نمونه آنچه نقل شد کافی است .

عصای امر

در قرآن مجید در ضمن سوره های متعدد آیات مبارکه نسبت به عصای حضرت موسی نازل شده در مقامی میفرماید که خداوند در سبنا از موسی سؤال فرمود مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى در دست راست خود چه گرفته ای ای موسی ، در پاسخ خداوند موسی گفت هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَ أَهْلِي

بِهَا عَلِيَ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى اینست عصای من که بآن تکیه میزنم و کوسفندان را با آن میرانم و نارهای دیگر با آن انجام میدهم بعد خداوند فرمود عصایت را بیفکن موسی عصا را افکند ناگهان اژدهائی مهیب شد موسی ترسید خداوند فرمود ای موسی نترس او را بگیر که بصورت نخستین باز میگردد موسی چون او را گرفت تبدیل بعصا شد و عصای موسی از امثال سائره است خداوند فرمود که نزد فرعون برو و او را دعوت کن که بپرستد خدای بپر دازد و اگر برهانی خواست همین عصا را بیفکن و اگر فرعون عناد نماید همین عصا بصورت اژدها شود و او را ببلعد و در چند موضع این داستان را خداوند در قرآن تعریف فرموده و این عصا را با یَدِ بَيْضَاءٍ که بموسی عصا فرمود در قرآن دو برهان بر نبوت او نامیده است بشرحی که در سوره الْقَصَصِ فرموده قوله تعالی " اَنْ يَا مُوسَى اِنِّي اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَاَهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدِيرًا وَاَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى اِقْبَلْ وَلَا تَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ اَسْأَلُكَ يَدَ فَيْسِي جَبِيكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءً مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَاَضْمُمُ الْيَدَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ اِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَآئِهِ اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمًا فٰسِقِيْنَ . . . "

در سوره مؤمن و طه و غیرها نیز داستان موسی و عصا و شعبان

وید بیضاء نازل شده است ، مفسرین سنی و شیعه اغلب عصا را بهمان معنی ظاهری گرفته اند و گفته اند که عصای حویلی بود و بشکل اژدها بناها هر در آمد و لکن بعضی از محققین عصا را بمعنی شریفیت و آمر الهی گرفته اند ، از جمله مولوی در مثنوی در ضمن وعده خدا برسول الله در باره بقا و پیشرفت شریعتش شرحی فرموده و شریعت الله را بمعصای موسی تشبیه کرده است از جمله میفرماید :

هست قرآن مر تو را هم چون عصا
 کفرها را در کشد چون اژدها
 تو اگر در زیر خاکی خفته نی
 چون عصایردان تو آنچه گفته نی
 گر که باشی خفته تو در زیر خاک
 چون عصا آگه بود آن گفت پاک
 فاسدان را بر عصایت دست نی
 تو بخسب ای شه مبارک خفتنی
 تن بخفته نور جان در آسمان
 بهر پیکار توزه کرده کمان
 و در مقام دیگر در معارضه فرعون با موسی از قول فرعون
 میگوید که بموسی گفت :
 دل از این برکن که بغریبی مرا

یا بحر فی پیروی گیرم تو را
 صد چنین آری و هم رسوا شوی
 خوار گردی مضحکه غوغا شوی
 همچو تو سالوس بسیاران بدنند
 عاقبت در شهر ما رسوا شدند
 حضرت موسی در جواب فرعون فرموده اند :
 گر تو را عقلی است گردم لطف ها
 و خری آورده ام خرا را عصا
 آنچنان زین آخورت بیرون کنم
 کز عصا گوش و سرت پر خون کنم
 اندرین آخور خران و مردمان
 می نیابند از جفای تو آسمان
 یک عصا آورده ام بهر آب
 هر خری را کاو نباشد منتخب
 بسکه خود را کرده ای بنده هوی
 کرمکی را کرده ای تو اژدها
 اژدها را اژدها آورده ام
 تا باصلاح آورم من دمبدم
 تا دم آن از دم این بشکنند
 ما بر من آن اژدها را برکنند

و از این قبیل تعبیرات ملیحه در مثنوی بسیار است .
 در این امر مبارک هم عصای موسی را به عصای امر تفسیر فرموده اند که همان شریعت و قانون حضرت موسی باشد . در کتاب مقدس کلمه عصای موسی بتعبیرات مختلفه اصطلاح شده است مانند عصای سلطنت و فرمانروائی ، عصای نان و خوراک . . . عصای دهان . . . عصای آهنین . . . و غیره و جمله شق عصا هم که امروز معروف و مصطلح است بمعنی ایجاد اختلاف و نفاق آمده است و عصای محبت و امثاله نیز در اصطلاح کتب مقدسه موجود است مثلا در مزمو ربیست و سوم آیه چهارم که فرموده عصا و چوبدستی تو مرا تسلی خواهد داد مقصودش عنایت الهیه و اعتماد او به رحمت پروردگار است و در باب نهم کتاب ایوب آیه ۳۴ که فرموده کاشکی عصای خود را از من بردارد یعنی امتحانات الهیه و مصائب وارده بر من تخفیف یابد و از این قبیل بسیار است چنانچه در جای دیگر فرموده عصای نان تو را خواهم شکست یعنی قحطی و عذاب بر آنان مسلط میشود و در کتاب اشعیای نبی فصل یازدهم که فرموده در باره حضرت موعود که بعصای دهانش حکم خواهد کرد مقصود احکام الهی و شریعت الله است که از دهان مظهر امرالله صادر و از فم مبارک مظهر امر خارج میشود و مانند عصا تکیه گاه مردم جهان است .

داستان بعثت موسی و عصا و اژدها شدنش و ترس موسی و سایر امور در فصل چهارم سفر خروج از عهد عتیق تقریبا نزدیک به مندرجات قرآن مجید مسطور است و مسیحیان و یهود عصا را بناهر حمل کنند و گویند که بناهر عصا به اژدها تبدیل شد در قرآن مجید کلمه شعبان و حیه یعنی مار در باره عصای موسی نازل شده ولی در عهد عتیق اژدها نوشته شده و اژدها غیر از مار بزرگ است که مسلمین میگویند عصای موسی تبدیل به مار شد زیرا اژدهای کتاب مقدس عبارت از حیوانی است از جنس سوسمار که طولش پانزده قدم است و از شش های خود تنفس میکند و میتواند در زیر آب هم بماند و پوست بدنش از فلس پوشیده شده که حریره در آن باس کارگر نیست و در فکین دندان های تند و تیز قوی دارد و آن را نهنگ هم گویند و هر حیوانی یا انسانی بکام او افتد او را بزیر آب برده و میبلعد ، در سابق نهنگ در آبهای نیل علیا بسیار بوده و در دوره فراعنه نیز وجود داشته است و در باب بیست و نهم کتاب حزقیل فرعون مصر را به نهنگ تشبیه کرده که در رود نیل خفته باشد اما در این ایام در رود نیل نهنگ وجود ندارد .

(قاموس کتاب مقدس در ذیل کلمه اژدها)

.....

علامه قیامت موهوم که

خود تعقل نموده اند

در باره معنی حقیقی قیامت و حشر و نشر در ذیل
 "معنی قیامت را ادراک نما" الواح مبارکه الهیه را نوشتم
 اینک حسب الوعدہ در ذیل جمله عنوان شرحی را در باره
 معتقدات ملک و طوایف و پیروان ادیان از قبیل یہود
 و مسیحیان و مسلمین از سنی و شیعه و عقاید حکماء و فلاسفہ
 و محققین عرفا و متصوفہ و بزرگان متکلمین اسلام و غیرہم
 مینگارم و اینجمله برای مزید اطلاع یاران الهی است کہ
 ببینند سایر طوایف و اقوام چه عقایدی در باره قیامت موهوم
 کہ خود تعقل نموده اند ابراز کرده اند و بشکرانہ جمال
 قدم جل جلالہ قیام نمایند کہ بصرف فضل اسرار کتب قبل
 را آشکار فرمود و از لطف و عنایت او جل جلالہ احبای
 الهی بہ محو موهوم و صحو معلوم موفق شدند .
 اینک بنگار نشر عقاید مختلفہ در باره قیامت میپردازم و از حق
 جل جلالہ توفیق رجا مینمایم کہ عنایات حق مرا با این رمد

شدید کہ همواره مزاحم است و با این وحدت و تنہائی کہ
 مساعد و کمکی از هیچ جهت ندارم مرا در استخراج مطالب
 متنوعہ از صدہا کتب مختلف مساعدت فرماید ، اینک بنام
 مقدس جمالقدم جل جلالہ بانجام این مہم میپردازم :

« در ذکر عقاید مختلفہ در باره قیامت

و حشر و نشر و امثال آن »

مقدمہ — در کتاب فرهنگ علوم عقلی در ذیل کلمہ قیامت
 چنین مسطور است قولہ :

در مسئلہ چگونگی قیامت و حشر عقاید و اندازہ مختلف ہم
 از نظر متکلمان و متشرعان و ہم از نظر فلاسفہ اظہار شدہ
 است . . . اہل معقول گویند قیامت برد و قسم است یکی
 قیامت صغری کہ فرمودند " مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ " و دیگر
 قیامت کبری کہ وقت آن نا معلوم است کہ علمہ عند اللہ در رسائل
 اخوان الصفاست کہ اِذَا فَارَقَتِ النَّفْسُ قَامَتْ قِيَامَتُهُ . . . صدر
 الدین (ملاصدرا) گوید شکی نیست کہ قیامتی هست و بہ
 ارتفاع و زوال مَلَايِسِ مَادِي تمام اشياء و حقایق و بواطِن
 امور بصور ذاتیہ اصلیہ خود آشکار میشوند (اسفار جلد
 ۴ و رسائل ملاصدرا و مبداء و معاد ملاصدرا) و در ہمین
 کتاب مزبور در بارہ معاد چنین گفته است قولہ :
 معاد یعنی بازگشت مراد از معاد در کلمات متکلمان و —

فلاسفه بازگشت انسان است بعد از مرگ و حیات بعد از مرگ است و تصویر آن چنین است که انسان بعد از مرگ مجدداً زنده شده و در روزی که آن را روز معاد گویند بحساب اعمال وی رسیدگی و نیکوکاران پاداش نیکوکاری خود را گرفته و «مَنْعَمُ شُونَدِ بِنِعْمِ جَاوِدَانِ» و بدکاران بکیفر اعمال زشت خود برسند و «مُعَذَّبُ شُونَدِ بَعَذَابِ جَاوِدَانِ» یکی از مسائل مهم که از دیر زمان مورد توجه ادیان و متکلمان و فلاسفه قرار گرفته است همین مسئله زندگی بعد از مرگ و معاد است، پیروان ادیان کلاً معتقد بزندگی بعد از مرگ بوده و یکی از اساسی ترین مسائل مذهبی بحساب میآورند متکلمان که بحث و تحقیق آنها خارج از حدود مذاهبات و شرایع نیست نیز مثبت معاد و زندگی بعد از مرگ اند.

بطور کلی در مسئله معاد سه نظر و فرض اظهار شده است.

الف = دهریان و لامذهبان و بی خدایان که منکر زندگی بعد از مرگ میباشند و گویند انسان بعد از تلاشی بدن محو و نابود میشود و آنچه باقی میماند اجزاء و موادی است که تبدیل باشیاء و موجودات دیگر میشود.

ب = کسانی که قائل بمعاد و بازگشت نفوس و ارواحند و معاد جسمانی را منکر و مردود میدانند.

ج = صاحبان ادیان که قائل بمعاد جسمانی بوده و گویند

همانطور که خدای متعال در بید و آمر انسان را آفریده است یا همین بدن مجدداً می آفریند و ثواب و عقاب و کیفر و پاداش عاید بهمین بدن مادی میشود. فلاسفه مسئله معاد جسمانی را مورد بررسی قرار داده و با اشکالات عقلی برخورد کرده اند که از جمله اصل مسلم نزد آنهاست که «المعدوم لا یعاد» و با اقامه براهین محکم و متقن ثابت کرده اند که آنچه معدوم شود قابل اعاده و بازگشت نیست از این جهت با توجه بتسلیم بدلائل عقلی متوسل براه های حل دیگری شده اند.

مشرعان و عدّه از متکلمان مسئله را تعبدی تلقی کرده و گویند خدا قادر است که همانطور که در ابتدا بندگان را آفریده است مجدداً بیافریند فلاسفه که از دأب آنها بحث و تحقیق است مسئله را از نظر فلسفی مورد توجه قرار داده اند و هر يك نظر خاصی اظهار کرده اند بعضی قائل بمعاد روحانی شده اند و بعضی قائل به تناسخ شده اند قطب الدین گوید معدوم را اعادت نکند بعینه یعنی با جمیع عوارضی که مشخص او باشد که میان معاد و مستأنف الوجود فرقی است شیخ الرئیس گوید اثبات معاد از راه شریعت و اخبار و آیات آسان است و قسمتی از آن مُدْرَكْ بعقل و قیاس و برهان است که سعادت و شقاوت ثابته برای نفوس

باشد و بعد از توضیح و تفسیر مفصلی که در باره سعادت و شقاوت داده بیان کرده است که سعادت و شقاوت و لذات بدنی مورد توجه حکما و اولیاء الله و مقربین نیست و کمال مطلوب مقربین خیر و وصول بلذات حقیقی و خیر مطلق بوده و توجهی بلذات عادی بدنی ندارند و بنا بر این معاد روحانی است و معاد جسمانی^۱ ابدان ترتیب که مورد بحث فلاسفه است از راه عقل نمیتوان ثابت کرد . و شرح این مقال بتفصیل در کتاب الشفاء مسطور است ابوالبرکات بغدادی پس از بحثی طولانی و ذکر مقدمات و بیان عقاید و نظریات مختلف و ادله منکرین معاد جسمانی خود نتیجه گرفته است که معاد جسمانی است و ارواح مجددا با ابدان بازگشت میکنند . شیخ الاشراق میگوید اما اشقیا مخلد در عناصر جسمانی و حجب ظلمانی میباشند و در آنجا معذب بعذاب دردناکند و سعدا و اولیاء الله در حضرت ربوبی و عالم عقول منتعم بلذات روحانی اند و نفوس متوسطان بمشکل معلقه بازگشت کنند و معاد آنها همین است انتهى .

ملاحظه فرمودید که چقدر در باره معاد اختلاف نظر موجود است و بعضی بودند که بکلی منکر بودند چنانچه در عصر رسول الله ص بنصر قرآن مردمی بودند که معاد را نمی پذیرفتند و میگفتند ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت

و نحیی و ما نحن بمبعوثین و نیز میگفتند و ما مهلكنا الا الدهر و نیز میگفتند اذا متنا و كنا ترابا و عظاما ائنا لمبعوثون او ابائنا الاولون . . . و از این قبیل بسیار است ابن ابی العوجا معاصر حضرت صادق بود و منکر خدا و معاد و غیره بود و با حضرت صادق در این مسائل بحث ها داشت و شرح آن در کتب معتبره اصول کافی و احتجاج احمد بن علی بن ابیطالب تیرسی و بحار الانوار مرحوم مجلسی و غیره مندرج است از متأخرین دکتر شبلی شعیب دانشمند معروف است که منکر جمیع این شئون و افکار است مشارالیه در مقدمه کتاب خود بنام فلسفه النشوء و الارتقاء که در تشریح نظریه داروین و ترجمه کتاب بخنیر آلمانی است چنین گفته است

قوله : " . . . فَمَنْ آيِن تَجْمَعُ اجْزَاءُ كُلِّ فَرْدٍ وَقَدْ تَبَعَثَتْ وَ -
 اَنْشَرَتْ هَبَاءً مَنْشُورًا وَ دَخَلَتْ فِي تَكْوِينِ كَثِيرِينَ آخِرِينَ وَ فِي كُلِّ جُزْءٍ مِنْ اجْزَاءِ هَذَا الْعَالَمِ حَتَّى أَنْ ذَرَّةً مِنَ الْكُرْبَانِ
 الَّتِي قَامَتْ بِتَكْوِينِ جُزْءٍ مِنْ رِيَّةِ ابِينَا آدَمَ قَامَتْ بِيَضًا بِتَكْوِينِ
 مَلَايِينِ مِنَ الرِّيَّاتِ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْاَعْضَاءِ وَ الْاجْزَاءِ فِي الْحَيَوَانِ
 وَ النَّبَاتِ وَ الْجَمَادِ :

زَعَمُوا اَنْنِي سَابَعْتُ حَيًّا

بَعْدَ طَوْلِ الْمَقَامِ فِيهِ الْارْمَاسِ

وَ اجُوزُ الْجِنَانِ ارْتَعَفَ فِيهَا

بَيْنَ حُورٍ وَوَلَدَةٍ أَكْبَرًا سِ
أَيُّ شَيْءٍ أَصَابَ عَقْلَكَ يَا مَسْكِينٌ

حَتَّى زُمِيتَ بِالْوَسْوَسِ
وَإِنْ قِيلَ إِنَّ التَّبَعْتَ لِلْأَنْفُسِ لَا لِلْأَجْسَادِ وَالْأَنْفُسُ مُفْصَلَةٌ
مُسْتَقَلَّةٌ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ قُلْنَا إِنَّ هَذِهِ الْقَضِيَّةَ عَدَا إِنَّهُ غَيْرُ
مُتَّفِقٍ عَلَيْهَا خَالِيَةً مِنْ كُلِّ اسْتِثْنَاءٍ عَلَمِيٍّ وَمَنْفِيَةٍ بِالْعُلُومِ الطَّبِيعِيَّةِ
عَمُومًا وَبِمَدْهَبِ دَارُونَ خُصُوصًا فَتَنْفُسُ الْإِنْسَانِ كَتَنْفُسِ الْحَيَوَانِ
عَمَلٌ مِنْ أَعْمَالِ الْمَادَّةِ ... الخ (ص ۵۰)

ابیاتی را که شبلی شمیم ذکر کرده از ابوالعلاء مغربی است
که خود از فلاسفه منکر معاد جسمانی بوده و باوهام و -
خرافات معتقدات مردم زمان خود در آثار خویش طبعته ها
زده و از جمله در لزوم ما لا یلزم گفته :

وَحَقُّ لِسْكَانِ الْبَسِيطَةِ أَنْ يَبْكُوا
تَحْطَمْنَا الْآيَامُ حَتَّى كَأَنَّ نُنَّا
زُجَاجًا وَلَكِنْ لَا يُعَادُ لَنَا سَبِكُ

و ابوالعلاء را از این گفته ها بسیار است و دکتراطه حسین
نویسنده معروف مصری آثار او را در این ایام شرح و تفصیل
داده و کتب متعدده در این خصوص تألیف کرده و مشهور
است حکیم عمر خیام نیز مانند ابوالعلاء مغربی در رباعیات

خود اوهام معاصرین خود را استهزاء کرده و رباعیات او امروز
مشهور و بالسینه مختلفه ترجمه شده است .

در دوره جاهلیت اعراب را بحشر جسمانی عقیده بود و هر
کس میخواست بمیرد بیازماندگان خود وصیت میکرد که شترش
را با او دفن کنند تا در محشر پیاده نباشد و شاعری
از جاهلیت در این باره گفته است :

أُبْنَى زَوْدُنِي إِذَا فَارَقْتَنِي
فِي الْقَبْرِ رَاحِلَةً بِرَحْلِ فَاتِرٍ
لِلْبَعْتِ أَرْكَبُهَا إِذَا قِيلَ أَطْعَمُونَا

مُتَوَسِّعِينَ مَعًا لِحَشْرِ الْحَاشِرِ
این مطلب را شبلی شمیم در مقدمه خود که ذکر شد نقل
کرده میگوید و كان بعض العرب في الجاهلية اذا خصمه
الموت يقول لولده ادفنوا معي راحلتی حتی احشر علیها فان
لم تفعلوا حشرت علی رجلی انتهى .

بعضی اعراب هم اصلاً بیعت و حشر عقیده نداشتند شاعر
آن عهد گفته :

أَاتْرُكُ لَذَّةَ الصَّهْبَاءِ عَمْدًا
لِعَمَّا وَعَدُوهُ مِنْ لَبَنٍ وَخَمْرٍ
حَيَاهُ ثُمَّ مَوْتٌ ثُمَّ بَعَثٌ
حَدِيثُ خَرَّافَةٍ يَا أُمَّ عَمْرٍ

حدیث خرافه داستانی بود سر بسر عجایب و غرایب که در دور
 جاهلیت بین اعراب معروف بود و اصل آن داستان را علامه
 شریعی در شرح مقامات حریری مفصلاً نقل کرده و چون
 مفصل است از ذکر آن صرف نظر کردم . مرحوم شیخ احسانی
 احمد بن زین الدین در کتاب شرح الزیاره در ذیل " مَنْ
 جَحَدَکُمْ کَافِرٌ " درباره عقاید اعراب جاهلی و افکار آنان و
 انکار بعث و حشر و نشر و غیره بتفصیل بیان فرموده اند
 و نقل آن موجب اطناپ است طالبین بدان کتاب مراجعه
 فرمایند و عقیده شیخ احسانی درباره حشر و بعث معارف
 جسمانی است مُنتَهی قائل بجسد هور قلیائی از اقلیم
 ثامن است و شرح آن را مفصلاً در این کتاب در ذیل
 " نورین نیرین احمد و کاظم " نوشته ام و قائل ببقای
 نفس ناطقه در بدن هور قلیائی است و درباره آبدان
 ائمه اطهار عقیده خاصی دارد و میگوید که اجساد ائمه
 بعد از چهل روز به آسمان برده میشود و بر عرش آویخته
 میگردد و این مسئله را از اخبار مرویه از ائمه اطهار ع
 اتخاذ کرده است برای تحقیق مطلب به آثار مرحوم شیخ
 از جمله کتاب شرح الزیاره در ذیل جمله لَا تُدْبِقُ بِقَبْرِکُمْ
 مراجعه فرمائید .
 باری از جمله نظریات جالب و عالی درباره معاد و حشر

و نشر عقیده صدرالدین شیرازی معروف به ملا صدرا است که
 در اسفار بتفصیل ذکر فرموده و مرحوم حاج ملا هادی سبزواری
 هم در منظومه و شرح آن عقیده صدرالدین را پسندیده
 و شرح آن را بیان کرده است و در کتاب اسرار الحکم خود که
 برای ناصرالدین شاه قاجار و باشاره او یفارس در مبداء و معاد
 تألیف کرده شرح معارف جسمانی را مطابق نظریه صدرالدین
 ذکر فرموده است و من در این جا خلاصه ای از نظریه
 مزبور را از آن کتاب اقتباس میکنم و مینگارم مخلصاً حاجی
 مرحوم در اسرار الحکم میفرماید که برای پی بردن بحقیقت
 معارف جسمانی شش مطالب بطور مقدمه لازم است که دانسته
 شود و این اصول و مطالب را بتفصیل شرح داده و لکن چون
 طرز انشای مطالب باصطلاح خاص و طرز خصوصی حاجی
 سبزواری بسیار نامأنوس است و بزودی قابل درک نیست بنده
 در اینجا خیلی باختصار حتی الامکان با نقل اصل کلمات
 کتاب اصول مزبوره را مینگارم .
 اصل اول آنست که شیئیت هر شیئی مرکب بصورت آنست
 نه بماده آن و شیئیت هر نوع بفصل آنست نه بجنس آن سریر
 بصورتش سریر است نه بمادتش . . . خواه صورت سریر در چوب
 باشد یا در عاج یا در سیم یا در زریا غیر اینها سریر
 است . . . میگوی زید را در خواب دیدم یا میگوئی در خواب

بغلان بلد رفتن یا در بیداری در خیال زید بودن در جمیع این صورتها ماده نیست و آن شئی همان شئی است .

اصل دوم - آنست که تشخیر شئی بنحو وجود زیاده اما عوارض مشخصه امارات تشخیر اند . . . من بینی که بدن زید در تغییر و تبدیل است خاصه تبدل از صبا بشباب و کمهولت و شیخوخت و مع هذا ینا شخص باقی است ببقاء هویت نفس ناطقه او و خلاصه آنکه تشخیر زید مثلاً بوجود اوست زید همان زید است از اول عمر تا آخر عمر اگر چه عوارض او بسیار تغییر و تبدیل یابد .

اصل سوم - آنست که فرق است میانه تشخیر و تمیز مثلاً در کلیات تمیز هست ولی تشخیر نیست فی المثل نفس ناطقه انسانی هفت لطیفه و رتبه دارد ولی این لطایف مشخص نیستند بلکه متمایزند زیرا اگر مشخص بودند باید نفس زید که واحد است عبارت از هفت نفس مشخص باشد با آنکه در زید نفس بیتر نیست و مثال دیگر آنکه زید مثلاً در آغاز کودکی است و بعد جوان میشود و پیر میشود و بسپین کمهولت میرسد همه این مقامات تغیری مراتب یک شخص است نه همان زید باشد و هیچکدام را تشخیر نیست و گرنه باید زید جوان غیر از زید پیر و زید کودکی غیر از زید بالغ باشد با آنکه زیدیت زید در همه مراتب محفوظ است .

اصل چهارم - آنکه عالم مثال موجود است و این عالم را هر فرقه بنامی گفته اند ، حکمای قدیم آسمان آن را هور قلیا نامند و زمین آن را جابلقا و جابلسا گویند و باسامی دیگر نیز مانند عالم اشباح و برزخ و خیال منفصل و مثال مطلق و شهادت مطلقه و عالم فرق با اختلاف اصطلاحات نامیده شده و این عالمی است بین العالمین زیرا عوالم بین تعبیر سه قسم است عالم عقول و عالم مثال و عالم طبع ، عالم عقول از ماده و مقدار بالذات مجرد است و عالم مثال مقدار دارد ولی ماده ندارد و عالم طبع هم ماده دارد و هم مقدار . . . و هر صورتی که در این عالم مادی هست چه جواهر و چه اعراض آنجا هست با صورت زیبا و جمال فریبا و هم چنین با صور قبیحه و هول انگیز همه اینها در آنجا یعنی عالم مثال هست . . . نفس ناطقه در عالم مثال اگر صورت زیبا دارد از نورانیت خود اوست و اگر صورت زشت و مکروه دارد از ظلمت و تاریکی خود اوست زیرا در قوس صعود صورتها حاصل از نفسند نه آنکه نفس از صورتها حاصل شود .

اصل پنجم - آنست که در وجود جوهر اشتداد جایز است و اشتداد حرکت است و خلاصه آنکه حرکت جوهریه از مسائل مهمه ای است که در اثبات معاد جسمانی از نظر

صدر المتألهین اهمیت بسیار دارد و شرح آن را در اینجا
 صرف نظر میکنم زیرا تفصیل بسیار لازم دارد .
 حضرت عبدالبهاء جل ثناءه هم در مفاوضات حرکت جوهریه
 را تصدیق فرموده اند و در خطابات مبارکه نیز بیان فرموده اند
 شیخ الرئیس بوعلی سینا و امثاله منکر حرکت جوهریه هستند
 و برای اطلاع باید بکتب مربوطه مانند أسفار ملاصدرا و شرح
 منظومه حاجی سبزواری و غیرهما مراجعه کرد .
 اصل ششم - همان طور که وجود مقول بتشکیک است یعنی
 مراتب دارد و وحدت شخصیه هم که مصداقاً عین وجود است
 و مفهوماً مساوق وجود همین طور است یعنی مقول بتشکیک
 است و مراتب دارد بنا بر این انسان واحد بمقتضای اصل
 پنجم که حرکت جوهریه بود دارای مقامات است که عبارات
 است از مقام طبع و صورت مادیّه و صورت برزخیّه و مقام تجرّد
 نفسانی و مقام تجرّد عقلانی و همچنین سایر مقامات عالیّه
 که احصای آن ممکن نیست و انسان واحد همه این مقامات
 را که طی میکند باز انسان واحد است و تعددی در ذات
 او حاصل نشده است منتهم مقامات فرقی کرده ولی او در هر
 مقامی که هست همان انسان واحد است و "محمفوظ الهویه"
 است بنا بر این شناسن اصل مسلم معلوم شد که بدن محسوس
 در روز نشور عین همین بدن است نه غیر این بلکه نه مثل این

زیرا مشخّر او نفس و وجود نفس است که استعمال کننده بدن
 برزخی و بدن اخروی است یعنی همان نفس که بدن دنیوی
 را استعمال میکرد همان نفس مستعمل ابدان برزخی و اخروی
 است و اینها سه بدن نیست بلکه بمقادیر و مقتضای اصل پنجم
 و ششم سه مرتبه یک بدن و سه طور یک بدن است و بمقادیر و
 مقتضای اصل سوم این ابدان از یکدیگر متمایزند زیرا یکی
 دنیوی است و دیگری برزخی و سومی اخروی و لکن هیچیک
 بذاته تشخّر ندارند و ثابت شد که تمیّز غیر از تشخّر است
 و با آنکه این ابدان از حیث ضعف و شدت و فنا و بقا
 و کثافت مادّیت و لطافت با هم متفاوتند اما سه بدن نیستند
 بلکه درجات یک تشخّر و اطوار یک شخصند چنانکه خداوند
 فرموده " قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا " ملاحظه کردید که در نشاء دنیا
 نیز در یک شخص مقامات مختلفه طفولیت و جوانی و پیری
 و کهنولت موجود بود و هر رتبه از رتبه دیگر تمیّز دارد ولی
 تشخّر ندارد زیرا مشخّر همه آنها یکی است و آن عبارت
 از نفس ناطقه ای است که در همه آنها محفوظ است و چون
 صورت انسانیه همان نفس ناطقه است که شیئیت انسان باوست
 لهذا در هر نشاءه ای بمقتضای آن نشاءه کسب جدیدی دارد
 و هر چند مقامات و مراتب متفاوت است اما اهل محقق واحد
 است که همان نفس باشد و تعددی ندارد و بدن در هر

نشاءه ماده انسان است نه صورت انسان و گفتیم که شیئیت هر شیئی بصورت اوست نه بماده او البته ادراک این موضوع محتاج بدقت است فافهم .

در الواح مقدسه جمالقدم جل جلاله هم باین بدن اخروی تصریح شده که نفس انسان بعد از خلع این بدن دنیوی با آن جسم اخروی محشور میشود و آن جسمی است که لا تُغَيِّرُهُ الْقُرُونُ وَالْأَعْمَارُ چنانچه در لوح ملا عبدالوهاب قوجانی میفرمایند قوله تعالى : " وَأَمَّا مَا سَأَلْتَّ عَنِ الرُّوحِ وَبَقَائِهِ بَعْدَ صُعُودِهِ فَأَعْلَمُ أَنَّهُ يَصْعَدُ حِينَ ارْتِفَاعِهِ إِلَى أَنْ يَحْضُرَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فِي هَيْكَلٍ لَا تُغَيِّرُهُ الْقُرُونُ وَالْأَعْمَارُ وَلَا حَوَادِثُ الْعَالَمِ وَمَا يَظْهَرُ فِيهِ وَيَكُونُ بَاقِيًا بِدَوَامِ مَلَكَوَتِ اللَّهِ وَسُلْطَانِهِ وَجَبْرُوتِهِ وَاقْتِدَارِهِ وَمِنْهُ تَظْهَرُ آثَارُ اللَّهِ وَصِفَاتُهُ وَعِنَايَةُ اللَّهِ وَالطَّائِفَةُ إِنَّ الْقَلَمَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَتَحَرَّكَ عَلَى زِكْرِ هَذَا الْمَقَامِ وَعُلُوُّهُ وَسُمُوهُ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ وَتَدْخُلُهُ يَدُ الْعَزَلِ إِلَى مَقَامٍ لَا يُعْرَفُ بِالْبَيَانِ وَلَا يُدَكَّرُ بِمَا فِي الْإِمْتَانِ . . . " بعد از صعود بین یَدِیِ اللَّهِ حاضر میشود بهیچلی که لایق بقاء و لایق آن عالم است . . . الخ (مجموعه الواح ص ۱۶۳ - ۱۶۴) انتهى .

باری آنچه ذکر شد بنحو اختصار بود شیخ احمد احسانی هم درباره معاد و جسم محشور در قیامت عقیده ای دارد

که در ذیل " نورین نیرین احمد و کاظم " شرح آن رانوشته ام مراجعه شود .

مطلب اول

درباره عقاید طوایف و امام درباره قیامت

و معمار

مقصود من از طوایف و امام و عقاید شان معتقدات مشهور بین طوایف و امام است که از جنبه دینی و مذهبی سرچشمه ندرفته بلکه بین آنان مشهور و مورد علاقه است . درباره عقاید پیروان ادیان نسبت بقیامت و معاد در ذیل مطالب جداگانه ای سخن خواهیم گفت ، باری اینت شرحی در باره عنوان مزبور مینارم . در مقدمه کتاب بهشت دانته چنین مصادراست : مصر - مصر کهن در نخستین ادوار تمدن خود برای هر شهر و ناحیه ای خدائی خاص داشت . . . ولی با حلول زمان اوزیرس در تمام مصر خدای بزرگ ارواح شد و از این جهت قلمرو خاکی او که چمنزارهای یالونام داشت بصورت بهشت جمله ارواح نیکوکار مصر درآمد ، بعقیده مصریان روح هر کس برای او بصورت همزادی را داشت که آن را بقالب حشره یا پرنده یا سایه ای سیاه یا شبکی فزوزان مجسم میکردند و این شبکی آخری که مال نیکوکاران بود " خوننام

داشت این همزمان همراه بالبدنه در دوران زندگی
 وی بدان نیرو و حرکت داده بود در کور پنهان میشد و آه گاه
 با او و گاه نیز بی او بدیاری اوزیر سر میرت ولی تجزیه و تلاشی
 آن گالبد همیشه وی را ناخود آئند بود بدین جهت مصریان
 سعی وافر در حفظ اجساد بوسیله مومیائی کردن داشتند
 روحی که بدین ترتیب آماده حضور در دادگاه ارواح میشد
 در زورقی که بزورق ارواح موسوم بود مینشست و از روی نیل
 میگذشت و بعد از عبور از کوهستانی مغرب از این دنیا خارج
 میشد ولی در طی راه ناگزیر بود بر مشکلات و موانع متعددی
 فائق آید و از خوانهای بسیار بگذرد و عاقبت این روح به
 دادگاه بزرگ ارواح میرسید و در آنجا از طرف اوزیر قاضی
 بزرگ این محکمه و جمل و ذوقاضی زیر دست او مورد محاکمه
 قرار میگرفت و بکارهایی که وی در روی زمین کرده بود از طریق
 منفی رسیدگی میشد، بدین ترتیب که وی میبایست اعترافنامه
 مفصلی در باره امور واجب که انجام نداده است ارائه دهد
 و بعد انتظار رای نهائی محکمه را ببرد در صورتی که این
 رای مثبت بود باین روح اجازه داده میشد که به قلمرو
 خاص اوزیر سر یعنی چمنزارهای یالورود و از آن پس جاودانه
 در آنجا بسربرد و از بیماری و خطر مرگ ایمن باشد
 ولی در عود تحصیل این حیات ابدی و این امنیت میبایست

همیشه برای اوزیر سر کار کند یعنی همت با یارانی مزارع این
 خداگمار منتهی میتواندست برای این کار مجسمه های مقدس
 را که در آرامگاهش گذاشته بودند به بیگاری بگیرد و خودش
 در سایه راحت باشد و بر حسب عقیده خاصی که در تلوس
 پایتخت معروف مصر رواج یافت مربوط به پرستش عمون بود روح
 پس از خروج از این دادگاه با قایق رع خدای آفتاب موقع
 غروب در روی نیل براه میافتاد و همراه با خورشید مرده
 (خورشید شب) از راه های طولانی و پیچاپیچ قلمرو
 مرگ میگذشت و تحت حمایت خورشید قلمرو ساعات دوازده گانه
 شب را در می نوردید تا دوباره همراه خورشید از جانب
 مشرق سر برآورد و از آن پس پیوسته با خورشید این مسیر
 را طی کند .
 کلدّه و آشور - در نزد کلدانیان و آشوریان اعتقاد بدنیای
 بعد از مرگ بوضوح و قطعیت مصریان نیست . . . آشوریان
 و کلدانیان و سومریها بطور کلی عقیده داشتند که اجرو کیفر
 مردم در همین زندگی بدانها داده میشود بعقیده آنها
 آدمی بعد از مرگ فنا نمیشود ولی آسودگی آن قسمت از
 وجود او که بعد از مرگ باقی میماند بسته بدان است که
 در دفن وی مراسم مذهبی کاملاً رعایت شده باشد . . . و
 نزدیکان متوفی وی را هرچه زیادتر یاد کنند و اگر او را -

فراموش میکردند از آنها بصورت‌های موحش انتقام میکشید اما بعد از مدتی این روح حیات زمینی خود را از یاد میبرد . . . و بکشتی می‌نشست و بسمت شهر مردگان که در سمت شمال واقع شده بود و هفت برج و بارو داشت میرفت ، فرمانروای این دیار ملکه ای بنام بلتیس است یعنی ملکه سرزمینی که از آنجا برگشتی هست وی ربه النوع ترش‌رو و سختگیری بود که سمت داور ارواح را داشت و کسانی که بنزد او می‌آمدند ناچار بودند در برابر هر یک از هفت برج دیار خاموشان قسمتی از لباسهای خود را بیرون آورند و در آخر کار یکی برهنه در برابر این قاضی دوزخ حاضر شوند و بسئالات او جواب دهند اینان اگر در این امتحان مردود میشدند بعد از آنها و شکنجه های موحش گرفتار می‌آمدند و اگر رو سفید میشدند بشکل پرندگان شبانه در می‌آمدند و اجازه داشتند که در شفق جاودانی پرواز کنند و در جزایر سعادت در مصب رودخانه^ی که بسرزمین مردگان میرود آشیان گیرند . . .

فینیقیه - در میتولوژی فینیقی هیچ اعتقاد روشنی بدنیای بعد از مرگ نمیتوان یافت . . .

یونان - در یونان . . . توجه خاص فقط صرف دوزخ میشد که همه ارواح بعد از مرگ بدان روی می‌آوردند . . . دنیای بعد از مرگ منحصر بدوزخ یعنی جهان ظلمت و سکوت بود

که در زیر زمین قرار داشت . . . هادِس برادر زئوس خدای خدایان برآن حکم میراند این دوزخ قلمرو خشک و تیره و - عبوسی بود که ارواح از راههای تنگ و تاریکی در گوشه و کنار زمین بدان پای مینهادند و پس از . . . سؤال و جواب بسا سنگ درنده ای . . . بدرون این منطقه که دیگر امکان بیرون آمدن از آن نبود پای مینهادند و جاودانه در آن - میماندند . . . قسمت دیگر الیزه قسمتی از دوزخ بود که در حقیقت بهشت ارواح نیکوکار و پارسا بشمار میرفت در الیزه رود فراموشی در کنار آن جای داشت تا ارواح با نوشیدن از آن زندگانی زمینی خویش را یکسره از یاد ببرند بخلاف سایر قسمتهای دوزخ اثری از پریشانی و طوفان و برف و باران نبود و همیشه نسیم ملایم برچمنزارهای آن میوزید .

ژرمن ها - . . . قسمتی از ارواح یعنی ارواح جنگجویانی را که کشته میشدند ببهشت خاصی در آسمان میفرستادند . . . ارواح جنگجویان برای همیشه در تالارهای کاخ اودیسن میماندند . . . (شرح اساطیر این عقیده بسیار مفصل و نقل آن مفید فایده ای نیست طالبین در این قسمت بکتاب بهشت دانته و مقدمه آن مراجعه فرمایند .)

هندوستان - در آئینهای پیچیده و فلسفی هندی یعنی در مذاهب و دابره‌مائی بودائی و هندو اساس پاداش

و کيفر ارواح آدميان حلول بعد از مرگ آنها در کالبدی دیگر است و بهشت و دوزخی که این ارواح در فاصله نقل و انتقال در آن بسر میبرند جنبه موقتی دارد . . . الخ .

چین - در میتولوژی بسیار کهن سال چین هم دوزخ و هم بهشت از لحاظ وضع اداری و اجتماعی و ساختمانی شباهت تامی با کشورهای روی زمین دارند یعنی دارای شهرها و روستاها و پادشاهان و حکام و مامورین هستند و هر شهر نیز دروازه ها و کاخهای سلطنتی و خانه های خاص مامورین و مراکزی برای ارواحی دارد که طبق اصل کلی تناسخ و حیاتهای متوالی انتظار آن را میبرند که در قالب تازه ای زندگی از سرگیرند ، شهر اصلی دوزخ " فونگ تو " نام دارد و ارواح از دروازه بزرگی بنام دروازه شیاطین وارد آن میشوند . . . در این باغ بهشت ارواح بهشتی هر روز صبح دسته های گل فراهم میآورند . . . برای اینان دوران انتقال از جسمی بجسم دیگر بپایان رسیده و از این راه به آرامش و سعادت جاوید رسیده اند نشان این سعادت اینست که در دم مرگ ایشان بودا شخصاً در برابرشان حاضر میشود و روحشان را همراه بر میدارد و در میان گلهای نیلوفر استخرهای جهان دیگر میگذارد تا الایش های خویش را بشویند و بعد از طی ده خوان روانه ارض غربی سعادت

شوند . . .

(برای اطلاع بیشتر بنفس کتاب بهشت دانتیه و مقدمه اش و نیز کتاب فروغ خاور مراجعه شود) .

ژاپن - در آئین کهنسال ژاپن دوزخ اصلی در زیر زمین جای دارد و شامل هشت طبقه آتش و هشت طبقه یخ است . . . چندین دوزخ فرعی دیگر نیز هست ولی دوزخ آتشین مهمتر از همه است ، فرمانروای این جهان زیر زمینی کسه خود قاضی بزرگ دوزخ است اما هوئو نام دارد و هیچکس سپهسالار و هشتاد هزار سرباز در زیر فرمان دارد . . . در دوطرف پادشاه دوزخ دو سر بریده قرار دارد که هیچکس در مقابل آنها دروغ نمیتواند گفت در برابر روح آینه بزرگی است که همه خطاهای زندگانی گذشته او را بوی نشان میدهد آنگاه گناهان وی توزین میشوند و قاضی بحسب سنگینی و سبکی آنها رأی قطعی خویش را صادر میکند و هر روح را بتناسب گناهِش بطبقه معینی از دوزخ میفرستد فقط اگر دعای زندگان بکُمکش رسد بار این کيفر سبک میشود و در این صورت . . . تجلیات بودا او را از آنجا بیرون میکشد تا در قالب تازه ای بروی زمین باز گرداند تا ببهشت بگردد ولی در باره این بهشت در میتولوژی ژاپن توصیف روشنی نمیتوان یافت . . . الخ ، الی قوله . . . در نزد بسیاری

از اقوام دیگر دنیای کهن و جمله سلت ها ، اسلاوه ها ،
مکزیکی ها ، پروئی ها ، اهالی اقیانوسیه و اقوام افریقای
کم و بیشتر اعتقاد بدنیای جاوید و بهشت در زمین یا در آن
سوی آسمانها دیده میشود انتهى .

این بود مختصری در باره عقاید طوایف و امم در باره دنیای
بعد از مرگ که در نهایت اجمال برگزار شد برای تفصیل
بیشتر بکتاب بهشت و دوزخ و برزخ دانته و مقدمه آن و سایر
کتاب معتبره حاوی عقاید ملل و نحل مانند ملل و نحل
شهرستانی و امثال آن مراجعه فرمایند .

مطلب دوم

در ذکر معتقدات پیروان ادیان آسمانی در

باره نشاء آخرت و بهشت و دوزخ . . .

عقاید یهود - در اسفار خمسہ منسوب بحضرت موسی ع
تعریف مشخصی از دنیای بعد از مرگ نمیتوان یافت ولی
به ابدیت روح در آن اشاره شده است ولی این اشاره و اعتقاد
از تعالیم موسی بدست نیامده و در باره قیامت ارواح و سایر
شئون ذکری در تورات نشده است ، حضرت موسی بقوم میگوید
که در صورت اطاعت احکام یهوه خدای واحد و بزرگ برکت
و وسعت از هر جهت بشما نازل میشود و در صورت عصیان

و خطا خشم خداوند بر شما نازل میشود و برکت از شما مقاب
میگردد و زمین شما از مس و آسمان شما از آهن خواهد شد
و از این قبیل مطالب که در ضمن سرود برکت و سرود لعنت
در عهد عتیق مندرج است و بهیچ وجه سخنی از بهشت
و دوزخ و ثواب و عقاب اخروی نیست و بهشت موعود یهود
همان سرزمین فلسطین است که چشمه های شهد و شیر
در آن جاری است و در کتب انبیا که جزو عهد عتیق است
ذکر بسیار از روز خداوند و تاریخ شدن ماه و آفتاب و زلزله
های شدید و ظلمت و تاریکی شده که بعضی از کوته نگاران آن را
بقیامت و خرابی عالم تفسیر کرده اند و حال آنکه همه آنها
راجع بیوم الله و ظهور بمالقدم و اسم اعظم است و جمیع
این بشارات در کتب استدلالیه اهل بها مسطور و در کتب
الفرائد حضرت گلپایگانی علیه البهاء و الرحمه قسمتی از آن
مندرج است و نیز در الواح مبارکه جمالقدم جل جلاله بدان
اشاره شده و از جمله در او اخر لوح ابن زعب قسمتی از آن
آیات و نبوات را ذکر کرده اند و بیوم الله و ظهور کلی الهی
تفسیر فرموده اند در سفر پیدایش ذکر بهشت آدم و جنت
عدن شده است ولی یهود معتقدند که بنص تورات آدم پس
از عصیان امر پروردگار از بهشت مزبور اخراج شد و گرفتار
زندگی دنیا گردید و دست یهود بکلی از آن بهشت خالی

و کوتاه مانده است . پس از آنکه یهود توسط کورش کبیـر
و شاهنشاهان ایران از اسارت بابلها خلاص شدند بتدریج
عقاید مختلفه از اقوام متفرقه دیگر مانند آشوریها و بابلیها
و پس از استیلای ایرانیان بر فلسطین در باره بهشت
و دوزخ بین آنها پیدا شد و در کتب علمای یهود ثبت
گردید ولی ابدًا مربوط بتعالیم حضرت موسی و انبیای یهود
نبود فی المثل در مقدمه کتاب بهشت دانته در این خصوص
میگوید که " وادی هینوم که در جنوب غربی اورشلیم قرار داشت
و در زمان کنعانیان مرکز قربانی کودکان برای مولوک خدای
خونخوار فینیقی بود بصورت مظهر دوزخ یعنی عذاب گناه
ارواح بدکار درآمد و از ترکیب سه کلمه جه بن هینوم کلمه
" جه هینوم " و " جهنیم " ساخته شد که جحیم عربی و جهنم
فارسی از آن آمده است و یهودان این جهنم را نموداری از
محل عقاب ارواح خاطی در دوران بعد از مرگ آن دانسته اند
و بعد از آن علمای یهود رای دادند که دنیای جاوید شامل
دو قسمت است یعنی دو قسمت مجزی برای ارواح بدکار و
ارواح نیکوکار است و این هر دو جنبه جاودانی دارد و ارواح
پارسا بمأمنی ابدی میروند که جایگاه همه گونه خوشی است
و فرشتگان خیر در آنجا همراه ایشان هستند و اما ارواح بد-
کار بجهنم میروند و مورد عذاب و شکنجه قرار میگیرند ولی

در تعالیم و بیانات حضرت موسی و کتب انبیا هیچ اشاره ای
باین بهشت و دوزخ نمیتوان یافت آسمان و فلک هم در تورات
فقط جایگاه خاص خداوند است که نه طبقه بندی دارد و نه
فکری از بودن بهشت در آنهاست و سراسر عهد عتیق از ذکر
آسمان و عظمت یهوه معلوم است و ذکر فرشتگان خداوند بسیار
آمده است .

اما در آئین مزدیسنی بشرحی که در کتب مفصله و از جمله
در ضمن مقدمه کتاب بهشت دانته مسطور است " معتقدات
آئین مزدیسنی در باره رستاخیز و زندگی پس از مرگ و دوزخ
و اعراف و بهشت کاملاً روشن است . . . مخصوصاً فکر پُل
صراط برای اولین بار در اینجا دیده میشود . . . بنا
بآئین مزدیسنی در روز بازپسین مردگان همه در یک جا گرد
میآیند و آنچه را که از خوبی و بدی در دوران زندگانی
کرده اند برای سنجش بترازوی عدل عرضه میدارند اگر
در این ترازو کفه خوبی ها بچربد راستی پیروز شده و دروغ
شکست خورده است و اگر کفه بدیها سنگین تر شود دروغ
پیروز آمده است آنگاه ارواح نیکان و بدان از روی پُل
(صراط) " چنی نواج " " چنی نود " که در روی رود آتشین
کشیده شده است میگذرند نیکوکاران از روی این پُل
براحی عبور میکنند زیرا که بهنگام گذر آنان پُل فراخ

میشود و بسرای ستایش کشور جاودانی "کاخ پاک منشی" خانه راستی "بارگاه آهور مزدا" در میآیند جاودانه در آن بمانند اما بهنگام عبور گنهکاران و بدان پل (صراط) چون موئی باریک میشود و گنهکار از روی آن بدوزخ می افتد و همراهِ امواج آن بکوخ دیو و دروغ نر میآید و اگر خوبها و بدیها هم سنگ باشند روح نه از نعیم فردوس بهره مند میشود و نه از عذاب دوزخ ازیت می بیند بلکه در اعراف که مقامی بین بهشت و دوزخ است جای میگیرد بهشت دارای سه مقام است روح نیکوکاران ابتدا بمقام هومت یعنی پندار نیک میرسند و بعد بمقام هوخت یعنی گفتار نیک و در قدم سوم بمقام هورشت یعنی کردار نیک میرسند و از آنجا بیارگگاه خداوندی میروند .

آنچه نقل کردم بطور اختصار و اقتباس بود برای تفصیل باید باصل مقدمه بهشت دانته و کتب مقدسه پارسیان مراجعه کرد و در مجلد سوم کتاب درج لثالی هدایت هم شرحی در باره معتقدات مزدیسنی نوشته ام مراجعه فرمایند .

آنچه مسلم است اینست که معتقدات مزدیسنی بمرو زمان مطالب و مسائلی را از گوشه و کنار گرفته و در ضمن خود در آورده و دستوران پارسی بتدریج مسائل مختلفه را که از جاهای دیگر شنیده اند در کتب خود وارد کرده اند

و امروز اساس معتقدات پارسیان را تشکیل میدهد ضمناً خاطر نشان میکنم که بعضی از احبای پارسی برخی مسائل و معتقدات مزدیسنی را از حضور مبارک حضرت عبدالیهماء سؤال کرده اند و جواب آنها در الواح مبارکه نازل شده است از جمله در باره چهار سوی و چهار گوی و سفر ارواح بعد از مرگ که سؤال کرده اند جواب آن در لوحی است که در مکاتیب جلد دوم مندرج است و از این قبیل بسیار و از جمله مسئله توجیب آفتاب است بمدت ده روز و بیست روز و سی روز که سؤال کرده اند و جواب آن را حضرت عبدالیهماء داده اند و لوح مبارک در مائده آسمانی مندرج است در میان پارسیان کتیبی مانند دستیر آسمانی و سیوشانس و غیره مشهور شده که محققین اخیراً به مجعولیت آنها پی برده اند ، برای تفصیل بمجلد مقدمه لغت نامه دهخدا مراجعه فرمایند .

در آئین مانی هم راجع بخرابی جهان و رستخیز مطالبی بسیار هست گرچه جمعی از مورخین و نیز مسیحیان و یهود و مسلمین مانی را مدعی کاذب میدانند و شریعتش را شریعت الهی نمیدانند و در رد او بسیار سخنها گفته اند و مخصوصاً مسیحیان که در باره او بافراط بدگویی کرده اند و لکن آنچه مسلم است اینست که وی مدعی بوده که از طرف خداوند مبعوث شده و بشهادت همان مورخینی که او را کاذب دانسته اند

آئین او در اندک زمانی از چین تا اسپانیا و فرانسه را فرا گرفت و در سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا پیروان بسیار پیدا کرد و با وجود مخالفت‌های شدیدی که از طرف مقامات سیاسی و روحانی ایران و روم و عالم مسیحیت با آن میشد تا اواخر قرون وسطی همچنان پایدار بود و نفوذش در تصوف شرق اثر بخشید و از طرف دیگر در عالم مسیحیت فرقه‌ها و بدعت‌های متعدد پدید آورد که با وجود قلع و قمع‌های بی‌رحمانه هنوز هم آثار بسیاری از آنها باقی است (مقدمه بهشت دانته) .

در امر مبارک بهائی در باره مانی و ادعای او سخنی وجود ندارد و در الواح مبارکه اشاره ای هم حتی باو نشده است ولی مرحوم ابوالفضل گلپایگانی در مولفات خود طریقه مانویه و آئین مانی را در ردیف طریقه‌ها و آئین‌های باطله نام برده است ، بنا بر مقدمه بهشت دانته آئین مانی بطور کلی ترکیب پیچیده ای است از مذاهب و معتقدات زردشتی و مسیحی و بودائی و غنوسی (گنوسی) و فلسفه یونانی و عقاید قدیمی بابلی و کلدانی که همه آنها را مانی با اسامی خود وضع کرده بود در آمیخته هیچ دین دیگری را نمیتوان یافت که مانند آئین مانی عقاید مذهبی و فلسفی شرق و غرب یعنی معتقدات ایران و بابل و سوریه و فلسطین و مصر

و یونان و فلسفه اشراقی و الهیات و اصول عرفانی را اینطور تلفیق کرده باشد " انتهی .

عقاید مانی بعدها در بعضی فلاسفه معروف اسلام مانند شیخ الاشراقیین ، شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول در حلب و امثال او اثر خاصی کرد بطوری که کاملاً در معتقدات او ظاهر و آشکار است مانی همه بزرگان دین مانند مسیح را تصدیق کرده و مخصوصاً از مسیح بعظامت یاد نموده ولی در باره حضرت موسی و تورات انکار نموده و مورد اعتنا و تصدیق قرار نداده است ، برای تفصیل حال بکتاب مانی و دین او مراجعه شود و نیز مقدمه کتاب بهشت دانته که مشروحاً ذکر این موضوع شده مراجعه شود ، در همین مقدمه میگوید : در باره آخرالزمان مانی معتقد است که بعد از طی دوره جنگ بزرگ دوره پیروزی عدل میآید که در آن قسمتی از افراد بشر که هنوز در ضلالت مانده بودند ایمان میآورند آنگاه ارواح پیش‌تخت عیسی میروند و او بقول خود شر می‌شها را از بزها جدا میکند یعنی دو صف نیکان و بدان مشخص میشود و پس از سلطنت کوتاه عیسی و برگزیدگان او فرشتگانی که نگهدار افلاک بودند آنها را رها میکنند و زمین و آسمان ویران میشود و خریق عظیمی روی میدهد که هزار و چهار صد و شصت و هشت سال بطول میانجامد و در آن همه

چیز تصفیه میشود و در پایان این حریق عالم مادی آفرینشش یعنی آنچه در در آمیختگی نور و ظلمت پدید آمده بود از میان میروند روح و اجزای نوری با آسمان بالا میروند و ملسونین و دیوان و هر آنچه مربوط بماده است در قعر خندق و حفره عظیمی مدفون میشوند . انتهى

اما در باره قیامت و رستاخیز و بهشت و دوزخ عقیده مسیحیان با هم متفاوتست و بنا بتصریح کتب مسیحیت بقول مقدمه کتاب بهشت دانتِه " در باره بسیاری از اصول و فروع آن میان کاتولیکها با پروتستانها و ارتودکسها و سایر فرق مسیحی اختلاف نظر بسیار است در باره معتقدات مذهب کاتولیک نسبت ببهشت و دوزخ و قیامت در اینجا آنچه را که در مقدمه کتاب بهشت دانتِه ذکر شده و مورد اعتماد است برای شما نقل میکنم بعد از شرح مفصلی میگوید : عیسی یعنی جلوه دومین از جلوه های سه گانه ذات الهی آنقدر از مقام خود نزول کرد که حاضر شد بقالب انسانی درآید و در این قالب بود که با دست روح القدس در رحم مریم باکره جنای گرفت و در بیت اللحم بدنیا آمد این راز را که بعد از راز تثلیث مهمترین راز مسیحیت است راز تن گری یعنی حلول روح الهی بقالب انسانی مینامند اما در این تن گری دو - سرشت خدائی و بشری با هم در نیامیخت بلکه هر یک

از آنها مستقل ماندند و عیسی در تمام دوران حیات زمینی خود هم دارای سرشت ملکوتی بود و هم دارای سرشت خاکی و در این صورت انسانی بود که پسر خدا در عالم معصومیت خود بی کمترین گناهی رنج شکنجه و رنج شهادت را بر خود خرید و با درد بسیار بر بالای صلیب جان داد . تا با این فداکاری عظیم . . . گناه اصلی (گناه آدم) را که تا زمان مسیح شامل جمله فرزندان آدم شده بود (واخرید) کند . . . در نتیجه این شهادت . . . سرشت خدائی و سرشت خاکی او از هم دوری گزیدند و سرشت خدائی بکانون اصلی بازگشت ولی از این راه . . . گناه آدم خریداری شد و خداوند دو باره درهای ملکوت خویش را بروی آدمیان بگشود در این هنگام بود که روان عیسی بعد از شهادت جسمانی او بر بالای صلیب با عراف رفت و ارواح پائسایان دور کهن را از آنجا بیرون آورد و آنها را با آسمان فرستاد اما عیسی خود سه روز بعد از مرگ با قالب زمینی خویشش از زخمه ای که مدفنش بود بیرون آمد و در مدت چهل روز چندین بار خویش را به حواریون و مریدانش بنمود و سپس از این مدت با آسمان رفت و همچنان در آنجا خواهد بود تا عمر جهان بسر برسد و روز رستاخیز بیاید در این روز - عیسی دوباره بر مردم آشکار خواهد شد و ایشان را دوری

خواهد کرد تا آن هنگام ارواح بشری پس از مرگ تنها بصورت مجرد خویش در معرض قضا قرار میگیرند و بحسب ایمان و پارسائی یا بی ایمانی و ناپارسائی خویش . . . به دوزخ یا بهشت خواهند رفت و یا رهسپار برزخ خواهند شد تا پس از طی دوران تصفیه ببهشت روند و این بهشت عالم ملکوت است که در ماورای آسمان مرفی قرار دارد . . . از فیض دیدار ذات پروردگار و درك جلال و جمال او برخوردارند . . . ارواح ناپاک نیز بدوزخ میروند و در آنجا بی امید آنکه روزی از آن بیرون آیند در رنج جاوید میگذرانند اما این وضع فقط تا روز رستاخیز دوام دارد زیرا که در این روز همه این ارواح در دیوان قضای الهی حضور خواهند یافت و در آنجا هر کدام در قالب زمینی خویش جای خواهند گرفت و از آن پس تا ابد الآباد در قالب زمینی خود زندگی دوزخی یا بهشتی خویش را خواهند گذرانید . . .

این بود خلاصه ای از عقیده کاتولیکی در باره قیامت و بهشت و دوزخ که در کمال اختصار ذکر شد حال به بینیم فرقه انجیلی یعنی پروتستانها چه میگویند ، در این باره از کتاب موسوم به " بیان اصول و فروع دین مسیحی انجیلی " که در سنه ۱۹۰۳ میلادی بطبع رسیده آنچه را در باره قیامت نوشته نقل میکنم : در باب یازدهم این کتاب چنین

مسطور است ، بقای روح و قیامت بدن - چنین معتقدیم که روح انسان همیشه زنده و باقی خواهد بود و مرگ بدن کار را بانجام نمی رساند چنانکه در کلام تعلیم می یابیم که در حین موت خاک بزمین برمیگردد چنانکه بود و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود رجوع مینماید (کتاب جامعه باب ۲ آیه ۳) خداوند تعلیم میدهد که عقوبت شریران و برکات عادلان هر دو ابدی است (متی فصل ۲۵ آیه ۴۶) که از این مضمون بقای روح انسان مفهوم میگردد معتقدیم که بدن از میان مردگان قیام خواهد کرد که در این خصوص مسیح بتوسط برخاستن خویش از مردگان در روز سیم موافق پیشگویی آشکار و مکرر نمونه و دلیل داده است ، این مطلب در عهد عتیق هم تعلیم داده شده . دانیال نبی فرمود بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد اما اینان بجهت حیات جاودانی و آنان بجهت خجالت و حقارت جاودانی (کتاب دانیال باب ۲ آیه ۲) این بیان دانیال را مسیحیان چنین تعبیر میکنند که مردگان بظاهر زنده میشوند ولی حقیقت آن راجع بدوره ظهور جمال مبارک و قیامت اموات یعنی حشر خلائق در محضر الهی است ،

مسیح فرمود که ساعتی میآید که در آن جمیع کسانی که در قبور میباشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند

آمد هرکه اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هرکه اعمال بد کرد بجهت قیامت داوری (یوحنا فصل پنجم آیه ۲۸ و ۲۹) با وجودی که در یک معنی بدنی که از قبر قیام خواهد نمود همان بدنی است که در خاک زمین خوابیده بود ولی تعلیم می یابیم که یک تبدیل عجیبی و تغییر عظیمی پیدا خواهد کرد زیرا آنچه میروید از تخم کاشته شده بسیار فرق دارد از آنکه ابتدا پاشیده شد (رساله اول بقرنتیان باب ۱۵ - آیه ۳۷ و ۳۸) و نیز در قیامت نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند (متی فصل ۲۲ / ۳۰) در خصوص قیامت ایمان داران کلام ما را تعلیم میدهند که با وجودی که در فساد کاشته میشود در بی فسادی برمیخیزد در ذلت کاشته میگردد در جلال برمیخیزد در ضعف کاشته میشود در قوت برمیخیزد جسم نفسانی کاشته میشود و روحانی برمیخیزد (رساله اول بقرنتیان فصل ۱۵ / ۴۲-۴۴) و میدانیم که خداوند جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا بصورت جسد مجید او موصور شود (رساله به فلپیان فصل ۳ / ۲۱) و در باب دوازدهم میگوید: " داوری آخرین و مکافات روز بازپسین " - خداوند روزی را مقرر فرموده که در آن روز ربیع مسکون را توسط عیسی مسیح داوری خواهد کرد . . . و لازم

است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کسی اعمال خود را بیابد بحسب آنچه کرده باشد چه نیک و چه بد (یوحنا فصل ۵ / ۲۶ و ۲۱) و (رساله دوم بقرنتیان فصل ۵ / ۱۰) و این داوری هم چنانکه باعمال میرسد بافکار و اقوال هم میرسد زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد (متی فصل ۱۲ / ۳۳) زیرا خدا هر عمل را باهر کار مخفی خواهد نیکو و خواه بد بمحاکمه خواهد آورد (جامعه فصل ۱۲ / ۱۴) . . . عادلان بحیات ابدی داخل گشته کمال سعادت و خوشی و استراحت از حضور خداوند خود مییابند ولی شریران . . . از حضور خدا و جلال و قوت او عذاب ابدی خواهند یافت (رساله دوم تسالونیکیان فصل ۱ / ۹ و ۸) . . . الخ ، انتهى .

در قاموس کتاب مقدس نیز در باره قیامت و داوری و رستاخیز سخن بسیار گفته طالبین بدان کتاب باید مراجعه کنند .

اما " معتقدات اهل سنت و جماعت از پیروان اسلام " - حجة الاسلام محمد غزالی که از ارکان علمای اهل سنت و قول حق در نزد جمعی از شیعه نیز حجت است در کتب معروفه خود در باره قیامت و سایر امور مربوطه بان عقایدی خاص در بعضی موارد اظهار کرده و آن را بآیات قرآنی و احادیث مرویه نبویه مستند فرموده است ، از کتب مشارالیه در نزد من

اینک یکی کتاب معروف اَحیاء علوم الدین و دیگری کتاب
کیمیای سعادت و کتاب المُنقذ من الضلال است و من خلاصه^ی
در اینجا از نظریه او را در باره قیامت و حشر و نشر و غیره
از کتب مزبوره اقتباس میکنم و مینگارم :

حُجَّة الاسلام غزالی کتاب کیمیای سعادت را بفارسی ساده
مرقوم فرموده است در این کتاب در قسمت بحث از معرفت
آخرت در پانزده فصل بتفصیل سخن گفته است و من بطوری
که مطالب از هم ننگسند مطالب وی را تلخیص کرده و حتی الامکان
عین عبارات او را مینگارم ، فصل اول این بحث مربوط است
به " بهشت و دوزخ کالبدی و روحانی " و در ذیل این
عنوان فرموده : بدان که حقیقت آخرت هیچکس نشناسد
تا حقیقت مرگ^{ند} اولاً نشناسد و حقیقت مرگ نداند تا حقیقت
زندگانی نداند و حقیقت زندگانی نداند تا حقیقت روح ندان^د

و معرفت حقیقت روح معرفت نفس خود اوست . . . آدمی مرکب
است از دو اصل یکی روح و دیگری کالبد روح چون سوار
است و کالبد چون مرکب و این روح را در آخرت بواسطه
کالبد حالتی است و بهشتی و دوزخی است و وی را بسبب
ذات خود نیز حالتی است بی آنکه قالب را در آن شرکتی
بود و وی را برای قالب نیز بهشتی و دوزخی است و سعادت^{تی}
و شقاوتی است و ما نعیم و لذت دل را که بیواسطه قالب

باشد نام بهشت روحانی میکنیم و رنج و الم و شقاوت وی را که
بی قالب بود آتش روحانی میگوئیم اما بهشت و دوزخ کسه
قالب در میان باشد حاصل آن اشجار و انهار و حور و قصور
و مطعوم و مشروب و غیر آن است و حاصل دوزخ آتش و مار
و کژدم و زقوم و غیر آن و صفت آن هر دو در قرآن و اخبار
مشهور است و فهم همگان آن را دریابد . . . و اینک
گفت اَعْدَتْ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَأَعِينَ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ
وَلَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبُ بَشَرٍ در بهشت روحانی بود و از درون دل
روزی است بعالم ملکوت که از آن روزن این معانی آشکار
شود . . . و کسی را که آن راه گشاده شه دوی را یقینی روشن
بسعادت و شقاوت آخرت پدید آید نه بطریق تقلید و سماع
بل بطریق بصیرت و مشاهدت بل همچنان که طبیب بشناسد
که قالب را سعادت و شقاوتی است در این جهان که آن را
صحت و مرض گویند . . . روح را سعادت و شقاوتی
و عبادت و معرفت داری آن سعادتست و جهل و معصیت
زهر آن سعادت است و این علمی است بغایت عزیز و بیشتر
کسانی که ایشان را علما گویند از این غافل باشند بلکه
این را منکر باشند و جز فرا بهشت و دوزخ کالبد راه نبرند
و در معرفت آخرت جز سماع و تقلید هیچ راه نشناسند . . .
حجّه الاسلام پس از این فصل در باره مرگ سخن گوید و

حقیقتِ مرگ را آشکار کند و میگوید که انسان دارای دُروح است یکی روح حیوانی که جمله حواس از این روح در اعضا ظاهر است و در مثل مانند آتش چراغ است و مثلِ دل چون فتیله و مثل غذا چون روغن و چون روغن از چراغ بازگیری چراغ بمیرد و چون غذا بازگیری مزاج معتدل این روح (حیوانی) باطل شود و حیوان بمیرد . . . این معنی مرگ حیوان است اما مرگ آدمی بر وجه دیگر است چه وی را این روح حیوانی هست و روح دیگر است که ما آن را روح انسانی گوئیم و دل گوئیم . . . روح حیوانی چون مرکب است روح انسانی را از وجهی و از وجهی چون آلتی و چون این روح حیوانی را مزاج باطل شود قالب بمیرد و روح انسانی بر جای خویش بماند و لکن بی آلت و بی مرکب شود و مرگ مرکب و تباهی آن سواد را ضایع و معدوم نکند و لکن بی آلت کند و این آلت که وی را دادند تا معرفت و محبت حق صید کند اگر صید کرده است هلاک شدن آلت خیر وی است تا از بار وی برهد و آنکه رسول ص فرمود " مرگ تحفه و هدیه مومن است . . . " (جمال مبارک نیز فرمودند " جَعَلْتُ لَكَ الْمَوْتَ بَشَارَةً . . . ") چون صید بدست آورد هلاک دام غنیمت وی باشد و اگر پیش از آنکه این صید بدست آورد این آلت باطل شود حسرت و مصیبت آن را نهایت نباشد و این آلم و حسرت

اول عذاب قبر بود . . . و در فصل سوم در باره حقیقت انسان سخن گوید و تحقیقی عالی آورده است میفرماید : اگر کسی را دست و پای مفلوج شود وی برجای خویش باشد زیرا که وی نه دست و پای است که دست و پای وی آلت وی است . . . حقیقت توئی تو نه دست و پای است همچنین نه پشت و شکم و سر است اگر همه مفلوج شود روا باشد که تو بر جای باشی . . . چون مزاج تباہ شود و طاعت ندارد آن را مرگ گویند و تو برجای خویش باشی اگر چه طاعت پذیر (بدن) بر جای خویش نیست . . . اگر اندیشه کنی دانسی که این اجزای تو نه آن اجزاست که در کودکی بوده است که آن همه بیخار متحلل شده است و از غذا بدل آن باز آمده است پس قالب همان نیست و تو همانی . . . اوصاف تو دو قسم است یکی بمشارکت قالب چون گرسنگی و تشنگی و خواب . . . این بمرگ باطل شود و یکی آنکه قالب را در آن شرکت نبود چون معرفت حق تعالی و جمال حضرت وی این صفت ذات تست با تو بماند و معنی الباقیات الصالحات این بود و اگر بدل این جهل بود بخدای عز و جل این نیز صفت ذات تست بماند و آن نابینائی روح بود و تخم شقاوت تو بود و من کان فی هذه اعمى فهو فی الآخرة اعمى و اضل سبیلاً . . . تو حقیقت مرگ ندانی تا این دو روح شناسی . . .

بعد در ضمن فصل پنجم معنی حشر و نشر و بعث و اعاده را بیان کرده و میفرماید: حقیقت جان آدمی قائم است بذات خویش بی قالب و اندر قوام ذات خویش و صفات خاص خود مستغنی است از قالب و معنی مرگ نه نیستی وی است بلکه معنی آن انقطاع تصرف وی است از قالب و معنی حشر و نشر و بعث و اعاده نه آنست که وی را پس از نیستی با وجود آورند بلکه آنست که آن را قالب دهند بدان معنی که قالبی را مهبای قبول تصرف وی کنند یک بار دیگر چنانکه در ابتدا کرده بودند و این بار آسان تر بود که اول هم قالب می بایست آفرید و هم روح این بار خود روح برجای خویش است آغزی روح انسانی و اجزای قالب نیز برجای خویش است و جمع آن آسانتر از اختراع آن . . . شرط اعادت آن نیست که هم آن قالب که داشته است با وی دهند که قالب مرکب است و اگرچه اسب بدل افتد سوار همان باشد و از کودکی تا پیری خود بدل افتاده باشد اجزای وی با اجزای غذائی دیگر وی همان بود . . . این گفتار حجه الاسلام غزالی را که ذکر شد برخی دلیل آن دانسته اند که وی قائل به تناسخ بوده و مانند حکیم سبزواری و امثال او را به تناسخ قائل دانسته اند با آنکه مقصود حجه الاسلام تناسخ نیست و باید در گفته های وی بیشتر دقت کرد . . .

باری در فصل ششم میگوید مذہب مشهور میان فقہا و متکلمان آن بود که جان آدمی بمرگ معدوم شود آنگاه وی را با وجود باز آرند و آنچه ما گفتیم بنظر با گفته فقہا و متکلمین مخالف است بعد شرحی در باره حقیقت قالب میدهد و مردم را بدو دسته تقسیم میکند یکی اهل تقلید و دیگری اهل بصیرت و میگوید که: اگر کسی از اهل بصیرت بودی بدانستی که مرگ قالب حقیقت آدمی را نیست نکند و اگر از اهل تقلید بودی از قرآن و اخبار بشناختی که روح آدمی پس از مرگ بجای خویش بوده که ارواح پس از مرگ دو قسم است ارواح اشقیاء و ارواح سعداء . . . پس بحقیقت بدان که بمرگ هیچ چیز از ذات تو و از خواص صفات تو باقی نماند . . . بدانکه اسب بمیرد اگر سوار جوله بود فقیه نگرند و اگر نابینا بود بینا نگرند بلکه پیاده گردد و بس و قالب مرکب است چون اسب و سوار توفی . . . در فصول بعد در باره عذاب قبر و معنی آن و تفاوت عذاب قبر نسبت به نفوس و اینکه بعضی اصلاً عذاب قبر ندارند همه را بتفصیل شرح میدهد و در فصل دوازدهم در باره آتش روحانی و اقسام آن سخن گفته که در دوزخ روحانی سه جنس آتش بود، اول آتش فراق شهوت دنیا و دوم آتش تشویر و خجلت، سوم آتش محروم ماندن از جمال حضرت الوهیت . . . و بعد

بتفصیل شرح هریک را فرموده و در فصل سیزدهم ثابت کرده که آتش روحانی از آتش جسمانی دردناک تر و سوزنده تر است و در فصل چهاردهم منازل سیر و سفر روح را در دنیا شرح میدهد که قرارگاه اول روح در دنیا محسوسات است و بعد متخیلات و سوم موهومات و چهارم معقولات و روح در این منزل چهارم از حقیقت خود خبر یابد و پیش از این خبری ندارد و شرح هریک را به تفصیل فرموده است و در خاتمه این مبحث در فصل پانزدهم میگوید که در باره نشاء آخرت کوچکترین انکار هم روا نیست و تفصیلی در این باره فرموده است که بسیار جالب است و در مبحث عبادات شرحی در باره خداشناسی و صفات الهیه چنانچه بر مسلم واجب است معتقد باشد ذکر میکند تا میرسد بمبحث آخرت که چنین میگوید :

و عالم که آفرید از دو جنس آفرید عالم اجساد و عالم ارواح و از عالم اجسام منزلگاه روح آدمیان ساخت تا زان آخرت از این عالم برگیرند و هرکسی را مدتی تقدیر کرد که در این عالم باشد و آخرت مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه نباشد چون اجل در آید جان را از تن جدا کند و در قیامت که روز حساب و مکافات است جان را بکالبد دهد و همه را برانگیزد و هرکس کردارهای خویش بیند در نامه ای بنوشته که هرچه کرده باشد همه را بایادوی

دهد و مقدار معصیت و طاعت وی را معلوم گرداند ترازوی که شایسته آن کار باشد و آن ترازو با ترازوی این جهانسی نماند .» پس از ذکر میزان در باره صراط گفتگو کرده و فرموده است و آنگاه همه را بر صراط گذر فرمایند و صراط باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر بود هر که در این عالم بر صراط مستقیم راست ایستاده باشد باسانی بر آن صراط بگذرد و هر که راه راست نداشته باشد بر صراط راه نیابد و بدوزخ افتد و بر سر صراط همه را بدارند و بپرسند از هرچه کرده باشند و حقیقت صدق از صادق طلب کنند و منافقان و مرائیان را - تشویر (شرمندگی) دهند و فضیحت و گروهی را بیحساب بیبهشت فرستند و گروهی را حساب کنند باسانی و گروهی را بدشواری و باخر جمله کفار را بدوزخ فرستند که هرگز خلاصی نیابند و مطیعان مسلمانانرا بیبهشت فرستند و عاصیان را بدوزخ فرستند هر که شفاعت انبیا و بزرگان دین وی را - دریابد عفو کنند و هر که را شفاعت نبوت بدوزخ برند و بر مقدار گناه عقوبت کنند و آخر بیبهشت برند .» انتهى .

در کتاب احیاء علوم الدین نیز در باره نشاء آخرت و دوزخ و بهشت و بعثت و حشر و نشر سخن بسیار گفته از جمله در اواخر کتاب زاجع به موت و قبر و فشار قبر و حضور نکیر و منکر در قبر و سؤال از مرده و کیفیت نکیر و منکر مطابق

اخبار و آثار مرویه سخن گفته است و این حدیث را از ابوهریره نقل کرده که حضرت رسول ص فرمودند "إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَرْقَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا مُنْكَرٌ وَ لِأُخْرَى نَكِيرٌ فَيَقُولَانِ لَهُ لِمَا كُنْتَ تَقُولُ فِي النَّبِيِّ . . ." الخ و چون مومن شهادت بوحدا نیت الهیه بدهد نکیرین ازو خشنود میشوند و قبر او هفتاد ذراع در هفتاد ذراع وسعت می باید و روشن میشود و باو میگویند که بخواب میگوید بگذارید که نزد زن و فرزندان بروم نکیرین میگویند بخواب و بنده مؤمن بخواب شیرینی فرو میروند مانند دامادی که جز محبوبترین مردم نزد او او را از خواب بیدار نکند و تا روز قیامت و بعثت از خواب برنخیزد و اگر میت از منافقین باشد زمین قبر بفرمان نکیر و منکر پیکر او را بسختی میفشارد بطوری که دنده هایش بهم فرو میروند و بهمین عذاب گرفتار است تا روز رستاخیز . . ." و از این قبیل سخنان در شرح معتقدات مسلم واقعی بسیار دارد و بعد احوال اموات را از نفخه صور تا ورود بهمشت یا جهنم بتفصیل مطابق اخبار مرویه نقل میکند و برای آنکه اساس معتقدات اهل سنت در باره قیامت و نفخ صور و امثال آن روشن شود خلاصه ای از آنچه را که غزالی در این باب کتاب احیاء العلوم در این خصوص و بر حسب معتقدات اهل ظاهر از فرقه سنت و جماعت ذکر کرده نقل میکنم و بفارسی خلاصه

را مینگارم میگوید : . . . مردگان از شدت آواز صور کوه قبرهاشان شکافته میشود مبعوث میگردند درست تفکر کن در باره آن ساعتی که از قبر برخاسته ای خاک از سر و رویت میریزد خواست پریشان شده و از شدت آواز صور در بهشت و حیرت افتاده ای و منتظر عاقبت کار هستی خدای فرموده وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَأَنَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَقَالَ تَعَالَى وَإِذَا نُفِرَ فِي النُّاقُورِ . . ." در اینجا بسیاری از آیات قرآن را که در این خصوص است نقل کرده و همه را بظاهر حال تفسیر فرموده بعد میگوید که رسول الله فرموده صاحب صور (اسرافیل) صور را بدهن خود گذاشته و پیشانی را خم کرده و گوشها را آماده ساخته که چه وقت مامور بنفخ میگردد . . . صور مانند شاخی است که بصورت بوق ساخته شده یسک سرش در دهان اسرافیل است و سر دیگرش بوسعت آسمان و زمین و اسرافیل دهان بر صور نهاده و چشم بعرش الهی دوخته که چون فرمان رسد نفخه اولی را بدمد و چون بدمد همه خلق آسمان و زمین می افتند بیحرکت (فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ یعنی جبرئیل و میکائیل و ملک الموت زنده میمانند سپس خداوند ملک الموت را مامور قبض روح جبرئیل و اسرافیل و میکائیل میکند و بعد از آن -

خداوند جان ملك الموت را هم ميگيرد و در همه جهان جز خدا موجودی باقی نماند و ندای الهی بلند میشود لَعْنِ الْمَلِكِ الْيَوْمَ و چون هيچکس جواب نمیدهد خداوند ميفرماید لِلّٰهِ الْوَالِدِ الْقَهَّارِ سپس مدت چهل سال خلایق در برزخ باقی میمانند بعد خداوند اسرافیل را زنده میکند و در صورت میدمد که فرمود " وَ نَفِخْ فِيهِ اٰخِرَى فَاِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ " خلایق بر سر پا می ایستند و منتظر یوم بعث میشوند . . . پس از نقل حدیثی از رسول الله در باره نفخ صور در صفت یوم الحشر شرحی میدهد مفصل که مردم همه سر و پا برهنه وارد ارض محشر میشوند زمین محضر سفید رنگ است و صاف و هموار است که ابتدا در آن تپه و اعوجاج و پستی و بلندی نیست که کسی نتواند در آن مخفی شود و مردم را دسته دسته بصحرای محشر میرانند در قرآن است یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبَعُمَا الرَّادِفَةُ رَاجِفَةٌ اُولٰٓئِیْ است و رادفه نفخه ثانیه یعنی از نفخه قیامت دلها همه لرزان و چشمها خیره و بیمناک است . . . بعد حدیث مفصلی از رسول الله نقل میکند و بعد میگوید در آن صحرا از بحام خلایق و اهل سموات و الارض و ملك و جن و شیطان و وحش و درندگان و پرندگان بی اندازه عجیب است همه بهم میفشارند آفتاب که حرارتش دو برابر شده و نزدیک سرهای خلایق قرار گرفته بشدت

می تابد در سراسر آن زمین سایه گاهی نیست مگر سایه عرش پروردگار که جایگاه مقربین است و بس و تراحم خلایق و شدت آفتاب و شرم و خجلت بندگان خدا و فشار جمعیت بیکدیگر سبب میشود که از بن هر موئی قطرات دُرشت عرق جاری شود و بقدری عرق خلایق زیاد است که بسطح زمین محشر جاری میشود و بعضی را بزانو میرسد و بعضی عرق تا سینه شان بالا میرود و بعضی را تالاله گویند عرق فرا میگیرد و بعضی هم در دریای عرق غرق میشوند ، سپس حدیث مفصلی از رسول الله در این خصوص ذکر میکند و بعد در باره طول روز قیامت میگوید که مردم در آن صحرای سوزان مدت سیصد سال بی قوت و غذا و راحتی و جای خنک و بدون آنکه مختصر نسیمی سرد بوزد بر سر پا می ایستند و اینست که خدا فرموده یَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ و پس از گفتار بسیار طول روز قیامت را پنجاه هزار سال تعیین میکند و در قرآن هم خَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَهٗ ذکر شده است پس از شرح مفصلی در باره قیامت و کواهی و مصائب و اسامی آن ذکر کرده و انفطار سماء و ریزش و پراکندگی کواکب و ستارگان و تیرگی آفتاب و ماه و سیر و مرور جبال و از هم پاشیدن کوه ها و از کار افتادن ماده شترها و حشر درندگان و جریان دریا و برافروخته شدن دوزخ و آرایش و زینت بهشت و امتداد

زمین و تبدل آن و زلزله شدید زمین و بیرون افکندن اَثقال خود و غبار شدن کوهها و پرواز مردم مانند پَروانه در فضاء و تبدیل کوهها به پنبه مَحْلُوب و ترس و بیم زنان بچه شیرده که اطفال خود را از ترس فراموش میکنند و اسقاط جنین زنان آبستن از ترس روز قیامت و تبدیل حالت مردم بحالت مردم - مسّت از ترس عذاب خدا و از این قبیل علامات را که خدا در قرآن ذکر کرده همه را یکایک بیان کرده است و وقوع همه این احوال را بظاهر ظاهر دانسته است و بعد از آن به اسامی قیامت که در قرآن مجید وارد شده است اشاره کرده و ذکر نموده از این قرار: **يَوْمُ الْقِيَامَةِ** - **يَوْمُ الْحَسْرَةِ** - **يَوْمُ النَّدَامَةِ** - **يَوْمُ الْمُحَاسَبَةِ** - **يَوْمُ الْمُسْأَلَةِ** - **يَوْمُ الْمَسْأَلَةِ** - **يَوْمُ الْمُنَاقَشَةِ** - **يَوْمُ الزَّلْزَلَةِ** - **يَوْمُ الدَّمَةِ** - **يَوْمُ الصَّاعِقَةِ** - **يَوْمُ الْوَاقِعَةِ** - **يَوْمُ الْقَارِعَةِ** - **يَوْمُ الرَّاجِفَةِ** - **يَوْمُ الرَّادِفَةِ** - **يَوْمُ الْفَاشِيَةِ** - **يَوْمُ الدَّاهِيَةِ** - **يَوْمُ الْآزِفَةِ** - **يَوْمُ الْحَاقَةِ** - **يَوْمُ الطَّامَةِ** - **يَوْمُ الصَّاحِفَةِ** - **يَوْمُ التَّلَاقِ** - **يَوْمُ الْفِرَاقِ** - **يَوْمُ الْمَسَاقِ** - **يَوْمُ الْقَمَاصِ** - **يَوْمُ التَّنَادِ** - **يَوْمُ الْحِسَابِ** و **يَوْمُ الْمَأْتَبِ** . . . و بر این قیاس قریب شصت اسم دیگر را ذکر کرده است بعد از آن در باره سئوال و جواب روز قیامت شرح مفصلی گفته و در باره میزان و سنجش اعمال و بعد از آن در باره صراط سخن میگوید که خداوند فرموده در قرآن :

" فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ وَقَفَوْهُمِ انْهَمَّ سَعْتُولُونَ " میگوید صراط پل است که روی جهنم کشیده شده از شمشیر برنده تر و از موی باریکتر است و بعد از شرحی بسیار حدیثی از رسول الله که داوانی است نقل کرده و پس از آن در باره شفاعت شرحی میدهد و بعد در باره حوض کوثر و اوصاف آن میپردازد و دوزخ را خیلی مفصل وصف میکند (مانند کسی که رفته باشد و دیده باشد) و چه مسائل عجیب و چه سخنان غریب که ذکر کرده آنگاه در باره بهشت و مراتب و اقسام آن سخنها گفته و ابواب بهشت را ذکر کرده و در باره خمر و عسل و غلمان و ولدان و حور و قصور دار سخن را داده و آیات قرآنی را در این خصوص آورده و در وصف غرفه های بهشت و دیوارها بهشت چه سخنان که فرموده و زمین و آسمان و اشجار بهشت را یکایک ذکر کرده و در باره لباس و رختخواب اهل بهشت و تختها و خیمه های آن سخن گفته و طعام اهل بهشت را وصف کرده و این سخن را در همین فصل فرموده که رسول الله فرمود : " وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ اِنَّ اَحَدَهُمْ يُعْطَى قُوَّةَ مِائَةِ رَجُلٍ فِي الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ وَالْجُمَاعِ " و در باره زنان بهشتی گفته " اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ مِنَ الْحَيْضِ وَالْفَأْطِطِ وَالْبَوْلِ وَالْبِطَاقِ . . . " الخ .

و احادیث بسیار در این خصوص روایت کرده از رسول الله ص

که بسیار خواندنی است از جمله در باره حُورِ الْعِینِ فرموده
"إِنَّ الْمَرْأَةَ لَتَأْخُذُ بَيْنَ إِصْبَغَيْهَا سَبْعِينَ حَلَةً فَتَلْبِسُهَا فَيَرَى
مُحًّا سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ تِلْكَ السَّبْعِينَ حَلَةً قَدْ طَهَّرَ اللَّهُ الْأَخْلَاقَ
مِنَ السُّوءِ وَالْأَبْدَانَ مِنَ الْمَوْتِ لَا يَمْتَحِطُونَ فِيهَا وَلَا يَبُولُونَ
...". الی آخر بیاناته العجیبه ، در حقیقت من شرم دارم
که آنچه را در این کتاب که نامش احیاء علوم الدین است و اثر
حُجَّةُ الْإِسْلَامِ غَزَالِی است برای اطلاع شما بنگارم از این بیعد
هم چه مطالبی نوشته که از نقل آنها صرف نظر میکنم و همه
اینها که نوشته مستخرج از احادیثِ مَرْوِیَّةُ از رسول الله است
که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر صحاح اهل سنت
موجود است و همه این کتب الان در نزد من حاضر و آماده
است که بهر که بخواهد عین آن را ارائه دهم سبحان الله
آنچه را خداوند در قرآن فرموده اینها نفهمیده اند و همه
را بظاهر حمل کرده و معتقدند که باید بظاهر ظاهر واقع
شود و منکر آن را منکر ضروریات دین و واجب القتل میدانند
امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر خود بنام مفاتیح الغیب
در ذیل آیه مبارکه "وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
إِنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... الخ در باره
ایشات معاد و حشر و نشر بتفصیل سخن گفته و من در اینجا
برای آنکه معتقدان بزرگان اسلام در باره معاد و حشر و نشر

بخوبی معلوم شود خلاصه مطالب امام فخر رازی را از تفسیر
کبیر بفارسی مینگارم و طالبین تفصیل باید باصل تفسیر مزبور
که به عربی است مراجعه فرمایند . امام رازی در ذیل آیه
مبارکه مذکوره میفرماید مسئله حشر و نشر از جمله مسائلی
است که صحت دین و عقیده بآن وابسته است و نسبت باین
موضوع میتوان از دو جنبه بتحقیق پرداخت یکی آنکه ببینیم
آیا مسئله حشر و نشر امکان دارد یعنی اصلاً چنین چیزی
ممکن است که وجود داشته باشد و جنبه دیگر آنست که ببینیم
وقوع آن چگونه است ، مسئله امکان حشر و نشر را می توانیم
گاهی بآیه عقلیه و گاهی بآیه نقلیه ثابت کنیم و اما مسئله
وقوع آن را جز بدلائل نقلی نمیتوان ثابت کرد . خداوند
در قرآن مجید هر دو مسئله را ذکر کرده و از طرق مختلفه
حق واقع در هر دو جنبه را بیان فرموده .

وجه اول - آنست که اغلب در قرآن اقوال منکرین حشر
و نشر را ذکر کرده و پس از آن اظهار فرموده که حشر و نشر
از نقطه نظر امکان و وقوع مسلم و ثابت است و لکن برای اثبات
آن دلیلی اقامه فرموده است و وجه جواز این رویه آنست
که در باره مسائلی که صحت نبوت و اثبات رسالت بدان وابسته
نیست میتوان از ادله نقلیه برای اثبات آن مسائل استفاده
کرد زیرا صحت رسالت رسول بآیه قاطعه خارجیّه اثبات

شده و بنابراین مسائلی را که وابسته بصحت رسالت و اثبات آن نیست میتوان از قول رسول و دلیل نقلی اثبات کرد در باره رویه قرآن هم در مسئله حشر و نشر که اشاره کردیم کار بر همین منوال است یعنی میتوان آن را به ادله نقلیه اثبات کرد مثلاً خداوند در قرآن مجید فرموده که کفار را به جهنم میبرد و نیکوکاران را بهشت جای میدهد این دعوی را فرموده و این مطلب را ادا کرده بدون آن که دلیلی بر اثبات آن اقامه کند و بصرف ادعا و دعوی اکتفا فرموده و امامی بینیم وقتی که در قرآن میخواهد خدا را ثابت کند یا نبوت و رسالت پیغمبر را اثبات نماید بصرف دعوی اکتفا نمیکند و با قاضیه دلائل و براهین میپردازد و علت همان است که گفتیم یعنی مسائلی که وابسته بصحت و اثبات مطلب است مقرون با دلیل است و مسائلی که وابسته بصحت نبوت و رسالت نیست بصرف دعوی ذکر شده زیرا چون رسالت پیغمبر بدلائل قطعیه دیگر اثبات شده و صدق گفتار او بشبوت رسیده همین پیغمبر فرموده که حشر و نشر ممکن الوقوع است و خواهد شد و لهذا جز همین صدور از رسول بدلیل دیگری احتیاج نیست در سوره النحل فرموده "وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ آيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتَ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ" در این آیه حشر و بعث را اثبات فرموده و لسی

بدون ذکر دلیل و بصرف دعوی و میفرماید مشرکین قسم های مُحَكَّم و متین خوردند که پس از مرگ حشر و بعث نیست آری حتماً بعث و حشر هست و وعده داده ایم و واقع خواهد شد ولی بیشتر مردم نمیدانند و در سوره التَّغَابُنِ فرموده "زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ" یعنی کفار خیال میکنند که بعث و حشری نیست بگو ای پیغمبر البته بعث و حشر خواهد بود . . . در اینجا بصرف دعوی قناعت فرموده زیرا گفتار مخیر صادق مثبت ادعاست . وجه دوم - خداوند در قرآن مجید امکان حشر و نشر را بیان فرموده از این راه که قادر بانجام کارهای دیگر مانند حشر و نشر هست و کسی که قادر باین گونه امور باشد البته بعث و حشر خلایق هم قادر است مثلاً در سوره الواقعة میفرماید که اصحاب شمال میگویند "إِنَّا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ آبَائُنَا الْأَوَّلُونَ" یعنی پس از آن که ما مردیم و خاک شدیم آیا دو مرتبه مبعوث میشویم و یا پدران ما که مرده اند باز زنده خواهند شد ؟ بعد در جواب این گفتار اصحاب شمال میفرماید "قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتٍ مَّعْلُومَةٍ" یعنی بگو که گذشتگان و آیندگان همه را خداوند در مِيقَاتٍ مَعْلُومَةٍ جمع خواهد کرد . بعد برای اثبات این ادعا چند دلیل اقامه

میفرماید از این قرار " أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ " وجه استدلال آنست که فرموده آیا نطفه اصلیه را که شما از آن آفریده شده اید شما آن را آفریده اید یا ما که خداوند آفریدگار هستیم آن را آفریده ایم ؟ ما همانا آن جوهر لطیف را که در اجزای مختلفه عالم متفرق بود جمع آوری کردیم و از آن شما را آفریدیم و بر همین قیاس چون باز این اجزاء پس از مرگ از هم بپاشد و متفرق شود ما قادریم که مجدداً آنها را جمع کنیم و همانطور که در اول مرتبه قادر بجمع اجزاء بودیم پس از مردن و در بعثت و حشر هم باز قادر خواهیم بود که اجزاء متفرقه را جمع آوری کنیم و شما را مبعوث سازیم این گونه روش در استدلال اثبات بعثت و حشر در مواضع متعدده قرآن مجید نازل شده و از راه اثبات قدرت خدا در امور مشابه حشر و نشر مسئله بعثت و حشر را اثبات فرموده است از جمله در سوره الحج میفرماید " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ .. " و بعد میفرماید " وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً .. " و پس از شرح احیای زمین بعد از موت زمین و سرسبز شدن آن پس از دوران سرما و زمستان و امثال آن که دومرتبه زمین مرده - افسرده زنده میشود این طور استدلال میکند که " ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ " یعنی آیا خدائی که قادر بود انسان را از خاک بیافریند و زمین مرده افسرده را مجدداً حیات و زندگی ببخشد آیا قادر نیست که شما را بعد از مرگ مبعوث فرماید البته که میتواند مرده ها را زنده کند زیرا خداوند بهر چیزی قادر است و برای تأکید دنبال این آیه میفرماید " وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ " یعنی حتماً قیامت خواهد آمد و خداوند مردگان خفته در قبرها را زنده و مبعوث خواهد فرمود و نیز در سوره قد افلح بعد از ذکر مراتب خلقت میفرماید " ثُمَّ إِنَّكُمْ بِهِ ذَلِكُمْ لَمَسِئُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَبْعَثُونَ " یعنی همان خدائی که شما را در اول خلقت کرد پس از طی دوره حیات دنیا که شما خواهید مرد باز شما را مبعوث خواهد فرمود و در سوره تغابن نیز شبیه این مطلب نازل شده و در سوره الطارق نیز شبیه آن موجود است در مقامات دیگر در باره زرع و کشت زمین سخن گفته و مراتب نموید را بیان فرموده و مقصودش آنست که بگوید کسی که اینهمه قدرت باین کارهای عجیب دارد که بذرا در مراتب مختلفه سیر میدهد و یا پس از ذبول و پژمردگی بر میگرداند و شاداب میسازد آیا قادر نیست که شما را پس از مرگ مبعوث کند ؟ ... امام فخر رازی در این مقام همه آیات قرآنی را که در این ردیف است و از قدرت

خداوند بامور عجیبه مختلفه استدلال بقدرت خداوند ببعث و حشر خلائق در آن منظور است ذکر کرده و تفصیل بسیار داده است تا میرسد بانجا که میفرماید " نوع دوم از دلائلی که خداوند در باره امکان حشر اقامه فرموده اینست که فرموده چون خداوند در اول وهله و آغاز قادر بخلقت و آفرینش بود البته قادر بحشر و ببعث هم خواهد بود و این نوع گفتار مورد تصدیق عقل هم هست و در چند موضع قرآن باین گونه استدلال اقدام فرموده از جمله در سوره البقره میفرماید کَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و نیز در سوره سبحان الذی فرموده " إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا . . . قُلِ الذِّی فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ . . . " مشرکین گفتند که آیا ما پس از آن که بمیریم دوباره زنده میشویم به آنها بگو که شما اگر سنگ و آهن هم باشید همان خدائی که در اول بار شما را خلق کرده باز هم مبعوث میسازد و این گونه استدلال در قرآن در سوره عنکبوت و سوره روم و سوره یس نازل شده که امام رازی آیات را نقل کرده و من از نقل آن صرفنظر میکنم .

نوع سوم استدلال برای اثبات ببعث و حشر استدلال باینست که خداوند آسمان و زمین را در قبضه اقتدار دارد و همین

خداست که قادر است مانند و مثل شما را خلق کند " اولیس الذی خلق السموات والأرض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلی و هو الخالق العلیم " (سوره یس)

نوع چهارم که در باره ببعث و حشر در قرآن استدلال فرموده مربوط به اینست که نیکوکار باید مکافات اعمال خود را ببینند و خطا کار باید بمجازات برسد و باید هر کدام از دیگری جدا بشوند و آیات مربوط باین موضوع در سوره یونس و سوره طه و سوره مر و امثال آن نازل شده که از نقل آنها صرف نظر کردم .

نوع پنجم استدلال خداوند در قرآن مجید برای اثبات ببعث و حشر استدلال به احیاء موتی است در این دنیا که دلیل بر صحت ببعث است مانند خلقت آدم در اول بار و مانند داستان زنده شدن مقتول در دوره موسی پس از آنکه گوشت گاو را بدن مرده زدند که در سوره بقره ذکر آن آمده است و خداوند پس از نقل این داستان میفرماید " کَذَٰلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتَىٰ " یعنی همانطور که خداوند زنده کرد این مقتول را تا قاتل خود را معرفی کند همینطور مردگان را هم زنده میکند در قیامت و نیز داستان زنده شدن عزیز بعد از مرگ که فرمود " أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا . . . " و نیز داستان یحیی و عیسی ع که در قرآن وارد شده است

همه اینها دلیل است بر امکان حشر و بعث و مانند قصه صاحب کَهف و داستانِ ایوب که خداوند اهلِ او را با و باز گردانید یعنی پس از مرگ آنها را زنده کرد همه اینها دلیل است بر حشر و بعث و همچنین عیسی که با مر خدا مردگان را در این دنیا زنده میکرد همین عمل دلیل است بر احیاء اموات در حشر و بعث و داستان طیرِ عیسی که از گل میساخت و زنده میشد اینها همه دلیل بر اثبات بعث و حشر است که در قرآن ذکر شده و بدانها استدلال شده است بر صحت حشر و بعث . . . و بعد از اینها امام فخر رازی فرموده است که خداوند در قرآن منکرین حشر و نشر را کافر نامیده است چنانچه فرموده " . . . أَكْفَرْتُ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ شَيْئِي " که وجود یافته البته ممکن الوجود بود زیرا اگر مستنع الوجود بود هرگز وجود نمی یافت و بنابراین وجود چنین شیئی در مرتبه اول دلیل بر امکان وجود او در مرتبه ثانی هم خواهد بود حال اگر کسی بگوید که خداوند که این شیئی را در اول بار خلقت کرد در دومین مرتبه خلق نمیکند و حشر و بعث نیست ناچار است بگوید که یا خداوند عاجز از خلقت شیئی ممکن الوجود است فی نفسه یا آنکه خداوند جاهل است و نادان زیرا نمیتواند اجزاء بدنِ یک شخص را از شخص دیگر جدا کند و چنین مطلبی که منجر به عجز و جهل خدا میشود

اثبات نبوت و رسالت را از بین میبرد و علیهذا منکر حشر و بعث چنانچه خدا فرمود و از قبل ذکر کردم کافر خواهد بود مسئله دوم آنست که آیات قرآنی صریح است بر این که جنت و نار هر دو مخلوق هستند در باره نار در قرآن فرموده " أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ " و این آیه صریح بمخلوقیت نار است و در باره جنت هم در آیات دیگر فرموده " أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ " و از تعمق در آیات قرآنی مخلوقیت جنت و نار آشکار است . . . الخ .

در مواضع دیگر مفاتیح الغیب نیز در ذیل هر یک از آیات مدله بر حشر و بعث مطالب مفصله ذکر فرموده که اینجا مقام ذکر آن نیست و آنچه ذکر شد برای نمونه ای از معتقدات مسلمین بود .

این بود مجلسی از معتقدات اهل سنت و جماعت که ذکر شد .

اما علمای شیعه و فقها و ظاهر پرستان را نیز در باره آخرت و معاد و قیامت و حشر و نشر و غیره همان معتقدات است و قائلند که جمیع آنچه در قرآن وارد شده باید بحسب ظاهر واقع شود ، مرحوم مجلسی علیه الرحمه در بحار الانوار در بحث معاد و قیامت و جنت و نار معتقدات شیعه را بتفصیل نقل فرموده و در مجلد سوم بحار که در باره معاد سخن گفته

مدرج است در اینجا برای اطلاع یاران قسمتی از آن معتقدات
 را از کتاب عقاید الشیعه بر وجودی که مستنبط از اخبار و
 احادیث و بحار الانوار و غیره است بطور خلاصه مینویسم قوله
 . . . وفات من یابد مهدی این امت پیش از قیامت بجهت
 روز مردم بی امام میمانند . . . دنیا هرج و مرج میشود . . .
 خداوند روز قیامت بندگان را مبعوث میگرداند ببدن اصلی
 عنصری که در این عالم داشتند بجهت حساب و این از اصول
 دین است و منکر معابد جسمانی کافر و نجس . . . خداوند
 همین جسم فانی دنیائی را برمیگرداند در قیامت و قابلیت
 بقا با او میدهد مثل مس که اکسیر با وزده میشود پس همان
 مس بعینه طلا میشود . . . مثل خشتی که او را خراب کنند
 و باز او را خشت بسازند که خانی خشت دوم عین خشت اول
 است . . . اول قیامت در میدان اسرافیل است در صور و آن
 در میدان چهار مرتبه است دو مرتبه بطرف زمین و دو مرتبه
 بطرف آسمان اما دو مرتبه بزمین یکی بجهت بیرون آمدن
 ارواح اهل زمین است از بدنهای ایشان و یکی بجهت
 در میدان روح های ایشان است در بدنهای ایشان و همچنین
 است دو مرتبه در میدان بطرف آسمان و صور اسرافیل دو سر
 دارد و دو شاخ یکی بطرف زمین و یکی دیگر بطرف آسمان
 آن طرفی که بزمین است بعد از ارواح . . . در آن طرف

شاخ صور سوراخی است و در هر سوراخی نوشته است که
 این محل روح فلان (حیوان) و فلان (انسان) یا چن یا
 شیطان است (مثل خانه زنبور خداوند اسرافیل را امر
 میکند که میدمد در صور و کیفیت این در میدان مثل کشیدن
 قلیان است که رو بخود میدمد . . . مثل آهن ربا ارواح را . .
 بطرف سوراخ آن شاخ صور جذب میکند و یک دفعه تمام
 روح ها از قالبهای اصلی و مثالی بیرون میآیند و مثل زنبور
 پرواز میکنند (یوم یكون الناس كالفرار من المبعوث) و هر یک
 داخل سوراخ خود میشوند . . . همه قبض روح میشوند
 (اِلا من شاء الله) بجز اسرافیل و چهارده معصوم اما
 آن طرف شاخ صور که ببارف آسمان است نه شاخ به ترتیب
 در میان اوست هفت شقه او مخصوص ارواح اهل هفت آسمان
 است و یکی مختص ارواح اهل کرسی و یکی مختص ارواح اهل
 عرش . . . همچنین تا آسمان هفتم بترتیب داخل میشوند
 ارواح اهل آسمانها در سوراخهای خود و بعد از آن ارواح
 اهل کرسی و بعد ارواح اهل عرش . . . و این از قدرت کامله
 الهیه است . . . بعد از مردن اسرافیل که صاحب صور
 است چندین وقت باقی میمانند یا چهل سال یا چهار
 صد سال یا چهار هزار سال یا چهار صد هزار سال و هیچ
 صاحب روحی در این مدت باقی نیست مگر ارواح چهارده

معصوم ع که آنها داخل در صور نمیشوند . . . در جهنم گیاه و علف خشک میشود که آن زهر کشنده است و آن علف را ضریع گویند که طعام اهل جهنم است همچنین خداوند درختی در جهنم خلق فرموده که میوه او تلخ و بدبو و زهر است و طعام اهل جهنم است و شکوفه او گویا که سر شیاطین است و او را درخت زقوم گویند و ایضا طعام اهل جهنم از غسلین است و او غسله چرک و خونی است که جاری میشود از بدن اهل جهنم و آب جهنم صدید و حمیم و غساق است حمیم آبی است که جوشیده باشد غساق آب سردی است که از سردی بسوزاند . . . خدا در قیامت جهنم را در صحرای محشر حاضر میفرماید و هشتاد هزار ملک یا بیشتر مہرار او را گرفته اند . . . جسری خداوند بر روی جهنم میکشد که از موی باریک تر و از شمشیر تیز تر و از آتش گرم تر است و این جسر را پُل صراط میگویند . . . پُل صراط جسمانی است نه اعتباری و خیالی . . . سه هزار سال راه است هزار سال رو ببالا باید رفت هزار سال صاف است هزار سال پائین است . . . باید همه کس از او بگذرد حتی پیغمبران و اوصیاء و اولیا و ائمه و مؤمنین و کافرین . . . باطن صراط ولایت امیرالمومنین است و ائمه طاهرین هرکس ولایت ایشان را داشته باشد از صراط باسانی بگذرد . . . بعضی از صراط

مثل برق جہنده و بعضی مثل اسب دَونده و بعضی مثل آب رَونده میگذرند . . . بعضی آهسته بعضی بدست بعضی بپا بعضی بیپلو بعضی مانند طفل . . . بعضی میلفزند بعضی مانند شب پره در آتش جهنم می افتند . . . صراط سه قنطره دارد یکی مختم بامانت . . . یکی قنطره نماز یکی قنطره عدالت . . . یک سر جسر این طرف محشر و یک سر جسر در رب بهشت است و هرکس از او گذشت میگوید الحمد لله و داخل بهشت میشود . . . اعتقاد بصراط جسمانی و میزان جسمانی و جهنم جسمانی از جمله اصول دین است و منکر او کافر و مخلد در جهنم است . . . اعتقاد نمودن به وجود بهشت جسمانی از اصول دین است . . . و بهشت دو تاست یکی بهشت دنیا و یکی بهشت آخرت اما بهشت دنیا دو تاست یکی وادی السلام که در پشت نجف اشرف است یکی دیگر در طرف مغرب است و از آب آن در شط فرا چکیده میشود و بهشت حضرت آدم میباشد . . . بهشت آخرت در آسمان چهارم است و هشت بهشت میباشد . . . در بهشت مرگ نیست و بول و غایط نیست و هرچه میخورند بول و غایط ندارند مثل طفل که در شکم مادر است . . . پیر و کور و زمین گیر و ابرص و غیرهم وارد بهشت نمیشوند اول نجاست و کثافت از آنها میریزد بعد داخل بهشت

میشوند بلکه ریش هم چنین است (اهل بهشت ریش ندارند
رسول الله فرمود **أَهْلُ الْجَنَّةِ جُرَدٌ مُرَدٌّ مَكْحَلُونَ**) . . . هر
مردی را در بهشت بنا بروایت صدوق در من لا یحضره الفقیه
هزار زن میباشد . . . و بنا بزوایتی اهل بهشت اگر بخواهند
در عرش یکساعت یا سه ساعت دارای طفل میشوند . . . و بروایتی
هر مؤمنی را هشتصد زن باکره و چهار هزار زن شیبه و دو
حورالعین کرامت میفرماید که مغز استخوان حورالعین از زیر
هفتاد حله نمایان است . . . از این قبیل سخنان عجیب
در این کتاب که عقاید الشیعه نام دارد بسیار است تا آنکه
ببحث اعراف میرسد میگوید " واجب است اعتقاد نمودن باینکه
اعرافی میباشد نه ببدی جهنم و نه بخوبی بهشت است و -
چراگاه خوبی است در سترپیل صراط و محل مستضعفین
است " و شرح مفصلی مینویسد تا آنجا که میگوید " روز قیامت
که میشود سقف بهشت عرش میشود و گوشه بهشت و عرش در
گوشه قیامت واقع میشود . . . بعد شرحی در باره حوض
کوثر و سایر شئون میگوید تا آنکه میرسد باین سخن که
نهایت غرابت را دارد میگوید :

چون حساب و کتاب قیامت همه بر طرف شد و بهشتی به
بهشت و جهنمی به جهنم رفت و پرده های بهشت و جهنم
افتاده شد خداوند عالمی دیگر و زمین و آسمانی دیگر

خلق میفرماید که از جنس زن و مرد نیستند و چون دوره ایشان
بسر میآید قیامت ایشان قیام مینماید و حساب ایشان کشیده
میشود و اهل جهنم ایشان به جهنم و اهل بهشت ایشان
به بهشت داخل میشوند باز خداوند آسمانی دیگر و زمینی
دیگر خلق میفرماید و همچنین آنقدر که خدا بخواهد . . .
بر این مضمون اخبار وارد شده است و مرحوم محدث مجلسی
ضر کتاب سماء و العالم ذکر او را کرده است و پیش از خلقت
این زمین و این آسمان هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق
فرموده است . . . و در هر عالمی پیغمبر ما محمد بن عبدالله
و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین ع ججت خدا بوده اند . . . الی
آخر کلماته العجیبه .

این بود معتقدات شیعه و علمای ظاهر اما محققین و علمای
باطن و منورالفکر بشرحی که اشاره کردم برای این مطالب
حقایق و بواطنی معتقدند مانند ملامحسن فیض کاشانی
که در کلمات مکنونه و مرآت العقول و سایر مؤلفاتش اشاره
بحقایق این مطالب فرموده و در اخبار ائمه اطهار نیز
ظراط بمحبت اهل البیت و ایمان بایشان و حوض کوثر بمعارف
صادره از بیاناتشان و امثال اینها تفسیر و تبیین شده برای
اطلاع بکتب فیض کاشانی و امثاله مراجعه شود .
از آن عقاید عجیبه شیخ احسائی مرحوم نیز در رساله

خاقانیه و سایر رسائل خود که در جوابِ سئوالات مختلفه است مرقوم فرموده و بطبع رسیده و باسم جوامع الکلم الان همه جا موجود و در نزد من هم اکنون حاضر است، این عقاید بقدری عجیب و غریب است که زنی بچه مرده را بخنده و ادا میکند، کتب اهل سنت و کتب شیعه در این خصوص دست کمی از هم ندارند و همه معتقدند که جمیع آنچه در قرآن نسبت بحنت و نار و قیامت و غیره گفته شده بظاهر واقع شود و حتی فلاسفه ای مانند ملاصدرا و حکیم سبزواری تصریح کرده اند که بهشت مادی و الآء و نِعَم جسمانی در جنّت موعود برای آنان که طالب آن بوده اند مهیاست و شرحی خاص در این باره داده اند از جمله صدرالدین شیرازی در عرشیه فرموده که بهشت دو قسم است یکی بهشت معقول و روحانی و آن محل مقربین است و دیگری بهشت محسوس... الخ و شرحی در این باره گفته است که طالبین به رساله عرشیه مراجعه کنند و لکن بعضی از محققین حکما و عرفا و متصوفه همه این شئون را تعبیر روحانی و معنوی کنند و بظاهر آن معتقد نیستند در رسائل اخوان الصفا که الآن در نزد من حاضر است در باره این مسائل سخنان محققانه نوشته شده مثلا در مجلد دوم اخوان الصفا در باره جنت که باین مضمون بفارسی در میآید فرموده بهشت عالم ارواح است و تمام

می تابد در سراسر آن زمین سایه گاهی نیست مگر سایه عرش پروردگار که جایگاه مقربین است و بس و تزاحم خلایق و شدت آفتاب و شرم و خجالت بنندگان خدا و فشار جمعیت بیکدیگر سبب میشود که از بن هر موئی قطرات دُرشت عرق جاری شود و بقدری عرق خلایق زیاد است که بسطح زمین محشر جاری میشود و بعضی را بزانو میرسد و بعضی عرق تا سینه شان بالا میرود و بعضی را تالاله گون عرق فرا میگیرد و بعضی هم در دریای عرق غرق میشوند، سپس حدیث مفصلی از رسول الله در این خصوص ذکر میکند و بعد در باره طسول روز قیامت میگوید که مردم در آن صحرائی سوزان مدت سیصد سال بی قوت و غذا و راحتی و جای خنک و بدون آنکه مختصر نسیمی سرد بوزد بر سر یا می ایستند و اینست که خدا فرموده یَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ و پس از گفتار بسیار طول روز قیامت را پنجاه هزار سال تعیین میکنند و در قرآن هم خَمْسِينَ آلفَ سَنَةٍ ذکر شده است پس از شرح مفصلی در باره قیامت و دواهی و مصائب و اسامی آن ذکر کرده و انفطار سماء و ریزش و پراکندگی کواکب و ستارگان و تیرگی آفتاب و ماه و سیر و مرور جبال و از هم پاشیدن کوه ها و از کار افتادن ماده شترها و حشر درندگان و جریان دریا و برافروخته شدن دوزخ و آرایش و زینت بهشت و امتداد

زمین و تبدل آن و زلزله شدید زمین و بیرون افکندن اثقال خود و غبار شدن کوهها و پرواز مردم مانند پروانه در فضاء و تبدیل کوهها به پنبه مخلوط و ترس و بیم زنان بچه شیرده که اطفال خود را از ترس فراموش میکنند و اسقاط جنین زنان آبستن از ترس روز قیامت و تبدیل حالت مردم بحالت مردم - مسّت از ترس عذاب خدا و از این قبیل علامات را که خدا در قرآن ذکر کرده همه را یکایک بیان کرده است و وقوع همه این احوال را بظاهر ظاهر دانسته است و بعد از آن بیه اسامی قیامت که در قرآن مجید وارد شده است اشاره کرده و ذکر نموده از این قرار **يَوْمُ الْقِيَامَةِ** - **يَوْمُ الْحَسْرَةِ** - **يَوْمُ النَّدَامَةِ** - **يَوْمُ الْحَاسِبَةِ** - **يَوْمُ الْمُسْأَلَةِ** - **يَوْمُ الْمُسَابَقَةِ** - **يَوْمُ الْمُنَاقَشَةِ** - **يَوْمُ الزَّلْزَلَةِ** - **يَوْمُ الدَّمْدَمَةِ** - **يَوْمُ الصَّاعِقَةِ** - **يَوْمُ الْوَاقِعَةِ** - **يَوْمُ الْقَارِعَةِ** - **يَوْمُ الرَّاجِفَةِ** - **يَوْمُ الرَّادِفَةِ** - **يَوْمُ الْغَاشِيَةِ** - **يَوْمُ الدَّاهِيَةِ** - **يَوْمُ الْآزِفَةِ** - **يَوْمُ الْحَاقَةِ** - **يَوْمُ الطَّامَةِ** - **يَوْمُ الصَّاحَةِ** - **يَوْمُ التَّلَاقِ** - **يَوْمُ الْفِرَاقِ** - **يَوْمُ الْمَسَاقِ** - **يَوْمُ الْقَصَاصِ** - **يَوْمُ التَّنَادِ** - **يَوْمُ الْحِسَابِ** و **يَوْمُ الْمَأْتَبِ** . . . و بر این قیاس قریب شصت اسم دیگر را ذکر کرده است بعد از آن در باره سؤال و جواب روز قیامت شرح مفصلی گفته و در باره میزان و سنجش اعمال و بعد از آن در باره صراط سخن میگوید که خداوند فرموده در قرآن :

مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَكُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ و هر چه در قیامت کبری است در صغری نظیرش هست مثل اینکه در کبری **زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زَلْزَالَهَا** همچنین در نزد موت اربکان بدن متزلزل گردد و در کبری **جِبَالٌ مِّنْكَ** شود و در صغری نیز **عِظَامٌ بَدَنٌ انْفِكَاتٌ** یابند و در کبری آسمان متشق شود و در صغری ارواح بخاریه که بمنزله **سَمَاءِ** انسان بشری طبیعی است منقشع و متفرق گردد و در کبری **نَجُومٌ مُنْكَدِرٌ** شود و در صغری **نَجُومٌ قَوِيٌّ مُنْكَدِرٌ** و منطمس شود و در کبری شمس تکویر گردد و قمر منخسف شود و در صغری روح قلبی بهم پیچیده و طی شود . . . **الْآخِرُ قَوْلُهُ** و بر همین قیاس سخنان گفته و بخیال خود بحقیقت مطالب رسیده و مجاز را حقیقت پنداشته و اوهام را حقایق شمرده و در فصول بعد در باره صور و صراط و حساب و میزان و نشر صحف و کتب اعمال و ابواب جنت و نار و ماده صور اخرویه و غیرها تحقیقا مفصله فرموده و بظن خود و مطابق قواعد مجعوله فلسفه خود راه بحقیقت برده است ولی حقیقت اینست که همه این سخنان جور جور ناشی از جهل و غرور است .
جمالقدم و اسم اعظم حقیقت واقع را در زیر و الواح بیان فرموده و کشف اسرار و استار نموده بطوری که قلب را اطمینان

بخشد و انسان را از حیرت و سرگردانی نجات بخشیده است.

علامتی از برای ظهور بعد

ذکر مبرمورد

در کتب آسمانی قبل از لسان انبیای الهی در باره ظهور موعود بعد از علامتی ذکر شده است و چون میقات ظهور موعود میرسید و مردم آن علامات موعود را بظاهر مشاهده نمیکردند باشارت پیشوایان و علمای خود با مظهر موعود راه مخالفت میسپردند و از در انکار در می آمدند و نهایت زجر و عذاب را به آنان روا میداشتند و حال آنکه آن علامات دارای معانی خفیه و تأویلات باطنیه بود که جز خداوند و راسخون در علم الهی کسی دیگر از آن حقایق آگاهی نداشت و چون مردم برای درک معانی حقیقه علامات از مظهر امر و راسخ در علم الهی سؤال نمیکردند و از علمای خود که فاقد این مواهب بودند پرسش مینمودند لهذا راه اعتراض میسپردند و علمای آنها بعضی از حُب ریاست و بعضی از عدم عرفان حقایق با گفتارهای بی اصل و سخنان بیهوده خود مردم را از راه راست مانع میشدند.

باری هر يك از انبیاء بشهادت کتب مقدسه در باره ظهور بعد از خود علاماتی تعیین فرموده اند که در اینجا بقسمتی از آن اشاره میشود. باب شصت و پنجم کتاب اشعیای نبی آیه هفتم آسمان و زمین جدید و علامات دیگر و نیز در باب شصت و ششم اشعیای آسمان و زمین جدید از علامات است و در صغنیای نبی در باره روز تاریکی و تنگی و شدت و از این قبیل مسائل که علامات ظهور موعود است سخن گفته. و در کتاب یوشیاب باب دوم و کتاب حکنی باب دوم و سایر مواضع که ذکرش سبب اطناب است و در انجیل متی فصل ۲۴ و رساله دوم پطرس رسول فصل سوم و مکاشفات فصل ۲۱ و سایر مواضع علامات متعدده ذکر شده و در قرآن مجید سوره انفطار و سوره تکویر و سوره انشقاق و سوره زلزال و سوره زمر و سوره قارعه و سوره های دیگر که احصای آن موجب تطویل است علامات قیام قیامت که عبارت از ظهور حضرت موعود است مذکور گردیده و نازل شده است و خلاصه آنکه علامات مزبوره در جمیع کتب مقدسه بیک لحن نازل شده جناب ابوالفضائل گلیایگانی در رساله برهان لامع میفرمایند قوله علیه ال ۹ :

" جمیع مظاهر امرالله و شارعین ادیان که سابقاً آمده اند علامات این بیوم عظیم را در کتب خود ذکر فرموده و در بیانات خود مؤکد و منصوص داشته اند ولی هر کس که آمد عین

همان علامات را که پیغمبر سابق فرموده بود ذکر فرمود و عین همان عبارت را مکرر نمود من غیر اینکه متعریض بیان معانی این اشراف و علامات بشود و مقاصد خود را از این الفاظ معلوم نماید مثلاً ملاحظه فرما که حضرت موسی و انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام در مدت هزار سال ندا فرمودند و به قوم خود بشارت دادند که حضرت رب الجنود خواهد آمد و جمیع را بر عبادت خدای واحد متحد و متفق خواهد فرمود و لکن علامات یوم ورودش اینست که :

- ۱- در آن روز آسمانها پیچیده شود .
- ۲- آفتاب مظلم گردد .
- ۳- ماه نور نبخشد .
- ۴- ستارگان فرو ریزند .
- ۵- مردگان از قبور برخیزند .
- ۶- حیوانات درنده با چرندگان صلح کنند .
- ۷- در چراگاه واحد و مأكولات واحد مشارکت نمایند .
- ۸- و کودکان با آفای و حیات ساهمه مقاومت و ملاعبت کنند .
- ۹- و آل اسرائیل در آن روز در میان اُمم از مشرق الی مغرب پراکنده و ذلیل گشته اند ، دوباره ایشان را حضرت رب الجنود به ارض موعود جمع فرماید و عزت ابدیه و حکومت پایدار بخشد این خلاصه وعودی است که جمیع انبیای بنی اسرائیل قوم

را به آن مؤده داده و در کتب خود منصور و مرقوم داشته اند من دون اینکه بیان کنند که این وعود به معانی ظاهریه من دون رمز و تأویل نازل و وارد شده است و یا آنکه از عبارات مرموزه و کلمات تأویلیه است و چون حضرت عیسی له المجد پس از هزار و پانصد سال تقریباً بعد از حضرت موسی علیه السلام ظهور فرمود عیناً همین وعود و علامات در کلماتش نزول یافت ، نظر فرما در عدد ۲۹ الی عدد ۳۲ از اصحاح ۲۴ انجیل متی و در عدد ۱۰ و ۱۱ از رساله ثانیه پطرس رسول تا در غایت وضوح این وعود و علامات را مشاهده نمائی و حضرت مسیح و تلامذه آن حضرت نیز مانند انبیای بنی اسرائیل بذکر همین علامات اکتفا فرمودند و ابداً متعریضی بیان معانی آنها نشدند و لذا علمای مسیحی در تفاسیر کتب مقدسه مختلف شدند بعضی فرمودند که این وعود کلمات صریحه غیر مأوله است و بایست بظاهر واقع شود و بعضی دیگر از مفسرین گفتند این وعود از بیانات رمزیه و کلمات تأویلیه است که معانی حقیقیه آن در آخر پدید گردد یعنی ختم کتاب در یوم اخیر گشوده شود و چون تقریباً پس از ششصد سال بعد از حضرت مسیح ندای خاتم انبیاء بلند شد عیناً همین وعود در قرآن نازل گشت و همین اشراف و علامات بعینها تکرار یافت من دون اینکه اشاره ای در قرآن به

معانی مقصوده از این علائم و اَشْرَاطِ بفرماید که آیا مـراد چیست ظاهر است یا با آن کرمز است یا صریح . . . الخ .
(برهان لامع ص ۱۶-۱۷)

علم بدو قسم منقسم است علم الہی و علم شیطانی

علمی که از لغظ شروع میشود و بلفظ منتهی میگردد قابل اعتنا نبوده و نتیجه ای برای انسان ندارد و از علوم شیطانی محسوبست و لکن علم الہی آنست که انسان را بسر منزل مقصود که عبارت از عرفان حق و ایقان و ایمان بساحت قدس الہی است رهبری کند ، در کتاب ایقان میفرمایند قوله تعالی :
آن (علم الہی) از الہامات سلطان حقیقی ظاهر و این (علم شیطانی) از تخیلات نفس ظلمانی باهر معلّم آن حضرت بارز و معلّم این وساوس نفسانی بیان آن اتقوا اللّٰه و یعلمکم اللّٰه و بیان این العلم حجاب الاکبر ، اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت .
انتهی .
و نیز در مقام دیگر میفرمایند در ایقان مبارک قوله تعالی :

" بر هر صاحب بصیرتی واضح و هُوید است که اینگونه علمها لم یزل مردود حَقّ بوده و هست . . . الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند و صدور منیرشان بحمد الله منزه از این اشاراتست و مقدّس از این حُجَبات حجاب اکبر را که میفرماید الْعِلْمُ حُجَابُ الْاَکْبَرِ بِنَارِ مَحَبَّتِ یَارِ سُوخْتِمْ و خیمه دیگر بر افراختیم . . . " انتهى .

و در لوح بشارات میفرمایند " بشارت یازدهم تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز و لکن علمی که نافع است و سبب علت ترقی عباد است " انتهى .

و از این قبیل بیانات در الواح مبارکه مانند لوح شیخ نجفی و غیره مندرج و مذکور است . علمای ربانی نیز بهدایست سبحانی و تعلیمات مظاهر یزدانی مردم را از کسب علوم شیطانی تحذیر نموده و بتحصول علوم الہی تشویق فرموده اند از جمله شیخ بهائی عاملی متوفی بسال ۱۰۳۰ هجری قمری و مدفون در مشهد خراسان میفرماید قوله علیه الرحمه :

ای که هستی روز و شب جو یای علم

تشنه و غواص در دریای علم

گر تو را مقصود علم مطلق است

حد آن نزد قدیم بر حق است

و ر بود مقصود تو ای حق پرست
 خد علمي گمان کمال انفس است
 علم آن باشد که بنماید رهت
 علم آن باشد که سازد آگهت
 علم آن باشد گراز من بشنوی
 که بدیع خلق را آگه شوی
 علم آن باشد که بشناسی پیوی
 لطف و صنع قادر قیوم حسی
 پس بدانی قدرت بی حد او
 فیض جود و نعمت بی عید او
 چون ز روی شوق کردی بندگی
 آن زمان داری نشان زندگی
 آنکه در طاعت دلش افسرده است
 گر بظاهر زنده باطن مرده است
 قوم جهال از عبادت می کنند
 بیشتر از روی عادت می کنند
 و نیز در مقام دیگر فرموده علیه الرحمه :
 از علم رسوم چه می جوئی
 اندر طلبش تا گئی پوئی
 علمی بطلب که تو را فانی

سازد ز علایق جسمانی
 علمی بطلب که بدل نور است
 سینه ز تجلی آن طور است
 علمی که از آن چون شوی محظوظ
 گردد دل تو لوح المحفوظ
 علمی بطلب که کتابی نیست
 یعنی ذوقیست خطابی نیست
 علمی که سازد از دونی
 محتاج بالکتاب قانونی
 علمی بطلب که نماید راه
 وز سنر ازل کندت آگاه
 علمی بطلب که جدالی نیست
 حالی است تمام و مقالی نیست
 علمی که مجادله را سبب است
 نورش ز چراغ ابولهب است
 علمی که دهد بتو جان از نو
 علم عشق است زمن بشنو
 بعلوم غریبه تفاخر چند
 زین گفت و شنود زبان در بند
 سهل است نحاس که زر کردی

زَرَكُنْ مِسْ خُوَيْشِ اِگر مُردی
 جز حلقهٔ عشق مکن در گُوش
 از عشق بگو دَر عَشْقُ بکُوش
 علمِ رسمی همه خُسْرانست
 در عشق آویز که علمِ آن است
 آن علم ز تفرقه برهانند
 آن علم تو را از تو بستانند
 آن علم تو را ببرد بر هی
 کز شِرْکِ خَفِی و جَلِی برهی
 آن علم ز چون و چرا خالی است
 سرچشمه آن علی عالی است . . . انتہی
 در گفتار سایر بزرگان مانند حکیم سنائی غزنوی و مولوی رومی
 و دیگر ارباب سخن در این خصوص سخنان بی‌شمار و شواهد
 بسیار موجود است طالبین بکتاب آن نفوس بزرگوار مراجعه
 فرمایند .

الْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ ...

حدیثی است که از حضرت صادق ع روایت شده و مرحوم
 فیض کاشانی در کتب خود از جمله در حق الیقین از آن نقل

فرموده است ، جمالقدم جل جلاله در ایقان شریف پیر از آنکه
 شرحی درباره حاجی کریم خان کرمانی میفرمایند که اسم
 کتابش را اِرْشَادُ الْعَوَامِ گذاشته میفرمایند قوله تعالی " از این
 اسم راحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم
 فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب
 معلوم و مبرهن شد که در سبیلِ نفس و هوی سالکند و در تیه
 جهل و عی ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند
 که میفرماید الْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِزَّةُ تَمَامُ الْخَلْقِ
 . انتہی

مقصود آنست که اگر بمفاد حدیث مزبور پی میبرد دیگران
 را بچشم حقارت نظر نمیکرد و مردم را عوام نمی خواند زیرا
 خلق معلومات حَقند و مقدرات خالق مطلق باید آنان را محترم
 شمرد نه آنکه بنظر حقارت بآنان نظر کرد حضرت عبدالبهاء
 جل ثنائه در لوح میرزا احمد علی نیریزی در شرح این حدیث
 میفرمایند قوله الاحلی . . . از حدیث الْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ
 وَالْقُوَّةُ وَالْعِزَّةُ تَمَامُ الْخَلْقِ سئوال نموده بودی . . . میفرماید
 جمیع معلومات علم الهی است یعنی حقایق معلومه بایست
 تا تحقق علم حاصل شود تا محاط نباشد محیط احاطه نکند
 و تمام خلق آیات قوت و قدرت حَقند در این صورت بایست
 نظر انسان نتواند که ناس را عوام شمرد و خود را عالم داند

زیرا معلوماتِ حَقُّ علم است العلمُ عینُ المعلوم و ممکناتُ آیاتِ قدرتند نظر حقارت نتوان بایات الهی نمود انتہی

الْعِلْمُ حِجَابُ الْأَكْبَرِ

این جمله مشهوره از گفتار بزرگان عرفا و مشایخ صوفیه است که در کتب عرفان و تصوف شهرتی دارد و اغلب آن را گفته و نوشته اند و از جمله حُجَّةِ الْإِسْلَامِ غَزَالِی در کتب مهمه خود از قبیل اَحْیَاءِ عُلُومِ الدِّین و کیمیای سعادت در این موضوع باب مخصوصی ترتیب داده و بتفصیل بیان فرموده که چگونه علم حجابِ اکبر است در مجلد اول کیمیای سعادت فصل پانزدهم میفرماید قوله : همانا که شنیده باشی از صوفیانی که گویند "عِلْمٌ حِجَابُ اسْتِزِینِ رَاهٍ" و انکار کرده باشی این سخن را انکار مکن که این حق است چه محسوسات و هر علم که از راه محسوسات حاصل شود چون بدان مشغول و مستغرق باشی ازین محجوب باشی اما اگر عالم خویشتن را خالی کند از علم آموخته و دل بدان مشغول ندارد آن علم گذشته وی را حجاب نباشد و ممکن بود که این فتح وی را برآید همچنانکه چون دل از خیالات و محسوسات خالی کند خیالات

گذشته وی را حجاب نکند انتہی .

و در جزء اول کتاب اَحْیَاءِ عُلُومِ الدِّین بتفصیل درایم ——— خصوصاً و اقسام علوم نافع و مذموم و علامات علمای واقعی و ظاهری و آثار مختصه پراسخین در علم و غیرها سخن گفته که باید باصل آن کتاب مراجعه فرمائید .

در مقدمه کتاب شواهد الربوبیه ملا صدرا ی شیرازی نویسنده مقدمه در باره نظریات ملا صدرا شرحی نوشته از جمله میگوید قوله : او (ملا صدرا) معتقد است که عقل تا بنور شرع منور نگردد و بوادی کشف و شهود قدم نگذارد بجایی نمیرسد چه آنکه عقل و حقائق حاصله از سیر و روش عقل تا در معلوم خارجی فانی نشود و از مقام حجاب خارج نگردد درک حقایق محال است چه آنکه فکر و عقل حجابی بین انسان و واقع است و صورت حاصله از عقل حجابِ اللهِ الْاَکْبَرِ است و قیل الْعِلْمُ حِجَابُ الْاَکْبَرِ الْاَکْبَرِ حتی در مقام شهود هم شهود کامل عبارت است از فنای شاهد و مشهود بنحوی که سَالِکُ از کَلْفَتِ حَمَلِ مَشَاهِدِهِ خَلَّاصٌ شَوَد و فنای حقیقی باو دست دهد .

بند معقولات آمد فلسفی

شهبوار عقل عقل آمد صغی

.....

واضح است و معنی آشکار و لایح .

در الواح مبارکه الهیه در شرح این حدیث بیان فرموده اند آنچه را که برای عموم کفایت کند .

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لون میرزا آقا خان میفرمایند
قوله الاخلی " . . . ای متوجه بملکوت ابهیی . . . مقصود از -
عبارت حدیث ^خ حَرْفِ مَلْفُوظٌ نیست مقصود اینست که آنچه در
قرون اولی از فضایلِ عالمِ انسانی بِحَیْثُ ظَهُورِ پیوست و در -
عَرَضَةً شَهْوِیَّةً جلوه نمود از علوم و فنون و مخترعات و اکتشافات
و مشروعات و اسرار کاینات و حقایق موجودات کُلِّ بِمَنْزِلَتِهِ
و حرفست اما آنچه بعد از ظهور قائم ظاهر خواهد شد
از اسرار عالم و حقایق اشیاء و صنایع و بدایع و معلومات
عالم انسانی سِرِّ مکنون و رمز مَصُونِ بِمَنْزِلَتِهِ بیست و پنج حرف
چنانچه ملاحظه مینمائی که بعد از ظهور قائم چه امور عظیمی
حاصل شده است که جمیع آنچه در سابق معلومات عالم
انسانی بود مقابلی با یکی آن نمی نماید در مادیات ملاحظه
کن که عنوان روحانیات است مثلا جمیع اختراعات عالم انسانی
و اکتشافات مادی در قرون اولی مقابلی بیک قوه تَلْفِرَافِی
فَنُوغِرَافِی تَلْفُونِ قوه کهریائی و مخابره بدون وساطت سیم
نمیکنند و قس علی ذلک و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس
در مائده آسمانی بیانات مبارکه دیگر نیز در این خصوص نقل

الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا

از احادیث مشهوره که اغلب علمای شیعه آن را روایت
کرده اند یکی همین حدیث است که در بحار الانوار مرحوم
مجلس و در عوالم بحرینی و در کتاب یَبُوع و کتاب غایب
المرام بحرینی و نجم الثاقب نوری و کفایة الموحدین طبرسی
و سایر کتب معتبره که اینک در نزد نگارنده موجود و از پنجاه
کتاب متجاوز است این حدیث نقل شده است نگارنده در اینجا
از بحار الانوار مجلسی جلد سیزدهم که مخصوص غیبت است
این حدیث را نقل میکنم ، مجلسی در باب سیرت و اخلاق
قائم از خرایج نقل فرموده موسی بن عمر عن ابن محبوب عن
صالح بن حمزه عن ابان عن ابی عبد الله ع قال العلم سبعة
و عِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ
النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرِ الْحَرْفَيْنِ فَاِذَا قَامَ قَائِمُنَا اَخْرَجَ الْخَمْسَةَ
وَ الْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبِيشَا فِي النَّاسِ وَ هَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى
بِيشَا سبعة و عشرين حرفا انتهى .

در روایات مختلفه و نسخ متعدده بعضی از الفاظ نسخهها
با بعضی دیگر مختصر فرق دارد ولی بهر حال مقصود

شده است ، حضرت ابوالفضایل گلیگانی هم مقاله ای در شرح این حدیث بعنوان یکی از احبای الهی مرقوم فرموده اند که در اصفهان چاپ عکسی شده و نسخه اش در دسترس است .

علم فلسفه

اشتقاق کلمه فلسفه را از کلمه یونانی فیلا سופا میدانند که بمعنی دوستدار حکمت است در تعریف فلسفه سخن بسیار گفته اند و آن را عبارت از علم بحقایق اشیا علی ما هی علیہ بقدر الطاقه البشریه دانسته اند و سخنان دیگر نیز فرموده اند فیلسوف معروف شرق ملا صدرا ی شیرازی در اول اسفار اربعه که از مهمترین تألیفات او محسوبست در باره فلسفه چنین فرمود است قوله : " اعلم ان الفلسفه استکمال النفس الانسانیة بمعرفه حقایق الموجودات علی ما هی علیها والحکم بوجودها تحقیقا بالبراهین لا أخذاً بالظن والتقلید بقدر الوسع الإنسانی وان شئت قلت نظم العالم نظماً عقلیاً علی حسب الطاقه البشریه لیحصل التشبه بالبارئ تعالی ولما جاء الإنسان کالمعجون من خلطین صوره معنویه امریه و مادیه حسیه خلقیه و کانت لنفسه ایضاً جهتها تعلق و تجرد لا جرم اقتضت الحکمه بحسب عمارة النشأتین باصلاح القوتین الکی

خداست که قادر است مانند و مثل شما را خلق کند " اولیس الذی خلق السموات والأرض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلئی و هو الخلاق العلیم " (سوره یس)

نوع چهارم که در باره بعث و حشر در قرآن استدلال فرموده مربوط به اینست که نیکوکار باید مکافات اعمال خود را ببیند و خطا کار باید بمجازات برسد و باید هر کدام از دیگری جدا بشوند و آیات مربوط باین موضوع در سوره یونس و سوره طه و سوره ص و امثال آن نازل شده که از نقل آنها صرف نظر کردم .

نوع پنجم استدلال خداوند در قرآن مجید برای اثبات بعث و حشر استدلال به احیاء موتی است در این دنیا که دلیل بر صحت بعث است مانند خلقت آدم در اول بار و مانند داستان زنده شدن مقتول در دوره موسی پس از آنکه گوشت گاو را ببدن مرده زدند که در سوره بقره ذکر آن آمده است و خداوند پس از نقل این داستان میفرماید " کذلک یحیی الله الموتی " یعنی همانطور که خداونده زنده کرد این مقتول را تا قاتل خود را معرفی کند همینطور مردگان را هم زنده میکند در قیامت و نیز داستان زنده شدن عزیز بعد از مرگ که فرمود " أو کالذی مر علی قریه وهی خاویه علی عروشها ... " و نیز داستان یحیی و عیسی ع که در قرآن وارد شده است

همه اینها دلیل است بر امکان حشر و بعث و مانند قصه اصحاب کَهِف و داستانِ آیوب که خداوند اهلِ او را با و باز گردانید یعنی پس از مرگ آنها را زنده کرد همه اینها دلیل است بر حشر و بعث و همچنین عیسی که با مر خدا مردگان را در این دنیا زنده میکرد همین عمل دلیل است بر احیاء اموات در حشر و بعث و داستان طیرِ عیسی که از گل میساخت و زنده میشد اینها همه دلیل بر اثبات بعث و حشر است که در قرآن ذکر شده و بدانها استدلال شده است بر صحت حشر و بعث. . . و بعد از اینها امام فخر رازی فرموده است که خداوند در قرآن منکرین حشر و نشر را کافر نامیده است چنانچه فرموده " . . . أَكْفَرْتُم بِالَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ شَيْئِي" که وجود یافته البته ممکن الوجود بود زیرا اگر متمتع الوجود بود هرگز وجود نمی یافت و بنا بر این وجود چنین شیئی در مرتبه اول دلیل بر امکان وجود او در مرتبه ثانی هم خواهد بود حال اگر کسی بگوید که خداوند که این شیئی را در اول بار خلقت کرد در دومین مرتبه خلق نمیکند و حشر و بعث نیست ناچار است بگوید که یا خداوند عاجز از خلقت شیئی ممکن الوجود است فی نفسه یا آنکه خداوند جاهل است و نادان زیرا نمیتواند اجزاء بدن یک شخص را از شخص دیگر جدا کند و چنین مطلبی که منجر به عجز و جهل خدا میشود

اشیاست از طریق شهود و کشف فقط و دلائل عقلی را اهمیت ندهند و گویند :

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود
 و در این باره سخن ها گفته اند و براهین فلاسفه را مردود دانسته و مورد اعتراض قرار داده اند مانند حجة الاسلام محمد غزالی که در کتاب تهافت الفلاسفه که اینک در نزد من حاضر است بسختی فلاسفه را مورد حمله و اعتراض قرار داده و فیلسوف معروف اندلس این رشد هم در مقابل او قیام کرده و از فلاسفه دفاع نموده و بر رد کتاب تهافت الفلاسفه کتابی بنام تهافت التهافت نگاشته و سخت به حجة الاسلام حمله نموده و غوغائی برآه انداخته است و اگر مجالی بود در این مقام از هر دو کتاب نمونه هایی نقل میکردم و لکن مقام مقتضی نیست از طرف دیگر جمعی هم برد و اعتراض بصوفیه برخاسته و با آنان حمله کرده و سخنان زشت و زیبا فراوان گفته اند مانند کتاب تلبیس ابلیس این جزوی و کتاب رد بر صوفیه که یکی از متأخرین نگاشته و سخنان مجلسی مرحوم در باره صوفیه در بحار الانوار و غیره و سخنان شیخ احمد احسائی که بسختی با صوفیه معارضه کرده و حتی با فلسفه نیز مخالفت داشته و در شرح مشاعر و شرح عرشیه ملا صدرا همه

جا او را مردود کرده و با استشهاد اخبار و احادیث بیانات او را دور از حقیقت دانسته و گاهی از ملاصدرا تعبیر به ملا ظهراً کرده و محیی الدین صوفی مشهور را مُمِیت الدین گفته و ملا محسن فیض کاشانی را مُسْتَعِی کاشانی نام برده و اصطلاحات فلاسفه را بهم آمیخته و وجود و ماهیت هر دو را اصیل پنداشته با آنکه فلاسفه یا باصالت وجود قائلند مانند ملاصدرا و حاجی سبزواری و امثالهما و یا باصالت ماهیت قائلند مانند شیخ الاشراق شهاب الدین سهروردی مقتول در حلب و ملا عبد الرزاق لاهیجی ملقب به فیاض داماد ملاصدرا و غیرهما و حاجی سبزواری در شرح منظومه در بحث اصالیف الوجود اشاره باین گفته شیخ احمد کرده و فرموده است قوله : " وَلَمْ يَقُلْ أَحَدٌ مِنَ الْحُكَمَاءِ بِإِصَالَتَيْهِمَا مَعًا لِذَلِكَ أَنَّ أَصْلِيَيْنِ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ كُلُّ شَيْءٍ شَيْئَيْنِ . . ." و در حاشیه فرموده قوله " وَمَنْ عَاصَرْنَا مِنْ الَّذِينَ لَمْ يَهْتَبِرُوا الْقَوَاعِدَ الْحِكْمَةَ مَنْ يَقُولُ بِإِصَالَتَيْهِمَا قَائِلًا فِي بَعْضِ مَوْلَفَاتِهِ إِنَّ الْوَجُودَ مَصْدَرُ الْحَسَنَةِ وَالْخَيْرِ وَالْمُهْمِيَّةُ مَصْدَرُ السَّيِّئَةِ وَالشَّرِّ وَهَذِهِ الصَّوَابُ رُأْمُورٌ أَصْلِيَّةٌ فَمَصْدَرُهَا أَوْلَى بِالْإِصَالَةِ وَأَنْتَ تَعَلَّمُ أَنَّ الشُّرُورَ أَعْدَامٌ مَلَكَاتٌ وَعَلَى الْعَدَمِ عَدَمٌ فَكَيْفَ لَا تَكْفِيهِ الْمُهْمِيَّةُ الْإِعْتِبَارِيَّةُ . " انتهى .

بازی سخن در این باره یعنی فلسفه بسیار است و حاج کریم

خان کرمانی در ارشاد العوام شرطی بودن بحقیقت معراج را دانستن علوم مختلفه و از جمله علم فلسفه دانسته است و جمالقدم در ایقان مبارک باین موضوع تصریح فرموده اند برای تحقیق بذیل ارشاد العوام و معراج سید لولاک و علم کیمیا و علم سیمیا و سایر مواضع در این کتاب مراجعه شود .

فرقه متکلمین نیز دلائل عقلیه را مُحَكَم و متین دانند و لکن مادام که با اصول و احکام شرع الهی مطابقت کند و اگر دلیل عقلی مُنَجَّر بمخالفت با حکم شرعی شود از درجه اعتبار ساقط است و متکلمین معروف مانند خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در فن کلام کتابها تصنیف کرده اند چنانچه خواجه نصیر کتاب تجرید العقاید را نگاشته و علامه جلی از علمای شیعه و ملا علی قوشچی از حکمای اهل سنت بآن کتاب شرح نوشته اند و همه این کتب مطبوع و منتشر است بهر حال فلسفه اشراقی و مشائی و رویه متکلمین و صوفیه همه بر مبنای عقل است و البته فرق و امتیاز با هم دارند که شرح آن مجعلاً نگاشته شد ، خلاصه آنکه علم فلسفه علم بحقایق اشیا است آنطوری که اشیا هستند منتهی بقدری که طاقت و توان بشری اجازه میدهد .

این ادعای آنهاست که چنین میگویند و خود را عالم بحقایق میدانند اما امروز بطلان اکثری از آراء فلسفی قدما ثابت

شده مخصوصا فلسفه طبیعی که بکلی از درجه اعتبار ساقط است و در قدیم هم فلسفه در نظر ارباب کشف و شهورا همیتی نداشته است . شیخ عطار فرموده

کاف کفر ایجان بقدر المعرفه

خوشترم آید ز فناء فلسفه

در مثنوی مولوی هم از اینگونه تعریضات بفلاسفه بسیار است از جمله فرموده در جلد اول :

ظاهر الفاظشان توحید و شرع

باطن آن هم چو در نان تخم صرع

فلسفی را زهره نی تا دم زند

دم زند دین حقش بر هم زند

و نیز در جلد ششم فرموده :

هرکه دوراند از تر او دور تر

وز جنین گنجست او مهجور تر

فلسفی خود را ز اندیشه بکشست

گوبد و کاو را سوی گنجست پشت

گوبد و چند آنکه افزون میدود

از مراد دل جدا تر میشود

و در مجلد چهارم فرموده :

فلسفی را سوخت خاکستر شد او

متقی را ساخت تازه تر شد او

و در جلد اول فرموده :

فلسفی کاو منکر حنانه است

از حواس انبیا بیگانه است

فلسفی گوید ز معقولات دون

عقل از دهلیز میماند بیرون

فلسفی منکر شود در فکر و ظن

گو بر و سر را بر آن دیوار زن

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

فلسفی مر دیورا منکر شود

در همان دم سخره دیوی بود

گر ندیدی دیورا خود را ببین

بی جنون نبود کبودی بر جبین

هر کرا در دل شک و بی جانی است

در جهان او فلسفی پنهانی است

مینماید اعتقاد او گاه گاه

آن رگ فلسف کند رویش سیاه . . . الخ

و از این قبیل در مثنوی مولوی بسیار است .^۱

شیخ بهائی عاملی در شیرو شکر و سایر گفته های خود از این

قبیل سخن بسیار دارد چنانچه فرموده :

ای مرکز دایرهٔ امکان

وی زُبْدَهُ عَالَمِ کَوْنٍ وَ مَکَانَ

الی قوله علیه الرحمه :

درسی ۳۰ درسی ز کلام خدا

رهبر نشدت بطریق هدی

از سی بجهل چو شدی واصل

جز جهل نشد ز جهل "ع." حاصل

الی قوله :

در علم رسوم چو دل بستنی

بر آوجت اگر که برسد پستی

راهی ننمود اشاراتش (۱)

دل شاد نشد ز بشاراتش

تاکی ز شغاش (۲) شفا طلبنی

وز کاسه زهر دوا طلبنی ؟

علمی بطلب که کتابی نیست

یعنی نوقسی است خطابی نیست

(۱) اشارات : از کتب بوعلی سیناست در فلسفه

(۲) شفا : از کتب بوعلی سیناست در فلسفه

علم رسمی همه خسران است

در عشق آمیز که علم آنست . الخ

و نیز فرموده :

علم نبود غیر علم عاشقی

ما بقی تلبیس ابلیس شقی

علم چبود آنکه ره بنمایدت

زنگ گمراهی زدل بزدایدت . . . الخ

و از این قبیل بسیار است .

الْعِلْمُ نَفْطَةٌ كَثَرَهَا الْجَاهِلُونَ

این بیان مبارک از کلمات قصار منسوب بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام است و مقصود آنکه چون مردم نسبت بواقعیت و نفس الامر جاهل و نادانند و اطلاعنی از حقیقت اصلیه ندارند لهذا هرکدام مطابق ادراک و فهم خود چیزی می اندیشند و نام آن وهم و اندیشه خود را حقیقت میگذارند و لهذا اختلاف و کثرت نسبت بنقطهٔ واحده حقیقت و علم پیدا میشود و سبب این اختلاف و کثرت احوال در باره نقطهٔ واحده علم و حقیقت همانا جهل مردم نسبت

بواقعیت و نفس الامر است .

نقطه علم و حقیقت واقع همان است که مظاهر مقدسه الهیه میفرمایند زیرا آنها بعلم الهی بحقایق اشیا و نقطه واحد علم و حقیقت مطلعند و سایر مردم نادان آنچه بگویند حقیقت نیست مجاز است ، علم نیست جهل است ، جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان در این باره چنین فرموده اند قوله تعالی : " آن جواهر وجود مقدسند از کل این علم های مجموع و منزهند از جمیع این کلمات محدوده . . . هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم همانست و العلم نقطه کثرها الجاهلون دلیل بر آن
انتهی .

الْعِلْمُ نُورٌ

يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَشَاءُ

این حدیث را مرحوم مجلسی علیه الرجمه در مجلس اول بحار الانوار صفحه ۶۹ طبع کمیاتی نقل فرموده است و مرحوم فیض کاشانی در کتاب قره العیون در ذیل عنوان " اِشَارَةٌ إِلَى طَرِيقِ تَحْصِيلِ الْحِكْمَةِ وَقَلْبِ أَهْلِهَا " نقل فرموده

بقوله رَه وَ فِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ . انتهى صاحب کتاب طرائق الحقایق مرحوم نایب الصدر در مجلس اول آن کتاب نیز این حدیث را نقل کرده و نص آن چنین نگاشته است " الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَشَاءُ . . . خلاصه آنکه جمعی بجای مَن يُرِيدُ مَن يَشَاءُ نقل کرده ، جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان شریف بعد از تشریح مقام علم مآثر الهی میفرمایند قوله تعالی " هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم همان است و الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَتُهَا الْجَاهِلُونَ دَلِيلٌ بِرَأْسِهَا وَالْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَشَاءُ مُثَبِّتِ اَيْنَ بَيَان . . . انتهى .

علم های معموله

مقصود دانش و علم بشری است و چون بشر از واقعیت و نفس الامر خبر ندارد و بحقایق اشیا و موجودات آگاه نیست لهذا بخیال خود در باره حقایق اشیا سخنانی گفته و از مشاهده شئون و آثار موجوده منبعثه از حقائق اشیا که بشر از آن بی اطلاع است بصرف وهم قوانین مخصوصه وضع کرده و آن را حقیقت پنداشته و هرچه را با

اوهام خود که آن را حقیقت میپندارد مخالف به بیند اعتراض میکند و از قبول آن امتناع میورزد " الْعِلْمُ نَقْطَةٌ كَثْرَهٌ الْجَاهِلُونَ " و علت اصلی بروز و ظهور اختلاف در آراء و عقاید علما و دانشمندان همین است زیرا از نفس الامری خبرند و اوهام خود را حقیقت می شمارند و چون افکار و نظریات هر يك با دیگری مخالفت دارد لهذا بین آنان در عقاید و آراء اختلاف حاصل میشود و هر يك سخنی میگوید و گفته خود را حق میپندارد و دیگران را باطل می شمارد از این جهت باین گونه اوهام که نام آن را علم گذاشته اند جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان علمهای مجعوله اطلاق فرموده اند علم حقیقی عبارت از علم الهی است و علم الهی علم مشاهده هر متدسه است و هر چه با علم الهی مخالف باشد از علوم مجعوله محسوب است چنانچه در کتاب ایقان در همین بحث و موضوع میفرمایند قوله تعالی . . . هر چه از آن معادن حکمت الهی و مسخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم

همانست . انتهى

به ذیل " الْعِلْمُ نَقْطَةٌ " و ذیل " الْعِلْمُ نَوْرٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ . . . " در این کتاب مراجعه شود .

در ضمن تعالیم مبارکه لزوم تطابق دین با علم و عقل موجود است مقصود از علم که دین باید با آن مطابق باشد بفرموده

حضرت عبدالیهاء علم الهی است و مقصود از عقل کلی الهی است بعضی گمان کرده اند که مقصود از علم و عقل که دین باید با آن مطابق باشد علم ناقص بشری و عقل جزئی انسانی است با آنکه چنین نیست و در خطابات مبارکه صریح است که دین باید با علم الهی و عقل کلی الهی مطابق باشد و این مطلب را من در کتاب پیام ملکوت در جزوه تطابق دین با علم و عقل در ضمن بابی مخصوص قرار داده ام و عین بیان مبارک را که فرموده مقصود از علم الهی و مقصود از عقل کلی الهی است درج کرده ام و در مقامی میفرمایند اگر از تعالیم دین چیزی باشد که با علوم بشری مخالف بنظر بیاید موجب آن نقصی است که در علم بشری است و قانون دین الهی مبرا از نقص است شما میتوانید این بیانات مبارکه را در پیام ملکوت مطالعه کنید .

متابعت از علم الهی و عقل کلی الهی سبب حفظ وحدت من جمیع الجهات در بین افراد است و هرگاه نفسی بخیال خود مطلبی را بگوید و بوهم خویش گفتاری را حقیقت پندارد و آن را منتشر سازد بدون آنکه مراعات تطبیق آن را با بیانات مظاهر مقدسه بنماید البته سبب اختلاف میشود جمعی گفته او را قبول میکنند و جمعی مردود می شمارند و فکر و گفته دیگری را اظهار میکنند و همین مسئله اعراض از علم الهی

که عبارت از تعالیم مظهر امرالله است سبب میشود که حقیقت^۱ مستور میماند و اوهام و افکار شخصی جای گزین حقیقت^۲ میگردد و لهذا اختلاف ایجاد میشود علمای یهود یا مسیحی و غیرهم چون اوهام و افکار شخص خود را حقیقت دانستند و از متابعت علم الهی که فرموده مظهر امرالله است اعراض کردند لهذا دچار تقالید موهومه شدند و اگر عقاید خود را با علم الهی و عقل کلی الهی یعنی دستورات و فرمایشات مظهر امرالله تطبیق میدادند هرگز اختلافی ایجاد نمیشد پس دینی را که آنها و مریدان آنها پیروی میکنند تقالید است و بسا علم و عقل مطابق نیست یعنی با علم الهی و عقل کلی الهی که عبارت از فرمایشات و دستورات مظهر امرالله مخالفست دارد با آنکه دین حقیقی واقعی آنست که با گفته مظهر امرالله که صاحب علم الهی و عقل کلی الهی است مطابق باشد نه با اوهام و گفته های پیشوایان که ناشی از علم ناقص و عقل جزئی است زیرا اوهام پیشوایان از قبیل علوم معموله است و ابداً ربطی با علم الهی ندارد .

اینست مقصود از لزوم تطبیق دین با علم و عقل که در بیانات مرکز میثاق الهی مصرح و آشکار است .

در این مقام باید متذکر شد که یاران الهی فنون و صنایع را با علوم اشتباه نفرمایند ، صنایع و فنون ربطی به بحث

ما ندارد و هر فن و صنعتی بجای خود درست و مستور استفاده است و ابداً در باره فنون و صنایع تطابق با دین لزوم ندارد زیرا مورد بحث ما قرار نمیگیرد بلکه مقصود علوم است که ناشی از تفکرات پیشوایان است مانند عرفان حق و علم به مقام انسان و علم به نشأه روح و غیرها که حقیقت آن در بیانات مظهر امرالله ذکر شده و ماورای آن آنچه گفته شود و با گفته مظهر امرالله تطابق نداشته باشد از درجه اعتبار ساقط است و موجب ضلالت و گمراهی است چنانچه از قبل بیان مبارک جمالقدم جل جلاله را از کتاب ایقان نوشتم که فرموده

قوله تعالی :

" هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانسی ظاهر میشود علم همان است . " انتهى

و مقصود از تطابق دین با علم هم تطابق با همین علم است که فرموده اند و آنچه از مقوله این علم نباشد مورد نظر نیست

هَذَا هُوَ الْحَقُّ وَمَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِينُ . و در کتاب ایقان در ضمن همین موضوع میفرمایند قوله تعالی : چون معنی علم را ادراک ننموده اند و افکار معموله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده اسم آن را علم گذاشته بر مبداء علوم وارد آورده اند آنچه دیده اید و شنیده اید . " انتهى

و نیز در ایقان مبارکی میفرمایند قوله العزيز " الحمد لله

سُبْحَاتِ جَلالِ را به نَارِ جَمالِ محبوبِ سوختیم و جز مقصود
 در قلب و دل جا ندادیم نه بعلمی جز علم با و متمسکینم و نه
 بمعلومی جز تجلی انوار او مُتَشَبِّثٌ . . . و نیز فرموده :
 " الْيَوْمُ مَتَفَمِّسَانِ بَحْرِ عِلْمٍ صِدَائِي وَ سَاكِنَانِ فُلْكِ حِكْمَتِ
 رَبَّائِي مَرْدَمِ رَا از تحصیل این علوم نهی میفرمایند و صدور
 منیرشان بحمد الله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این
 حُجَبَاتِ حِجَابِ اکْبَرِ را که میفرماید الْعِلْمُ حِجَابُ الْاَكْبَرِ بِنَارِ
 مَحَبَّتِ يَارِ سوختیم . . . الخ . انتهى

و نیز در ایقان شریف میفرمایند قوله تعالی " لثَالِي عِلْمِ رَبَّائِي
 جز از مَعْدِنِ الهی بدست نیاید و رَائِحَةُ رَبِحَانِ مَعْنَى
 جز از گلزارِ حَقِيقِي استشمام نشود و گلهای علوم اجدیّه جز
 از مدینه قلوبِ صافیه نروید وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِأَرْزَنِ
 رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ اِلَّا نَكْدًا . . . " انتهى .
 (به ذیل همین آیه در این کتاب مراجعه شود .)

علی برغانی (ملا)

از جمله علمائی که نامشان در ایقان شریف نازل شده
 و جزو مؤمنین حضرت رَبِّ اَعْلَى جَلَّ ذِكْرُهُ بوده یکی جناب

ملاعلی برغانی است که برادر حاجی ملا تقی و حاجی ملا
 صالح برغانی است حاجی ملا تقی همان است که با شیخ
 احسائی مرحوم مخالفت کرد و او را تکفیر نمود و شرح آن در
 کتاب قِصَصِ الْعُلَمَاءِ تَنَكُّبُنِي بتفصیل مذکور است و بالاخره
 در سال ۱۲۶۳ هـ قزوین بقتل رسید و پس از قتل
 او هنگامه ها بر پا شد که در تاریخ امر مسطور است و حاجی
 ملا صالح پدر حضرت طاهره قره العین است که مردی مجتهد
 و سلیم النّفس بود و در اواخر ایام به کربلا مهاجرت کرده
 و معتکف شد و روزی که در حرم مطهر سید الشهداء مشغول
 نماز بود ناگهان سکتّه کرده افتاد و او را بمنزلش بردند
 و وفات کرد .

برادر دیگرشان حاج ملاعلی برغانی بود که از شاگردان
 شیخ احمد احسائی بود و از علمای مشهور شیخیه محسوب
 میشد مشارالیه بکثرت عبادت معروف بود و در اواخر شب
 برمیخاست و به دعا و مناجات میپرداخت و زنجیری بگردن
 خود مینهاد و یکسر آن زنجیر به میخی که در سقف اطاق
 بود بسته بود که اگر در ضمن نماز و دعا خواب بر او غلبه
 کنند آن زنجیر مانع از خواب شود . مدتی در کربلا بود
 و بعد به ایران مراجعت کرد و در طهران اقامت نمود و سپس
 به کربلا مراجعت کرد و ثانیاً پس از مدتی به طهران برگشت

و در مباحثه ای که بین برادرانش با یک نفر از علما در محضر فتحعلی شاه در گرفت حاضر بود و بالاخره بحکم شاه برادران را از طهران اخراج کردند و شرح آن در قصص العلماء تنکابنی مسطور است ، بالاخره ملاعلی برغانی بامر مبارک حضرت اعلی مومن شد و نوشته ای از وی در این خصوص موجود است که صورت آن در مجلد سوم ظهورالحق جناب - فاضل مازندرانی مندرج است (ص: ۳۰۶ بیعد) و توقیعاتی از حضرت اعلی جل ذکره خطاب به وی نازل شده که او را به حکمت امر فرموده اند .

برای تفصیل به ظهورالحق مجلد سوم مراجعه شود . و نیز به قصص العلماء تألیف تننابنی مراجعه فرمائید .

علی بسطامی (ملا)

ملاعلی بسطامی به ثانی من آمن معروفست مشارالیه پسر از صعوب سید کاظم رشتی حسب الوصیه استاد بزرگوار با جمعی از اصحاب و تلامذه سید چند روزی در مسجد کوفه اعتکاف کرد و سپس بجستجوی محبوب و مقصود پرداخت و عاقبت به شیراز وارد شده در مسجد ایلخانی منزل کرد و بفراسد وجدان و نورانیت باطن حضرت محبوب را شناخت

و در آن ایام جناب باب البَاب اول من آمن در شیراز بود ملاعلی اهل یکی از قرای بسطام است ، بسطام بر سر راه خراسان قرار دارد و در جغرافیای قدیم نام این شهر آمده است . یا قوت حموی در معجم البلدان گوید : قوله " بسطام بالكسرم السكون بلدة كبرى بقومس علي جادة الطريق التي نيشابور بعد دامغان بمرحلتين . . . قرية كبرى شبيهة بالمدينة الصغرى منها أبو يزيد البسطامي الزاهد . . . و بها خاصيتان عجيبتان احدهما انه لم يربها عاشق ومن اهلها قط ومتى دخلها انسان في قلبه هوى وشرب من مائها زال العشق عنه والاخرى انه لم يربها رمد قط ولها ماء مرفيع اذا شرب منه على الريق من البحر و اذا احتقن به ابرء البواسير الباطنة وتنقطع بها رائحة العود ولو انه من اجود الهندي . . . وبها حياك صغار و ثابسات و ذباب كثير مؤذي . . . و رأيت قبر أبي يزيد البسطامي رحمه الله في وسط البلد في طرف السوق وهو أبو يزيد طيفور بن عيسى بن سروشان الزاهد البسطامي ومنها أبو يزيد طيفور بن عيسى بن آدم بن عيسى بن علي الزاهد البسطامي الأصغر . . . الخ

در جمله فرموده بسطام شهر بزرگی است در قلمرو دامغان بر سر راه نیشابور که دو منزل از دامغان میگذرد و برخی

گفته اند قریه بزرگی است که هم چون شهری کوچک است ابویزید
 بسطامی زاهد معروف از آنجاست و در بسطام دو امر
 عجیب موجود است یکی آنکه هرگز مردم بسطام عاشق نمیشوند
 و اگر هم عاشقی از خارج وارد بسطام شود و از آب آن بنوشد
 عشقش از بین میرود و دیگر آنکه هیچکس در آن شهر مبتلی
 به درد چشم نمیشود و آب بسطام تلخ است و اگر ناشتا
 کسی بیاشامد بوی بد دهان را علاج میکند و چون استعمال
 کند برای بواسیر نافع است عودی هندی را چون در آن گذارند
 بکلی بوی معطر آن زائل شود ، در بسطام مارهای کوچک
 پرنده موجود است و مگس بسیار دارد که ازیت میکند . . .
 من قبر ابویزید بسطامی را در وسط شهر دیدم در کنار
 بازار بود و نام او طیفور پسر عیسی است و ابویزید بسطامی
 ثانی هم اهل آنجا بود . . . الخ .

بایزید بسطامی طیفور از صوفیان معروف است که در باره حالات
 او حکایات بدیمه گفته اند و در تذکره الاولیای شیخ عطار
 و نَفحات الأنس جامی و روضات الجنات خوانساری و ریحانه
 الادب و نامه دانشوران ناصری و غیره شرح احوالش
 مسطور است ، وفات بایزید مزبور در سنه دو بیست و شصت
 و یک هجری قمری در هشتاد سالگی بوده و اشعاری از او
 در ریاض العارفین و مجمع الفصاحی هدایت طبرستانی ذکر

شده و در آتشکده آذر بیگدلی و لباب الالباب محمد عوفی
 و تذکره دولتشاهی و سایر تذکره ها مندرج است از جمله
 اشعار اوست :

ای عشق تو گشته عارف و عامی را
 سودای تو گم کرده نکو نامی را
 لعل لب میگون تو آورده بیرون

از صومعه بایزید بسطامی را

xxxxxx

مارا همه ره بکوی بد نامی باد
 وز سوختگان نصیب ما خامی باد
 ناکامی ما چو هست کام دل دوست

کام دل ما همیشه ناکامی باد

xxxxxx

دردا که دوی درد پنهانی ما
 افسوس که چاره پریشانی ما
 در دست کسانی است که پنداشته اند

آبادی خویشان ز ویرانی ما

xxxxxx

باری ملاعلی تحصیلات ابتدائی را در بسطام به پایان رسانید
 و چون پدر و مادرش اصرار داشتند در آغاز جوانی ازدواج

کرد و برای تکمیل تحصیل به مشهد رفت و بواسطه آشنائی با یکی از پیروان شیخ احمد احسائی جزو شیخیه درآمد و زن خود را در وطن گذاشت و بکربلا رفت و از محضر سید رشتی هفت سال استفاده کرد پدر و بستگانش بکربلا رفتند و با اجازه سید رشتی او را به بسطام بردند ولی او در وطن آرام نگرفت مجدداً بکربلا نزد سید رشتی شتافت و در حین وفات سید رشتی در بالین آن بزرگوار بود و پس از آن در شیراز بمحضر حضرت معبود شتافت و جزو حروف حق گردید حضرت رب اعلی جل جلاله در توقیعی میفرمایند قوله تعالی " . . . فَإِنِ فِي عِبَادِ اللَّهِ عِبَادٌ إِذَا سَمِعُوا آيَةَ يَوْمِنَا كَمَا آمَنَ عَلَيْهِ الْبِسْطَامِيُّ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِاسْتِمَاعِ آيَةٍ وَاجِدَهُ مِنْ دُونِ - طَلَبِ بَيْنِهِ . . . " باری ملاعلی مامور ابلاغ کلمه الله به علمای نجف و کربلا شد و توقیعی را باو عنایت کردند که به شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر بدهد ، نجفی پس از استماع کلمه استکبار کرد و عناد و مخالفت نمود و به ازیت ملاعلی اقدام کرد و حضرت اعلی در توقیع ثانی خطاب به شیخ محمد حسن فرمودند قوله تعالی : " إِنَّا بَعَثْنَا عَلَيْكَ مِنْ مَرْقَدِهِ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ لَوْ عَرَفْتَهُ لَسَجَدْتَ بَيْنَ يَدَيْهِ . . . " باری ملاعلی در آن حدود به تبلیغ پرداخت و عاقبت بواسطه اقدام علمای شیعه و هجوم عام مردم حکومت عثمانی او را اسیر

کرد و محبوسش ساخت و او را با آثار و کتب امری بیفداد فرستادند والی بغداد او را مدت شش ماه محبوس ساخت و او جمعی را در محبس تبلیغ کرد و جمعی هم در خارج بواسطه مطالعه آثار و کتب امریه او به امرالله محبت پیدا کردند و مؤمن شدند مانند شیخ بشیر نجفی که از علمای سنت بود و هفتاد سال داشت و شیخ سلطان کربلائی و شیخ محمد شبلی و عده ای دیگر که مؤمن شدند و بالاخره در بغداد مجلس بحثی تشکیل شد و جمعی از علمای سنتی و شیعه حاضر شدند و ملاعلی را از حبس در آن مجلس حاضر ساختند و او با قاضی دلائل پرداخت و علماء بانکار قیام کردند و او را تکفیر کردند و حکم نفی و قتل دادند و والی او را در حبس نگاه داشت و از باب عالی دستور خواست پس از مدتی حکم از اسلامبول رسید که او را روانه پایتخت کنند حاکم او را با جمعی مامور از راه موصل فرستاد و معلوم نشد که چه برای او پیش آمد و شهرت یافت که در محبس کرکوک در بین راه وفات کرده است و در جلد سوم ظهور الحق سواد مکتوبی از ایام مزبور موجود است که دلالت بر شهادت ملاعلی دارد ، نبیل زرنندی در تاریخ خود داستان ملا علی را با عبدالوهاب پسر حاجی عبدالمجید کازرونی نوشته است و شرح احوال ملاعلی را در چند موضع تاریخ خود

متفرقا نگاشته و آنچه ذکر شد از نوشته های او استفاده شده است .

جناب ابوالفضایل در کتاب کشف الغطاء از قول حاجی سید جواد کربلائی شرحی مفصل در باره ملاعلی بسطامی و ایمان حاجی سید جواد کربلائی نوشته اند که بسیار جالب است از جمله در کشف الغطاء میفرمایند قوله علیه الرحمه : " چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملاعلی بسطامی از شیراز به کربلا عودت فرمود و خبر تشرف خود و سایر احباب را به معرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر به ورع و تقوی و میکانست مرحوم بسطامی شایع و منتشر گشت و لکن جناب ملاعلی فقط بذکر لقب آن حضرت اکتفا مینمود و از ذکر اسم ابا و امتناع کُلّی میفرمود و میفرمود باب ظاهر شده و ما بحضرتش مشرف شدیم و لکن ما را از ذکر اسم مبارک که او کیست و از چه سلسله ای است و نام و نشان حضرتش چیست نهی فرموده اما قریب ندای او مرتفع شود و اسم و نسبش بر کلّ معلوم گردد خلاصه ولوله غریبی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظهور باب بود و هر کس چیزی میگفت و هر کس در اینکجه باب کیست گمانش بشخصی میسرفت و جایی که هیچکس گمان نمی نمود نقطه اولی جلّ ذکره بود زیرا بسبب جداشت

سن و اشتغال بتجارت احدی این گمانها را در حق ایشان نمیکرد و همه بالاتفاق گمان میکردند و یا اینته واثق و خاطر جمع بودند که باب علم الهی باید از بیوتات علم و معرفت باشد نه از صفوی اهل کسب و تجارت و اکثری خاصه شیعیان گمان مینمودند که او البته یکی از انابری تلامذۀ رشتی اعلی الله مقامه است باری بشارت جناب ملاعلی سبب اختلاف علمای عراق و هیجان عامه گشت و کیفیت به عریضی والی عراق رسید و والی حضرت بسطامی را از کربلا به بغداد طلبید و امر به حبس آن حضرت فرمود و در حبس نیز باخبار خلق و نشر آثار مبارک میپرداخت و حبس و منع سبب خوف و زجر آنجناب نگشت اخیرا بعد الاخذ والرّی حضرت بسطامی را به قسطنطنیه ارسال داشتند و در اثنای طریق وی را برتبه شهادت رسانیدند " انتهى .

جناب ملاعلی بسطامی نخستین شهید امر بدیع در خاک عراق است .

عوامل

مقصود کتاب عوالم العلوم والمعارف تألیف شیخ عبدالله

بن شیخ نورالله بحرینی است مشارالیه از شاگردان عالی رتبه

مرحوم علامه ملا محمد باقر مجلسی صاحب کتاب بحار الانوار است کتاب عوالم که نام اختصاری است نام اصلی آن "عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال" میباشد و آن را بنام جامع العلوم والمعارف... الخ نیز گفته اند، این کتاب کبیر بالغ بر یکصد مجلد است.

آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه " در مجلد پانزدهم در باره کتاب عوالم تفصیل و شرح کامل نوشته و از جمله سخنان وی در الذریعه این مطالب است که به فارسی اقتباس میشود و نقل میکنم... میگویند که کتاب عوالم بالغ یکصد مجلد است و تمامی مجلدات آن از قرار مسموع در شهر یزد موجود است، عوالم تألیف شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی است که از شاگردان ملا محمد باقر مجلسی بوده است بعضی از مجلدات کتاب عوالم بطبع رسیده که از آن جمله مجلد مَقْتَلِ آنست یعنی شرح شهادت حضرت حسین بن علی علیهما السلام که در سال ۱۳۱۸ هـ ق چاپ شده است و بنام کتاب عوالم العلوم والمعارف نامیده شده است و بعضی از مجلدات آن از قبیل احوال الحجة در تبریز موجود است... و از قول حاجی ملاعلی خیابانی تبریزی نقل کرده که گفته است از مجلد چهارم و یکم تا مجلد پنجاه و چهارم کتاب عوالم در نزد من موجود است و مجلد پنجاه

و چهارم در احوال حضرت حجة بن الحسن و مطالب ارجاع بقیات امام است... مجلد سی و نهم کتاب عوالم در باره احوال موت و عالم برزخ و نفخ صور است و آغاز این مجلد اینطور است: قوله الحمد لله الذي عزَّ وَّجَلَّ مِن انْ يَكُونُ لَهُ مَوْتُ أَوْ أَجَلٌ... الخ و مجلد سیزدهم کتاب عوالم مخصوص بمطاعن است و مجلد ۲۷ عوالم در باره خلق آسمان و زمین و امثالها است که معروف بالسما و العالَم است... برای تفصیل بیشتر بکتاب الذریعه جلد ۱۵ - مراجعه شود.

در مقدمه کتاب اصول کافی که در این ایام طبع و نشر شده ناشر آن در ضمن شرح کتب احادیث نام کتاب عوالم العلوم والمعارف را نیز ذکر کرده میگوید که این کتاب که بالغ بر یکصد مجلد است تألیف شیخ عبدالله بن نورالله بحرینی است که معاصر علامه مجلسی بوده است.

سید محمد باقر خوانساری نیز در کتاب روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات " بکتاب عوالم اشاره فرموده است قوله ره " الشیخ المحدث الماهر المتتبع الجلیل و المتبحر النبیل عبدالله بن نورالله البحرانی الذی هو صاحب الکتاب العوالم الکبیر فی جمع ما وجد عندہ من الاخبار الواردة عن موالینا الأطهار فی مجلدات جمه تربو علی

مَجَلَّدَاتِ كِتَابِ بَحَارِ الْأَنْوَارِ وَقَدْ كَانَ مِنْ تَلَامِيذِ صَاحِبِ الْبِحَارِ
... انتهى .

حدیثی را که جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان نقل فرموده اند از همین کتاب عوالم مُحدَثِ بکرانی است که تفصیلش را نوشتم سال وفات مُحدَثِ بکرانی صاحب عوالم بدست نیامد .

عوالمجمع و فرقی و توحید و تفریق

و تجرید و تجرید الهی را...

این بیان مبارک را در ضمن تشریح رجعت و مقام وحدت حقیقیه مظاهر مقدسه الهیه فرموده اند مقصود از مقام جمع مقام وحدت حقیقیه مظاهر مقدسه الهیه است که در این مقام نظر بشخص معین و ایهام و رسم و شئون خاصه نیست بلکه نظر بحقیقت واحد متجلیه در مرایای قلوب صافیه مظاهر مقدسه الهیه است که در باره این مقام فرموده

لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَمَقْصُودٌ مِنْ فَرْقٍ مَقَامٌ خُصُوصًا وَ شُئُونٌ خَاصَةٌ هَرِيكٌ مِنْ مَظَاهِرِ مَقْدَسَةِ الْهَيْبَةِ اسْتِ كَهْ مِنْ اِيْنِ جِهَتٍ بِأَهْمِ فَرْقٍ دَارِنْدِ فِي الْمَثَلِ اسْمٌ وَرَسْمٌ وَبَلَدٌ وَزَمَانٌ وَ مَخْتَصَاتٌ وَ عَادَاتٌ هَرِيكٌ بِأُيْغَرِي فَرْقٍ دَارِنْدِ كَهْ دَرِ اِيْنِ خُصُوصٌ فَرْمُودَه " تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ " وَ - مقصود از مقام توحيد نیز همان مقام جمع و وحدت حقیقیه است که مظاهر الهیه دارا هستند و شرح آن گذشت و مقام تفریق هم همان رتبه و مقام فرق است که ذکر شد و مقصود از مقام تجرید آنست که به حقیقت مظاهر مقدسه الهیه ناظر باشیم با قید تجرد از شئون خصوص که مخصوص آنان در عالم تفریق و فرق است و نظر بوحدت حقیقیه آنان داشته باشیم و مقام تجرید آنست که نظر بحدود مخصوصه و شئون خاصه جسمانیه هریک از مظاهر مقدسه الهیه داشته باشیم و مادام که بمقام جمع و توحید و تجرید مظاهر مقدسه الهیه نظر کنیم همه را یک حقیقت من بینیم و طلعت آخر همان طلعت اول و خاتم النبیین همان اول النبیین است بشرحی که در ایقان شریف نازل شده و شرح آن در ذیل خاتم النبیین در این کتاب مندرج است .

.....

یهود و هدایتِ جمعی دیگر از اقوام و ملل^۱ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
 برسالت مبعوث شد در قرآن مجید از آنحضرتُ بِالْقَابِ مبارکه
 وجیه ، روح الله و کلمه الله و مسیح و امثال آن تعبیر
 فرموده است و مسیحیان آن حضرت را ابنُ الله و پسر خدا
 و پسر انسان و اَقْنُومُ ثالث گویند ، مطابق مُعْتَقَدَاتِ مَسِيحِيَّانَ
 و مسلمین حضرت مسیح از روح القُدُس متولد شد و پسر
 جسمانی ظاهری نداشت و مادرش مریم عذراً از روح القُدُس
 حامله گردید ، در قرآن مجید میفرماید " فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا
 رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا " یعنی ما روح خود را بسوی
 مریم فرستادیم و آن روح در مقابل مریم بشکل انسانی زیبا
 با اندام متناسب مجسم گردید در باره این موضوع سخن بسیار
 است و در امر مبارک در الواح حضرت عبدالبهاء تولد آن
 حضرت از روح القُدُس تصدیق شده و آن را در لوح مبارک
 رَحْرِقِ عَادَتٍ بیان فرموده اند قوله الاحلی " وَلَكِنَّ مَظَاهِرَ
 الْوَحْيِ وَ مَطَالِعِ الْإِلَهَامِ وَ مَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ مَنَابِعِ فَيْضِ رَبِّ الْعِبَادِ
 مُشَابِهِينَ وَ مَقْسِيْنَ بِالْأَضَائِلِ مِنَ الطَّافَاتِ الْجِيَادِ وَ بِمَا
 أَنَّ الْعَوَامَّ كَالهَوَامِّ يَفْغَلُونَ عَن جَوْهَرِ الْبُرْهَانِ يَتَعَرَّضُونَ
 لِأُمُورٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَتَبَا لَهُمْ وَ لَأَوْهَامِهِمْ
 وَ سَحَقًا لِنَصَائِدِهِمْ وَ أَصْنَافِهِمْ وَإِنَّ لِلَّهِ خُرَافًا فِي الْعَادَاتِ
 وَ أَظْهَارِ الْآيَاتِ الْبَاهِرَاتِ فِي ظُهُورِ كَلِمَاتِهِ الْجَامِعَاتِ فَلَا يَجُوزُ

عوالم ربوبیه

مقصود عوالم غیبیه و روحانیه است که عالم مظاهر مقدسه
 الهیه است از جنبه حقیقت فائزه ای که متجلی در آن وجودات
 مقدسه است و عالم لاهوت و جبروت و ملکوت و عالم غیب و عالم
 انوار و امثالها همه از عوالم ربوبیه محسوبند .

عوالم ملکیه

مقصود جهان آفرینش و عرصه امکان است که مخلوق
 حق است و مستفیض از انوار فیض حضرت فیاض مطلق جل
 و علا . مراتب مختلفه جهان آفرینش را عالم ملک گویند
 در مقابل عالم ملکوت که عالم غیب و عالم امر است و عالم ملک
 را عالم ناسوت و عالم شهادت و عالم امکان نیز میگویند .

عیسی

حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام است که
 بعد از حضرت موسی ع برای هدایت بنی اسرائیل و قوم

لَمِنْ بَصْرَةٍ حَدِيدٍ أَوْ الْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَنْ يَجْعَلَ الْعَادَةَ
 الْمُسْتَمْرَةَ مِيزَانًا لِأَمْرِ اللَّهِ فِي آيَاتِهِ الْمُسْتَوْدَعَةِ وَالْمُسْتَقْرَّةِ حَيْثُ
 جَرَتْ عَادَةُ الْعَلِيكَ الْعَلَامِ أَنْ تَنْدَفِقَ نُطْقُهُ الْإِنْسَانِ مِنَ الْأَصْلَابِ
 وَتَنْعَقِدَ فِي الْأَرْحَامِ وَخَلَقَ الْمَسِيحَ رُوحَ اللَّهِ بِنَفْخِهِ مِنْ رُوحِهِ
 خَارِقًا لِلْعَادَةِ الْمُسْتَمْرَةِ الْمُسَلَّمَةِ بَيْنَ الْأَنَامِ وَهَلْ يَجُوزُ بَعْدَ
 وَضُوحِ هَذِهِ الشَّرُوحِ أَنْ يَتَوَقَّفَ أَحَدٌ فِي أَمْرِ اللَّهِ أَوْ يَحْنَجِبَ
 بِأَوْهَامِ الْمُرْتَابِينَ فِي ظُهُورِ آثَارِ اللَّهِ لَا وَرَيْكَ " انتهى (مكاتيب
 اول ص ۹۰) در مفاوضات نیز شرح مبسوطی در خصوص

ولادت مسیح از روح القدس بیان فرموده اند و این عبد در کتاب
 مائده آسمانی الواح مبارکه را که در این خصوص نازل شده
 در ذیل جمله " حمل مریم " نقل کرده ام مراجعه فرمائید .

یوسف نجار مردی بود که مردم او را در ظاهر پدر عیسی
 میدانستند و عیسی که قبل از بعثت حضرتش مقام مقدسش بر همه
 مستور بود تا سن ۲۹ سالگی در دکان نجاری پدرش یوسف مشغول
 کار بود و سپس مبعوث برسالت گردید و مدت سه سال دوره دعوت
 آنحضرت بطول انجامید و یهود و علمای آن فرقه با عراض پرداخت

و با اعتراض مشغول شدند و بانواع نسبتهای ناروا و تهمت های
 بیجا که بآن حضرت و پیروان بعد از او وارد می ساختند
 مردم را از توجه بحضرتش مانع میشدند تا آنکه پس از محاکمه
 شدید و عنیفی که شرحش در اناجیل اربعه مسطور است

حکم بقتل حضرتش کردند و به صلیب آویختند و بشرحی که
 در انجیل مسطور است آن حضرت را روز جمعه بصلیب زدند
 و ظهر جمعه شاگردان مسیح او را از صلیب پائین آورده دفن
 کردند و سه روز بعد از مردگان قیام فرمود و بشرحی که
 در اعمال رسولان مسطور است پس از چند روز در مقابل چشم
 مومنین آشکار شد و با آسمان صعود فرمود .

در قرآن مجید در سوره النساء میفرمایند " وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ
 وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ " یعنی مسیح را نکشتند و بدار نیاویختند
 بلکه بآنها مطلب اشتباه شد نظر بظواهر این آیه مسلمین
 معتقدند که خداوند حضرت مسیح را بکفاد آیه مبارکه مزبوره
 که در آن فرموده بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ از کشته شدن محفوظ
 داشت و به آسمان و بسوی خدا عروج داد مفسرین اسلام
 از سنت و شیعه سخنان بسیار در این خصوص گفته اند و
 نوشته اند که خداوند یکی از یهود معروض بمسیح را بشکل
 مسیح در آورد و یهودیان او را مسیح پنداشتند و بدارش
 زدند و از این قبیل سخن بسیار گفته اند و در تفسیر
 ابوالفتح رازی و تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشی
 و مجمع البیان طبرسی و تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر
 بیضاوی و تفسیر صافی ملا محسن فیض کاشانی و در بحار الانوار
 مرحوم مجلسی و کتب تواریخ مسلمین و مخصوصاً در تفسیر

کبیر امام فخر رازی در باره این مسئله شرح مبسوط موجود و طالبین باید بدان مراجع مراجعہ کنند .

در باره اناجیل اربعه و حواریون و شرح حال مریم مادر مسیح در ذیل هر یک از کلمات مزبوره شرح جداگانه مسطور است مراجعہ شود . در ریحیق مختوم هم شرح مبسوطی در باره مسیح و شهادت آن حضرت نوشته ام که شامل اطلاعات مفیده است و مراجعہ اش سبب روح و ریحان خواهد شد .

در قاموس کتاب مقدس در ذیل اسم عیسی و مسیح شرح مبسوطی موجود و مطالعه اش برای اطلاع کامل لازم و واجب است مسئله اقانیم ثلاثه و اتحاد لاهوت و ناسوت مسیح نیز از مسائل مهمه ای است که مورد بحث قرار گرفته و در کتب مسیحیین در این باره سخن بسیار گفته اند و بعضی از درک این مسئله اظهار عجز نموده و آن را از حدود تعقل انسانی خارج دانسته اند و داستان یوحنا ی قم الذهب که از قدیسین مسیحی است با طفلی که در کنار دریا نشسته بود و میخواست دریا را در کوزه ای جای دهد مشهور است که یوحنا باو فرمود ای طفل کار عجیبی میکنی که میخواهی دریا را در کوزه ای جای دهی طفل باو جواب داد که ای یوحنا قدیس کار تو از من عجیب تر است که در اینجا کنار دریا قدم میزنی و میخواهی حقیقت اتحاد اقانیم ثلاثه

را که چگونه یکی سه تا میشود و سه تا یکی میشود با عقل خود درک نمائی زیرا مسئله اقانیم مانند این دریا و عقل تو مانند کوزه ای است که من میخواهم دریا را در آن بریزم این داستان در کتب مسیحیین مسطور است و اما علت اینکه حضرت مسیح در بین مسیحیین و در انجیل به پسر خدا و ابن الله معروف شده است که یهود منتظر بودند مسیح موعود از اولاد داود نبی باشد مطابق بشارتی که انبیای بنی اسرائیل مانند حزقیل و اشعیا نبی داده اند و باید بر کرسی داود بنشیند و حکومت کند وقتی حضرت عیسی ع مبعوث شدند و بدعت یهود پرداختند یهود از شاگردان مسیح خواستند که نسب او را معلوم کنند که بد او میرسد و خصائص داود نبی را هم که باید در مسیح باشد یکایک نشان بدهند لهذا پیروان مسیح مانند متی و لوقا در صد برآمدند که برای اقطاع یهود در مسئله نسب عیسی که باید به داود برسد نسب نامه ای درست کنند و سلسله آباء عیسی را به داود برسانند لهذا متی در انجیل خود نسب نامه خاصی نوشته و لوقا هم در انجیل نسب نامه مخصوص دیگری که کمال تفاوت را با مندرجات انجیل متی دارد نوشته است و شرح آن مفصل و در محل دیگر این کتاب در ذیل موضوع معین بیان خواهد شد و چون در مزامیر داود و در

باب دوم آن صریح است که خداوند به داود فرمود :
 " ای داود تو پسر من هستی و من امروز تو را تولید نمودم "
 لهذا حواریون برای اقناع یهود حضرت مسیح را ابن الله
 نامیدند و خود آن حضرت هم بنص انجیل این معنی را
 تصدیق فرمودند تا فضائل داود در مسیح موعود که یهود
 معتقد بودند درست شود و تطبیق حاصل گردد و داستان
 تولد عیسی از باکره در انجیل متی و غیره مسطور است
 و باین داستانها جواب اعتراضات یهود را میدادند و حتی
 الامکان آنها را با مندرجات کتب انبیای یهود تطبیق
 میکردند چنانکه داستان تولد مسیح را که از باکره است با
 نبوت اشعیای نبی که در باب هفتم کتاب او مسطور است
 تطبیق کرده اند و جمله " باکره حامله شود " را اشاره به
 مریم دانسته اند و امثال آن بسیار است و تفصیل این جمله
 و اشباه آن در کتاب اظهار الحق شیخ رحمه الله هندی
 مسطور است متأسفانه صفحات کتاب حاضر حوصله گنجایش
 آنها را ندارد و باید بنفس کتاب مزبور مراجعه
 کرد .

.....

عیسی بن مریم روزی بر کرسی جلال

جالس شده و بنجات روح القدس بیاناتی

فرمودند که معنی آن اینست ...

این بیان مبارك که بتفصیل ذکر فرموده اند از حضرت
 ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع روایت شده که
 فرموده اند حضرت عیسی چنین فرمود و این حدیث را مرحوم
 مجلسی علیه الرحمه در مجلد پنجم بحار الانوار در ضمن
 باب مواعظ و حکم حضرت عیسی نقل فرموده است (طبع
 کمپانی ص ۳۴۶) قوله ره : " . . . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ قَالَ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فِي خُطْبَتِهِ قَامَ بِهَا فِي بَيْتِي
 إِسْرَائِيلَ أَصْبَحْتُ فِيكُمْ وَإِدَامِي الْجُوعُ وَطَعَامِي مَا تَنْبِيْتُ
 الْأَرْضَ لِلْوَحُوشِ وَالْأَنْعَامِ وَسِرَاجِي الْقَمَرُ وَفِرَاشِي التُّرَابُ
 وَسَادَتِي الْحَجَرُ لَيْسَ لِي بَيْتٌ يُخْرَبُ وَلَا مَالٌ يَتَلَفُ وَلَا وَلَدٌ
 يَمُوتُ وَلَا امْرَأَةٌ تَحْزَنُ أَصْبَحْتُ وَلَيْسَ لِي شَيْءٌ وَأَمْسَيْتُ وَلَيْسَ
 لِي شَيْءٌ وَأَنَا أَغْنَىٰ وَلِدِ آدَمَ " انتهى .

الإيمان كله " یعنی بحضرت رسول عرض کردند اگر شخصی باشد که دارای یقین باشد ولی گناه بسیار از او سر بزنند و شخصی دیگر باشد که شب و روز عبادت کند ولی بمرتبه یقین نرسیده باشد کدام یک مقامش بالاتر و بهتر است حضرت رسول فرمودند هر فردی از اولاد آدم ناچار دارای گناهان بسیار است و لکن شخصی که دارای عقل ذاتی و غریزی است و بسجیت یقین آراسته از گناه بر او باکی نیست زیرا چون گناهی از او سر بزند پشیمان شود و توبه کند و از خداوند آمرزش طلبد و گناهان را از بین ببرد و فضل الهی سبب شود که داخل بهشت گردد و نیز فرمودند ایمان نامل عبارت از یقین است و از حضرت صادق روایت کرده که فرمودند لیسر شیعی الأوله حد قیل فما حد التوکل قال الیقین قیل فما حد الیقین قال ان لا یخاف مع الله شیئاً . امام صادق فرمودند برای هر چیزی در این عالم رتبه کمالی مقدر شده ، عرض کردند رتبه نامل توکل چیست ؟ فرمودند یقین رتبه نامل توکل است ، عرض کردند آخرین رتبه یقین کدام است فرمودند یقین نامل آنست که بنده خدا از هیچ چیز ترس نداشته باشد و فقط از خداوند بترسد و بس و چون خدا با اوست از هیچ چیزی بیمناک نشود و فرمودند ان الله بعدله و قسطه جعل الروح و

عین الیقین حق الیقین نور الیقین

این سه رتبه از مراتب یقین است و بعبارت دیگر هم ذکر شده است یعنی علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و در اخبار مرویه از ائمه اطهار و حضرت رسول ص و در آیات قرآن باین مراتب تصریح شده است ، در قرآن مجید سوره التکاثر میفرمایند قوله تعالی " کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ابوالفتح در تفسیر این آیه فرموده که یقین علمی باشد که حاصل آید پس از شك ، و در باب معارف و تحقیق در یقین و مراتب آن سخن بسیار است علامه فیض کاشانی ره در کتاب الحقایق باب پنجم شرحی مبسوط در باره یقین آورده است از جمله فرموده :

" قال النبی ص لَمَا قِيلَ لَهُ رَجُلٌ حَسَنُ الْيَقِينِ كَثِيرُ الذُّنُوبِ وَرَجُلٌ مُجْتَهِدٌ فِي الْعِبَادَةِ قَلِيلُ الْيَقِينِ فَقَالَ ص مَا آدَمِيٌّ إِلَّا وَلَهُ ذَنْبٌ وَلَكِنْ مَنْ كَانَ غَرِيزَتُهُ الْعَقْلُ وَسَجِيَّتُهُ الْيَقِينُ لَمْ تَسْرُهُ الذُّنُوبُ لِأَنَّهُ كَلَّمَا أَدْنَبَ ذَنْبًا تَابَ وَاسْتَغْفَرَ وَنَدِمَ فَتَكَفَّرَ ذَنْبَهُ وَيَبْقَى لَهُ فَضْلٌ يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ وَقَالَ ص الْيَقِينُ

الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَجَعَلَ الْمَهْمَ وَالْحُزْنَ فِي الشُّكِّ وَالسَّخَطِ " یعنی خداوند بعدل خود آرامش و آسایش جان و دل را در یقین و رضایت بخواست خدا قرار داده است و اندوه و غم را برای کسانی مقدر فرموده که در شک و ریب بسر برند و در خشم و غضب گرفتار شوند . . . " پس از ذکر احادیث متعدده مرحوم فین در همین کتاب الحقایق میفرماید " الْيَقِينُ أَنْ يَرَى الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مِنْ مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ وَلَا يُلْتَفِتُ إِلَى الْوَسَائِطِ بَلْ يَرَى الْوَسَائِطَ كُلَّهَا مُسَخَّرَةً لِأَحْكَامِ لَهَا " یعنی یقین عبارت از آنست که انسان در جهان بحق تعالی وَحْدَهُ ناظر باشد و او را مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ بداند و همه امور را در قبضه قدرتش بداند و باسباب و وسائط ظاهره ————— به بالا استقلال توجهی نداشته باشد و وسائط و اسباب را زمامدار امور خود نپندارد و برای وسائط و اسباب اثر و ثمر دخالت بالذات در امور قائل نباشد و بداند که همه چیز مُسَخَّرٌ اراده خداوند است بعد میفرماید " الْمُؤْمِنُونَ مُتَفَاوِتُونَ فِي قُوَّةِ الْيَقِينِ وَضَعْفِهِ فَمَنْ قَوِيَ مِنْهُمْ يَقِينُهُ فَعَلِمَتْهُ التَّبَرِّي مِنَ الْكَوْلِ وَالْقُوَّةِ إِلَّا بِاللَّهِ وَالِاسْتِقَامَةِ عَلَى أَمْرَالِهِ وَعِبَادَتِهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا قَدْ اسْتَوَتْ عِنْدَهُ حَالَةُ الْعَدَمِ وَالْوُجُودِ وَالزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ وَالْمَدْحِ وَالذَّمِّ وَالْعِزِّ وَالذُّلِّ لِأَنَّهُ يَكْرِى كُلَّهَا مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ " میفرماید مؤمنین در مراتب یقین

متفاوت اند بعضی دارای یقین قوی و بعضی صاحب یقین ضعیف هستند آنکه یقین وی قوی است علامتش آنست که در همه حال همه چیز را از خدا بداند و دیگران را دارای قدرت و قوت بشمارد بر امرالله استقامت داشته باشد و در ظاهر و باطن و جسم و روح خدای را عبادت کند دارای فقر برای او یکسان باشد و از کم و زیاد تفسیر حال ندهد مدح و ذم مردم برای او یکسان باشد و عزت و ذلت در نظرش یکسان جلوه کند زیرا میداند که همه این حالات از یک سر چشمه باو میرسد و از این قبیل تحقیقات در این باب بسیار فرموده است که باید باصل کتاب الحقایق مراجعه شود . علامه کلینی در اصول کافی باب مخصوصی برای یقین تعیین فرموده و احادیث بسیار در باره یقین ذکر کرده است و از جمله حدیث حارثه را روایت کرده که پیغمبر او را پرسید كَيْفًا أَصْبَحْتَ ؟ حالت چطور است ؟ عرض کرد أَصْبَحْتُ مُوقِنًا حَقًّا یعنی بدرجه یقین رسیده ام ، فرمود علامت یقین در تو چیست ؟ عرض کرد می بینم اهل بهشت را که در جنت متعمر هستند و اهل دوزخ را می بینم که در نار معدنند . . . الخ . و این حدیث را مولوی رومی به بهترین وجهی در مثنوی بیان فرموده است و این است قسمتی از آنچه فرموده (جلد اول مثنوی) :

گفت پیغمبر صباحی زبید را
 کیف اصبحت آی رفیق با صفا
 گفت عبداً موقناً باز اوش گفت
 کونشان از باغ ایمان گر شکفت
 گفت تشنه بوده ام من روزها
 شب نخفستم ز عشق و سوزها
 تا ز روز و شب جدا گشتم چنان
 که ز اسپر بگذرد نـوک سنان
 که از آن سو جمله‌ی ملت یکیست
 صد هزاران سال و یکساعت یکیست
 هست ازل را و ابد را اتحاد
 عقل را ره نیست زان سو افتقاد
 گفت از این ره کوره آوری بیار
 در خور فهم و عقول این دیار
 گفت خلقان چون ببینند آسمان
 من ببینم عرش را با عرشیان
 هشت جنت هفت دوزخ پیش من
 هست پیدا هم چو بت پیش شمن
 یک بیک و امیثناسم خلق را
 همچو گندم من ز جود آسیا

که بهشتی که و بیگانه کنی است
 پیش من پیدا چو ما و ماهی است
 این زمان پیدا شده براین گروه
 یوم تَبْيِضُ وَ تَسْوَدُ وَ جـــــوه
 جمله را چون روز رستاخیز من
 فاش میبینم عیان از مرد و زن
 هین بگویم یا فرو بندم نفس
 لب گزیدش مصطفی یعنی که بس
 یا رسول الله بگویم سر حشر
 در جهان پیدا کنم امروز نشر
 هَلْ مَرَا تَا پَرْدَه هَا رَا بَر دَر م
 تا چو خورشیدی بتابد گوهرم
 و انما یم روز رستاخیز را
 نقد را و نقد قلب آمیز را
 دوزخ و جَنّات و برزخ در میان
 پیش چشم کافران آرم عیان
 و انما یم حوض کوش را بجوش
 کاب برروشان زند بانگش بگوش
 و آن کسان که تشنه گردش می زیند
 و انما یم یک بیک را که کی اند

می بساید دوشان بر دوش من
 نعره هاشان میرسد در گوش من
 اهل جنت پیش چشم ز اختیار
 در کشیده يك بياك را در کنار
 دست يكد يگر زيارت می کنند
 وز لبان هم بوسه غارت میکنند
 کر شد این گوشم زبانگ آه آه
 از حنین و نعره واحسرتاه
 همچنين میگفت سرمست و خراب
 داد پیغمبر گریبانش بتساب
 گفت هين درکش که اسيت گرم شد
 عکس حق لا يستحي زد شرم شد

.....

این موضوع را چنانچه نوشتم علامه کلینی در اصول کافی کتاب
 الايمان والكفر در باب حقیقه الايمان والیقین روایت کرده
 و فرموده است : اسحق بن عمار گفت از حضرت صادق ع -
 شنیدم که فرمودند ان رسول الله صلی بالناس الصبح فنظر
 الی شایب فی المسجد وهو یخفق ویهوی برأسه مضطرباً
 لونه قد نحف جسمه وغارت عیناه فی رأسه فقال له رسول الله
 کیف أصبحت یا فلان قال أصبحت یا رسول الله موتناً فعجب

رسول الله من قوله وقال ان لكل يقين حقيقة فما حقيقته
 يقينك فقال ان يقيني يا رسول الله هو الذي احزنني واسهر
 ليلي واظمأ هواجري فعزفت نفسي عن الدنيا وما فيها
 حتى كاتني انظر الي عرش ربي وقد نصب الحساب وحشر
 الخلايق لذلك وانا فيهم وكاتني انظر الي اهل الجنة
 يتنعمون في الجنة ويتعارفون على الارائك متكئون وكاتني
 انظر الي النار وهم فيها معذبون مضطربون وكاتني الان -
 اسمع زفير النار يدور في مسامعي فقال رسول الله لاصحابه
 هذا عبد نور الله قلبه بالايان ثم قال له الزم ما انت عليه
 فقال الشاب ادع الله لي يا رسول الله ان ارزق الشهادة
 معك فدعا رسول الله فلم يلبث ان خرج في بعض غزوات
 النبي فاستشهد بعد تسعة نفر وكان هو العاشر.

اسحق بن عمار گفت از حضرت صادق شنیدم که فرمودند
 حضرت رسول الله روزی با اصحاب نماز صبح را بجماعت خوانند
 و در میان اصحاب نظر مبارکش بجوانی افتاد که سرش پائین
 بود و فکر میکرد مانند کسی که خواب باشد رنگش زرد بود
 و بدنش لاغر و چشمانش فرو رفته بود ، پیغمبر باو فرمود حالت
 چطور است عرض کرد در نهایت درجه یقین هستم ، پیغمبر
 تعجب کردند و فرمودند یقین دارای حقیقت و علامتی است
 بگوی بدانم علامت یقین تو چیست عرض کرد یا رسول الله

همین یقین من است که قلب مرا پُر از غم و اندوه کرده و شبها خواب را بچشم من حرام ساخته همه شب بیدارم و همه روز در تشنگی و انتظارم از دنیا و ما فیها گذشتم و چشم پوشیدم یا رسول الله می بینم که اینک خداوند بر عرش عظمت جالس است و بحساب مردم رسیدگی میفرماید همه مردم در بارگاه عدل او محشور شده اند من هم در میان آنها هستم یا رسول الله می بینم که اهل بهشت در بهشت متنعم بنعمتها^ی ابدی هستند و روی تخت ها نشسته اند و با هم گفتگو میکنند و اهل دوزخ را مینگرم که گرفتار عذاب هستند و فریاد و ناله آنان بلند است ، یا رسول الله اینک صدای زبانه های شعله و پر دوزخ را میشنوم مثل اینکه الان پشت گوش من میچرخد . پیغمبر اکرم باصحاب فرمودند این جوان همان بنده خداست که خداوند قلب او را بنور ایمان روشن فرموده است بعد بجوان فرمودند آنچه را فهمیده ای نزد خود نگهدار و به هیچ کس مگوی ، عرض کرد یا رسول الله از خدا بخواه که در راه تو بشهادت برسم پیغمبر دعا فرمود و آن جوان در یکی از غزوات شرکت کرد و نه نفر قبل از او شهید شدند و او دهمین نفر بود که بشهادت رسید

اگر بخواهم در باره یقین بنویسم زیاد طول میکشد و هنوز

هم سخن ناقص میماند لهذا بهمین قدر اکتفا میشود . اینک در باره مراتب یقین گفتگو کنیم یعنی علم الیقین - عین الیقین - حق الیقین - نور الیقین ، مرحوم علامه فیض کاشانی علیه الرحمه در کتاب علم الیقین چنین فرموده است قوله : " وَلِلْيَقِينِ ثَلَاثُ مَرَاتِبَ عِلْمُ الْيَقِينِ وَعَيْنُ الْيَقِينِ وَحَقُّ الْيَقِينِ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْحَقُّ الْيَقِينُ وَالْفَسْرُقُ بَيْنَهُمَا إِنَّمَا يَنْكَشِفُ بِمِثَالِ فَعِلْمِ الْيَقِينِ بِالنَّارِ مِثْلًا هُوَ مُشَاهِدُهُ الْمَرْتَبَاتِ بِوَسِطَةِ نُورِهَا وَعَيْنُ الْيَقِينِ بِهَا مُعَاتِفَةٌ جَرْمِهَا وَحَقُّ الْيَقِينِ بِهَا الْإِحْتِرَاقُ مِنْهَا وَأَنْمِحَاءُ الْهُوْبَةِ لَهَا وَالصَّيْرُورَةُ نَارًا صُرْفًا وَلَيْسَ وَرَاءَ هَذَا غَايَةٌ وَلَا هُوَ قَابِلٌ لِلزِّيَادَةِ وَلَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا أَزْدَدَتْ يَقِينًا " انتهى .

میفرماید یقین دارای سه رتبه است و بعد با ذکر مثالهای تشریح میفرماید و میگوید آتش را در نظر بگیریم و فرض کنیم که آتش را نمی بینیم ولی در نور آن اشیاء اطراف خود را مشاهده می کنیم و علم داریم که آتش هست و این علم الیقین است و چون آتش را بچشم خود مشاهده کنیم آن عین الیقین است و حق الیقین آنست که در آتش سوزیم و خاکستر شویم و عین آتش شویم و بالاتر از این مقامی مقدر نشده است و حضرت امیر ع فرمودند اگر پرده ها برداشته شود بر یقین

من چیزی افزوده نمیشود . انتهى
محققین عرفا و بزرگان صوفیه در باره یقین و مراتب آن سخنها
فرموده اند و اصطلاحات خاصی دارند که در اینجا بآن
اشاره میکنم . جنید بغدادی فرموده یقین عبارت از ارتفاع
و برخاستن شک است .

ذوالنون مصری فرموده آنچه را چشم سر بیند علم خوانند
و آنچه را دل بیند یقین خوانند و بعضی گویند یقین عبارت
از چشم دل است و در باره مراتب یقین گفته اند : علم الیقین
عبارتست از ظهور نور حقیقت در حالت کشف استار بشریت
بشهادت وجد و ذوق نه بدالات عقل و نقل .

ابوالقاسم قشیری گوید یقین عبارت از علمی است که صاحب
آن را در آن شك نبود و علم یقین عبارت از یقین است
و عین الیقین نفس یقین است و نیز گفته اند که علم الیقین
علمی است که بشرط برهان بود و عین الیقین بحکم بیان
و حق الیقین بنعت العیان و لذا علم الیقین برای ارباب
عقول است و عین الیقین برای اصحاب علوم است و حق الیقین
برای اصحاب معارف .

کاشانی گوید علم الیقین مثل آنکه کسی باستدلال از مشاهده
شعاع و ادراک حرارت در وجود آفتاب یقین کند و عین الیقین
که بمشاهده جرم آفتاب در وجود او تبیین کند و حق الیقین

که بتلاشی و اضمحلال نور بصر در نور آفتاب بوجود آن یقین
کند و بالجمله بمعقیده صوفیان دانستن معنوی بر سه گونه
است علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین . در حالت
اول آدمی باستدلال عقلی معلوم را دریابد و در حالت
دوم یقین معلوم را مشاهده کند و در حالت سوم بحقیقت
برسد .

بعضی گویند مراد از علم الیقین علم بمعاملات دنیا است و
عین الیقین حال نزع و وقت بیرون رفتن از دنیا است و حق
الیقین کشف رؤیت اندر بهشت است و شرح آن در کتاب
کشف المحجوب هجویری است و گفته اند که حق الیقین عبارت
از شهود حق است در مقام عین جمع و انه لهو الحق الیقین .
شاعر گفته :

دیده باطن اگر بینا شود

آنچه پنهان خوانده ای پیدا شود

سر وحدت را ببینی بی بیان

عین عین اینجا فروشد در عیان

آنکه در بحر حقیقت راه یافت

گوهر حق یقین ناگاه یافت

و اما نور الیقین عبارتست از ظهور نور حقیقت بدون پرده

و حجاب و این حالت را نور الیقین گفته اند و اگر ظهور نور

حقیقت از پشت پرده و حجاب باشد آن را نور ایمان گویند . .
در این باره سخن بسیار است برای اطلاع بر مطالب بیشتر
بکتابهای معروف مانند کشف المحجوب هجویری و لمعات
عراقی و أشعة اللمعات ملا جامی و کیمیای سعادت امام
غزالی و تاریخ تصوف دکتر قاسم غنی و علم الیقین و عین الیقین
فیض کاشانی و کتب احادیث و اخبار و کتاب اصطلاحات عرفاء
سجادی و غیره مراجعه شود .

در شرح گلشن راز لاهیجی نیز در این موضوع سخن بسیار
میتوان یافت و آنچه ذکر شد از کتب مذکوره فوق استفسار
شد . مثنوی مولانا جلال الدین نیز در این مطالب سخن
بحد اعلی رسانیده است .

حرف
«غ»

فهرست اسامی

حرف آ :

۹۲۹-۹۲۲-۹۱۸-۹۱۶-۶۹۷

آدم

۱۰۸۷-۱۰۸۱-۱۰۵۵-۱۰۴۷

۱۱۲۴-۷۹۸

آقا بزرگ طهرانی

حرف الف :

۶۹۱-۶۹۶-۶۶۴-۷۳۲-۶۶۳

ابراهیم (حضرت)

۸۴۴-۷۸۷-۷۶۲-۷۳۲-۶۲۲

۹۸۰-۹۴۰-۹۲۷-۹۱۰-۸۶۸

۹۴۸

ابراهیم بن یوسف

۹۴۷

ابلیس

۱۰۰۹-۱۰۰۷-۶۷۸

ابن ابی

۷۸۴-۷۷۲

ابن ابی الجمهور احسانی

۹۴۲-۷۸۱

ابن ابی الحدید

۱۰۲۹-۶۹۸-۶۶۸

ابن ابی العوجا

۸۳۴-۸۳۲-۸۳۰-۸۲۹

ابن ابی عقب

۸۸۶-۸۰۷-۷۹۹-۷۷۱-۶۹۸

ابن اثیر

۱۰۱۲-۱۰۱۲

غلام امینانات

میفرمایند که ذکرِ اسرار و رموز مانند آمدنِ موعود از آسمان و در سایه ابر ظاهر شدنش از سماء و امثال این مطالب همه برای امتحان نفوس است و همین غلام امتحان است که در یوم ظهور که یوم قیامت است مردم را فرا میگیرد در کتاب ایقان مبارک در این خصوص میفرمایند قوله تعالی : "همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت رب العزه محک و میزان قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی و معرین را از مقبل " انتهى .

(پایان حرف غ)

۴۰۱۴-۹۲۱-۹۰۷-۸۶۲-۸۵۸	ابوالبقا
۱۰۱۸	ابوالبقتان
	ابوالحسن مسلم بن
۹۳۵	حجاج نیشابوری
۹۲۰	ابوالعباس مبرد نحوی
۱۰۳۰	ابوالعلاء ممری
۹۴۹-۹۲۷-۹۱۵-۸۰۸-۶۶۴	ابوالفتح رازی
۱۱۴۶	
۱۰۹۵-۱۰۵۲-۱۰۴۷-۸۷۵	ابوالفضائل گلپایگانی
۸۱۳-۸۱۰	ابوالقاسم
۱۱۵۶	ابوالقاسم قشیری
۸۱۱	ابوتراب رویانی
۹۲۵-۹۱۵	ابوجحیفه
۹۳۴-۹۳۲	ابوجعفر
۹۳۲	ابوجعفر ثالث
۹۳۴	ابوجعفر ثانی
۹۳۴-۷۶۶	ابوجعفر طوسی
	ابوجعفر (محمد بن)
۷۹۸	یعقوب کلینسی
۸۲۷-۸۲۶	ابوجعفر منصور

۱۰۱۲	ابن الانبازی
۹۳۴-۸۱۱	ابن بابویه
۷۹۴	ابن جوزی
۸۸۸-۷۷۰	ابن حجر
۸۴۹	ابن خلکان
۹۸۶	ابن زکریا
۱۱۱۱	ابن رشد
۸۸۵-۸۸۳-۸۸۲	ابن زیار
۹۳۰	ابن سماعه عافیه قاضی
۸۶۲-۸۶۲-۸۲۷-۸۲۶-۷۱۲	ابن عباس
۹۵۳-۹۵۲-۹۱۵-۹۱۴-۹۱۳	
۷۸۹	ابن عبد الله
۸۱۱	ابن قولویه
۹۳۶	ابن ماجه
۹۱۵-۷۱۵-۷۱۲	ابن مردویه
۹۸۷	ابن مریم
	ابواسحق ابراهیم بن
۶۶۴	منصور
۱۰۲۸	ابوالبرکات بغدادی
۶۹۱	ابوالبشر

۹۰۷-۹۰۶	ابوجهل
۸۱۱	ابوحامد رازی
۹۵۱	ابوحمزہ مثالی
۹۳۰-۷۷۲	ابوحنیفہ
۹۳۶	ابوداؤد
۱۰۱۸-۱۰۱۷-۷۹۲-۶۸۰	ابوزر
۶۹۸	ابوریحان
۸۸۶	ابوسفیان
۶۸۶	ابوطالب
	ابوعبدالله (جعفر بن محمد الصادق)
۸۴۴-۸۴۳-۸۲۴-۸۲۹-۸۲۸-۸۲۷-۸۲۶-۸۲۵-۸۲۴-۸۲۳-۸۲۲-۸۲۱-۸۲۰-۸۱۹-۸۱۸-۸۱۷-۸۱۶-۸۱۵-۸۱۴-۸۱۳-۸۱۲-۸۱۱-۸۱۰-۸۰۹-۸۰۸-۸۰۷-۸۰۶-۸۰۵-۸۰۴-۸۰۳-۸۰۲-۸۰۱-۸۰۰-۷۹۹-۷۹۸-۷۹۷-۷۹۶-۷۹۵-۷۹۴-۷۹۳-۷۹۲-۷۹۱-۷۹۰-۷۸۹-۷۸۸-۷۸۷-۷۸۶-۷۸۵-۷۸۴-۷۸۳-۷۸۲-۷۸۱-۷۸۰-۷۷۹-۷۷۸-۷۷۷-۷۷۶-۷۷۵-۷۷۴-۷۷۳-۷۷۲-۷۷۱-۷۷۰-۷۶۹-۷۶۸-۷۶۷-۷۶۶-۷۶۵-۷۶۴-۷۶۳-۷۶۲-۷۶۱-۷۶۰-۷۵۹-۷۵۸-۷۵۷-۷۵۶-۷۵۵-۷۵۴-۷۵۳-۷۵۲-۷۵۱-۷۵۰-۷۴۹-۷۴۸-۷۴۷-۷۴۶-۷۴۵-۷۴۴-۷۴۳-۷۴۲-۷۴۱-۷۴۰-۷۳۹-۷۳۸-۷۳۷-۷۳۶-۷۳۵-۷۳۴-۷۳۳-۷۳۲-۷۳۱-۷۳۰-۷۲۹-۷۲۸-۷۲۷-۷۲۶-۷۲۵-۷۲۴-۷۲۳-۷۲۲-۷۲۱-۷۲۰-۷۱۹-۷۱۸-۷۱۷-۷۱۶-۷۱۵-۷۱۴-۷۱۳-۷۱۲-۷۱۱-۷۱۰-۷۰۹-۷۰۸-۷۰۷-۷۰۶-۷۰۵-۷۰۴-۷۰۳-۷۰۲-۷۰۱-۷۰۰-۶۹۹-۶۹۸-۶۹۷-۶۹۶-۶۹۵-۶۹۴-۶۹۳-۶۹۲-۶۹۱-۶۹۰-۶۸۹-۶۸۸-۶۸۷-۶۸۶-۶۸۵-۶۸۴-۶۸۳-۶۸۲-۶۸۱-۶۸۰-۶۷۹-۶۷۸-۶۷۷-۶۷۶-۶۷۵-۶۷۴-۶۷۳-۶۷۲-۶۷۱-۶۷۰-۶۶۹-۶۶۸-۶۶۷-۶۶۶-۶۶۵-۶۶۴-۶۶۳-۶۶۲-۶۶۱-۶۶۰-۶۵۹-۶۵۸-۶۵۷-۶۵۶-۶۵۵-۶۵۴-۶۵۳-۶۵۲-۶۵۱-۶۵۰-۶۴۹-۶۴۸-۶۴۷-۶۴۶-۶۴۵-۶۴۴-۶۴۳-۶۴۲-۶۴۱-۶۴۰-۶۳۹-۶۳۸-۶۳۷-۶۳۶-۶۳۵-۶۳۴-۶۳۳-۶۳۲-۶۳۱-۶۳۰-۶۲۹-۶۲۸-۶۲۷-۶۲۶-۶۲۵-۶۲۴-۶۲۳-۶۲۲-۶۲۱-۶۲۰-۶۱۹-۶۱۸-۶۱۷-۶۱۶-۶۱۵-۶۱۴-۶۱۳-۶۱۲-۶۱۱-۶۱۰-۶۰۹-۶۰۸-۶۰۷-۶۰۶-۶۰۵-۶۰۴-۶۰۳-۶۰۲-۶۰۱-۶۰۰-۵۹۹-۵۹۸-۵۹۷-۵۹۶-۵۹۵-۵۹۴-۵۹۳-۵۹۲-۵۹۱-۵۹۰-۵۸۹-۵۸۸-۵۸۷-۵۸۶-۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳-۵۸۲-۵۸۱-۵۸۰-۵۷۹-۵۷۸-۵۷۷-۵۷۶-۵۷۵-۵۷۴-۵۷۳-۵۷۲-۵۷۱-۵۷۰-۵۶۹-۵۶۸-۵۶۷-۵۶۶-۵۶۵-۵۶۴-۵۶۳-۵۶۲-۵۶۱-۵۶۰-۵۵۹-۵۵۸-۵۵۷-۵۵۶-۵۵۵-۵۵۴-۵۵۳-۵۵۲-۵۵۱-۵۵۰-۵۴۹-۵۴۸-۵۴۷-۵۴۶-۵۴۵-۵۴۴-۵۴۳-۵۴۲-۵۴۱-۵۴۰-۵۳۹-۵۳۸-۵۳۷-۵۳۶-۵۳۵-۵۳۴-۵۳۳-۵۳۲-۵۳۱-۵۳۰-۵۲۹-۵۲۸-۵۲۷-۵۲۶-۵۲۵-۵۲۴-۵۲۳-۵۲۲-۵۲۱-۵۲۰-۵۱۹-۵۱۸-۵۱۷-۵۱۶-۵۱۵-۵۱۴-۵۱۳-۵۱۲-۵۱۱-۵۱۰-۵۰۹-۵۰۸-۵۰۷-۵۰۶-۵۰۵-۵۰۴-۵۰۳-۵۰۲-۵۰۱-۵۰۰-۴۹۹-۴۹۸-۴۹۷-۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲-۴۹۱-۴۹۰-۴۸۹-۴۸۸-۴۸۷-۴۸۶-۴۸۵-۴۸۴-۴۸۳-۴۸۲-۴۸۱-۴۸۰-۴۷۹-۴۷۸-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۵-۴۷۴-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۷۰-۴۶۹-۴۶۸-۴۶۷-۴۶۶-۴۶۵-۴۶۴-۴۶۳-۴۶۲-۴۶۱-۴۶۰-۴۵۹-۴۵۸-۴۵۷-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۴-۴۵۳-۴۵۲-۴۵۱-۴۵۰-۴۴۹-۴۴۸-۴۴۷-۴۴۶-۴۴۵-۴۴۴-۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱-۴۴۰-۴۳۹-۴۳۸-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۵-۴۳۴-۴۳۳-۴۳۲-۴۳۱-۴۳۰-۴۲۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶-۴۲۵-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۶-۴۱۵-۴۱۴-۴۱۳-۴۱۲-۴۱۱-۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶-۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۲-۴۰۱-۴۰۰-۳۹۹-۳۹۸-۳۹۷-۳۹۶-۳۹۵-۳۹۴-۳۹۳-۳۹۲-۳۹۱-۳۹۰-۳۸۹-۳۸۸-۳۸۷-۳۸۶-۳۸۵-۳۸۴-۳۸۳-۳۸۲-۳۸۱-۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸-۳۷۷-۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴-۳۷۳-۳۷۲-۳۷۱-۳۷۰-۳۶۹-۳۶۸-۳۶۷-۳۶۶-۳۶۵-۳۶۴-۳۶۳-۳۶۲-۳۶۱-۳۶۰-۳۵۹-۳۵۸-۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۴-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۱-۳۵۰-۳۴۹-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۵-۳۴۴-۳۴۳-۳۴۲-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۷-۳۳۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۳-۳۳۲-۳۳۱-۳۳۰-۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۲-۳۲۱-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۷-۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۳-۳۱۲-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۸-۳۰۷-۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۳۰۲-۳۰۱-۳۰۰-۲۹۹-۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶-۲۹۵-۲۹۴-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹-۲۸۸-۲۸۷-۲۸۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۳-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۲-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰	

۶۷۷	ابو مسلم مروزی
۹۳۰	ابومطیع بلخی
۸۹۴	ابومعشر بلخی
۹۵۲-۱۰۶۸-۷۱۴	ابوہریرہ
۱۱۲۷	ابوہزید بسطامی
۹۳۱	ابویعقوب
	ابویوسف یعقوب بن محمد
۹۳۰	قاضی
۱۰۱۵	ابن بصیر
۹۱۵	ابن بکر
۹۱۵	ابن بکر بن مردویہ
۷۳۲	ابن ملک
۹۷۸	ابوجیح
۷۷۳	آحاب بن عمری
	احمد اخسانی (شیخ اکبر امجد)
۷۸۴-۷۶۹-۷۶۷-۷۶۳-۷۲۱	
۸۹۲-۸۹۱-۸۹۰-۸۸۰-۸۷۹	
- ۱۰۰۱-۱۰۰۰-۹۹۹-۹۰۶	
۱۰۸۹-۱۰۳۹-۱۰۳۸-۱۰۳۲	
۷۹۸	احمد بن ابراہیم کلینی

۹۸۶	اسکاروایلد
۹۳۹-۹۳۸	اسما* (دختر ابوبکر)
۹۳۹-۹۳۵-۸۴۴-۷۶۹	اسمعیل (حضرت)
۹۴۵-۹۴۴-۹۴۲-۹۴۰	
۸۱۴	اسمعیل (میرزا) پسر ساره خانم
۹۴۴-۹۴۲-۹۴۱-۹۴۰	اسمعیل بن جعفر الصادق
۹۲۶	اسمعیل حقیقی (شیخ)
۷۷۷-۷۷۶	اسمعیل خان توپسرکانی
۷۴۱	اسمعیل طهرسی نوری
۱۰۰۱	اسمعیل عبودیت
۸۱۴	آسیه خانیم
۸۹۳	اشپخر (سردار روسی)
۱۱۴۳-۱۰۹۵-۷۷۵-۷۰۰	اشعیای نبی
۹۷۰-۹۶۹-۹۶۸-۱۱۴۴	
۸۰۳	اصمعی
۸۸۵	اعتماد السلطنه مراغه‌ای
۱۰۰۱-۱۰۰۰-۷۸۱-۷۱۵	اعلی (حضرت)
۱۰۰۳	
۸۱۲	آغاسی (حاج میرزا)
۱۱۰۷	آقا جان (میرزا)

۷۴۱	احمد بن زید الدین احساسی
۱۰۲۹	احمد بن علی بن ابیطالب
۹۷۱-۸۴۵-۷۶۰	احمد حمدی (الحاج)
۸۵۱	احمد خان هندی (سید)
۱۱۰۳	احمد علی نهریزی (میرزا)
	احمد (میرزا) کاتب وحسی
۸۳۲	قزوینی
۸۹۷	احمد نراقی (حاج ملا)
۱۰۰۰	احمد یزدی
۶۶۴	آذر
۹۶۹	ارمیا
۱۰۱۲-۸۲۶	الازهری
۹۴۱	اسحق
۱۱۵۲	اسحق بن عمار
۶۸۹	اسد
۸۳۸	اسد الله خان
۹۸۰-۸۵۲	اسرائیل
۱۰۸۵-۱۰۸۴-۱۰۷۰-۱۰۶۹	اسرافیل
۱۰۹۲-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶	
۹۵۸-۹۵۷	

۱۱۵۵-۱۰۸۹	
۹۲۵-۷۱۴-۷۱۲-۶۹۰	انس بن مالك
۹۱۵	انس بن مردويه
۱۰۴۱-۱۰۴۰-۱۰۴۹	اوزيريس
۹۶۴-۹۶۲-۷۷۵-۷۷۴-۷۷۳	ايليا
۹۶۷-۹۶۶	
۹۴۹-۹۴۸-۹۴۷-۹۴۶-۹۴۵	ايوب
۱۰۸۲-۹۵۱-۹۵۰	
	حسرف ب :
۱۰۰۰-۸۳۶	باب (حضرت)
-۱۱۲۷-۱۰۰۲-۱۰۰۱-۸۷۹	باب الباب ملاحسين بشرويه
۸۷۹-۸۸۰	
۸۴۶	بازا شهب
۸۸۳	بحريني
۹۷۱-۹۶۴-۹۱۶	بخاري (علامه)
۱۰۲۹	بخز الماني
۷۸۸	بدخشان (بدرسلمان)
۱۰۸۴-۷۶۸	بروجردى
۸۹۳	برون

۹۴۳	آقاخان محلاتى
۹۴۳	آقاخان
۹۷۹	اگزستوس
۷۸۰	الياس (ايلها)
۹۸۴-۹۶۷-۷۰۲	اليزابت
۹۶۶-۹۶۳-۷۷۳	اليشع
-۱۰۷۵-۱۰۷۴-۹۹۸-۹۰۷	امام فخر رازى
۱۰۸۲-۱۰۸۰-۱۰۷۹	
۶۷۸	امام شافعى
۶۸۹-۱۰۱۷-۱۰۱۵	امام محمد باقر
۸۸۶	امرء القيس
۶۹۰	ام سلمه
۹۳۹-۹۳۸	ام فروه
۹۷۱	آمنه
- ۶۸۵-۶۸۰-۶۷۹-۶۷۷	امير- اميرالمومنين (حضرت)
- ۷۰۸-۶۹۵-۶۸۹-۶۸۸	
- ۸۸۴-۷۶۹-۷۶۸-۷۴۱	
- ۸۶۷-۸۲۷-۸۵۸-۸۸۹	
- ۹۸۸-۹۶۱-۹۴۲-۸۶۵	
- ۱۰۸۶-۱۰۱۸-۱۰۱۶	

۱۰۶۵-۷۶۱	بطرس
	حرف ت :
۹۳۶-۹۱۵-۹۱۶-۷۱۴	ترمذی (علاجہ)
۱۰۱۳	تغلب
۱۱۲۵	تقی ہرغانی (حاج ملا)
۹۳۱	تمیمی
	حرف ث :
۹۲۵	ثعلبی
۸۱۰	ثقفہ الاسلام نوری
	حرف ج :
۷۱۵	جاہرین عبد اللہ انصاری
۹۱۳	جار اللہ زمخشری
۱۰۱۰-۸۴۸	جانی
۹۵۸-۹۵۷-۹۴۷-۸۵۱-۸۵۰	جبرئیل
۱۰۶۲-۱۰۶۹	
۸۸۵	جرجی زبدان
۹۳۵-۹۱۴-۸۸۴-۸۸۳-۸۴۳	جعفر صادق (امام)

۹۷۸	بن جبرئیل
۷۱۳	بسنند دیلمی
۹۳۰	بشیر مریمی
۱۱۳۱	بشیر نجفی (شیخ)
۸۳۴	بکرین صالح
۹۳۱	بکری
۱۰۴۲	بلیتس
۱۰۴۵	بودا
۷۶۲-۷۳۵	بولس رسول
۸۶۱-۸۶۰	بونہ (شیخ احمد بن علی)
۹۳۱	بوہقوب
۶۲۰-۶۶۰	بہاء اللہ (حضرت)
۹۷۹	بیقوانی
۹۷۹	بیروسس
۹۷۹	بیرھا
۹۰۷-۸۶۲-۷۲۷	بیضاوی
	حرف پ :
۸۴۰-۸۳۲	پریا (حاجی میرزا جانی)
۷۷۷	پیشوتن

جواد کرمانی (حاجی سید) ۱۱۳۲
 جوهریه (زوجه پیغمبر) ۱۰۰۵
 جهجاه ۱۰۰۶-۱۰۰۵

حرف ج :

حاجب الدوله ۸۳۷
 حارث بن ابی ضرار ۱۰۰۵
 حارثه ۱۱۴۹
 حافظ ابونعیم ۹۶۴
 حافظ شیرازی ۸۵۴-۸۶۷-۹۰۰-۹۱۰
 حاکم ۹۱۶-۹۱۵
 حبیب نجار ۷۶۲
 حجاج بن یوسف ثقفی ۷۸۲-۷۸۱
 حجه بن الحسن ۷۲۰-۷۷۰-۱۱۳۵
 حرمه ۸۸۵
 خزئیل ۱۱۴۳
 حسن (آقا) ۸۲۹
 حسن بن الحر العاملی (شیخ) ۶۶۹
 حسن بن زیاد لؤلؤی ۹۳۰
 حسن خراسانی (سید) ۸۳۶

۹۳۷-۹۴۴-۹۴۳-۹۴۲-۹۳۷

۸۲۷ جعفر قلیخان

۹۵۲ جلال الدین سیوطی

جمال قدم، جمال مبارک،

جمال کبریا، جمال اقدس

ابهن، جمال ابهن

۶۶۰-۶۷۶-۷۰۲-۷۱۶-۷۱۷

۷۲۸-۷۵۰-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۴

۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۹۳-۸۱۲

۸۱۳-۸۱۴-۸۲۱-۸۲۵-۸۲۶

۸۲۸-۸۳۲-۸۳۴-۸۴۵-۸۵۴

۸۵۷-۸۶۴-۸۷۳-۸۷۷-۸۸۰

۸۸۵-۸۹۷-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۵

۹۱۱-۹۱۶-۹۱۹-۹۴۱-۹۴۹

۹۵۱-۹۵۵-۹۵۷-۹۵۸-۹۶۲

۹۶۳-۹۶۵-۹۷۳-۹۸۳-۹۹۸

۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۶-۱۰۱۴

۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۳۸-۱۰۴۷

۱۰۵۷-۱۰۶۲-۱۰۹۳

۱۱۵۶ جنید بغدادی

۸۳۵ جواد خراسانی (میرزا)

۸۴۰	حسن خمسه
۹۴۳-۸۰۶	حسن صباح
۸۰۰-۷۹۹	حسن عسکری (امام)
۸۸۴-۸۸۳-۸۴۶-۸۰۹	حسن مجتبی (امام)
۹۹۷-۹۴۴-۹۳۹-۹۳۸	
۸۸۲-۸۱۱-۸۰۲-۷۶۶-۶۸۷	حسین بن علی (امام)
۸۸۷-۸۸۶-۸۸۵-۸۸۴-۸۸۳	
۹۹۷-۸۸۸	
۸۳۶	حسین خراسانی (ملا)
۸۳۵	حسین قمی (میرزا)
۷۸۸	حسین نوری (حاج میرزا)
۸۳۵	حسین علی نوری (میرزا)
	حسین یزدی (سید) عزیز
۸۳۹-۸۳۲	کاتب وحسی
۹۳۹	حمد الله مستوفی
۱۰۱۸-۱۰۱۷	حمران بن اعین
۸۸۸-۸۱۴-۸۱۲-۸۰۵	حمزه بن عبدالمطلب
۱۱۱۳-۷۹۴	حلی (علامه)
۹۱۸-۹۱۶-۶۹۷	حوا
۶۷۰	حیدر علی اصفهانی (میرزا)

	حرف خ :
۱۰۹۷-۷۲۲	خاتم الانبیا
۸۹۳	خاقان منقور
۸۱۴	خدیده خانم (والد جمالقدم)
۱۱۰۹-۶۶۳	خلیل الرحمن
۸۴۵-۸۰۱-۷۹۸	خوانساری
	حرف د :
۱۰۳۰-۱۰۲۹	دارون
۸۰۲	داروش کبیر
۸۱۱	داماد
۱۰۴۶	دانته
۱۰۵۷-۹۶۸	دانیال نبی
۱۱۴۴-۱۱۴۳-۷۰۲	داود نبی
۹۷۹	دو کالیون
۷۹۵	دولت شاه سمرقندی
	حرف ز :
-۷۰۵-۷۰۴-۷۰۳-۷۰۲	زکریا
۹۸۶-۷۰۶	

۹۵۳-۹۵۵-۹۶۴-۹۷۰-۹۷۱	رسول الله (حضرت)
۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۱۰۰۲-۱۰۰۴	
۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۳	
۱۰۱۶-۱۰۲۰-۱۰۲۸-۱۰۶۲	
۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱	
۱۰۷۳-۱۰۷۵-۱۰۸۸-۱۱۴۶	
۱۱۴۷-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴	
۸۸۷-۹۹۹	رضا (ع) حضرت
۷۹۵	رضاقلی خان هدایت
۱۰۴۱	رع (خدای آفتاب)
۹۱۰	رعوثیل
۸۳۹	رفیع نوری (میرزا)
۷۸۷-۷۸۸	روزبه (سلمان فارسی)
	حرف ز :
۹۷۸-۱۰۴۳	ژئوس (خدای خدایان)
۹۴۴	زواره
۷۷۷-۷۵۹	زردشت (حضرت)
۹۳۰	زفرین هدیل
۸۰۴	زکریای قزوینی

۸۳۷	ذوالفقار خان
۱۱۵۶	ذوالنون مصری
۹۴۲	ذی البداء (اسمعیل)
	حرف ر :
۸۲۶-۸۲۷	راوندی
۸۸۶	ریاب
۷۵۱-۷۵۹-۸۲۱-۸۸۰	رب اعلی (حضرت)
۹۵۶-۹۸۳	
۷۸۵	رجب المرسی (شیخ)
۸۵۲	رحبمام
۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱	رسول رسول الله (حضرت)
۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶	
۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۲-۶۹۳	
۶۹۸-۶۹۹-۷۰۶-۷۰۸-۷۱۲	
۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۲۱-۷۲۲	
۷۲۳-۷۲۴-۷۵۹-۷۶۸-۸۴۳	
۸۴۴-۸۸۳-۸۷۶-۸۸۸-۸۸۹	
۹۰۷-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۸	
۹۲۵-۹۳۶-۹۴۴-۹۵۱-۹۵۲	

۱۰۰۳ زمان نوری (میرزا)
 ۹۰۷-۸۶۴-۸۶۳-۸۶۲-۷۲۷ زمخشری (علامه)
 ۱۰۱۳-۱۰۱۲
 ۸۲۷ زهری
 ۱۰۰۸-۱۰۰۷-۱۰۰۶ زید بن ارقم
 زین العابدین شیروانی
 ۸۹۳ (حاجی)
 ۸۳۶ زین العابدین یزدی (ملا)
 ۷۹۸ زینان بن ابی دلف کلینی
 حرف من :
 ۸۱۴ ساره خانم (اخت)
 ۹۲۹ سام بن نوح
 ۸۵۳-۸۵۲-۸۵۱-۸۵۰-۸۴۹ سامری
 ۸۵۴
 ۹۴۹ سپهر کاشانی
 ۸۸۷-۸۸۵-۸۸۴-۸۶۲-۸۶۱ سجاد (حضرت)
 ۱۰۱۷-۱۰۱۶-۱۰۱۵ سدید صدیقی
 ۹۱۵ سعد
 ۷۸۹ سعید نورالله شهید (سید)

۸۷۱ سعید بارفروشی (ملا)
 ۸۳۶ سعید خان (میرزا)
 ۹۸۶-۹۸۵ سلومه
 ۸۹۴ سکالی
 ۸۸۶ سکنه
 ۱۱۳۱ سلطان کره لائی (شیخ)
 -۷۸۸-۷۸۷-۷۱۲-۷۱۱-۶۸۰ سلمان فارسی
 -۷۹۳-۷۹۲-۷۹۱-۷۹۰-۷۸۹
 ۱۰۱۸-۱۰۱۷-۷۹۷-۷۹۵-۷۹۴
 سلمان هند بجانى (شیخ) ۷۹۳
 ۶۸۰-۶۷۹ سلیم بن قیس
 ۸۹۵-۸۹۱-۸۵۳-۸۵۲ سلیمان بن داود
 ۸۳۵ سلیمانقلی (میرزا)
 ۷۶۱ سمعان
 ۹۳۱ سمکی
 ۱۰۰۶ سنان جهنی
 ۱۱۰۲ سنائی غزنوی (حکیم)
 ۸۳۴ سهل بن زیاد
 ۹۱۵ سهل بن سعد
 ۶۹۹ سیاف

۸۸۸-۸۸۷-۸۸۶	شهربانو
۱۰۴۶	شهرستانی
۸۸۹	شهید ثانی
۱۰۲۷	شیخ الرئیس
	شیخ الرئیس ابوالحسن میرزای تاجار
۸۰۸	
۸۷۵	شیخ الاسلام تغلیس
۱۰۵۲-۸۹۵	شیخ الاشراقین
۸۴۴	شیخ الفقہاء
۹۳۲	شیخ الامامیہ
۹۵۴-۱۰۹۹	شیخ بہائی
۸۱۱	شیخ شہید ثانی
	شیخ الاشراق شیخ شہاب
۱۱۱۲-۱۰۵۳-۱۰۲۸-۸۹۵	الدین سہروردی
۹۳۲	شیخ الطائفہ
۸۳۲-۸۳۹-۸۳۶	شیخعلی (ملا)
	شیخ علی پسرعہد الخالق
۱۰۰۱	بیزدی
۷۹۹-۷۹۲-۷۷۱-۷۶۸-۷۶۷	شیخ مفید
۹۴۰-۹۳۷-۹۳۲	

۸۸۴-۸۸۳-۸۸۲-۷۶۹-۷۶۸	سید الشہداء
۸۸۸-۸۸۷-۸۸۶-۸۸۵	
۸۷۳-۷۳۹	سید بن طاووس
۷۷۲	سید جزائری
۹۱۵	سیوطی (علامہ)
۱۱۱۳-۹۳۷-۸۸۹	سید لولاک
	حرف ش :
	شافاط
۷۷۳	
۱۰۳۱-۱۰۳۰-۱۰۲۹	شہلی شہید (دکتر)
۸۷۷	شہلی نعمانی (علامہ)
۱۰۳۲	شریش (علامہ)
۹۹۹	شرف العلما
۹۷۷	شش کزال
۹۲۷-۹۱۰-۹۰۹	شعیب
۸۵۳	شمرون بن یساکرن یعتو ^ب
۸۵۳	شمرونی
	شمس الدین محمد سوزنی
۷۹۴ (حکیم)	
۷۶۲-۷۶۱	شمعون

۹۳۲-۹۱۷-۸۸۷-۷۹۲-۷۶۶ صدوق (شیخ)
 ۹۶۴-۹۴۴-۹۴۰-۹۳۴-۹۳۳
 ۱۰۸۸-۹۹۷
 ۱۱۰۸ صعصعه بن صوحان
 ۷۶۱ صفا
 ۱۰۹۵ صفینای نبی
 ۸۹۸ صفورا
 ۸۱۲ صنیع الدوله مراغه‌ای
 حرف نض :
 ۷۹۴ ضیاء الدین خجندی
 حرف ط :
 ۹۳۱-۸۳۲ طاهر
 ۱۱۲۵ طاهره قره‌المین (حضرت)
 ۹۱۵ طهرانی (علامه)
 ۹۱۳-۹۴۹-۸۶۲ طهرسی علامه (شیخ)
 ۹۶۴-۹۳۳-۹۳۲ طوسی (شیخ)
 ۱۰۳۰ طهرحسین (دکتر)
 ۷۹۶ طهاسب صفوی (شاه)

۷۹۶ شیرخان افغانی
 ۹۴۶ شیطان
 حرف ه :
 ۸۱۱-۸۱۰ صاحب بن عباد
 -۷۶۶-۶۹۸-۶۹۷-۶۷۹-۶۷۸ صادق (حضرت) ع
 -۸۲۸-۹۳۷-۷۷۲-۷۶۸-۷۶۷
 -۸۸۰-۸۷۹-۸۴۴-۸۳۳-۸۲۹
 -۹۴۱-۹۴۰-۹۳۹-۹۳۸-۸۸۳
 - ۱۰۱۶-۱۰۱۵-۱۰۰۹-۹۴۴
 ۱۱۵۲-۱۱۴۷-۱۱۰۲-۱۰۲۹
 ۸۳۹ صادق زنجانی
 صادق طباطبائی سنگلی
 ۸۰۸ (سید)
 ۹۵۲-۹۵۱-۹۲۶ صالح (حضرت)
 ۱۱۲۵ صالح (حاجی ملا) بهرغانی
 صدرالدین شیرازی
 (ملا صدرا) ۷۵۹-۹۹۳-۱۰۲۵-۱۰۳۳-
 ۱۰۹۰-۱۰۳۶
 ۹۳۱-۸۵۴-۸۵۳ صدقی (دکتر)

٧٣٥	عبدالرزاق حسيني (سيد)
١١١٢	عبدالرزاق فياض (ملا)
٨١٥-٨٠٩-٨٠٨-٨٠٥-٨٠٢	عبدالعظيم (حضرت)
٨١٥-٨١٤-٨١٣-٨١٢-٨١١	
٨٤٦-٨٤٥	عبدالقادير جيلاني (شيخ)
٦٩٨	عبدالكريم
٨٤٠-٨٣٢	عبدالكريم قزويني (ملا)
٨٣٢	عبدالمجيد شيرازي (حاجي)
١١٣١	عبدالمجيد كازروني (حاجي)
١٠١٣-١٠١٢	عبدال مطلب
٨٣٦-٨٣٢	عبدالوهاب شيرازي (ميرزا)
٩٥٦	عبدالله
٩٤١	عبدالله افطح
٨٠٥	عبدالله (امامزاده)
٧٩٤	عبدالله (پسر سلمان)
٨٣٥	عبدالله (آقا)
١٠٠٦-١٠٠٥-١٠٠٤-٧٢٣	عبدالله بن ابي
١٠٠٩-١٠٠٨	
	عبدالله بن شيخ نورالله
١١٢٣	بحريني (شيخ)

	حرف ع :
٩٢٦	طاهر
	طار بن عوض بن آدم بن
٩٢٩	سام بن نوح
١٠٠٥	عباده بن الصامت
٨٢٧	عباس طهراني (شيخ)
٨٠٩-٧١٧-٧٣٩-٧٢٠-٧١٩	عباس محدث قمي (شيخ)
٩٣٨-٩١٣-٨٨٤-٨٧٣	
٩٧٦	عباس محمود العتقا
٧٩٣-٧٨٦-٧٨٠-٧٤٩-٧٤٨	عبدالبهاء (حضرت)
٩٩٥-٩٩١-٩٦٥-٨٩٩-٨٦٩	
١١٣٩-١١٢٢-١٠٥١-١٠٣٦	
٨٠٣	عبدالجبار بن عبدالرحمن
٨١١	عبدالجبار بن عبدالوهاب
١٠٠١-١٠٠٠-٩٩٩-٩٩٨	عبدالخالق بيزدي (ملا)
١٠٠٣-١٠٠٢	
٧٠٦	عبدالرفوف
٩٥٢	عبدالرفوف المناوي
٩٣٩	عبدالرحمن بن ابي بكر
٩٨٧	عبدالرزاق

۱۰۱۲-۹۹۷-۹۵۲-۸۱۰-۷۹۷	علی بن ابیطالب
۱۰۱۳	
۸۸۸-۸۸۷-۸۸۴-۸۸۵-۶۹۴	علی بن الحسین (علی اوسط)
۹۴۴	
۷۹۸	علی بن محمد کلینی
	علی نخبانی تبریزی
۱۱۳۴	(حاجی ملا)
۱۰۱۲-۸۶۲-۸۶۱-۸۶۰-۷۰۷	علیخان کبیرھندی (سید)
۸۳۷	علیخان (میرزا)
۸۳۷	علی صحاف (ملا)
۶۶۸-۶۷۰	علی قلی میرزا اعتضاد السلطنہ
۱۱۱۳	علی قوشچی (ملا)
۸۰۸	علی کنی (ملا)
۸۱۱-۸۰۹	علی نقی (امام)
۹۳۳-۹۳۲-۶۹۸	علم الہدی
۱۰۱۸-۱۰۱۷	عمار
۹۱۵	عمران
۸۰۲-۸۸۳	عمر بن سعد
۱۰۰۵-۱۰۰۷-۱۰۰۶-۹۵۳	عمر بن خطاب
۸۰۲-۷۹۴	

۹۷۱	عبد اللہ بن عبد المطلب
۸۴۴	عبد اللہ عطا
۹۴۲-۸۸۴-۸۸۳	عبید اللہ بن زیار
	عبید اللہ بن محمد بن عبد اللہ
۹۴۲	بن احمد بن محمد بن اسمعیل
۹۴۲	عبید اللہ المہدی
۸۶۰-۸۲۷-۸۲۶-۷۸۲	عثمان بن عفان
۸۶۱	
۹۵۲	عثمان بن ابی العاص
۷۰۲	عذرا
۱۰۹۲-۹۵۸-۹۵۷	عزرائیل
۱۱۱۴	عطار (شیخ)
۹۱۵	عقبہ بن عامر
۸۸۴	عقیل
۸۸۵	علی اصغر
۸۸۶-۸۸۵	علی اکبر
۱۱۲۴	علی ہرغانی (ملا)
۱۱۲۶	علی ہستامی (ملا)
۷۸۱-۷۷۱-۷۱۳-۶۸۸	علی بن ابیطالب
۷۹۵-۷۹۲-۷۸۵-۷۸۲	

۱۰۰۱-۹۴۹	فاضل مازندرانی
۸۸۶-۸۸۲-۶۹۲-۶۸۹-۶۸۷	فاطمه زهرا (ع)
۹۴۴	
۸۲۷	فتح الله قمی (ملا)
۹۴۹-۹۴۸-۹۴۶-۹۱۵-۷۲۶	فتح الله کاشانی (ملا)
۱۰۰۵	
۹۴۳-۸۹۳	فتح علیشاه قاجار
۸۷۸	فخر داعی گیلانی
۸۹۶-۸۰۸-۷۹۴-۷۶۶	فخر رازی (امام)
۷۷۷	فردوسی
۱۰۱۹-۸۹۸-۸۶۸-۸۶۷-۸۶۶	فرعون
۱۰۲۳-۱۰۲۱-۱۰۲۰	
۹۳۷	فریدالدین عطار (شیخ)
۸۸۸	فرهاد میرزا
۷۷۶	فضل الله اربیب
۶۹۳	فضه
۸۰۰-۶۷۵	فیروز آبادی
۷۷۷	فیض (علامه)
	حرف ق :

۱۰۳۰	عمر خیام
۱۰۴۱	عمون
۷۶۶	عباسی
۷۲۳-۷۲۹-۷۲۲-۷۰۳-۷۰۶	
۷۸۶-۷۸۱-۷۸۰-۷۷۰-۷۴۳	
۹۶۴-۸۸۳-۸۵۷-۷۹۲-۷۸۷	
۹۷۳-۹۷۲-۹۷۱-۹۷۰-۹۶۶	
- ۱۰۵۴-۱۰۵۳-۹۸۷-۹۸۴	
۱۰۹۷-۱۰۸۲-۱۰۸۱-۱۰۵۵	
۱۱۴۵-۱۱۴۰-۱۱۳۸	
	حرف غ :
- ۱۰۵۹-۱۰۷۴-۶۶۰-۱۱۰۴	غزالی (تجمل اسلام)
۱۰۶۸-۱۰۶۴-۱۰۶۱-۱۰۶۰	
۸۴۶	غلام سرور هندی
۷۷۹	غنی سبزواری
	حرف ف :
۷۴۹	فارقلیط
۷۹۴	فاضل کازرونی

۷۷۷	کشمیری
۷۹۴-۷۶۶	کشی (شیخ)
۷۹۷	کمال الدین نراقی (خواجه)
۸۵۸-۷۸۴-۷۸۳-۷۸۲-۷۸۱	کمیل بن زیاد نخعی
۱۰۴۸	کوروش کبیر
۹۷۸	کی هوتوس
۷۷۶-۷۷۵	کیخسرو
۷۶۱	کیفا
۷۷۹	کیوان سمعی
	حرف گ :
۷۷۷	گشتاسب کیانی (شاه)
	حرف ل :
۷۰۲	لاوی
۸۴۸-۷۷۹	لاهیجی
۸۴۰	لطفعلی شیرازی
۹۲۷	لوط (حضرت)
۱۱۴۳-۹۸۴-۹۶۴-۷۵۰-۷۴۹	لوقا
۹۴۸-۹۴۶	لیبا

۸۷۴-۸۴۴-۸۴۳-۸۳۴-۷۷۰	قائم موعود
۱۰۰۲-۸۸۰-۸۳۳	
۹۴۳	قاجار
۹۴۹	قاضی بیضاوی
۸۴۸	قاضی مهدی
۹۲۵	قناده
۸۷۱	قدوس (حضرت)
۸۳۲	قره العین
۱۰۲۷	قطب الدین
۷۸۹	قطب راوندی
۹۱۰	قطوره
	حرف ک :
	کاظم خان (میرزا)
۸۳۶	نظام الملک
۱۰۳۹-۱۰۳۲-۸۸۹-۸۶۵-۷۲۵	کاظم رشتی (سید)
۹۶۱-۱۱۲۶	
۷۹۴	کثیر (پسر سلمان فارسی)
۷۷۷	کرشنا
-۷۲۵-۷۱۵-۶۷۰-۶۶۸-۶۶۵	کریمخان کرمانی (حاجی)
۱۱۰۳-۹۰۵-۸۹۶-۸۸۰-۸۷۹	

۹۳۹-۹۳۷-۹۲۹-۹۱۷-۹۱۳	محمد باقر مجلسی (ملا)
۹۶۴-۹۵۴-۹۵۳-۹۴۹-۹۴۰	
۱۰۸۳-۱۰۲۹-۹۹۷-۹۷۲	
۱۱۴۵-۱۰۸۹	
۸۳۷	محمد باقر نجف آبادی
۹۳۵	محمد بن اسمعیل بخاری
۷۱۸	محمد بن الحسن
	محمد بن حسن بن علی
۹۳۲	طوسی
۹۳۰	محمد بن حسن شیبانی
۸۰۸	محمد بن زکریای رازی
۸۳۴	محمد بن سنان
۸۰۰	محمد بن صاحب جبهه المقام
۷۸۶-۷۶۸-۷۶۷-۶۹۶-۶۹۱	محمد بن عبدالله (ص)
۹۰۶-۸۸۹-۷۹۲-۷۹۰-۷۸۷	پیغمبر اسلام
۹۴۶-۹۳۶-۹۳۴-۹۳۲-۹۱۲	
۱۰۸۹-۱۰۰۷-۹۷۱-۹۵۸	
۷۹۸	محمد بن عقیل کلینی
۹۴۴	محمد بن علی
	محمد بن علی بن حسین بن
۹۳۴	موسی بن بابویه قمی

۸۸۶	لیلی
	حرف م :
۱۰۵۳-۱۰۵۲-۱۰۵۱	مانی
۹۷۸	ماکن مولر
۹۸۷-۹۷۵-۹۷۴-۹۶۹-۹۶۷	متی
۱۱۴۳	
۱۰۱۰	مجنون
۸۱۴	مجید آهی (میرزا)
۷۸۵-۷۸۴-۷۱۱-۶۹۳-۶۶۳	ملا محسن فیض کاشانی
۱۰۸۹-۹۶۷-۹۴۰-۹۲۵-۹۱۵	(علامه)
۹۴۶-۱۱۵۶-۱۱۴۸-۱۰۴۶	
۸۹۳	محمد (سید)
۷۹۴	محمد (پسر سلمان فارسی)
۸۲۱-۷۱۶	محمد ابراهیم مبلغ (حاجی)
۸۹۳	محمد اخباری (میرزا)
۸۴۰	محمد باقر قهپایه
۷۸۱-۷۶۸-۷۶۶-۷۶۳-۶۹۷	محمد باقر مجلسی (ملا)
۸۴۳-۸۳۴-۸۳۳-۸۰۱-۷۹۷	
۸۸۷-۸۸۳-۸۷۹-۸۷۴-۸۶۹	

محمد بن یعقوب کلینی (علامه)	۶۷۹-۶۸۶-۶۹۳-۷۰۰
	۷۹۸-۸۰۰-۸۰۲-۸۱۲
	۹۲۲-۹۲۸-۹۳۴-۱۰۱۵
	۱۱۴۹-۱۱۵۲
محمد بن یزید (علامه)	۹۲۰
محمد تقی (حاجی)	۹۴۹-۹۵۰
محمد تقی شیرازی	۸۳۸
محمد جعفر (آقا)	۸۳۵
محمد جویری	۷۰۶-۸۹۸
محمد حسن خان اعتماد السلطنه	۹۹۹
محمد حسن نجفی (شیخ)	۱۱۳۰
محمد شیل (شیخ)	۱۱۳۱
محمد علی ملک خسروی	۸۱۴-۸۳۵
محمد نجف آبادی	۸۳۸
محمد نیریزی (میر)	۸۳۸
محمود (میرزا)	۸۳۵
محمود خالو (میرزا)	۸۱۴
محمود شهبستری (شیخ)	۸۶۷-۹۰۰
محمود قزوینی (میرزا)	۸۳۹
محبی الدین (شیخ)	۷۹۱-۸۹۵-۱۱۱۲

مختار	۸۸۵
مدرس تبریزی	۷۹۸-۹۲۲-۹۳۳-۹۳۶
مرتضی (سید)	۷۶۶-۷۹۳-۸۶۴
مرقس	۹۷۵-۹۷۶
میرم	۷۰۱-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶
	۹۶۶-۱۰۵۴-۱۱۳۸-۱۱۴۲-۱۱۴۴
مستوفی الممالک	۸۳۶
مسعودی	۸۸۴-۹۴۳
مسلم	۹۵۸
مسیح	۶۹۹-۷۰۱-۷۰۲-۷۴۲-۷۴۷
	۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۷۴-۷۷۵
	۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۷۵-۸۷۶
	۸۷۷-۹۶۵-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۴
	۹۷۵-۹۷۶-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۷
	۱۰۵۳-۱۰۵۵-۱۰۵۷-۱۰۵۸
	۱۰۵۹-۱۱۳۹-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۴
مسیح نوری (میرزا)	۸۱۲-۸۱۳-۸۱۵-۸۱۶
مشیر الدوله پیرنیا	۷۷۶
معاذ	۹۵۲
معاویه بن ابوسفیان	۶۷۷-۷۸۲

۸۱۴	موسی (میرزا) اخوی جمالقدم
۶۷۴	موسی بن عبدالرحیم النسائی
۸۳۷	موسی خان
۹۴۲-۹۴۱-۹۴۰-۹۳۹	موسی الکاظم
۱۰۴۸	مولوک (خدای فینیقی)
- ۹۵۵-۹۲۸-۸۷۷-۷۵۶	مولوی رومی (مولانا)
۱۱۴۹-۱۱۰۲-۱۰۲۰	
۷۷۲	مومن الطاق
۱۰۸۴-۸۴۴-۸۴۳	مهدی (موعود)
۹۴۲	المهدی بالله
	مهدی رفیعا ارجمند همدانی
۹۶۶-۸۷۷-۷۷۴	(جایی)
۸۰۳	مهدی عباسی
۸۷۱	مهدیقلی میرزا
۸۳۱	مهدی کاشی (آقا)
۸۴۰	مهدی ملك التجار (آقا)
۸۱۴	میرزا بزرگ نوری (والده جمال المبارک)
۱۰۹۲-۱۰۶۹-۹۵۸-۹۵۷	میکائیل
۸۸۶-۶۹۰	میمونه

۸۳۴-۸۲۹-۸۲۸	معاویه بن وهب
۸۸۰-۸۷۹	مفضل بن عمر کوفی
۹۴۶	مقاتل
۱۰۱۸-۱۰۱۷	مقداد
۸۰۲	المقدس
۹۱۷	مقدس اردبیلی
۹۶۳-۷۷۳	ملاکی
	منتخب الدین جارالله
۷۹۴	زمخشری
۷۹۴	منتخب الدین قمی (شیخ)
۹۴۴-۹۴۳-۸۲۷-۸۰۳-۶۷۴	منصور عباسی
۷۸۸	منوچهر (شاه ایران)
۸۰۳	منوچهر زیاری
۷۳۲-۷۲۰-۶۹۶-۶۹۳-۶۹۱	موسی (حضرت)
۷۸۶-۷۶۹-۷۶۰-۷۵۹-۷۳۴	
۸۵۳-۸۵۱-۸۵۰-۸۴۹-۷۸۷	
۸۶۷-۸۶۶-۸۵۸-۸۵۵-۸۵۴	
۸۹۷-۸۷۸-۸۷۰-۸۶۹-۸۶۸	
۹۲۷-۹۱۰-۹۰۰-۸۹۹-۸۹۸	
- ۱۰۲۰-۱۰۱۹-۱۰۱۸-۹۷۴	
۱۰۴۶-۱۰۲۳-۱۰۲۲-۱۰۲۱	
۱۰۹۶-۱۰۸۱-۱۰۵۳-۱۰۴۹-۱۰۴۸	

حرف ن :

۱۰۲۳-۸۷۲-۸۰۸-۶۶۷	ناصرالدین شاه قاجار
۹۴۳	ناصر خسرو علوی
۷۹۳-۷۸۸	ناصری
۹۷۷	ناناشس
۱۱۱۹	نایب الصدر
۱۰۰۳-۸۷۱-۸۱۲	نبیل زرنندی
۸۳۹	نبی ماوندی (میرزا)
۷۶۶	نجاشی
۸۴۰	نجف خمسه‌ای
۹۳۶	نسائی
۸۱۴	نساء خانم (اخت)
۸۱۲	نصرالله آقاخان نوری (میرزا)
۸۴۰	نصرالله خان
۱۱۱۳	نصیرطوسی (خواجه)
۸۲۷-۸۲۶	نعمان بن منذر
۹۴۴-۹۳۵-۸۸۷	نعمت‌الله جزایری (سید)
۷۲۴-۷۰۸	نعیم اصفهانی
۸۷۹-۸۷۴-۷۵۹-۷۱۶-۶۶۷	نقطه اولی (حضرت)
۱۰۰۲	

۷۷۲	نوبختی آشتیانی
۹۷۶-۹۲۹-۹۲۶-۷۵۵	نوح (حضرت)
۷۶۶-۷۰۶	نیشابوری
	حرف و :
۹۷۹	واندو
۱۰۰۳-۹۵۰	وحید (جناب)
۸۳۴-۷۱۷	ولی امرالله (حضرت)
۹۴۵	ولید بن مسیح
۹۷۹	ویجاس
	حرف ه :
۱۰۴۳	هادس
	هادی سبزواری (حاج
	ملا) حکیم سبزواری
۱۰۳۳-۹۹۳-۹۰۱-۹۰۰	
۱۰۹۲-۱۰۹۰-۱۰۶۴-۱۰۳۶	
۱۱۱۰	
۸۵۲-۸۴۹-۸۰۳-۷۰۶-۷۰۲	هارون
۹۸۴-۸۶۶	
۹۱۷	هام بن هیم بن لاقیس

همایون شاه بن بابرمیرزا گورکانی ۷۹۶

هندال میرزا ۷۹۶

هوئو (قاضی روزخ) ۱۰۴۵

هود (حضرت) ۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹

هیروودیا ۹۸۶-۹۸۵

هیروودیس ۷۰۱-۹۸۴-۹۸۵

هیلانہ ۷۰۱

حرف ی :

یاربعام ۸۵۲

یاقوت حموی ۶۷۳-۸۰۷-۸۲۶-۱۱۲۷

یترون ۹۱۰

یحیی بن زکریا (یوحنا ی)

معدانی (

۶۹۹-۷۲۳-۷۷۴-۷۷۵

۷۸۰-۷۸۱-۸۳۹-۸۷۷

۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷

۱۰۸۱-۱۱۴۲

۸۸۷

۸۸۲-۸۸۳-۸۸۷

۷۳۲-۹۳۱-۹۴۶-۹۴۸

یزدگرد

یزید بن معاویه

یعقوب

یوحنا ۹۶۸-۹۷۰

یوستینانس ۷۰۱

یوسف ۸۴۴-۸۵۲

یوسف البحرانی (شیخ) ۹۳۵

یوسف خوئی (ملا) ۸۷۱

یوسف نجار ۱۱۴۰

یوشیکا ۹۷۷

یوقیم ۹۷۷

یهودا ۷۰۲

یهوه ۱۰۴۶-۱۰۴۹

فهرست امکانه

حرف آ :

آتیکا

۹۷۸

حرف الف :

احد (کوه)

۸۸۸

ارض اقدس

۸۶۹

ارض المقدسه

۱۰۰۴-۱۰۰۳

ارض طاء

۱۰۰۲

ارض موعوب

۱۰۹۵

اروپا

۱۰۵۲

اسپانیا

۱۰۵۳

اسرائیل

۷۲۱

اسلامبول

۱۱۳۱-۸۴۶

آسیا

۱۰۵۲

آشور

۱۰۴۱

اصطهبانات

۹۵۰

اصفهان

۷۹۴-۷۸۹

امراف

۱۰۵۰

افریقا

۱۰۵۲

اقیانوسیه

۱۰۴۶

الیزه (قسمتی از دوزخ)

۱۰۴۳

امریکای جنوبی

۹۷۷-۹۷۶

ام القری

۱۰۰۴

اندلس

۱۱۱۱

اود یسن (نام کاخی است)

۱۰۴۳

اورشلیم

۱۰۴۸-۷۰۰

ایران

۷۳۸-۸۴۵-۸۸۵-۸۸۷-۹۴۳-

۹۸۰-۹۸۶-۲۰۵۲

حرف ب :

بابل

۹۷۶-۹۷۹-۹۸۰

بارفروش

۸۷۱

باغار

۷۷۷

باغ ایلخانی

۸۳۲

باغ رضوان

۸۲۱-۹۵۱

برزخ

۱۰۴۶

بسطام

۱۱۲۷

۹۸۰ پارس
۹۷۹ پرناس

حرف ت :

۱۰۴۱ تلس (پایتخت مصر)
۸۰۸ تهران

حرف ج :

۱۰۳۵ جابلقا - جابلسا
۸۰۰ جسر
۹۸۵ جلیل
۱۰۹۰ جنت
۱۰۸۶ جهنم
۷۸۹ جسی
۸۴۵ جیل

حرف چ :

۱۰۴۴ چین

حرف ح :

بفدار
۸۰۰-۷۹۹-۷۹۳-۶۷۴-۶۷۳
۸۴۵-۸۲۸-۸۲۷-۸۲۶-۸۲۵
۱۱۳۱-۹۸۷-۸۹۷-۸۷۳-۸۴۶

بضیع
۹۴۳-۹۳۹-۹۳۸-۹۳۷

بلخ
۷۷۷

بلیسان
۸۰۵

بمبئی
۹۰۷-۶۶۷-۶۶۵

بنارس
۷۹۶

بهشت
۱۰۵۰-۱۰۴۷-۱۰۴۴-۱۰۴۳

۱۱۵۱-۱۱۴۹-۱۰۷۱-۱۰۵۴

۱۱۵۴

۸۱۴ بی بی زبیده

۸۸۸ بی بی شهربانو

۱۰۵۴ بیت اللحم

۶۹۱ بیت المعمور

۸۳۱-۷۲۱-۷۲۰-۶۹۱ بیت المقدس

۷۰۴ بیت الله

۹۷۷ بیرونیز

حرف پ :

٧٩٦

دهلی

حرف ز :

٨٢٧-٨٢٦

زی خیم

حرف ر :

٧٨٩

رامهرمز

٨٧١

رزه کنار

١٠٢٣

رود نیل

١٠٥٣

روم

٧٩٤-٨٠٠-٨٠١-٨٠٣-٨٠٥

ری

٨٠٦-٨٠٧-٨٠٨-٨٢٨-٨٣١

٨٣٢-٨٣٣-٨٣٤-٨٨٨-٩٣٤

حرف ز :

٨٩٠-٨٩٤

زحل

٨٣٨

زنجان

٨٢٥-٨٢٦-٨٢٧-٨٢٨-٨٢٩

زوراء

٨٣٠-٨٣١-٨٣٢-٨٣٣-٨٣٤

زهره

٨٩٤

٧٨٧-٧٨٨-٧٩٥

حجاز

١٠٥٣-١١١٢

حلب

٨٦٧

حورب

٨٢٦-٨٢٧

حیوه

حرف خ :

٧١١

خانه کعبه

٦٧٧-٧٩٦-٨٠٣-١٠٠١

خراسان

٧٨٩-٩٨٧

خوزستان

حرف د

٦٧٥-٦٧٦-٨٧٣

دارالسلام

١١٢٧

دامغان

٨٢٥-٨٢٦-٨٢٧

دجله

٨١٣

درهگز

٧٩٥

دشت ارژن

٨٨٢-١٠١٠

دمشق

١٠٥٤-١٠٥٠-١٠٤٤-١٦٤٣

دوخت

١٠٧١-١١٥٤

٨٠٨

دولاب

٨٥٣-٨٥٢	شومرون
١٠٠٠-٨٨٠-٨٧٩-٧٨٩-٧٩٤	شيراز
١٠٠٣	
	حرف ص :
١٠١٨	صفين
٧٣٦	صيدا
	حرف ط :
٨٠٨	طرشت
٧٦٨	طف
٨٩٧	طورالايمن
٨٩٧	طورسينين
٨٣٢-٨٣١-٨٢٨-٨١٢-٨٠٢	طهران
١٠٠١-٩٣٣-٨٧٣-٨٣٩	
	حرف ظ :
١٠٠٠	ظهرالكوفه
	حرف ع :

	حرف ز :
١٠٤٥	زاين
	حرف س :
٨٧٢	سارى
٨٥٣-٨٥٢-٧٢٠-٧١٨	سامرا - سامره
٨٧٣	سرداب سامره
٨٩٧	سليمانيه
٧٩٥	سمرقند
١٠٥٢	سوريه
٨٧٣-٨٣٢	سياهچال
٩٣١	سيستان
١٠١٨	سينا
	حرف ش :
٩٦٩	شارون
٨٨٦-٨٨٢-٧٩٠	شام
٩٣٤-٨٣٩	شاهزاده عبدالعظيم
٨٨٧	شط فرات
٨٥٣	شمرون

۱۱۳۳	قسطنطنیه
۸۰۳	قصران
۹۵۰	قلعه خواجو
۱۰۰۲-۸۷۱-۶۶۷	قلعه شیخ طبرسی
۸۰۳	قلعه طهوك
۱۰۹۱	قمر
۹۴۲	قبروان
	حرف ك :
۷۹۶	كالنجر
۸۳۷-۸۳۶	كاظمین
۹۷۷	كاندی مارکا
-۸۸۴-۸۸۳-۸۸۲-۸۰۲-۶۹۳	کربلا
۱۱۳۰-۱۰۰۳-۱۰۰۰-۸۸۶-۸۸۵	
۱۱۳۱	کركوك
۹۶۹	کرمل
۸۳۱-۷۲۱	کعبه
۱۰۴۱	کلده
۸۰۰-۷۹۹-۷۹۸	کلین
۸۰۸	کن

۱۰۰۰-۹۹۹	عتبات
۱۰۴۷	عدن
۱۱۳۳-۹۸۷-۹۸۶-۷۷۷-۷۳۵	عراق عرب
۸۹۴	عطارد
۹۴۵	عوص
	حرف خ :
۱۰۰۵	قدیر
	حرف ف :
۱۰۵۲	فرانسه
۸۰۸	فرح زاد
۹۷۸-۹۷۷	فریجیه
۱۰۵۲-۱۰۴۸-۱۰۴۷-۹۴۵	فلسطین
۹۷۷	فونزا
۱۰۴۴	فونگ تو (دوخ)
۱۰۴۲	فینیقیه
	حرف ق :
۸۵۲	قدس شریف

۸۰۵	محلہ پالان گران
۸۰۵	محلہ در شہرستان
۸۰۵	محلہ در کندہ
۸۰۵	محلہ دروازہ آہنیں
۸۰۵	محلہ دروازہ جاروب ہندان
۸۰۶	محلہ رشتہ ترمہ
۸۰۵	محلہ سادات کیکی
۸۰۵	محلہ سرای ایالت
۸۰۶	محلہ سرقلسان
۸۰۶	محلہ قطب رودہ
۸۰۵	محلہ کلاہد وزان
۸۰۳	محمدیہ (ری)
۷۹۳	مداین
۸۳۹	مدرسہ دارالفنون
۹۳۳-۷۹۹	مدرسہ سپہ سالار
۹۲۷-۹۱۰-۹۰۹-۸۹۷	مدین - مدیان
-۸۸۲-۷۲۷-۸۲۶-۸۲۵	مدینہ
-۹۳۸-۹۳۷-۹۱۲-۸۸۶	
۱۰۰۸-۱۰۰۷-۱۰۰۶-۱۰۰۵	
۶۷۵	مدینہ السلام

۹۴۵	کنعان
۸۸۶-۸۸۴-۸۸۳-۸۸۲-۷۸۲	کوفہ
۱۱۲۶	
۷۷۷	کوفہ دماوند
۸۷۰-۸۶۷-۸۶۶-۸۵۰-۸۴۹	کوفہ سینا - کوفہ طور
۱۱۰۱-۸۹۹-۸۹۸-۸۹۷	
۷۷۷	کوفہ شاہ زند
۷۷۷	کوفہ گیلویہ
۸۰۵	کوی اصفہانیان
۶۸۹	کویت
	حرف گ :
۸۴۵-۸۱۲	گیلان
	حرف ل :
۹۶۹	لبنان
	حرف م :
۸۳۸-۸۱۲	مازندران
۸۰۵	محلہ باطان

مدینه الله (بغداد) ۸۷۳-۸۷۲-۶۷۶-۶۷۲

مریخ ۸۹۴-۸۹۰

مرسیع ۱۰۰۵

مسجد اقصی ۷۰۵-۷۰۴-۷۰۳

مسجد ایلخانی ۱۱۲۶

مسجد جامع کبیر ۹۵۰

مسجد طوسی ۹۳۳

مسجد عتیق ۸۰۵

مشتری ۸۹۴

مشهد ۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲

۱۰۹۹

مصر ۸۶۶-۸۵۳-۸۵۱-۸۴۶-۷۹۴

۱۰۳۹-۹۸۰-۹۴۳-۸۹۸-۸۶۷

۱۰۵۲-۱۰۴۰

مکه ۹۲۵-۹۱۲-۹۰۷-۸۴۶-۷۱۱

۱۰۰۰

ملایر ۷۷۷

موصل ۱۱۳۱

مهدیه ۹۴۲

مهران ۸۰۸

حرف ن :

ناصره ۷۰۱

نجف ۱۰۸۷-۹۳۳

نهاوند ۸۰۲

نهروان ۷۸۳-۷۸۲

نیاوران ۸۳۸-۸۳۷

نوی ریز ۹۵۰-۹۴۹-۸۳۸

نیشابور ۱۱۲۷

نیل علیا ۱۰۴۰-۱۰۲۳

حرف و :

وادی الایمن ۹۱۰-۸۹۹-۸۷۰

وادی السلام ۱۰۸۷

وادی طوس ۸۹۹-۸۷۰-۸۶۹-۸۶۸

وادی عتیق ۱۰۰۸

وادی هینوم ۱۰۴۸

ونک ۸۰۸

حرف ه :

هند - هندوستان ۱۰۴۳-۹۸۰-۹۷۶-۹۴۳-۷۹۶-۷۷۷

فہرست کتب

حرف آ :	
۱۰۴۹-۷۳۱-۷۳۰	آئین مزدیسنی
۱۱۲۹	آتشکدہ آذر
۶۶۸	آثارالباقیہ
۹۵۱	آثار قلم اعلیٰ
حسب الف :	
۱۰۲۹	احتجاج
۸۰۳-۸۰۲	احسن التفاسیر
-۱۰۷۴-۱۰۶۷-۱۰۶۰-۶۶۰	احیاء علوم الدین
۱۱۰۴	
۹۵۴	اربعین
۹۳۷	ارشاد (کتاب شیخ مفید)
-۹۰۷-۸۵۴-۷۷۱-۷۲۵-۶۶۵	ارشاد العوام
۱۱۰۳	
۷۸۲	ارشاد القلوب
۹۳۴-۹۳۳-۷۹۹	استبصار

حرف ی :

۱۰۳۹	یالو
۱۰۱۶	ینبع
۱۰۰۱-۹۵۱	یزد
۱۰۵۳-۱۰۴۲-۹۷۸	یونان
۹۸۴	یہود یہ

٩٦٤-٩٩٧-٩٤٤	اكمال الدين
٩١٠	الف ليل دليله
٩١٧	امالي
١١٤٢-١١٤٠	انجيل ارمعه
- ٧٣٤-٧٣٣-٧٢٩-٧٢٢-٧٠٠	انجيل
- ٨٧٦-٨٧٥-٨٥٦-٧٨٠-٧٤٢	
٩٨٤-٩٧٦-٩٧٠-٩٦٧-٩٦٥-٩٦٤	
٧٩٧-٧٧٥-٧٧٤-٧٣٣	انجيل لوقا
- ٧٨٠-٧٩٧-٧٧٥-٧٧٤-٧٠٠	انجيل متى
- ١٠٥٩-١٠٥٨-١٠٥٧-٨٧٦	
١١٤٤-١٠٩٥	
١٠٥٩-١٠٥٨-٨٥٧-٧٤٧	انجيل يوحنا
٩٤٤-٩٣٥-٨٨٧-٧٧٢	انوار نعمانيه
- ٧٨٥-٧٨٤-٧٨٠-٧٥٥-٧٢٨	ايقان
- ٨٣٣-٨٢٨-٧٨٦-٧٨٧-٧٩٧	
- ٨٧٧-٨٧٦-٨٧٠-٨٥٧-٨٥٤	
- ٩٢٦-٩١٦-٩٠٥-٨٩٦-٨٨٠	
- ٩٦٣-٩٦٢-٩٥٨-٩٥٧-٩٢٧	
١٠١٤-١٠١١-٩٨٣-٩٧٣-٩٦٥	
١١٦٠-١٠٩٨	

	استبصار في ما اختلف
٩٣٢	خدم من الاخبار
٧٨٩	استيعاب
١٠٩٢-١٠٣٣	اسرار الحكم
- ١٠٣٣-١٠٢٥-٩٩٤-٩٩٣	اسفار
١١٠٨-١٠٣٦	
١١١٦	اشارات
١١٥٨	اشعه اللغات
١٠٩٧	اصحاح
٨٤٨	اصطلاحات
٩٣٢-٨٨٣-٨٨٢-٨٠١-٦٨٦	اصول كافي
- ١٠١٥-٩٩٧-٩٣٨-٩٣٤	
١١٥٢-١١٤٩-١١٣٥-١٠٢٩	
١١٤٤	اظهار الحق
٧٩٨	اعلام الشيعة
٩٦٦	اعمال حواريون
٧٥٠-٧٤٩	اعمال رسولان
٩٤١	اقتدارات
٩٩٤	اقدس (كتاب مستطاب)
٨١٤	اقليم نور

۱۰۴۶	بهشت و دوزخ
	بیان اصول و فروع دین
۱۰۵۶-۷۳۵	انجیلی - مسیحی
۹۸۳-۹۵۸-۸۲۲-۸۲۱-۷۳۵	بیان فارسی
	حرف پ :
۱۱۲۱	پیام ملکوت
۹۵۵	پیرچنگی
	حرف ت :
۸۹۳	تاریخ ادبیات برون
۱۱۵۸-۷۷۹	تاریخ تصوف
۹۳۱	تاریخ سیستان
۸۸۴	تاریخ طبری
۹۳۹	تاریخ گزیده
۷۷۶	تاریخ معجم
- ۱۰۰۰-۱۰۰۳-۸۷۹-۸۷۲	تاریخ نبیل زرنندی
۱۱۳۱-۸۳۴	
۹۷۱-۸۴۴	تبیان و برهان
۱۱۱۳	تجربید العقاید

۱۱۵۲	الایمان والکفر
	حرف ب :
۹۹۹	بایبگری
-۷۶۳-۷۱۵-۷۱۲-۷۰۱-۶۹۷	بحار الانوار
-۸۰۹-۷۹۷-۷۹۲-۷۸۱-۷۶۹	
-۸۷۹-۸۷۵-۸۷۴-۸۶۹-۸۲۸	
-۹۱۷-۹۱۳-۸۸۷-۸۸۳-۸۸۰	
-۹۴۹-۹۴۰-۹۳۹-۹۳۷-۹۲۹	
-۹۷۲-۹۶۴-۹۵۴-۹۵۳-۹۵۱	
- ۱۱۰۶-۱۰۸۳-۱۰۲۹-۹۹۷	
۱۱۴۵-۱۱۴۱	
۸۲۵	برهان قاطع
۱۰۹۵	برهان لامع
۸۹۳	بستان السیاحه
۸۴۶	بشائر الخیرات
۱۰۹۹	بشارات
۶۷۰	بهجه الصدور
۱۰۴۸-۱۰۴۵-۱۰۴۳-۱۰۳۹	بهشت دانته
۱۰۵۳-۱۰۵۲-۱۰۵۰-۱۰۴۹	
۱۰۵۴	

٧٩٩	جامع الاصول
٩٣٥	الجامع الصحيح
٩٥٢-٩١٥-٦٨٩	الجامع الصغير
١٠٥٩-١٠٥٧	جامعه
٩٣٧	جلاء العيون
٩٣٧	جنات الخلود
١٠٩٠-٨٩١-٨٨٠-٧٨٤	جوامع الكلم

حرف ح :

حجج السعاده في حجه

الشهاده

٨٨٥

حجج الكرامه

٧١٥-٧١٣-٧١٢

حدیث زورا

٨٣٣-٨٣٠-٨٢٨

حدیقه الشيعه

٩١٧

حدیقه اليماني

٧١٤

حق اليقين

١١٥٧-١١٥٦-١١٥٥-١١٠٢

الحقايق

١١٤٩-١١٤٦

حواشي

٨١١

حيوة القلوب

٩٤٩-٨٦٩

١١٢٨-٩٣٧	تذكرة لاوليا
٧٩٣	تذكرة الوفا
١١٢٩-٧٩٥	تذكرة دولت شاه سمرقندي
٧٩٦-٧٩٥	تذكرة مجمع النصحا
١١٤١	تفسير ابوالفتح رازی
١١٤١-٩٢٥-٩١٥	تفسير بيضاوی
٩٤٩-١١٤١-٩٢٥-٩١٥-٦٩٣	تفسير صافى
١١٤١-١٠٧٥-١٠٧٤-٩٢٥-٩٠٧	تفسير كبير
١١٤١	تفسير كشاف زمخشري
١١٤١-١٠٠٥	تفسير منهج الصادقين
١١١١	تلخيص ابياس
٨٠٠	تنقيح المقال
٨٥٤-٨٥٢-٧٧٥-٧٥٠-٦٦٣	تورات
١٠٥٣-١٠٤٩-١٠٤٧-٨٥٨	
١١١١	تهافت التهافت
٩٥٤-٧٩٩	تهذيب
٩٣٤-٩٣٣-٩٣٢	تهذيب الاحكام
	حرف ج :
٩٣٦	جامع

حرف ر :

٨١٠-٢٩٢	رجال كشي
-٩٢٢-٨٤٧-٨٢٥-٩٢٠-٨٢٢	رحيق مختوم
١١٤٢-٩٤٥-٩٢٦-٩٢٣	
١٠٩٠-١٠٢٥	رسائل اخوان الصفا
١٠٥٨	رساله اول بقرنتينان
١٠٥٨	رساله به فليبيان
١٠٩٠	رساله خاقانيه
١٠٥٩	رساله دوم بقرنتينان
١٠٥٩	رساله دوم تسالونيكيان
٢١٦	رساله سلطانيه
٨١١	رواشح
٩٢٥	روح البيان
٨٣٥-٨٣٤-٨٣٢	روزنامه اتفقيه
١١٢٨-٨٤٥-٨٠٩-٨٠١-٢٩٨	روضات الجنات
٩٤٩	روضه الصفا
-٢٩٨-٦٩٧-٦٩٦-٦٩٥-٦٩٣	روضه كافي
٨٤٤-٨٣٣-٨٢٩-٨٢٨-٨٠١	
١١٢٨	رياض المعارفين

حرف خ :

٨٩٧	خزائن
١٠٢٦	خطابات مبارکه
٨٢٧	خطبه الزوراء
٨٦٧	خطبه طتنجيه
٨٢٧	خطبه لؤلؤه
٨٨٦	خيرات الحسان

حرف د :

٧٧٦	داستانهای قدیم ایران
٦٦٨	دانشوران
٧٧٧	دبستان المذاهب
١٠٥٠-٧٧٧	درج لثالی هدايت
١٠٥١	دساتير آسماني
٨٤٧	ديوان فوك اعظم

حرف ذ :

	الذريعه الي تصانيف
١١٣٤	الشيعة

١١١١	شرح مشاعر
١٠٣٢	شرح مقامات حریری
١٠٣٦-٩٩٣	شرح منظومه
٩٤٢	شرح نهج البلاغه
٧٧٧	شَرِيْمَدِ بِهْگُوْتِ گِيْتَا
١٠٩٢-١٠٢٨	شفا*
٨٩٠	شمس المعارف الاصغر
٨٩٠	شمس المعارف الاكبر
٨٩٠	شمس المعارف الاوسط
١١٠٥	شواهد الربوبيه
١١١٥	شيرو شكر

حرف ص :

٧٣٥-٧٣٦-٧٣٨	الصائبون
١٠٧٤-٦٩٩-٦٨٩-٦٩٠	صاح سته
٩٣٥-٧١٣-٦٩٣-٦٩٠-٦٨٩	صحيح بخارى
١٠٧٤-٩٧١-٩٦٤	
١٠٧٤-٦٨٩-٦٩٣	صحيح مسلم
٧٠٧	صحيحه سجديه
٨٨٨-٧٧٠	صواعق المحرقه

٨٤٥	رياض الغوثيه
١١٢٨-٨٠١-٨٠٠-٧٩٨	ريحانة الارب
٨٩٦	ستينى
٨٩٦	سرمكثون
١٥٤٧	سرود بركت - سرود لعنت
٩٩٩	سفرنامه شاه بمشهد
٩١٣-٨٤٤-٨٠٩-٧٨١-٧٩٧	سفينه البحار
١١٣٥-١٠٨٩	سما* والعالم
٨٧٧-٩٣٦	سنن
٨٨٥	سوره الطوك
١٠٥١	سيوشانس

حرف ش :

٧٩٣	شافى
٧٧٧-٧٧٦	شاهنامه
١٥٣٢-٧٨٤	شرح الزياره
٨٨٩-٨٦٥	شرح خطبه طتنجيه
١٠١٢-٨٦٢-٨٦٠	شرح صحيحه سجديه
١١١١-٩٠٦-٩٠٥-٧٤١	شرح عرشيه
٨٤٨	شرح گلشن راز

٩٩٩	عين الطالبين
١١٥٧-١١٥٦-١١٥٥-٧٨٤	عين اليقين
	حرف غ :
١١٠٦-٨٨٣	غاية العرام
٨٤٦	غنيها الطالبين لطريقا ^{لحق}
٨٢٥	غياث اللغات
٨٧٩-٨٤٣	غيبات بحار الانوار
٨٤٣	غيبات نعماني
	حرف ف :
١٠١٣	فائق
	فتح الرباني والفيض
٨٤٦	الرحمانس
٧٩١	فتوحات مكيه
٨٤٦	فتوح الغيب
١٠٤٧-٨٧٥-٧١٥	فرائد
٧٧٧-٧٧٦	فرازستان
٩٥٤-٨٠١	فروع كافي
١٠٤٥	فروع خاور

	حرف ط :
٩١٥	طب
١١١٩	طرائق الحقائق
	حرف ظ :
١١٢٦-١٠٠١-٩٤٩-٨٧٢-٨١٢	ظهور الحق
	حرف ع :
١٠٩٠	عرشيه
٨٨٥-٨٧٩	العصمة والرجعه
١٠٨٨-١٠٨٤-٧٦٨	عقائد الشيعه
٧١٥	علامات قائم
١١٥٨-١١٥٧-١١٥٦-١١٥٥	علم اليقين
٨٩٥	علوم ساميه و سيميا
١١٠٦	عوالم
١١٣٣	عوالم العلوم والمعارف
٩٦٤-٩٢٦	عهد جديد
٨٩٧-٧٦٧-٨٦٦-٨٥٥-٧٧٣	عهد عتيق
٩٧٦-٩٦٣-٩٤٥-٩٢٦-٩١٠	
١٠٥٧-١٠٤٩-١٠٤٧-١٠٢٣	

١١١-١١٠-١٠٩-١٠٨-١٠٦-١٠٥	قرآن
١٢١-١١٩-١١٧-١١٤-١١٣-١١٢	
١٢٩-١٢٨-١٢٧-١٢٦-١٢٥-١٢٢	
١٤٩-١٤٨-١٤٦-١٤٥-١٣٥-١٣٤	
١٨٦-١٧٦-١٧٢-١٧١-١٧٠-١٥٤	
١٠١٨-١٠١٠-١٠٠٥-١٩٧-١٩٣	
١٠٦١-١٠٢٨-١٠٢٣-١٠٢٠-١٠١٩	
١٠٧٢-١٠٧١-١٠٧٠-١٠٦٩-١٠٦٥	
١٠٧٨-١٠٧٧-١٠٧٦-١٠٧٥-١٠٧٤	
١٠٩٥-١٠٨٣-١٠٨٢-١٠٨١-١٠٨٠	
٩٥٢-١١٤٦-١١٣٩	
١١١٨	قرّة العيون
٩٤٩-٨٩٨-٨٦٩-٧٠٦-٦٦٤	قصص الانبياء
١١٢٥	قصص العلماء تنكابني
٨٨٨	مقام
	حرف ك :
٨٨٣-٨٠١-٧٩٩-٧٩٨-٦٩٩	كافي
٩٢٠	الكامل
٨٨٦	كامل التواريخ

١٠٩٢-١٠٢٥-٩٩٤	فرهنگ علوم عقلی
٨٨٠-٨٧٩	فصل الخطاب
١٠٢٩	فلسفة النشوء والارتقاء
٧٩٤	فهرس
	حرف ق :
٨٠٠-٨٠١-٧٥٠	قاموس
٨٢٢	قاموس لوح قرن
٨٥٧-٨٥٦-٧٣٣-٧٠١-٧٠٠	قاموس كتاب مقدس
٩٨٦-٩٧٥-٩٧٤-٩٤٥-٩١٠	
١١٤٢-١٠٥٩-١٠٢٣	
٦٧٧-٦٧٢-٦٦٦-٦٦٣-٦٥٩	قرآن
٦٨٤-٦٨٢-٦٨٠-٦٧٨-٦٧٩	
٧٠٢-٦٩٥-٦٩٠-٦٨٦-٦٨٥	
٧٢٥-٧٢٤-٧٢٣-٧١٤-٧٠٣	
٧٦١-٧٦٠-٧٥٨-٧٥٥-٧٢٦	
٨٤٤-٧٨٢-٧٧٩-٧٦٧-٧٦٢	
٨٥٩-٨٥٤-٨٥٣-٨٥١-٨٤٩	
٨٧٣-٨٧٢-٨٦٨-٨٦٦-٨٦٤	
٨٩٩-٨٩٨-٨٩٧-٨٨١-٨٧٨	

۹۳۵	کشکول
۱۱۰۶-۷۴۱	کفاية الموحدين
۱۰۸۹-۷۸۵-۷۸۴	کلمات مکتونه
۹۲۱-۹۰۷-۸۶۲-۸۵۸	کليات
۱۰۱۴	کليات فصل العين
۷۱۳	کنز العمال
۹۵۲-۷۰۶	کنوز الحقايق
۱۱۵۸-۱۱۰۴-۱۰۶۰-۶۶۳	کيمياى سماعات
	حرف گ :
۸۴۶	گلدسته کرامات
۹۶۶-۸۷۷-۷۷۴	گلشن حقايق
۱۱۵۸-۹۰۰-۸۶۷-۷۷۹	گلشن راز
۹۴۹	گنج شايگان
	حرف ل :
۱۱۲۹	لهاب الالباب
۱۰۵۱-۹۳۵-۹۳۰-۸۰۹	لغت نامه رهگذر
۱۱۵۸	لمعات
۱۰۹۹-۱۰۴۷	لوح ابن الذئب

۹۱۶	الكبير
۱۰۲۲	کتاب اشعيا
۶۷۸	کتاب الام
۱۱۴۸	کتاب الحقايق
۶۷۹	کتاب العلم
۱۰۱۳	کتاب العين
۱۰۲۲	کتاب ايوب
۱۰۲۳	کتاب حزقييل
۱۰۹۵	کتاب حکى
۱۰۵۷	کتاب دانيال
۷۷۴	کتاب رسولان
۱۰۲۳-۱۰۲۲	کتاب مقدس
۱۰۹۵	کتاب يوشيل
۱۰۴۷	کتاب انبيا
۱۰۵۰	کتاب مقدسه پارسيان
۸۸۵	کعبه المشتاقين
۹۱۴-۹۱۳-۸۶۴-۸۶۳-۸۶۲	کشاف
۹۲۵	
۱۱۳۲	کشف الغطاء
۱۱۵۸	کشف المحجوب

١٠٠٠-٩٠١-٨٢٥-٨٢١-٧٤٩	محاضرات
١٠٠١	
٩٤٠	المحصل
٧٩٤	محصول
٨٨٣	مدينة المعاجز
١٠٨٩	مرآت العقول
٩٤٣-٨٨٤	مروج الذهب
٩٤٠-٧١٦	مزار
١٠٢٢-١١٤٣	مزامير داود
١٠٥٠	مزد يسنى
٧٨٥	مشارق الانوار
٧١٤	مشكوة المصباح
٩٩٩	مصائب الائمة
٧٣٩	مصباح الزيارة
٩٩٩	مطلع الشمس
١١٢٧-٨٢٦-٨٠٧-٦٧٣	معجم البلدان
٧١٩	مفاتيح
٨٧٣-٨٠٩-٧٣٩-٧٢٠-٧١٩	مفاتيح الجنان
١٠٨٣-١٠٧٤	مفاتيح الغيب
٩٩٢-٩٦٥-٧٨٦-٧٨٠-٧٤٨	مفاوضات
١١٤٠-١٠٣٦-٩٩٥	

١٠٠٥	لوح احمد عربى
٩٥٠	لوح بسيط الحقيقة
٨٨٥	لوح سلطان ايران
٨٣٤	لوح قرن احبائى آمريك
٨٩٧	لوح كل الطعام
٨٢٥	لوح مبلغ شيرازى
	لوح ملا عبد الوهاب
١٠٣٨	قوجانى
	حرف م :
١١٤٠-١١٠٧-١٠٥١-٧٩٣	مائدة آسمانى
٩٩٩-٨١٢	العاشر والاثار
١٠٥٣	مانى ودين او
- ١١٤٩-١٠٢٢-١٠٢٠-٩٥٥	مثنوى
١١٥٨	
٧٨٤-٧٧٢	مجلى
- ٩٢٥-٩١٣-٨٦٢-٨٠٨-٨٠٢	مجمع البيان
١١٤١-٩٤٩	
١١٢٨	مجمع الفصحا
١٠٣٨	مجموعه الواح

١١٠٦	نجم الثاقب
٨٠٨-٨٠٦-٨٠٢	نزّهة القلوب
٨٥٤-٨٥٢	النظرة
٨٩٠	نفايس الغنون
١١٢٨-٨٤٨	نفجات الانس
	نفس الرحمن فى ترجمه
٧٨٨	سلطان
١١٥٧-١١٥٥	نور اليقين
١٠١٣-٧٧١	النهايه
٧٨١	نهج البلاغه
	حرف و :
٩٤٠	وافى
٩٤٣	وجه دين
٨٤٥	وفيات الاعيان
	حرف ه :
٧١٨	هدية الزائر
١٠١١-٨٤٩-٨٤٧-٨٤٥	هفت وادى
٨٢٢-٨٢١	هياكل

٧٢٩	مفتاح الجنان
٨٩٥-٨٩٤	مفتاح العلوم
١١٢٤	مقتل
١١٤٠-١٠٥١-٩٠٠-٨٦٩-٧٤٠	مكاتب
١٠٩٥-٩٦٨	مكاشفات يوحنا
١٠٤٦	ملك ونحل
٩٦٦	ملوك
٩٣٨-٨٨٤	منتهى الآمال
١٠٢٣	منظومه
١٠٦٠	المنقذ من الضلال
-٩٥٤-٩٣٤-٩٣٢-٧٩٩-٦٨٩	من لا يحضره الفقيه
١٠٨٨	
٧٩٤	منهج الدعوات
-٩٤٦-٩٢٥-٩١٥-٩٠٦-٧٢٦	منهج الصادقين
٩٤٩-٩٤٨	
	حرف ن :
٩٣٤-٨٩٣-٧٩٢-٧٨٨-٧٠٣	ناسخ التواريخ
٩٤٩	
١١٢٨-٧٩٣-٧٩٢-٧٩١-٧٨٨	نامه دانشوران

حرف ت :

آشوریان

۱۰۴۸-۱۰۴۱

حرف الف :

ارتودکسها

۱۰۵۴

اسرائیل

۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۱۵۱

اسلام

۹۹۳-۱۰۰۴-۱۰۲۴-۱۰۵۹

اسلاوها

۱۰۴۶

اسماعیلیه

۳۳۱-۳۳۶-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴

اشراقیون

۱۱۱۰

اصحاب کتف

۱۰۸۲

اعراب

۱۰۱۳

افریقائی

۱۰۴۶

افطخیه

۹۴۱

اموی

۹۹۶

انجیلی

۱۰۵۶

انصار

۱۰۰۷-۱۰۱۷

ایرانیان

۱۰۴۸

حرف ب :

بابلی

۱۰۴۸-۱۰۵۲

بالاسری

۱۰۰۱

برهمائی

۱۰۴۳

بنوالمصطلق

۱۰۰۵

بنی اسرائیل

۸۴۹-۸۵۰-۸۵۲-۸۵۳-۸۷۸

بنی الخفار

۱۰۰۵

بن یامین

۸۵۲

بنی کنده

۷۹۴

بنی هاشم

۸۸۴

بودائی

۱۰۴۳-۱۰۵۲

بهائی

۱۰۵۲

حرف پ :

پروتستانها

۱۰۵۴-۱۰۵۶

پروشی ها

۱۰۴۶

.....

- ۸۰ -

حرف ت :

ترسا ۷۹۰

تزی ۹۷۷

تیا سونی ۹۹۲

حرف ث :

ثمود ۹۵۱-۹۲۷

حرف ج :

جوك ۷۷۷

حرف ح :

حواریون ۱۰۵۵-۱۱۴۲-۱۱۴۴

حرف خ :

خواجه ۷۸۲

حرف ر :

رافضی ۹۹۸

.....

- ۸۱ -

حرف ز :

زردشتی ۱۰۵۲

حرف ژ :

ژرمن ها ۱۰۴۳

حرف س :

سلت ها ۱۰۴۶

سنی - اهل سنت و ۹۷۱-۹۷۰-۹۶۴-۹۵۵-۹۵۲

جماعت ۱۰۵۹-۱۰۲۴-۹۹۷-۹۹۶-۹۹۵

سومر بها ۱۱۴۱-۱۰۶۸

۱۰۴۱

حرف ش :

شیخیه ۱۰۰۲-۹۹۹-۹۹۸

شیعه امامیه ۹۷۱-۹۷۰-۹۶۴-۹۵۵-۹۵۳-۹۵۲

۱۰۸۳-۱۰۲۴-۹۹۶-۹۹۵

شیعیان ۱۱۴۱-۱۰۵۹-۹۹۸-۹۹۷

شوش ماین ۹۷۷

.....

۸۴۶

قادره

حرف ك :

۱۰۵۶-۱۰۵۴

كاتوليکها

۱۰۵۲-۱۰۴۱

کلدانیان

۱۰۴۸

کنعانیان

حرف گ :

۷۹۰

گبر

حرف م :

۱۰۵۲

مانویه

۱۰۲۴

متصوفه

۱۱۱۳

متکلمین

۱۰۵۱-۱۸۲۴-۱۰۰۷-۱۰۰۴

مسلمین

۱۰۵۴-۱۰۵۱-۱۰۲۴-۱۰۲۳

مسیحیان

۱۰۴۱

مصریان

۱۰۴۶

مکزیکها

۱۰۱۷

مهاجرین

.....

حرف ص :

۹۸۷-۹۸۶

صائبین

۹۹۲-۹۹۳

صوفیه

حرف ع :

۹۲۹-۹۲۸-۹۲۷-۹۲۶

هار

۹۹۶

عباسی

۹۴۵

عبرانی

۹۹۶

عثمانی

۱۰۱۲

عرب

۹۹۳

عرفا

حرف غ :

۸۷۷

غلاطیان

۱۰۵۲

غوسسی

حرف ف :

۹۴۲

فاطمیه

حرف ق :

حرف ن :

٧٩٠

نصارى

حرف هـ :

١٠٤٣

هندي - هندو

حرف ي :

٧٨٩-٧٨٦-٨٥٧-٨٥٨-٨٧٨

يهود

٩٦٦-٩٨٠-١٠٢٣-١٠٢٤

١٠٤٦-١٠٤٧-١٠٤٨-١٠٥١

١١٣٩-١١٤٠-١١٤٣-١١٤٤

٨٥٢

يهودا

٨٨٦

ينابيع العودة

١١٠٦

ينبوع

٨١٠

يوم و ليلة